حرکتهای اسلامی معاصر

۲

فدائیان اسلام

تاریخ، عملکرد، اندیشه

از:

شهید سیدمجتبی نواب صفوی

به کوشش

سید هادی خسروشاهی

انتشارات اطلاعات

تهران ـ ۱۳۷۹

خسروشاهی، هادی، ۱۳۱۷ـ ، گردآورنده.
فدائیان اسلام: تاریخ، عملکرد، اندیشه از شهید سیدمجتبی نواب صفوی / به کوشش هادی خسروشاهی. ـ تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵.
۳۳۱ ص.: مصور، نمونه، عکس. ـ (حرکتهای اسلامی معاصر؛ ۲)
۸۰۰۰ ریال: ISBN 964 - 423 - 336 - 0
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به‌صورت زیرنویس.
چاپ دوم: ۱۳۷۹: ۱۰۰۰۰ ریال.
۱. فدائیان اسلام. ۲. نواب صفوی، مجتبی، ۱۳۰۳ـ۱۳۳۴. ۳. جنبشهای اسلامی‌ـایران. الف. نواب صفوی، مجتبی، ۱۳۰۳ـ۱۳۳۴. ب. مؤسسهٔ اطلاعات. ج. عنوان.
۴ف ۵خ/ DSR ۱۵۳۲ ۹۵۵/۰۸۲۴۰۴۵
کتابخانه ملی ایران ۷۷ـ۲۶۹۷م*

فدائیان اسلام

تاریخ، عملکرد، اندیشه

تألیف: شهید سیدمجتبی نواب صفوی

به کوشش، مقدمه و توضیحات: سیدهادی خسروشاهی

چاپ اول: ۱۳۷۵ ـ چاپ دوم: ۱۳۷۹
تعداد: ۳۱۵۰ نسخه
حروفچینی و صفحه‌آرایی: دفتر ویرایش
چاپ و صحافی: مؤسسهٔ اطلاعات
همهٔ حقوق محفوظ است

فهرست

مقدمه

۱. دربارهٔ خاطرات شهید نواب صفوی ۱۱
۲. پاسخ افسانه‌بافی‌ها ۱۹
۳. خاطرات فدائیان اسلام ۲۶

خاطرات
یا تاریخ پیدایش فدائیان اسلام

آغاز ۳۵
نواب‌صفوی را بشناسیم ۳۶
هزینهٔ سفر ۳۷
تأسیس جمعیت مبارزه با بی‌دینی ۳۹
نقشهٔ اعدام کسروی ۴۰
اسلحه چگونه تهیه شد؟ ۴۱
نخستین تیر به سوی کسروی ۴۲
آزادی نواب صفوی و اعلام موجودیت فدائیان اسلام ۴۶
اعدام کسروی ۴۹
چه کسانی مأمور اجرای حکم الهی بودند؟ ۵۰
ندای الله‌اکبر در دادگستری ۵۰
دستگیری برادران ۵۲

مسئلهٔ زندانیان و سفر به نجف ۵۵
هم پیمانی با آیت‌الله کاشانی ۵۶
سفر به آذربایجان ۵۸
در دفتر استاندار چه گذشت؟ ۵۹
ماجرای جلوگیری از زنان بی‌حجاب ۶۰
قول سرتیپ صفاری! ۶۲
به سوی ایل هزاره (افغانستان) ۶۳
طرح اتحاد ملل اسلامی ۶۶
زندان ساری ۶۶

●مسئلهٔ فلسطین، تشکیل مجمع مسلمانان مجاهد و مسئلهٔ انتخابات و هژیر ۶۹
آمادگی پنج هزار نفر برای اعزام به فلسطین ۶۹
مبارزه با نخست وزیری هژیر ۷۲
زدوخورد خونین ۲۷ خرداد ۷۴
تشکیل مجمع مجاهدین اسلام ۷۷
شب جمعه پانزدهم بهمن ماه ۱۳۲۷ ۷۹
دستگیری آیةالله کاشانی ۸۰
تحصن در منزل آیةالله بروجردی ۸۰
نامهٔ آیةالله کاشانی، انتخابات و فدائیان اسلام ۸۲
قتل هژیر و دستگیری امامی ۸۶
مبانی فقهی ۸۸
دفاع، از ضروریات دین است. ۸۸
دوازدهم محرم ۱۳۶۹ ۹۱
امامی در زندان دژبان ۹۱
محاکمهٔ سیدحسین امامی ۹۳
آیا فدائیان اسلام نقشه‌ای داشتند؟ ۹۴
انتخابات دوم دورهٔ شانزدهم ۹۷
در حوزهٔ علمیهٔ قم ۹۹
مراجعت آیت‌الله کاشانی ۱۰۳
آغاز تظاهرات مخالف ۱۰۴
واقعهٔ کاشان و دادگستری تهران! ۱۰۶

● رزم‌آرا، جبههٔ ملی و فدائیان اسلام ۱۱۰
مذاکره با یاران دکتر مصدق: اعضای جبههٔ ملی! ۱۱۰
چاپ و نشر کتاب: برنامهٔ فدائیان اسلام ۱۱۱
مذاکره با جبههٔ ملی ۱۱۳
اخطار و اتمام حجت به رزم‌آراء ۱۱۴
پیمان نظامی و فرماندهی قوای خاورمیانه! ۱۱۷
خلیل طهماسبی کیست؟ ۱۱۸
واقعهٔ مسجد شاه و قتل رزم‌آرا ۱۲۰
محافظین رزم‌آرا چه شدند؟ ۱۲۳
من فدائی اسلام هستم. ۱۲۳
دکتر کاظمی یا دکتر مصدق؟ ۱۲۵

● حکومت نظامی، قتل دکتر زنگنه، ملی شدن صنعت نفت... ۱۳۰
حکومت نظامی شب عید ۱۳۱
نقشهٔ منزل سرلشکر حجازی ۱۳۴
آغاز اختلاف با حکومت دکتر مصدق ۱۳۵
دادگاه نظامی ۱۳۷
اعتصاب آبادان و میتینگ مسجدشاه ۱۳۹
نواب چگونه دستگیر شد؟ ۱۳۹
ملاقات آقای نواب و آیةالله کاشانی ۱۴۰
حکومت دکتر مصدق ۱۴۱
دستگیری آقای نواب ۱۴۱
محتویات جیب ۱۴۳
انتقال به زندان قصر ۱۴۴

● توضیحات ۱۴۷

جامعه
و حکومت اسلامی

مقدمه ۱۸۹

● ریشه‌های مفاسد خانمان‌سوز ایران و جهان ۱۹۷
۱.گسترش ریشه‌های نورانی ایمان به حقایق و انحراف بشر
از مسیر دین فطری اسلام و تربیت سازمانی آفرینش ۱۹۷
۲.اجرا نشدن احکام اسلام و قانون مجازات ۲۰۰
۳.مفاسد فرهنگ ـ نبودن فرهنگ ـ شهوت‌آموزی به نام علم ۲۰۲
۴.آتش شهوت از بدنهای عریان زنان بی‌عفت شعله کشیده،
خانمان بشر را می‌سوزاند. ۲۰۴
۵.مشروبات مسموم کننده و جنون‌انگیز الکلی مایهٔ تفریح عمومی‌است. ۲۰۷
۶.استعمال‌دودهای‌خطرناک‌تریاک‌وشیره‌وسیگارهم‌ازآثارتمدن‌کنونی‌است. ۲۰۸
۷.قماربازان‌هم‌درفقرمادی‌واخلاقی‌جامعهٔ‌متمدن‌نقش‌خوبی‌بازی‌می‌کنند. ۲۰۹
۸. سینماها و نمایش‌خانه‌ها و رمانها و تصانیف و اشعار موهوم و
شهوت‌انگیز و جنایت‌آموز ۲۱۰
۹.نغمه‌های ناهنجار غیرمشروع جز شهوت و سستی اعصاب جامعه
چیزی به بار نیاورده و نمی‌آورد. ۲۱۰
۱۰.دروغ و چاپلوسی و مداحی‌های فضیلت‌کش به زبان مردم و
رادیو و جراید، رذائل را می‌پرورد و فضائل جامعه را می‌کشد. ۲۱۲
۱۱.نبودن‌کاروفقرعمومی وکثرت‌بیچارگان وسرگردانان‌وبی‌خانمانان
و بی‌سرپرستی آنان چرخهای زندگی اجتماعی را فلج می‌کند. ۲۱۲
۱۲.فحشا و سرگردانی زنان و امراض مقاربتی میوهٔ کوچکش قطع
نسل و مرگ آنان در عنفوان جوانی است. ۲۱۳
۱۳.رشوه‌خواری‌عمومی‌ادارات‌و وزارتخانه‌هاوسایرین‌ورباخواری‌های
عمومی وبانکهای‌رباخواری‌میوه‌اش‌کینه‌اندوزی و فقرعمومی‌است. ۲۱۴
۱۴.همه از هم‌پاشیده‌اند، همه به‌هم بی‌اعتمادند و بدبینند، دولت از ملت
و ملت از دولت همه از هم جدا هستند. ۲۱۵

● طریق اصلاح عموم طبقات ۲۱۷
۱. روحانیت ۲۱۷

۲. وزارت فرهنگ	۲۲۰
۳. وزارت دادگستری	۲۲۹
۴. وزارت کشور	۲۳۵
۵. وزارت دارایی	۲۴۳
۶. وزارت بهداری	۲۵۰
۷. وزارت پیشه و هنر	۲۵۸
۸. وزارت کشاورزی	۲۶۱
۹. وزارت خارجه	۲۶۳
۱۰. وزارت جنگ	۲۶۶
۱۱. وزارت پست و تلگراف و تلفن	۲۷۲
۱۲. وزارت راه	۲۷۳
۱۳. وزارت دربار	۲۷۵
۱۴. وزارت کار و اقتصاد و چند تبصره	۲۷۹
مشروطیت و مجلس شورای ملی	۲۸۲
اعلام ما به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی، شاه، دولت و...	۲۹۲
مطلوب حقیقی بشر	۳۰۲
حکومت کنونی غیرقانونی است	۳۱۴
ای بشر راست بگو!	۳۱۹
برای آخرین بار اعلام می‌شود.	۳۲۹

مقدمه

۱. دربارهٔ خاطرات شهید نواب صفوی
۲. پاسخ به افسانه بافی‌ها
۳. خاطرات فدائیان اسلام

سیدهادی خسروشاهی

دربارهٔ
خاطرات شهید نواب صفوی

کوشش و تلاش بی‌سابقه‌ای در داخل و خارج، برای نگارش «تاریخ معاصر ایران» بعمل می‌آید. در یک مورد از سوی نهادهای ظاهراً فرهنگی امریکا، برای تهیهٔ «تاریخ شفاهی ایران» ششصد هزار دلار سرمایه‌گذاری شده است که ما در نخستین شماره مجله «تاریخ و فرهنگ معاصر» شرح مبسوطی در این زمینه آورده‌ایم...

در دیگر کشورهای غربی، عملهٔ رسمی یا آماتور امپریالیسم و حقوق‌بگیران سابق رژیم پهلوی، بشدت و سرعت مشغول «تاریخ‌نگاری» و «خاطره»نویسی هستند و در این راستا ۱۶ جلد تاریخ دوران پهلوی را بقلم دکتر الموتی، از لندن منتشر ساخته‌اند و دهها نوع کتاب بنام «خاطرات» بدست چاپ سپرده‌اند که بخش عمده‌ای از آنها اصولاً جعلی است.

«خاطرات اسدالله‌خان علم» و «علی امینی» و دیگر اوباش دوران پهلوی از جمله کتابهائی است که به بازار آمده است... از قول شاه سابق «پاسخ به تاریخ» نشر داده‌اند و از قول اشرف پهلوی، جرثومه فساد و تباهی: «تسلیم‌ناپذیر»! و از زبان ثریا پهلوی، «کاخ تنهائی» را... و اکنون باید منتظر خاطرات «فرح پهلوی» بود و «تاریخ انقلاب اسلامی»!بقلم عملهٔ‌ظلمهٔ‌معروف چون شجاع‌الدین‌شفا و داریوش‌همایون‌و امیر طاهری و یا قلم به مزدانی از این قماش که در دیار غرب، به بهره‌گیری بهینه! از «آزادی»! اشتغال دارند.

البته اگر این موجودات دوپا، تاریخ رژیم خود را می‌نوشتند و آنچه راکه ژنرال

حسین فردوست در خاطرات خود درباره آنها آورده است، تکمیل می‌کردند، ما را با آنها حرفی نبود. ولی آنها به بررسی تاریخ ما! پرداخته‌اند و در این رابطه، حتی «تاریخ فدائیان اسلام» را هم در کتابهای این آقایان می‌یابیم که طبق انتظار، آکنده از اکاذیب، تحریف حقایق و وارونه‌گوئی‌ها است... وگاهی آنچنان دروغ بافته‌اند که هیچ عاقلی نمی‌تواند آنرا باور کند، اما اینها در همه چیز اهل «شاه‌کار»ند![1]

***

... پیش از هواداران شاه، چپ‌گرایان وطنی! نیز درباره تاریخ فدائیان اسلام، اشارتی! دارند که نشان دهنده نوع برخورد آنان با کل حرکت اسلامی ـ ضدامپریالیستی ایران می‌تواند باشد.

«بیژن جزنی» در کتاب تاریخ ایران خود می‌نویسد:

«... نواب عقاید خود را از اخوان‌المسلمین تقلید کرده بود وحکومت شرعی اسلام را تبلیغ میکرد. نواب شخصاً مردی صادق و پرهیزکار بود. مهمترین ترور فدائیان اسلام ترور رزم‌آرا بود که درست در موقع اوج‌گیری جنبش در یک موقعیت تاریخی انجام گرفت. زشت‌ترین آنها سوءقصد به دکتر فاطمی همکار مصدق... ترورهای فدائیان اسلام بجز در مورد رزم‌آراء و تا حدی هژیر، نتیجه‌ای در جریان‌های سیاسی موجود ببار نیاورد و واجد تمام صفات ترور کور می‌باشد.»[2]

ملاحظه میفرمائید که تحلیل تاریخی این آقایان از چه عمقی! برخوردار است؟ تبیین اندیشه اسلامی درباره جامعه و حکومت، «تقلید» از اخوان‌المسلمین است! و گویا پیش از اخوان اندیشه حکومت در اسلام وجود نداشته است... و اعدام رزم‌آراء و هژیر و کسروی هم «ترور کور» است! اما ترور چند ژاندارم و پاسبان در شهر و روستا، از دیدگاه آقایان «جنگ مسلحانه»! و از نوع غیرکور! است...

---

۱. دکتر مصطفی الموتی، در ج ۵ کتاب «ایران در عصر پهلوی» ـ بحران نفت و ترورهای سیاسی و مذهبی ـ، چاپ لندن، ۱۹۹۰م، از صفحه ۱۳۶ تا ۱۷۲ تحت عنوان «فدائیان اسلام» هر دروغی را که می‌توانسته، جعل و یا نقل نموده است... مثلاً می‌نویسد که نواب صفوی وقتی از نجف آمد، مبلغ ۲۵۰ هزار تومان درجیب خود داشت! که برای ترور کسروی آورده بود!.. و با توجه به اینکه خرج سفر او را مرحوم آیةالله مدنی و آیةالله امینی آنهم جمعاً حدود ۲۰ دینار عراقی پرداخته بودند، نوع کذب نویسنده را باید «شاهانه» نامید...

۲. تاریخ سی‌ساله ایران، بیژن جزنی، چاپ خارج، صفحه ۹۱.

... و ملی‌گرایان هم در این میان، ساز خود را میزنند و با استفاده از فرصت، آنچه را که خود صلاح میدانند، انتخاب و تلخیص کرده و بنام تاریخ بدست چاپ می‌سپارند، حتی اگر مدرک آنها در این راستا، یک روزنامه‌نویس مجهول‌الهویه امریکائی باشد!...

جناب سرهنگ غلامرضا نجاتی، علاوه بر انجام وظیفه فوق،[1] در «تاریخ ۲۵ ساله ایران» خود، مثلاً درباره فدائیان اسلام در دو سطر چنین می‌نویسد: «... رویداد مهم در کابینه علاء تیراندازی به سوی علاء در مسجد شاه و اعدام نواب‌صفوی و دو تن از یارانش بود».[2] و گویا، این فدائیان اسلام نبودند که جبهه ملی را به روی کار آوردند و در ملی شدن صنعت نفت، با از میان برداشتن موانع اصلی چون هژیر و رزم‌آراء، حاکمیت آقایان را امکان‌پذیر ساختند[3] و البته بلافاصله بدستور پیشوا، رهبری آنها به زندان رفت و این زندان، ۱۸ ماه تمام استمرار یافت!..

تازه آقای نجاتی در همین دو سطر کوتاه هم حقیقت را نمی‌نویسد... در کنار شهید نواب صفوی، سه نفر از یارانش به جوخه اعدام سپرده شدند نه دو نفر، و پیش از آنها هم شهید عبدالحسین واحدی، توسط ژنرال بختیار تبهکار، به شهادت رسیده بود... و این درست در دورانی بود که بیشتر آقایان ملی!، به سر کار خود بازگشته بودند! و یا در احمدآباد بسر می‌بردند!

اگر گفته شود آقای نجاتی بعلت اقامت در امریکا اطلاعات کافی از وضع داخل ندارند، باید توضیح دهیم که چنین نیست و ایشان در همین کتاب دو جلدی و ۱۲۰۰ صفحه‌ای خود، ۷۰ صفحه کامل دربارهٔ فدائیان خلق و مجاهدین خلق و تبیین ایدئولوژی و تاریخ آنان، قلمفرسائی نموده است... و این «ضیق‌خناق» درباره «فدائیان اسلام» کاشف از رازی می‌کند که آقایان در «درون» دارند.

---

۱. مراجعه کنید به «کودتای ۲۸ مرداد» از مارک، ج، گازیوروسکی ترجمه سرهنگ نجاتی چاپ شرکت انتشار!

۲. تاریخ بیست و پنج ساله ایران، تألیف سرهنگ نجاتی، ج ۲، صفحه ۹۳.

۳. شماره ۱ و ۲ سال سوم فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر». آقای دکتر علی شریعتمداری، در مصاحبه خود بصراحت میگویند که عامل اصلی به روی کار آمدن دکتر مصدق و جبهه ملی، فدائیان اسلام بودند، و اگر آنها رزم‌آراء را از میان برنمیداشتند، به یقین حکومت ملی، در عالم خیال باقی میماند... برای تفصیل به آن مجله رجوع شود.

اگر نسل جوان غیرمعاصر با حوادث آن دوران، این تاریخ‌ها را بخوانند، مثلاً درباره «فدائیان اسلام» چه برداشت و داوری خواهند داشت؟ نتیجه پیشاپیش روشن است!

... پس باید تاریخ پیدایش، اهداف عملکرد و اندیشه رهبری فدائیان اسلام را از خود فدائیان پرسید... و خوشبختانه بعضی از افرادی که در آن دوران بودند، هنوز زنده‌اند و مقالاتی در این زمینه‌ها نوشته‌اند. و از همهٔ آنها مهمتر، خاطرات خود شهید نواب‌صفوی، از چگونگی پیدایش فدائیان اسلام و عملکرد آنها است که بطور اجمال آن را بیان داشته و شهید سیدمحمد واحدی به تقریر و تحریر آنها پرداخته و در زمان حیات خودشان، در مجله «خواندنیها» منتشر شده است.

دکتر نصرالله شیفته، سردبیر مجله «خواندنیها» در آن دوران، درباره این خاطرات چنین می‌نویسد:

> «... در آن ایام شادروان نواب صفوی و تنی چند از یاران نزدیکش در تهران بطور مفی می‌زیستند. در اواخر سال ۱۳۳۲ در ملاقاتی که اینجانب در مخفی‌گاه با آن شادروان و یارانش داشتم، قرار شد یادداشت‌های ایشان در یک نشریه هفتگی توسط اینجانب انتشار یابد که آن خاطرات در ۱۸ مقاله ـ حدود ۵۰ صفحه ـ طی چهار ماه انتشار یافت.
>
> شادران نواب صفوی در این یادداشت‌ها که بخط خودش می‌نوشت از نخستین روز فعالیت‌های سیاسی و مذهبی خویش در «عراق» تا آخرین روزها و ماجرای قتل رزم‌آراء و علت اعدام و غیره را بخط خود نوشت که تماماً به چاپ رسید.»[1]

البته این سلسله یادداشت‌ها، در مجله بنام شهید سیدمحمد واحدی چاپ می‌شد، ولی همانطور که آقای دکتر شیفته نوشته‌اند و همه میدانیم، مطالب از شخص مرحوم نواب بود، و تقریر یا پاکنویسی، به عهده مرحوم واحدی بوده است و میدانیم سیدمحمد واحدی که بهنگام شهادت بیست سال بیشتر نداشت، بطور طبیعی نمی‌توانست از همه زوایای امور که در یادداشت‌ها آمده است، بعنوان شاهد عینی،

---

۱. زندگی‌نامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق، تألیف دکتر نصرالله شیفته سردبیر روزنامه باختر امروز، چاپ تهران، نشر کومش، صفحه ۵۵، ۱۳۷۰.

حضور داشته و آگاه باشد. (البته در یکی دو مورد، مثلاً دستگیری خود مرحوم واحدی، مطالبی آمده است که می‌توان گفت آنها از خود وی می‌باشد، اما اصل مطالب در کل، از شهید نواب صفوی است).

***

... این خاطرات بدنبال حملات آقای حائری‌نیا در مجله خواندنیها ـ سال پانزده ۱۳۳۴ ـ و پاسخ کوتاه و رسمی شهید نواب صفوی طی نامه‌ای که در آن مجله چاپ شد[1]، از آغاز سال شانزدهم خواندنیها، مورخ اول مهر ماه تا شماره ۲۳ مجله، منتشره در تاریخ ۲۰ آبانماه ۱۳۳۴، جمعاً در ۱۸ قسمت ـ و در ۱۸ شماره ـ منتشر گردید.

در آخرین دیدار نویسنده این سطور با شهید عزیز، حضرت نواب‌صفوی در منزل مرحوم آیةالله حاج سراج انصاری ـ در گلوبندک تهران ـ که تقریباً ده روز قبل از اقدام به ترور حسین علاء، رخ داد، مرحوم نواب صفوی در پاسخ اینجانب درباره تکمیل خاطرات، وعده چاپ متن کامل خاطرات را داد و در پاسخ مرحوم انصاری که پرسید: «مدتیست خبری نیست؟» گفت: ما فعلاً کار فرهنگی و توضیحی انجام میدهیم، در صورت لزوم، قیام به واجب خواهیم کرد!

در پایان آخرین بخش منتشره در مجله خواندنیها، چنین آمده است:

«برای اطلاع خوانندگان. با این شماره هیجدهمین مقاله ما به دست خوانندگان میرسد. اکنون ناگزیریم که به علاقمندان اطلاع دهم از این شماره به بعد، مقالات ما به علل و موانعی که از ذکرش معذورم، قطع میشود و امیدواریم که در فرصت مقتضی بتوانیم این تاریخ را به اضافه مطالبی که در اثر موانع موجود تاکنون حذف شده است، چاپ نموده، در دسترس عموم قرار دهیم. پایان»[2]

... و دو روز بعد، ـ پنجشنبه ۲۵ آبانماه ـ حسین علاء نخست‌وزیر شاه، در مجلس ختم سیدمصطفی کاشانی، فرزند آیةالله کاشانی که بطور مشکوکی درگذشته بود، در صحن مسجد ترور شد که اقدام «مظفرعلی ذوالقدر» عضو فدائیان اسلام، با موفقیت

---

۱. این نامه را به عنوان مقدمه دوم، در همین کتاب آورده‌ایم.

۲. مجله خواندنیها، سال ۱۶، شماره۲۴، صفحه ۱۸.

بعلاء گفت ...!

به «علاء» گفت منشی‌اش روزی
که بمسجد برای «ختم» مرو
رفت و افتاد کبر تیر بلا
جان من حرف منشی ات بشنو!

بوده‌است زیرا ازاین‌گونه اشخاص می‌توان ازخارج ازمرزهم‌واردکرد و با ورقه‌ی هویت‌جعلی آنهارا آذربایجانی یا زنجانی معرفی‌کرد. «ایران‌ما»

باکمال‌خونسردی

پس‌ازاین‌حادثه آقای‌علاء نخست وزیر بانهایت خونسردی‌بدون‌اینکه کوچک‌ترین اضطرابی بخودراه دهد بقب برگشته و بضارب و اطرافیان که‌ضارب را بشدت مضروب میکردند نگاه‌کرد وسپس‌برای‌شرکت‌درمجلس ختم‌براه خودادامه داد.

ولی یکی‌از بستگان آیت‌الله از آقای نخست‌وزیر خواهش‌می‌کند که ازشرکت درمجلس ختم‌منصرف شده‌و برای معالجه ببیمارستان بروند.

«داد»

روی‌کفن‌چه نوشته‌بود؟

کفن‌او عبارت بوداز یك پارچه سفیدکوچك که‌دو طرف آن‌با رنگ قرمز عباراتی بشرح‌زیر نوشته‌بود:

پیمان‌نظامی- قرارداد نفت و وهرپیمان خارجی بایدملغی‌شود»

«قل‌هوالله‌احد...»

«احکام‌اسلام‌بایداجراشود»

«قطع ایادی اجانب و دشمنان اسلام وایران:انگلیس-امریکا-روس»

«برقراردباد حکومت قرآن-

وازگون‌باد حکومت کفرو معصیت»

«الاسلام‌یعلوولایعلی‌علیه»

«اسلام‌برتر ازهمه چیزو هیچ

روی‌کفن «مظفرعلی ذوالقدر»که در زیرلباس پوشیده بود نوشته شده بود «اسلام برتر ازهمه‌چیز وهیچ‌چیزبرتر ازآن‌نیست.»

بخیر گذشت

قدم‌نهاد «علاء» رسیاط مسجدشاه
زلابلای صف آشنا وغیره گذشت
زدند تیر و نشد کارگر بحمدالله
«رسیده‌بود بلائی ولی بخیر گذشت»

چیز برتراز آن‌نیست»

«ولاتحسبن الذین قتلوفی‌سبیل‌الله امواتاً بل‌احیاءعند ربهم یرزقون».

(یعنی‌کسانی که‌درراه‌پروردگار کشته‌میشوند مرده نیستندبلکه‌زنده‌اند ونزد پروردگارشان بآنها نعمت‌داده میشود.) «اطلاعات»

واماشوخی‌اطلاعات

درحادثه روزپنجشنبه مسجد شاه گلوله بنخست وزیر اصابت نکرد و هدف رفت وضارب بعدازاینکه‌مشاهده کرد تیراولش بخطا رفت وتیر دوم نیزدر لوله اسلحه گیرکرد خشمگین شدو باهفت‌تیر بسرنخست‌وزیر کوفت وبالنتیجه «مکسك»طپانچه یك‌خراش سطحی‌در پشت‌سر آقای‌علاء ایجاد نمودکه‌بهیچوجه موجب ناراحتی‌ایشان نشد ..

هوا پس بود

به بعضی ازرجال که‌بعلت شنیدن صدای تیربا ترس ولرز فرار کردند!

بایکی‌ازرجال کاندر «ختم»
گفتمش‌ازچه زوداز «مسجد»
گفت مقصوداگر هزاداریست
گفتمش دم نزن، بیباك زدی

به لباس سیه ملبس بود
نوشدی خارج وفلانکس بود
که‌همان یکدقیقه هم بس بود
چون‌دراآن‌دوروبرهوا پس‌بود!

«پست تهران»

همراه نبود و علاء با سر باندپیچی شده برای امضای قرارداد سنتو ـ پیمان بغداد ـ عازم عراق شد.[۱]

چگونگی حادثه را «خواندنیها» در شماره ۲۶ خود، مورخ سه‌شنبه ۳۰ آبانماه، آورده است که عیناً یک صفحه از آن را در همین مقدمه نقل می‌کنیم.

البته همه میدانیم که رژیم، پس از ترور علاء به وحشت افتاد و با بسیج همه نیرو و توان خود، نواب صفوی و یارانش را دستگیر و در یک دادگاه نظامی محاکمه کرد و سپس به دستور اربابان خارجی، آنها را به جوخه اعدام سپرد که چگونگی دادگاه و محاکمات و بیانات شهدای بزرگوار را باید در فصل آخر «تاریخ فدائیان اسلام» نقل کرد.

***

... اینک، متن کامل خاطرات شهید نواب صفوی را که در واقع تاریخ و عملکرد فدائیان را نشان میدهد، در کتابی مستقل و در ضمن مجموعه «حرکت‌های اسلامی معاصر» می‌آوریم، به امید آنکه این مقدمه کوتاه، برای روشن شدن آن گروه از علاقمندان و خوانندگانی که می‌پرسند: «این خاطرات را از کجا بدست آورده‌اید؟» کافی باشد.

پس از این مقدمه، یادداشت دیگری را به عنوان «مقدمه دوم» می‌آوریم که بتاریخ ۲۶ دیماه ۱۳۶۹ در روزنامه «اطلاعات» شماره ۱۹۲۴۱، صفحه ٦ چاپ شده است و برای تکمیل بحث‌ها، نقل آن بی‌مناسبت نخواهد بود.

***

مقدمه سوم، متن نامه برادر محمد مهدی عبدخدائی، تنها بازمانده هسته مرکزی فدائیان اسلام، درباره چگونگی تحریر و چاپ این تاریخ یا خاطرات شهید نواب صفوی است. این نامه روشنگر بخش دیگری از حقایق است و با توجه به موقعیت نویسنده آن، در هسته مرکزی فدائیان اسلام ـ سال ۱۳۳۲ و ببعد ـ می‌توان آن را

---

۱. آقای عبدخدائی عدم نشر دنباله خاطرات را ناشی از حذف مطالب حساس آن توسط فرمانداری نظامی اعلام میدارد. (به مقدمه سوم در همین کتاب، مراجعه شود) همین مطلب در یادداشت آخر مقالات هم آمده است: «... این تاریخ را به اضافه مطالبی که در اثر موانع موجود تاکنون حذف شده است...».

«سندی زنده و ارزنده» نامید.

امیدوارم که این مقدمه‌ها، متن خاطرات، توضیحات، و کتاب ضمیمه: «بیانیه یا راهنمای حقایق» ـ جامعه و حکومت اسلامی ـ تألیف شهید نواب صفوی، که چاپ اول آن در آبانماه ۱۳۲۹ شمسی منتشر شده است، در مجموع بتواند حقایقی را درباره فدائیان اسلام، عملکرد و اندیشه آنها، بویژه برای نسل کنونی، روشن سازد و این تنها آرزوی ما از نشر این کتاب است.

والله من وراء القصد.

سیدهادی خسروشاهی

قم ـ آذرماه ۱۳۷۴

پاسخ افسانه‌بافی‌ها

با توجه به قسمت سوم «یادواره شهید نواب صفوی» مندرج در روزنامه اطلاعات مورخ سه‌شنبه ۶۸/۱۰/۲۶، توضیح این نکته ضروری است که خاطرات منتشره درباره فدائیان اسلام در یک مجله، به نام شهید سیدمحمد واحدی چاپ و منتشر می‌گردید، گرچه در اصل از خود شهید نواب صفوی بود و تقریر یا پاکنویسی آنها، برای ارسال به مجله، توسط شهید واحدی انجام می‌پذیرفته است.

علت نوشتن و چاپ این خاطرات درباره تاریخ فدائیان اسلام در «خواندنیها» آن بود که شخصی بنام «حائری‌نیا»؟ سلسله مقالاتی را تحت عنوان: «کودتائی که رهبر آن کشته شد»! در آن مجله منتشر می‌ساخت که بی‌شک با انگیزه‌های سیاسی خاص نوشته می‌شد و علاوه بر آن، محتوائی کاملاً ساختگی و دور از حقیقت داشت و در واقع نوعی خیالبافی و افسانه‌پردازی بود... و البته هدف از نشر آنها هم متهم ساختن «فدائیان اسلام» و ایجاد تردید در اصالت این حرکت اسلامی بود...

نویسنده آن مقالات در شماره ۹۴ سال ۱۵ مجله خواندنیها، مورخ مرداد ۱۳۳۴، با تیتر درشت: «فدائیان اسلام می‌خواستند ناگهان رجال لشگری و کشوری و روحانی را قتل‌عام کنند و اوضاع را بدست بگیرند»!! به داستانسرائی پرداخته وبدون اشاره به هیچ مدرک و سند و دلیلی که افراد شاهد و هوشیار و آگاه را قانع کند، تهمت‌های ناروائی را مطرح نمود که خود شهید نواب صفوی، توضیحی درباره آن، همان وقت نوشته و منتشر ساخت و به تکذیب اباطیل نویسنده پرداخت.

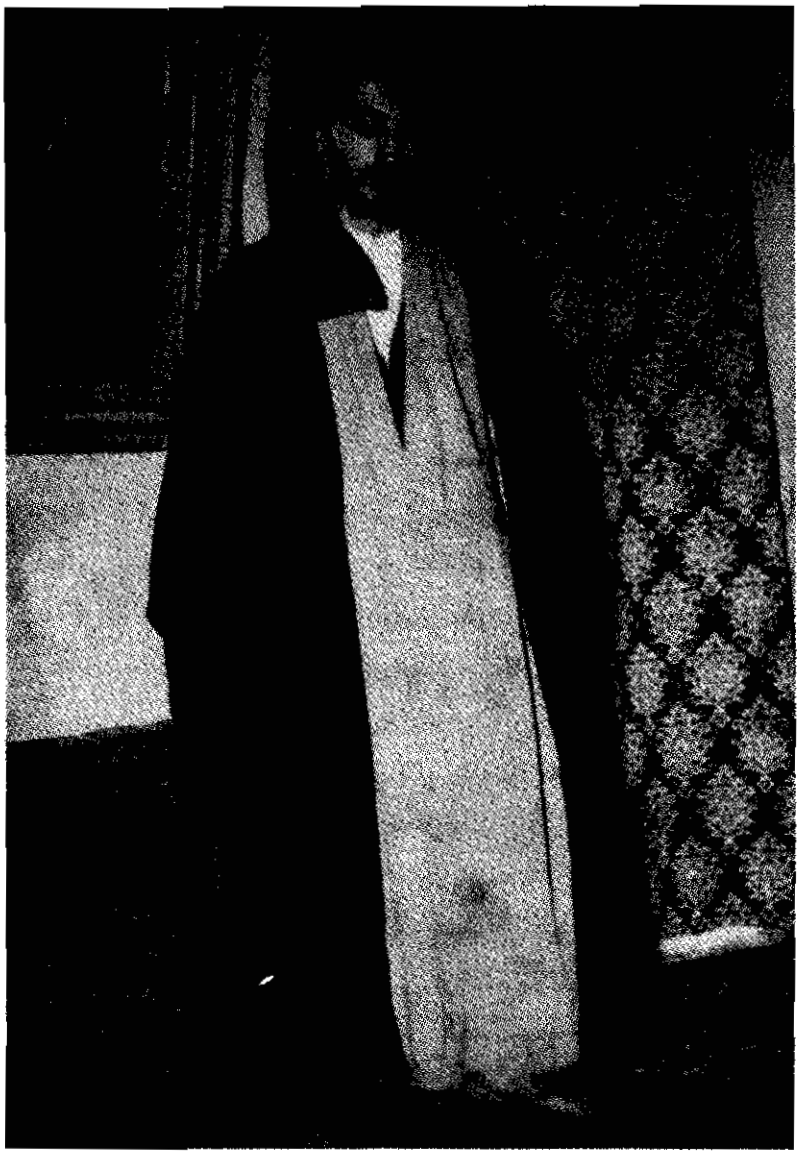

البته «حائری‌نیا»؟! در مورد هدف اصلی نواب صفوی که در اطاق گارد نگهبانی آگاهی، پس از توقیف وی، و با حضور عده‌ای از افسران گارد، مطلبی می‌نویسد که نقل آن بی‌مناسبت نیست:

«یکی از افسران از نواب صفوی پرسید: فرض کنیم که شما نخست‌وزیر شدید، چگونه احکام اسلام را اجراء می‌کنید؟ نواب گفت: شما نباید فرض کنید که من نخست‌وزیر باشم، باید قبول کنید که من رئیس جمهور خواهم بود و احکام اسلام را اجراء خواهم کرد».[1]

«حائری‌نیا» این شهامت و شجاعت و صراحت در پاسخ را نوعی «غرور و خودخواهی و خامی و بی‌اطلاعی»! معرفی می‌کند که با گفتن آن، در واقع «تمام افکار و ایده‌آلهای خود را در اختیار مأمورین شهربانی گذارده» است!، در حالیکه شهید نواب صفوی، پیش از آن و با نشر مانیفست سازمان، اهداف اصلی و کلی فدائیان اسلام را که ایجاد حکومت اسلامی بود، بیان کرده بود. جالبتر آنکه «حائری‌نیا» همه اکاذیب و اتهامات خود را، علیه فدائیان اسلام، در آن سلسله مقالات به گفته‌های «آقای نیک‌اعتقاد» کلانتر اداره آگاهی، مستند می‌سازد، در حالیکه این کلانتر، اینقدر شرافت و صداقت داشت که در آن بحران، کذب بودن این نوشتار را رسماً اعلام نمود و در تکذیب نامه خود: «این شرح را که در شماره مورخ ۳۴/۵/۲۵ درج شده است، داستان‌سرائی و خالی از حقیقت» نامید.[2]

آنچه که تذکار آن را در این مختصر ضرور می‌دانیم، اینست که متأسفانه اخیراً بعضی از تاریخ‌نویسان معاصر هم با استناد به این قبیل تهمت‌ها و افسانه‌ها، که در همانموقع رسماً تکذیب شده است، به تحلیل سیاسی پرداخته و حرکت اسلامی فدائیان اسلام را در عمل، زیر سئوال برده‌اند!... ولی ما اعلام می‌داریم که با استناد به گزارشهای دروغ و مجعول، از قماش گزارش دادستانی رژیم (در رابطه با بازجوئی‌ها از شهید نواب صفوی، نمی‌توان «تاریخ» نوشت... چرا که عملکرد این برادران، و

---

۱. خواندنیها، سال ۱۵، شماره ۹۴، صفحه ۱۸.

۲. مجله خواندنیها سال ۱۵ شماره ۹۷ مورخ شنبه ۴ شهریور ۱۳۳۴ صفحه ۴۴.

مقاومتشان تا آخرین لحظه حیات، نشان داد که تا پایان زندگی «کمترین تغییری در منطق استوارشان» راه نیافت و هر ادعائی که برخلاف این امر باشد، مورد قبول اهل خرد نخواهد بود...

***

... «ناشر ناشناس!» گزارش دادستانی رژیم شاه، که البته خیلی هم برای ما ناشناس نبود، طی نامه‌ای اعتراض کرده و هر نوع اندیشه‌ای را که برخلاف نظر و بینش ایشان باشد، انحرافی و سبب گمراهی! دانسته است!... که بنظر ما، این چنین برخوردهای جزمی حزبی! در مسائل تاریخی راه بجائی نمی‌برد و نه تنها حقایق تاریخی را روشن نمی‌سازد، بلکه، موجب گمراهی افراد ناآگاه و شک و تردید آنان در همه مسائل، می‌گردد...

اصولاً روش ناشر ناشناس! در تحلیل‌های تاریخی، و زنده کردن اباطیل دیگران در رابطه با مسائل تاریخ نهضت ملی، منطقی و اصولی و اخلاقی نیست... و با اینحال، ناشر نه چندان ناشناس! را بخاطر این کجروی ناآگاهانه، «در پیشگاه عدالت و آزادی محکوم» نمی‌دانیم!.. محکومیتی که حکم آنرا در نامه خود علیه ما استالین‌وار صادر کرده که این حکم ما را به یاد احکام زورگویان توتالیتاریست حاکم بر دنیا می‌اندازد!، با این فرق که دوست ما «حاکم» نشده روش توتالیتاریستی را در پیش گرفته است.

بهرحال: توضیح خود شهید نواب صفوی را در پاسخ به یک سری از اکاذیب، که تحت عنوان: «توضیح درباره فدائیان اسلام» در همان مجله خواندنیها، سال ۱۵، شماره ۱۰۰ مورخ چهاردهم شهریور ۱۳۳۴، صفحه ۱۶ و ۴۴ درج شده است، منتشر می‌سازیم، تا روشنگر بخشی از زوایای تاریک تاریخ معاصر باشد.

سیدهادی خسروشاهی

قم - جمعه ۶۸/۱۰/۲۸

توضیح دربارهٔ فدائیان اسلام

در چند شماره «خواندنیها» مطالبی تحت عنوان «کودتائی که رهبرش کشته شد» بقلم فردی که نامش در بالای مقاله‌اش بود، نوشته می‌شد و در شماره ۹۴ «خواندنیها» مطالبی به بعضی برادران فدائیان اسلام نسبت داده بود که عیناً مثل افسانه‌ها و خیال‌بافیها بود. اینک برای اینکه حقی بی‌دفاع نماند، ناچار از تذکر چند نکته هستیم.

همیشه بنا بوده، بهر نهضت کننده‌ای در ایران یا در شرق، بهر اندازه که صمیمیت و قدرت و اثرش بیشتر باشد، تهمت‌های شدیدتری بزنند تا شاید نشاط و همت و فعالیتش اگر با سرنیزه و زندان و تبعید و مشکلات زندگی از میان نمی‌رود، با ضربات دلگداز و سردکنندهٔ تهمت سرد شود و قیامش عقیم و بی‌نتیجه و شعلهٔ عواطفش خاموش گردد، ولی محرکین این تهمت نسبت به تربیت شدگان مکتب اسلام اشتباه کرده‌اند، زیرا نشاط و اراده آنها از موضوعات مادی سرچشمه نمی‌گیرد که با این ضربات شکست بخورند.

نویسنده تمام تهمت‌های خود را مستند به پرونده‌های اداره آگاهی و رکن ۲ ستاد ارتش نموده، ولی اخیراً توضیح و تکذیبی از طرف کلانتر اداره آگاهی در مجله درج شده و مطالبی را که از نویسنده مذکور در ۳۴/۵/۲۴ در مورد فدائیان اسلام (باستناد پرونده‌های آگاهی) چاپ گردیده «داستان‌سرائی و خالی از حقیقت» شمرده است. نویسنده مقالات مذکور می‌گوید: «بعد از کشته شدن رزم‌آراء ۳۷۲ نفر از فدائیان اسلام بزندان افتادند وسید ضیاءالدین یک میلیون تومان چک برای آزادی فدائیان اسلام بعنوان بانک شاهی کشیده و حاج ابراهیم صرافان با یک گونی اسکناس به دادسرا آمد و گفت این یک میلیون تومان وجه‌الضمان نقد برای آزادی فدائیان اسلام و هر روز هم یک میلیون تومان پول می‌آورم!...»

اولاً تعداد زندانیان ۳۷۲ نفر نبوده و ده نفر بودند و دادگاه هم وجه نقد

نخواست، بلکه برای ضمانت کفیل خواسته بود. یک میلیون تومان هم نبوده، چهار صد و بیست هزار تومان وجه‌الکفاله بوده، سیدضیاءالدین هم در کار نبود، بلکه آقای حاج حسن شمشیری بوده و واسطه هم حاج ابراهیم صرافان نبود و آقای ابراهیم کریم‌آبادی مدیر روزنامه اصناف بود، بشرحی که ذیلاً بیان می‌شود:

دفترهای زندان قصر و زندان موقت و سایر زندانهای ایران موجود است و بیاد ندارد که در هیچ زمانی عدهٔ زندانیان فدائیان اسلام از هفتاد نفر تجاوز کرده باشد و بطور مسلم همیشه کمتر از هفتاد نفر بوده‌اند، خصوصاً آن ایامی را که اشاره می‌کند، عده زندانیان مسلماً کمتر از ۱۵ نفر بوده‌اند و دفاتر زندان و زندانیان و ملاقات کنندگان با برادران زندانی و خویشان آنها، که عدهٔ بسیاری از مردم هستند، بخوبی گواه این مطلب می‌باشد.

در نیمه اول فروردین ماه ۱۳۳۰ که آقای واحدی و آقای حاج سیدهاشم و چهار نفر از برادران در دادسرای فرمانداری نظامی محاکمه می‌شدند و در آنوقت سرلشگر حجازی فرماندار نظامی تهران و سرهنگ ملک‌آراء دادستان فرمانداری نظامی و سرهنگ هشترودی رئیس دادگاه جنحه و سرگرد بهروز نمایندهٔ دادستان در دادگاه بودند و آقای سیدمهدی رضوی وکالت آقایان را دوستانه بدون انتظار حق‌الوکاله پذیرفته بودند و آقای سرهنگ اخگر و یک سروان جوانی که نامش فراموش شده وکلای تسخیری آقایان بودند. آن دادگاه دو نفر را تبرئه و چهار نفر را از ٦ ماه تا دو سال محکوم بزندان کرد و از طرف محکومین و نماینده دادستان تقاضای تجدیدنظر شد و دادگاه تا تشکیل دادگاه تجدیدنظر، قرار وجه‌الضمان سنگینی حتی برای دو نفر تبرئه‌شدگان دادگاه بدوی که نماینده دادستان بحکم برائتشان اعتراض داشت، صادر کرد که مجموعاً صد و بیست هزار تومان می‌شد و چون وسیله نبود، آقایان در زندان ماندند تا نیمه دوم فروردین که حکومت نظامی لغو گردید و پرونده به شعبه ۱۸ استیناف دادگستری احاله گردید و در دادگستری با کوشش آقایان وکلاء و برادران، قرار وجه‌الضمان تبدیل به بیست هزار تومان وجه‌الکفاله شد و آقای کربلائی عباسعلی بقال که دکان و منزلش در خیابان «صاحب‌جمع» واقع شده، سند مالکیت منزلش را برای کفالت بدادگستری آورد و کفیل آقایان شد و قرار آزادی بزندان ابلاغ شد و دو نفر آقایان آزاد شده برای چهار نفر باقیمانده و شش نفر دیگر که بعداً توقیف شده بودند، قرار بازداشت دیگری از طرف مهدوی بازپرس دادسرای دادگستری ابلاغ شد و باز در اثر کوشش برادران، این قرار بازداشت هم تبدیل به کفیل به مقدار چهار صد هزار تومان گردید، از قرار

هر نفری چهل هزار تومان. در آنموقع آقای حاج‌حسن شمشیری باتفاق آقای کریم‌آبادی مدیر روزنامه اصناف با مقداری اسناد مالکیت شخصی آقای شمشیری، بدادگستری آمده کفالت آقایان را نمودند و قرار آزادی بزندان ابلاغ شد. البته مقارن این کار یک حکم تشدید مجازات شش ماهه که همانوقت در وزارت کشور ساخته بودند، بزندان ابلاغ نموده و مانع آزادی آقایان شدند. این بود تفصیل و شرح تمام قضایای مربوط به قرار وجه‌الضمان و کفالت مربوط بفدائیان اسلام و تا یازدهم مرداد ماه ۱۳۳۰ عده تمام زندانیان برادران باضافه آقای طهماسبی ۱۲ نفر بودند و در قضایای بعدی و روزهای تحصن برادران فدائیان اسلام که ۵۱ نفر در روز ملاقات عمومی از میان ملاقات کنندگان در ساعت آخر ملاقات، بعنوان اعتراض به بازداشت این برادرشان در زندان تحصن اختیار کردند، از ۶۰ نفر تجاوز نمی‌کردند و هیچ دادگاه و بازپرس و قاضی و دادستان و مأمور و رئیس دادگاههای نظامی و دادگستری و در شهربانی و آگاهی و زندانها، بیاد ندارد که در یک‌وقت یک ریال پول نقد برای وجه‌الضمان بآن دوائر مذکور برده باشند که یکی از برادران ما را بقید وجه‌الضمان آزاد کنند، تا چه رسد به یک گونی اسکناس! و هیچگاه دفتر هیچ زندانی، بخاطر ندارد که حکم آزادی یکی از فدائیان اسلام با سپردن یک ریال وجه نقد یا بیشتر، بزندانها ابلاغ شده باشد.

ایکاش تهمت زنندگان عمدی یا اشتباهی!، تاریخ روشن گذشته و جاری برادران ما را از نظر دور نمی‌داشتند که همیشه عمل و عقیده و گفتارشان در برابر دشمنان اسلام صریح بوده و باندازه یک گام هم با تعطیل کنندگان احکام مقدس اسلام و دشمنان خدا مدارا نکرده‌اند و از اولین روز نهضت اسلامی مقدسشان تا امروز و تا روزیکه ابرهای تاریک جهل و جنایت را از چهره مقدس خورشید معارف قرآن بزدایند و احکام مقدس اسلام را بیاری خدا اجراء نمایند و کفر و رذیلت را نابود نموده حق و فضیلت را مسلط کنند و یا پروانه‌وار در راه محبت خدای عزیزشان بسوزند و کشته شوند، کمترین تغییری در منطق استوارشان راه نیافته و نخواهد یافت.

بیاری خدای توانا

سید مجتبی نواب‌صفوی

تهران، محرم‌الحرام ۱۳۷۵

خاطرات فداییان اسلام

هوالعزیز

برادر گرامی حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدهادی خسروشاهی

با سلام و درود. از چگونگی نوشته شدن خاطرات شهید عزیزمان حضرت نواب صفوی تلفنی سؤال فرمودید. اجازه بدهید آنچه را که پاسخ دادم مکتوب کنم، تا بعنوان سندی از یک شاهد زنده در ذیل آن خاطرات بیاورید.

باید بگویم خاطرات مزبور در واقع تاریخ پیدایش و عملکرد فدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی بود، که خود آن شهید می‌گفت و شهید سیدمحمد واحدی آنرا تقریر میکرد و پس از بازبینی و اصلاح توسط شهید نواب صفوی، بوسیله برادران به مجلهٔ خواندنیها تحویل میشد تا چاپ گردد. نقل چگونگی نشر خاطرات فدائیان اسلام در سال ۱۳۳۴ خالی از لطف نبوده یقیناً برای خوانندگان شما ارزشمند میباشد. قضیه از این قرار بود:

در اواخر سال ۱۳۳۳ هجری شمسی، زمزمه‌های انعقاد پیمانی نظامی به رهبری امریکا، در محافل سیاسی ایران مطرح شد. در رابطه با چنین مسأله‌ای شهید نواب صفوی بانشر اعلامیه‌ای، با ورود ایران به پیمانهای نظامی چه غربی و چه شرقی، مخالفت نموده اعلام داشت: صلاح کشورهای اسلامی مخصوصاً ایران نیست که وارد اردوگاههای نظامی قدرتهای بزرگ و سلطه‌جو شوند. پس از نشر اعلامیه، که با

مکافات بسیار توزیع گردید، رژیم شاه عکس‌العمل نشان داده تصمیم گرفت با فدائیان اسلام مقابله نماید. اما ابتداء به ساکن چنین کاری نکرد، بلکه اول ماشین تبلیغاتی رژیم به کار افتاد و در روزنامه‌ها و مجلات، جسته و گریخته علیه فدائیان اسلام مطالبی نوشته میشد که از آن جمله روزنامه سحر، فرمان، آتش و آسیابود. اما در اوائل سال ۱۳۳۴ این مسائل قدری تشدید شد، تا اینکه در تابستان همان سال مجله خواندنیها شروع به انتشار سلسله مقالاتی بقلم شخصی بنام «سیدمحمد حسن حائری‌نیا» بعنوان: اسرار قتل رزم‌آراء، نمود و در مجله آشفته به مدیریت آقای عصار، مقالاتی تحت عنوان «من او را نمی‌شناختم» در تعریف و تمجید از «احمد کسروی» انتشار یافت. البته بعدها معلوم گردید که هر دوی این سلسله مقالات، با هدایت رکن دوم ارتش انجام گرفته که آنروزها مسئولیت مبارزه با دستجات مخالف رژیم را بعهده داشت و کار سازمان اطلاعات را انجام می‌داد.

فدائیان اسلام با هر دو مجله برخورد کرد و پس از مراجعه ما، امیرانی که مسئول مجله خواندنیها بود پیشنهاد کرد که فدائیان اسلام خود خاطرات خود را بنویسند تا مجله خواندنیها منتشر نماید. لازم بیادآوری است که سردبیر مجله در سال ۱۳۳۴ آقای دکتر نصرالله شیفته بود که قبلاً هم ایشان با آقای محمدمسعود مدیر نشریه «مرد امروز» همکاری می‌کرده و سپس سردبیر روزنامه «باختر امروز» بمدیریت آقای دکتر فاطمی بودند و جالب توجه است که همکاری و سردبیری ایشان برای مدیران نامبرده «آمد» نداشته و هر سه نفر یا ترور شده و یا اعدام گردیده‌اند!

متأسفانه مقالات مزبور که توسط بنده و شهید سیدمحمد واحدی به دفتر خواندنیها تحویل می‌گردید، با سانسور فرمانداری نظامی تهران و محرمعلی خان معروف روبرو گردید، زیرا متن اصلی مقالات مطالب زیادی علیه رژیم شاه داشت که در موقع چاپ حذف می‌شد و تذکرات مکرر فایده‌ای نکرد، تا اینکه یک روز طبق دستور شهید نواب‌صفوی،اینجانب‌همراه شهیدسیدمحمدواحدی به مجله خواندنیها نزد آقای دکتر نصرالله شیفته رفتیم. (لزوماً یادآوری میکنم که حضور اینجانب در چنین مواقع و اوقاتی حکایت از اخطار و عکس‌العمل تند فدائیان اسلام را داشت)، آقای شیفته

هو العزیز

منشور برادری

ارگان فداییان اسلام

شماره

تاریخ

برادر گرامی حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین جناب سید هادی خسروشاهی زید عزه العالی

با سلام و درود از چگونگی نوشته شدن خاطرات شهید عزیزمان حضرت نواب صفوی تلفنی سؤال نموده‌اید. رعایت
بدیهی آنچه را که با شما در میان گذاشتم مکتوب کنم. تا بعنوان سندی از یک شاهد زنده در ذیل آن خاطرات بیاورید.
باید بگویم خاطرات مزبور در واقع تاریخ پیدایش و عمل کرد فداییان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی بوده
که خود آن شهید می‌گفت و شهید سید محمد واحدی آنرا تقریر میکرد و پس از بازسازی و اصلاح توسط شهید نواب صفوی بوسیله
کلیه خوانندگان تحویل میشده تا چاپ گردد. نقل چگونگی نشر خاطرات فداییان اسلام در سال ۱۳۳۴ خالی از
لطف نبوده یقیناً برای خوانندگان شما لذتبخش میباشد. قضیه از این قرار بود:
در اواخر سال ۱۳۳۳ هجری شمسی زمزمه‌های انعقاد پیمانی نظامی به رهبری امریکا در محافل سیاسی ایران مطرح شد
در رابطه با چنین مسائلی شهید نواب صفوی با نشر اعلامیه‌ای با ورود ایران به پیمانهای نظامی جنگی

را زمان سپردیم و این مسائل در شرائطی انجام گرفت که در اثر اشتباهات و احیاناً خیانت پاره‌ای
از زمامداران شاه و انگلیسها برگشته و قوارداد کنسرسیوم را امضاء کردند. من باید از چنین مسائل واقعاً
تاسف باشم که در حال حیات خودم با اینکه از قربانیان اصلی رژیم شاه انگلیس منش و پیرامون شهید نواب صفوی
ارباب اصلی و مدبری شاه یعنی انگلیس اعدام نمود و آنگاه توسط شمس‌الدین امیرعلائی با متهم به انگلیس
شدیم. برای ما گرم من پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۳ دوباره بصفوف مبارزان مذهبی
پیوسته و چندین بار دستگیر شده و آزاد گردیدم تا اینکه انقلاب اسلامی پیروز شد. بزندگی ساده خود
بازگشتم و آخرین کلام در این نامه اینکه این نخستین بار نیست که چنین میشود. این روش را کیاوهم
در سالهای ۳۱-۳۲ توسط آقایان تجربه کرده‌ایم. والی الله المشتکی. الیس الله باحکم الحاکمین

بیاری خدای توانا

تهران . خیابان سعدی شمالی . جنب بانک صادرات . شماره ۲۵۸ . تلفن ۳۲۰۵۷۷۲

بی‌پرده گفت: «ما مجبوریم مقالات شما را قبلاً بفرمانداری نظامی ارائه دهیم و آنچه راکه آنها اجازه نمی‌دهند، حذف نمائیم». لذا برای تداوم انتشار توافقی حاصل نشد، زیرا حذف پاره‌ای از بخش‌های حساس مقالات، واقعیتهای تاریخی را در پرده ابهام میگذاشت. و این بود که استمرار نشر آنها صلاح تشخیص داده نشد و در واقع این مسأله ارتباطی با اقدام به اعدام انقلابی حسین علاء، عاقد خائن پیمان نظامی بغداد نداشت، اما همزمانی قطع نشر خاطرات و اعلام مسافرت حسین علاء به عراق و تیراندازی بطرف وی از جانب فدائیان اسلام این ابهام را بوجود آورد که بین این دو امر، ارتباطی بوده و پاره‌ای از جراید آنروز هم به این اشاره کرده‌اند.

خوشبختانه نشر مجدد آن سلسله مقالات توسط جنابعالی، بیانی ازگوشه تاریخ بود و اگر می‌توانستید اصل مقالات را از پرونده‌های آن شهیدان عزیز بیرون آورده و منتشر میکردید، شامل همهٔ قسمت‌ها می‌شد.

***

و امّا در مورد تیراندازی بطرف آقای دکتر فاطمی که توسط اینجانب انجام گرفته است، بطور اجمال یادآوری مینمایم که پس ازکشته شدن رزم‌آراء، و نخست‌وزیری کابینه باصطلاح محلل حسین علاء، فدائیان اسلام معتقد شدند که توافقی میان جبهه ملی و دربار انجام گرفته است که اولاً این توافق، موجب عدم انجام عهود و عقود خواهد شد که راجع به «حکومت اسلامی» و اجرای احکام اسلام میان جبهه ملی و فدائیان اسلام قبل از اعدام رزم‌آراء منعقد شده بود. ثانیاً اولین قربانی توافق دربار و جبهه ملی فدائیان اسلام خواهند بود که دقیقاً چنین شد و پس از سقوط حسین علاء که دو نفر از اعضاء جبهه ملی درکابینه وی وزیر بودند و با روی‌کار آمدن دولت جدید، نه تنها آقای دکتر مصدق عهدی راکه بسته بود زیر پا نهاد، بلکه برخوردی تند و شدید با فدائیان اسلام نمود، و دستگیریها و تبعیدها آغاز شد و دقیقاً توطئه‌ای سازمان یافته توسط جبهه ملی، به رهبری مصدق‌السلطنه و دربار به مرحله اجراء درآمد.

در این موقع فدائیان اسلام واکنش نشان داده و شهید نواب صفوی با دعوت از جبهه ملی و مصدق‌السلطنه به محاکمه اخلاقی و مصاحبه با خبرنگاران، توطئه توافق

دربار و جبهه ملی را آشکار نمود که در این مورد وقتی نخست‌وزیر بقول خودش «شرفیاب» میشود، شاه بوی تذکر می‌دهد که قشریون مذهبی (منظور فدائیان اسلام بود) قصد نابودی نخست‌وزیر را دارند! و آنگاه شاه شخصاً یک سلاح کمری به آقای مصدق هدیه میکند! تا وی از جان خود حفاظت نماید!

اما فدائیان اسلام همچنانکه روحانی مجاهد مرحوم آیةالله سیدمحمود طالقانی در چهاردهم اسفند سال ۱۳۵۷ بر سر قبر دکتر مصدق فرمودند، هدفشان اجرای احکام اسلام بود و برایشان آرمان مطرح بود نه اشخاص. یعنی نواب‌صفوی ایجاد «حکومت اسلامی» میخواست و برای چنین هدفی وارد مبارزه شده بود و اکنون میدید که مصدق‌السلطنه و دربار، در سال ۱۳۳۰ هماهنگ عمل میکنند؟ لذا تصمیم گرفته شد زنگها دوباره بصدا درآید!.. این بار چون بطور متواتر گفته شد که آقای دکتر فاطمی رابط اصلی توافق دربار و جبهه ملی است، و او است که سرنخ همه جریانات علیه فدائیان اسلام را در دست دارد و حتی در تحصن زندان قصر فدائیان اسلام، دکتر فاطمی همراه سرهنگ نظری، قصد آسیب جدی بر حضرت نواب صفوی را در زدوخورد مأموران با فدائیان اسلام را داشته است، لذا روزیکه من در زندان قصر با رهبر فدائیان اسلام برای آخرین بار ملاقات کردم، ایشان بمن فرمودند: شما آماده رفتن بمیدان و شهادت شوید، ولی تعیین مورد نفرمودند و بی‌شک ایشان هر حکمی که صادر می‌کردند، برای من واجب‌الاتباع بود. چندی بعد شهید سیدعبدالحسین واحدی که آنروزها نفر دوم فدائیان اسلام نامیده می‌شد و در واقع در خارج از زندان قائم‌مقام رهبری فدائیان اسلام بود، مرا خواسته و پیشنهاد زدن دکتر فاطمی را نمودند که منهم پذیرفتم. البته آنروز من بیش از ۱۵ سال نداشتم. و آقای دکتر فاطمی هم پس از خروج ازبیمارستان، موفق به اخذ «نشان همایونی» از محمدرضا شاه شد و به وزارت خارجه منصوب گردید.

متأسفانه چون رهبران جبهه ملی اغلب سیاسیون فاقد تقوای مذهبی ـ سیاسی بودند، فدائیان اسلام را متهم به رابطه با انگلیس کردند! و بطور اجمال ماشین تبلیغاتی آنها با قدرت مانوری که داشتند، براه افتاد و اقدام اینجانب را بآنها نسبت دادند و پاره‌ای از

قلم بدستان معاصر هم که میراث‌خواران جبهه ملی هستند، عنان قلم را رها کرده و بدون اینکه اخلاق را رعایت نمایند و حرمت قلم را حفظ کرده در نقل وقایع امین باشند، دروغهای شاخداری را مطرح کرده‌اند، در حالیکه آقای دکتر فاطمی در منزل آقای محسنی که از اعضای حزب توده بود، دستگیر و در لحظه دستگیری هم طبق نوشته جراید آنروز با شعار «زنده باد شاه» برای نجات خود کوشیده است. براستی شرم‌آور است در حالیکه این قلم بدستان خود بخوبی معترفند که هژیر و رزم‌آراء دو مهره عمده انگلیس در ایران بودند، اما در نوشتارهای خود واقعیتها را وارونه جلوه داده، حقایق را کتمان میکنند و قطعاً اگر هژیر و رزم‌آراء روی کار بودند، هرگز نهضت ملی شدن نفت بوجود نمیآمد. این مطلب را مرحوم علامه مجاهد سیدمحمود طالقانی بر سر قبر مصدق‌السلطنه در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ به وضوح تبیین نموده و شخصیتهائی چون دکتر شریعتمداری و مهندس سحابی در نوشته‌های خود به آن اذعان نموده‌اند.

البته باکی نیست. وقتی سیدجمال‌الدین اسدآبادی انگلیسی باشد؟! و همه بزرگان نهضتهای اسلامی در خاورمیانه انگلیسی باشند! متهم ساختن فدائیان اسلام و این بنده، مسأله‌ای نخواهد بود ولی تاریخ این دروغ را باور نخواهد کرد، بلکه نوع عملکرد و نتایج کارها، حقایق را افشا می‌کند. متأسفانه هنوز جبهه ملی و طرفداران مصدق‌السلطنه بتاریخ نپیوسته‌اند و در آینده نه چندان دور، محققان آگاه نسل‌های آینده را از حقایق آگاه خواهند کرد و آنگاه است که معلوم شود که این ملی‌نماها پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد همه به کار و به زندگی خود برگشتند و مصدق‌السلطنه در احمدآبادباستراحت پرداخته وچغندرهای خودرا بدولت‌کودتا می‌فروخت و بعضی‌ها در وزارت علوم مشغول بکار شدند و آقای محمدرضا جلالی نائینی در روزهای سقوط شاه سناتور حکومت شاه بود... اما این ما بودیم که بجوخه‌های اعدام سپرده شدیم و خود اینجانب باتهام تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت و اقدام علیه امنیت کشور، در دادگاه نظامی محاکمه شده و بخاطر عنایت حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی و مراجع نجف، از جوخه مرگ رهیده به هشت سال

زندان محکوم شدم و چهار سال آنرا در تبعیدگاه برازجان بسر بردم... و این مسائل در شرائطی انجام گرفت که در اثر اشتباهات و احیاناً خیانت پاره‌ای از آقایان، شاه و انگلیسیها برگشته و قرارداد کنسرسیوم را امضاء کردند و من باید از چنین مسائلی واقعاً متأسف باشم که در حال حیات خود من، با اینکه از قربانیان اصلی رژیم شاه انگلیسی هستم و رهبرم مرحوم شهید نواب صفوی را ارباب اصلی و پدری شاه، یعنی انگلیس، اعدام نموده، توسط شمس‌الدین امیرعلائی‌ها متهم به انگلیسی بودن بشویم! برایتان بگویم من پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۳ دوباره بصفوف مبارزان مذهبی پیوسته و چندین بار دستگیر شده و آزاد گردیدم. تا اینکه انقلاب اسلامی پیروز شد و بزندگی ساده خود بازگشتم. و آخرین کلام در این نامه اینکه این نخستین بار نیست که چنین میشود. این روش را یکبار هم در سال ۳۱ـ۳۲ توسط آقایان تجربه کرده‌ایم. والی‌الله المشتکی. ألیس‌الله بأحکم الحاکمین.

بیاری خدای توانا

محمدمهدی عبدخدائی

تهران ـ دیماه ۱۳۷۳

خاطرات

یا

تاریخ پیدایش فدائیان اسلام

از:

شهید سیدمجتبی نواب صفوی

تقریر:

شهید سیدمحمد واحدی

تاریخ پیدایش فدائیان اسلام

آغاز!

... سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ که از فشار زیاد هرج و مرج، مردم به هر نقطه‌ای متشبث می‌شدند، موقعیت خوبی بود که شیادان اجتماع دامهای سوءاستفاده خود را بگسترند و هر کس بنابر استعداد و موقعیت و طرز تفکرش چاهی فرا راه اجتماع بکند و غالب حزب سازی‌ها و مسلک‌تراشی‌ها نیز در همین سالها شروع شد.

در این موقع، احمد کسروی هم که در ایام جوانی بر اثر اختلافاتی از محیط روحانیت خارج شده و کینه روحانیت را به دل گرفته بود، فرصتی مناسب دید که انتقامی بازستاند و دکانی باز کرد تا دنیائی آباد! برای خود بسازد.

این فکر در مغز او قوت گرفت و شروع بکار نمود و نشریاتی منتشر کرد. اندک اندک که بازارش رونقی گرفت، اهانت به مقدسات دینی را شروع نمود. این خود زنگ خطری بود که در گوش مسلمین بصدا درآمد. دستهائی نامرئی که همیشه صداهائی راکه ایجاد نفاق می‌کند تقویت می‌نمایند، شروع به فعالیت کردند و مسلک کسروی را روزبروز توسعه دادند و در اطراف آن سروصدا راه انداختند، به امید آنکه باز هم مسلمانان را بجنگ و نفاق داخلی مشغول کرده به اجرای نقشه‌های ظالمانه خود موفق شوند.

در این موقع غالب نویسندگان مسلمان مبارزات قلمی خود را آغاز نموده و در فکر ریشه کن کردن نهال مفسدی بودند که داشت در اعماق قلوب بی‌خبران از معارف اسلام ریشه می‌دوانید، ولی کسروی مطالب مستدل آنان را با سفسطه و ناسزا، پاسخ

می‌داد.

... کارهای کسروی کم‌کم در اثر تقویت بیگانگان غوغائی بپا کرد. مقداری از نشریاتش به نجف اشرف که آن روز مرکز اول روحانیت و حوزه علمیه تشیع بود، می‌رسد. یکی از آن کتب در یکی از مدارس نجف (مدرسه آخوند) به حجره‌ای راه می‌یابد. آنجا محل اقامت «سیدمجتبی نواب‌صفوی» بود.

نواب‌صفوی را بشناسیم

سیدمجتبی نواب‌صفوی که در آن ایام بیستمین سال زندگی خود را طی می‌کرد، جوانی بود که در سال ۱۳۰۳ در محله خانی‌آباد تهران در یک خانواده متدین پا بجهان نهاده بود. او سنین کودکی را در همان محله طی نموده و دوران تحصیل ابتدایی را در «دبستان حکیم نظامی» گذرانیده، سپس وارد «دبیرستان صنعتی» گردید و پس از چندی بمنظور تکمیل تحصیلات بار سفر بسته و از طریق اهواز، آبادان، بصره، به نجف رفت.

نواب‌صفوی در اندک مدتی با زبان عربی آشنا شد و با حرارت و گرمی خاص خود، دوستانی علاقمند یافت... هنوز بیش از چند سال از تحصیل وی نگذشته بود، ولی مراحل عالی دروس دینی را طی نموده بود که روزی در «حجره» مدرسه، کتابی از کسروی به دستش رسید که آتشی به قلبش زد و از جای حرکتش داد و با خود گفت: چگونه یک فرد مسلمان زنده باشد و به ساحت اولیاء دین جسارت شود؟ آیا این سزاوار است! در عرض چند روز در میان طلاب و علماء نجف هیجانی ایجاد نمود و بالاخره بنابر تصمیم بعضی از علماء نجف (از ذکر نامشان بعلت آنکه ممکن است راضی نباشند، خودداری می‌شود). بنا شد که ایشان به نمایندگی از طرف حوزه علمیه به ایران آمده و پس از انجام مقدماتی در مسیر راه، به تهران وارد شود و با تغییر افکار منحرف شده جوانان، بساط کسروی را جمع کند، ولی بعللی این نقشه تغییر یافت وبطور عادی از طریق بصره وارد ایران شد.

در ابتدای ورود به ایران، مردم به ایشان اطلاع دادند که کسروی در آبادان عده

زیادی از جوانان را اغفال نموده است و بدین مناسبت، چند روز در آبادان توقف کرد که با مردم صحبت کند.

هزینهٔ سفر

هنگامی که نواب‌صفوی عازم ایران شد، یکی از فضلاء پرهیزکار و پاکدامن نجف داوطلب شد که هزینه سفر ایشان را بپردازد و به همین منظور سیزده دینار حواله داد که در کربلا از آقای «حاج میرزاعباس رزاز تبریزی» ـ جنب صحن مطهر حضرت ابوالفضل ـ دریافت دارند. بعدها معلوم شد که آن شخص این سیزده دینار را برای تهیه مقدمات ازدواج خود فراهم نموده بود. ایشان دانشمند محترم جناب آقای حاج‌سیداسدالله مدنی بودند که اکنون نیز در نجف‌اشرف بسر می‌برد[1]. البته باید یادآور شد که دو دینار هم آیةالله حاج سیدابوالقاسم خوئی و پنجاه تومان هم یکی دیگر از علماء عالیقدر نجف، برای خرج سفر ایشان پرداخت نمودند.

نکات فوق بسیار شایان توجه است تا خوانندگان محترم بدانند مبارزه مقدسی که بعدها دنیا را تکان داد، بر روی چه شالوده ساده و پاک و بی‌آلایشی پی‌ریزی شده و در چه شرایطی منزه بوجود آمده است؟... و درواقع با این زمینه و امکانات و ایمان و اعتقاد، ایشان به آبادان وارد شد.

نواب‌صفوی، برای اجراء منظوری که قبلاً اشاره شد، یعنی مذاکره و سخنرانی در رد مغالطات‌کسروی،خیابان پرجمعیت آن روز آبادان راکه «خیابان زند» بود، در نظر گرفت و پیش از ظهر روز اول ورود، چهار پایه‌ای تهیه و در وسط خیابان مردم را به استماع حقایق‌دعوت‌کرد.چند دقیقه‌ای بیش نگذشته بود که عبور و مرور تعطیل شد و سیل جمعیت برای تماشای جوان فوق‌العاده تازه وارد و استماع سخنانش گرد آمدند.

آن روز نواب‌صفوی درباره سخنان کسروی، و در پیرامون تمدن انسانیت و آزادی، سخن‌راند وتوضیح داد که آزادی بایستی در چارچوب قانون باشد و آزادی همراه با لجام‌گسیختگی و خارج از قانون، نوعی فریبکاری است و یگانه قانونی که

---

۱. به توضیحات آخر همین بخش از کتاب مراجعه شود.

تمام شئون اجتماعی و اخلاقی و سازمان وجودی بشر را مراعات کرده، قانون سازنده و آفریننده جهان هستی یعنی خدا است.

شور و هیجانی که از احساسات شدید ایشان، در مردم ایجاد شده بود، شهربانی آبادان را به وحشت انداخت و بهمین دلیل پس از خاتمه سخنرانی، ایشان را به شهربانی هدایت کردند!. مردم که تحت تأثیر سخنان سوزان نواب‌صفوی به هیجان آمده بودند به سوی مأموران هجوم آوردند، ولی بنابر توصیه شخص ایشان از زدوخورد دست برداشتند و نواب‌صفوی به شهربانی رفت، ولی پس از چند ساعت توقیف در شهربانی، بعلت هیجان و فشار مردم، ایشان آزاد شدند و مردم آبادان که تشنه بیانات ایشان شده بودند، تقاضا کردند که نواب‌صفوی در مسجد نو و حسینیه بزرگ و معروف آبادان منبر بروند... پنج روز بدین منوال گذشت و در پایان هر منبر ایشان،عده‌ای ازجوانان بنزد ایشان آمده واز راه گذشته خودبازگشته استغفار می‌کردند.

نواب‌صفوی پس از چند روز توقف در آبادان، به تهران حرکت کرد و پس از ورود به تهران، یکسره به مدرسه مروی حجره آقای مهدی حائری فرزند مرحوم حجت‌الاسلام حاج‌شیخ عباس حائری که از علماء تهران بود، وارد شد و فردای ورود، به‌بازار تهران رفته و در چهار سوق کوچک، برای بیدار کردن خواب آلودگان سخنرانی نمود. آنگاه نواب‌صفوی آدرس محل کار کسروی را جویا شد و مردم اداره مجله «پرچم» را به ایشان معرفی کردند.

نواب‌صفوی مصمم بود که در برخورد با کسروی یک مطلب را دریابد و آن اینکه آیا واقعاً او به سخنان غلطش معتقد بوده و در اشتباه است؟ یا آنکه پایه سخنانش بر هوی و هوس و شهوت و شهرت‌طلبی نهاده شده است؟ البته این معما زود حل گشت و کسروی مشت خود را باز کرد.

کسروی در برخورد اول خود باجوانی بیست‌ساله،که لباس روحانیت دربرداشت، گمان کرد که او از افرادی است که مقاصدی مادی، او را بدین لباس کشانیده و از قرآن و معارف آن بی‌خبر می‌باشد!

... نواب‌صفوی از کسروی سئوال می‌کند: دلیل شما بر اینکه نباید به اموات و

مردگان، اعم از پیغمبر و ائمه اطهار و دیگران، احترام گذارد چیست؟ در صورتی که فطرتاً انسان سلیم، به هادی و رهبر و ولی‌نعمت و دوست و محبوب خود، احساس ارادت و محبت می‌کند و این احساسات در زمان حیات و وصال محبوب انسان بصورتی جلوه‌گر شده و در زمان غیبت و مرگ آن، بصورت احترام بر آثار آن نمودار می‌شود و انسان بحکم عاطفه برگذشتگان خصوصاً و اولیائی که عمر گرانبهای خود را صرف نجات بشریت از سیاه‌چال بربریت نموده‌اند، اشک مهر ریخته و به عتبه‌بوسی آنها می‌شتابد؟...

کسروی برای فرار از استدلالات ساده‌ایشان، نسبت ناروائی به قرآن داده و جمله‌ای بنام آیه قرآن، بیان می‌کند و با تجری و بدون اندیشه می‌گوید: مگر شما قرآن نخوانده‌اید که فرموده است؟ «لاتکرموا امواتکم» ـ مردگانتان را احترام نکنید ـ! در اینجا بود که نواب‌صفوی پی برد که سخنان و ادعاهای کسروی دکانی بیش نبوده و بساطی است که برای اغفال و انحراف افکار جوانان مملکت که در آنروز بعد از یک دوران فشار بر متدینین و آزادگان عموماً، متوجه حقایق اسلام شده بود، گسترده شده است، زیرا چنین جمله کوتاه و بی‌محتوائی در قرآن مجید وجود ندارد و کسروی بخیال اینکه ایشان بی‌اطلاع است و یا آنکه شاید هم فریب بخورد، این جمله را ادا می‌کند، ولی پس از اینکه ایشان می‌گویند که چنین جمله‌ای در قرآن نیست، کسروی می‌گوید: ببخشید جسارت شد؟ شوخی کردم!...

از اینجا بود که نواب‌صفوی بفکر افتاد که ریشه این نهال مفسد با مناظرات و مباحثات و طرق دیگر، از بیخ و بن کنده شود و با وجود اینکه دیگر احتمال هدایت و ارشاد کسروی را نمی‌داد، به امید اینکه شاید اطرافیان او متنبه شده و بسوی حق برگردند، در جلسات متعددی به مباحثه و مذاکره باکسروی پرداخت.

تأسیس جمعیت مبارزه با بی‌دینی

به موازات مذاکرات نواب‌صفوی باکسروی، جمعیتی بهمت ایشان و دانشمندان محترم آقای حاج سراج انصاری و آقای شیخ قاسم اسلامی و آقای شیخ مهدی

شریعتمداری و جمعی دیگر از فضلاء و نویسندگان تهران، بنام «جمعیت مبارزه با بی‌دینی» تشکیل شد که هدف آن مبارزه با تمام بی‌دینی‌ها و مفاسدی بود که سراسر اجتماع را فراگرفته بود، ولی هدف نخستین آن جواب‌گوئی به گفته‌های کسروی بود و نشریات متعددی هم در این زمینه بقلم آقای انصاری و دیگران منتشر شد.[۲]

در طی مدتی که نواب‌صفوی مشغول مباحثه با کسروی بود، چند بار هم به منزل کسروی رفته و در جلسات علنی آنها شرکت کرد و در محضر عموم، حقایقی را بیان کرد که در همان جلسات عده‌ای متوجه حقیقت گشته و بازگشت نمودند که بعدها یکی از آنها، شرح مذاکرات و مباحثات یکی از آن جلسات را تحت عنوان «کسروی مباحث منطقی را با تهدید جواب می‌دهد» در روزنامه «دنیای اسلام» منتشر کرد. و در جلسه آخرین که نواب‌صفوی برای اتمام حجت به منزل کسروی رفته بود، تا شاید از اغفال افکار معصوم جوانان دست بردارد، پس از مباحثات مفصلی، کسروی که دیگر از بیانات و استقامت ایشان به تنگ آمده بود و عده‌ای هم از یاران خود را از دست داده بود، عصبانی شده فریاد کشید:

«ماگروه رزمنده داریم»! و اشاره بافرادی می‌کند که در آنجا ایستاده بودند! گروه رزمنده، عده‌ای بیش از ده نفر بودند که همیشه بطور مسلح، برای حفاظت از جان کسروی همراه او بودند و در ضمن نیروی اجرائیه او هم بودند و بعضی اوقات، برای صدمه و آزار رسانیدن به مخالفین، از آنها استفاده می‌کرد و از جمله در همان روزها مدیر روزنامه «آفتاب» راکه در روزنامه‌اش از کسروی انتقاد کرده بود، به سختی مضروب ساخته بودند و یک نمونه آنهم تهدیدی بود که به نواب‌صفوی کرد و گفت ماگروه رزمنده داریم! یعنی اگر بیش از این ما را افشا کنید، مجبوریم شما را صدمه بزنیم!.

نقشه اعدام کسروی

بعد از این جلسه که کاملاً سوءنیت کسروی برایشان ثابت شد، به عنوان قطع عضو فاسد اجتماع و اظهار وفاداری به اسلام و خاندان نبوت که به ساحت قدس آنها

---

۲. به توضیحات مراجعه شود.

وقیحانه جسارت نموده و قلوب عموم مسلمانان، خصوصاً ایرانیان را جریحه‌دار نموده بود، نواب‌صفوی تصمیم گرفت که کسروی را نابود ساخته و از خطر انحراف جوانان بکاهد. البته نواب‌صفوی از بدو ورود به تهران تا روزیکه تصمیم به کشتن کسروی گرفت، جلساتی با جوانان متدین تهران تشکیل داده و افکار آنها را به تربیت زنده اسلام آشنا کرده و عده‌ای از جوانان پاکباز را آماده از خودگذشتگی کرده بود، ولی برای تقویت مبانی اعتقادی آنها لازم دیده بود که اولین قدم را خود در میدان نبرد و پیکار بنهند، تا نمونه و الگوی جانبازی بدست آنها داده شود. البته باید گفته شود که در آنروز ایشان هیچ فکری جز قطع یک عضو فاسد اجتماع که داشت بنیاد مبانی اعتقاد مردم را سست می‌کرد،نداشت و تنهاآرزوئی که داشت این بود که بخاطر خدا و اسلام یک دشمن خدا را نابود ساخته و سپس در این راه مقدس کشته شود و همواره آرزوی شهادت و کشته شدن والحاق به شهداء اسلام را داشت، ولی تقدیرات الهی چیز دیگری بود و می‌بایستی ایشان بنیانگزار یک جهاد مقدس علیه اجانب می‌شد و روزی دنیا، در برابر عظمت روح و فداکاری مسلمانان خاضع می‌گردید. به هر حال به دنبال طرح اعدام کسروی، نواب‌صفوی به فکر تهیه اسلحه افتاد، و چون خود وسیله‌ای نداشت لذا، تصمیم گرفت از علماء عالیقدری که در گوشه و کنار اجتماع هستند، استمداد کند و بدین منظور یکی از علماء متقی آنروز تهران را درنظر گرفت و به سراغ او رفت...

اسلحه چگونه تهیه شد؟

مرحوم آیةالله حاج شیخ محمدحسن طالقانی از علماء پرهیزکاری بودند که سالهای مدیدی در تهران، در خیابان شاه‌آباد مشغول به تربیت افراد بودند و زندگی سراسر صفا و دیانت ایشان مردم را بسیار به ایشان علاقمند کرده بود و محبوبیتی خاص در میان اهالی محل خود داشتند و در بین علماء و روحانیون هم دارای مقامی شامخ از فضل و تقوی بودند. نواب‌صفوی بنابر سابقه علاقه‌ای که به ایشان داشت و همچنین بنا بر سوز و گداز و غیرتی که در ایشان می‌دید، با ایشان تماس گرفته و نقشه

خود را در میان نهاد و از ایشان خواست که پول تهیه کنند که با آن اسلحه‌ای بخرند. البته نخست یک شمشیر از چهارراه گلوبندک خریداری کرده بود که منظور خود را با آن عملی کنند، ولی پس از تهیه پول و بعد از کاوش و جستجوی زیادی که مدتی بطول انجامید، اسلحه‌ای از نوع نوقان تهیه کردند و بدین ترتیب باجرای مقصود خویش نزدیک‌تر شدند. یعنی با چهار هزار ریالی (چهار صد تومان) که از جیب یک شخصیت متقی و پاک خارج شده بود، اساس یک انقلاب مقدس و یک حرکت دینیَ پایه گذاری شد.

نخستین تیر به سوی کسروی...

نواب‌صفوی برای اجرای نقشه خود مأمورینی گماشته بود تا هر روزی که کسروی از منزل خارج شد، به ایشان اطلاع دهند تا خود شخصاً برای نابودی او اقدام کنند.

برادران به ایشان اطلاع دادند که روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴، کسروی به همراه گروه رزمنده‌اش از منزل خارج خواهد شد! در آنروز نواب‌صفوی به همراه یکی از دوستان ایام تحصیلی خود، که محمد آقا نام داشت و در قسمت فنی راه‌آهن مشغول کار بود، عازم اجراء طرح شدند. منزل کسروی در اطراف چهارراه حشمت‌الدوله «خیابان‌سی‌متری» قرار داشت ونواب‌صفوی درروزمذکور،در چهارراه حشمت‌الدوله با او برخورد کرد و پس از کشیدن اسلحه تیر اول و دوم را به سوی او خالی کرد و از شدت عصبانیتی که ازکسروی و اعمالش داشت، به سوی او حمله‌ور شد، ولی تیرهای بعدی از اسلحه خارج نشد و گویا فشنگ آن سالم نبوده و باد کرده و در لوله گیر کرده بود.

بهرحال، گروه رزمنده برای نجات کسروی از دست ایشان هجوم آوردند، ولی با اولین نهیب و حمله ایشان به سوی آنها، همگی فراری شده و کسروی را تنها گذاردند.

در این موقع مأمورین انتظامی سررسیده و کسروی را به درشکه‌ای انداختند که به بیمارستان برسانند، ولی نواب‌صفوی دست برنداشته و بدنبال او برای اطلاع از مرگ او براه افتاد و در نتیجه همین تعقیب، ایشان را دستگیر و به زندان موقت شهربانی

انتقال دادند و کسروی در بیمارستان «رضانور» بستری گردید و چون دو تیر آنهم به موضعی غیرحساس اصابت کرده بود، بعد از سه ماه معالجه بهبودی یافت و از بیمارستان خارج شد.

تیراندازی به کسروی و دستگیری نواب‌صفوی از چند نظر شایان اهمیت بود:

یکی اینکه برای اولین بار در تاریخ ایران فردی بدون واهمه و پروا، در راه هدف خدائی از خودگذشتگی نموده و مردانه بعد از انجام عمل با بلندکردن ندای «الله‌اکبر» ایستادگی نموده است.

دوم اینکه این عمل بنام دفاع از اسلام و قطع ایادی دشمنان دین و وطن بوده است.

سوم آنکه قهرمان این عمل یکفرد روحانی جوان که در آغاز دوران شباب بسر می‌برد، بوده است و اینکه یک روحانی با لباس روحانیت چنین فداکاری کرده، افکار مسلمین خصوصاً تهران را متوجه خود کرده بود.

کسروی بعد از اینکه احساسات خدائی مردم مسلمان او را بوحشت انداخته بود. حرف و عمل خود را به ظاهر تا اندازه‌ای پس گرفت و در روزنامه‌ها آگهی کرد که هر کس اثبات کند که او قرآن‌سوزی کرده است، پنجاه هزار ریال به او جایزه خواهد داد! و بدین مناسبت اعلامیه زیر از طرف جمعیت «مبارزه با بی‌دینی» صادر شد:[۳]

پاسخ ۵۰۰۰۰ ریال جایزه کسروی، یک پیشنهاد خردمندانه.

عقلای تمام ملل باید قضاوت کنند

چندیست که میان مسلمانان پایتخت و احمد کسروی اعلامیه‌هایی رد و بدل شده و نسبت‌هائی به کسروی داده شده و کسروی آن نسبت‌ها را تهمت پنداشته و از خود دفاع نموده است و اخیراً قرآن‌سوزی را انکار نموده و در روزنامه اطلاعات پنجاه هزار ریال عهده‌دار شده که اگر کسی چنان نسبتی را بتواند از نوشته‌های او اثبات نماید، مبلغ مذکور را دادنی باشد.

البته اینگونه انتشارات پایان‌ناپذیر است و بهتر آنست که انجمنی مرکب از دو نفر نماینده مسلمان پایتخت و دو نفر نماینده از طرف مجلس شورای ملی و دولت و چند نفر از قضات عالی‌رتبه تشکیل شود و کسروی در آن انجمن حضور بهمرساند تا نه

---

۳. به توضیحات آخر کتاب مراجعه شود.

تنها قرآن‌سوزی او بلکه مطالب زیر نیز از نوشته‌های خود او با تصدیق اعضای انجمن ثابت گردد، بشرط اینکه اگر کسروی محکوم شد، تمام نوشته‌های او را دولت جمع‌آوری نموده و در حضور عموم اهالی آتش بزنند و همچنین خود او را به کیفر قانونی برسانند و بعد از اینهم بهیچوجه حق نوشتن وانتشار آن را نداشته باشد و اگر محکوم نشد و توانست دفاع نماید بعد از این در نشر هرگونه نشریاتی مختار باشد و اینک مطالبی که در نوشته‌های او تصریح شده است:

۱. دین مقدس اسلام با عصر حاضر ناسازگار است و بجای آن دینی از خود بنام «پاک‌دینی»! ساخته است.

۲. دعوی پیغمبری نموده و نام پیغمبر را «برانگیخته» گذارده و خود را یکی از برانگیختگان می‌داند!

۳. قرآن کلام خدا نیست!

۴. پیغمبر اسلام(ص) خاتم‌الانبیاء نبوده است.

۵. قرآن با علوم ناسازگار است!!.

۶. نابود کردن قرآن (یعنی سوزاندن و پاره کردن و مانند آن).

۷. به پیغمبر اسلام(ص) نسبت سرسام داده است.

۸. به امام جعفر صادق علیه‌السلام پیشوای صد میلیون شیعه جسارت‌ها نموده که قلم از نوشتن آنها شرم می‌کند.

۹. تصریح می‌کند که دین اسلام مایه گمراهی و نادانی است!.

۱۰. مخالف قرآن و دین مقدس اسلام، احکامی از خود ساخته است.

این ده مطلب (علاوه بر سوزانیدن قرآن) کاملاً از نوشته‌های او پیدا است و می‌توان اثبات نمود. پس نوشتن اعلامیه‌ها و ردوبدل نامه‌ها نتیجه ندارد، بلکه باید چنان انجمنی برپا گردد تا پرده از روی کار برداشته شود. بنابراین کسروی باید در برابر این پیشنهاد یکی از دو کار را انجام دهد: یا بپذیرد و وقت را معین کند تا در مدرسه سپهسالار جدید چنین انجمنی تشکیل یافته و گفتگو آغاز شود تا معلوم شود نه تنها صراحتاً نوشته است آیه‌ها و سوره‌های قرآنی هر وقت دست‌آویز بدآموزان گردید باید آنها را سوزانید، بلکه مطلب ده‌گانه بالا را نیز نوشته است و پنجهزار تومانی که در اعلامیه اخیرش وعده داده است، در جیبش بماند و یا از انتشار هرگونه نامه‌های مضره و مضله خودداری نماید...

ما از عموم اهالی و روشنفکران اسلام و ملل دیگر خواهانیم که در این پیشنهاد ما بیطرفانه قضاوت نمایند.

جمعیت مبارزه با بیدینی

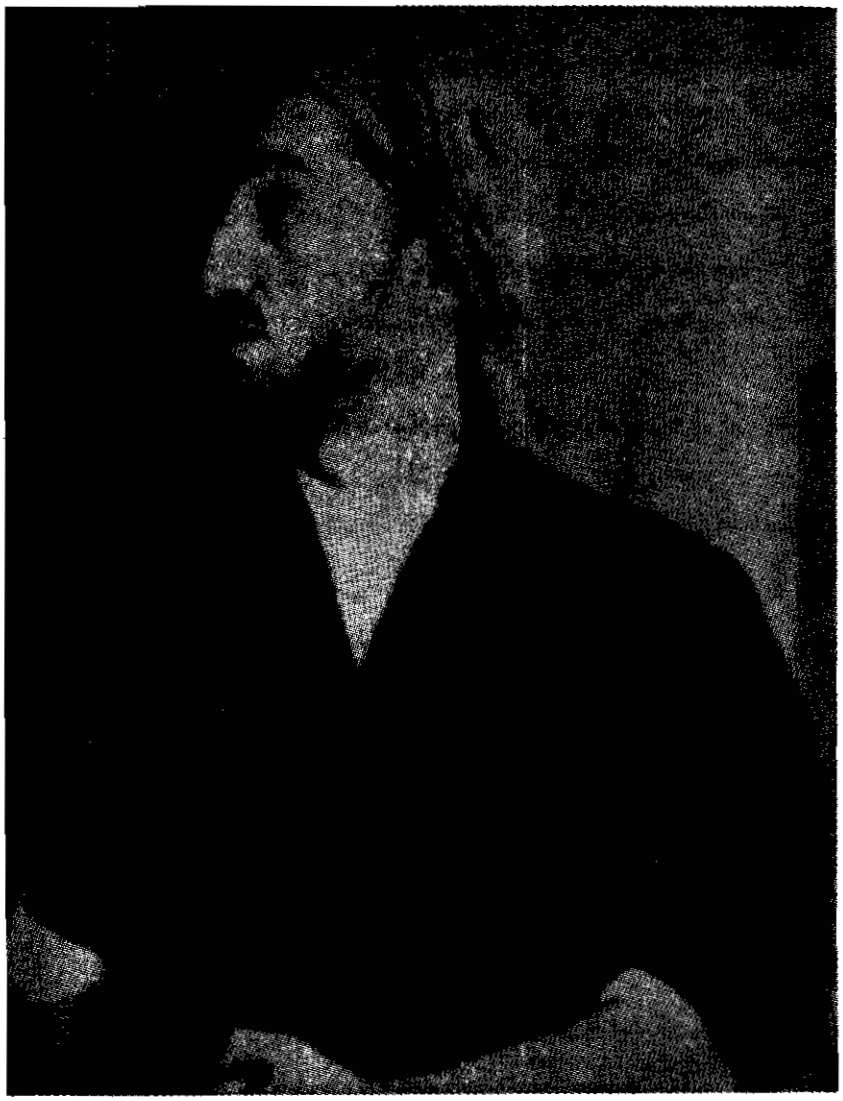

آزادی نواب‌صفوی و اعلام موجودیت فدائیان اسلام

هیجانیکه تیراندازی به کسروی آنهم از طرف یک روحانی جوان در مردم ایجاد کرد، به حدی بود که خواه و ناخواه عموم متدینین به فعالیت افتاده و در مرحله اول برای آزادی ایشان دست به کار شدند. علماء، وعاظ، تجار، کسبه، همه و همه، نگران وضع ایشان بودند. جلسات متعدد و پی‌درپی تشکیل می‌شد و در منازل علماء هم اجتماعاتی بود و طومارها و تلگرافات پشت سرهم علیه کسروی و له ایشان بدست زمامداران وقت می‌رسید. از همان روز دوم و سوم توقیف ایشان دستجات مختلف پایتخت برای دیدار ایشان و ابراز پشتیبانی و صمیمیت نسبت به ایشان، به زندان موقت مراجعه و با ایشان ملاقات می‌کردند.

بالاخره فشار مردم و علماء به قدری بود که با سرعت عجیبی قرار دوازده هزار تومان صادر و ایشان پس از یکهفته از زندان خارج شد و این اولین ضربه بود که بعد از شهریور بیست از طرف مسلمانان غیور به مغز کارگردانان دستگاه کفر و ظلم وارد آمد و آنها را به خود آورد و متوجه کرد که نطفه یک قیام ریشه‌دار دینی منعقد گردیده و آتشی زیر خاکستر نهفته است که بزودی به خرمن هستی آنها خواهد زد.

نواب‌صفوی پس از پیش آمد واقعه کسروی موقعیت را برای پی‌ریزی بنیاد مقصود خویش مناسب دید و جلساتی را که قبلاً از افراد متدین و پرشور تشکیل داده بود، توسعه داد و پایه یک جمعیت دینی فداکار را نهاد و چون یقین داشت که در راه مقصودبزرگی که درپیش‌دارد،همه گونه‌فداکاری لازم‌است وممکن‌است که به فداشدن عده‌ای از افراد منجر شود، لذا جمعیت را به نام «فدائیان اسلام» نامید و اولین بار موجودیت جمعیت را با صدور اعلامیه زیر اعلام نمود:

هوالعزیز

دین و انتقام

ما زنده‌ایم و خدای منتقم، بیدار. خون‌های بیچارگان از سر انگشت خود خواهان شهوت‌ران که هر یک بنام و رنگی پشت پرده‌های سیاه و سنگرهای ظلم و خیانت و دزدی و جنایت خزیده‌اند، سالیان درازی است فرو می‌ریزد و گاه دست انتقام الهی هر یک از اینان را بجای خویش می‌سپارد و دگر یارانش عبرت نمی‌گیرند.

«واذا قیل لهم لاتفسدوا فی‌الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون» ـ و اگر گفته شود برایشان دست از فساد و جنایت بردارید، میگویند ما مصلحیم، آگاه باشید که هم ایشان مفسدین هستند ـ دزدان دین در لباس دین: گرگان ره هر یک بصورت چوپان هر یک بهر کجا و هر نام در هر رنگ شرکاء هم‌نفسند (انما الاختلاف فی الشبکات) گوسفند بیچاره سرگردان وپریشان روزگار سبز رنگان را سبزه پندارد و مسموم گردد و چماق دستان حکومتی را حامی پندارد و سرکوب شود، بالنتیجه بعضی پای گریزش را شکنند و برخی کارد بر حلقش نهند و پاره‌ای باد و نفخه بر جلدش دمند. دسته‌ای پوستش بیرون آرند و یکباره بر سرش هجوم کنند و به دندان تیزش دریده استخوانش بسگ و گربه بدهند. از این گوسفندان بعضی اسیر کنند و بیآموزند تا در زمان شدت درد و غلیان بدبختی و سرگردانی که بگوشه‌ای پناهنده می‌گردند برنگ آبی و زرد بر اینان حمله برند چه خوش منظره‌ای است مشترکین در بدبختی و سرگردانی بجنگ با هم درآمدن و دشمن بکار خویش بگذاشتن. ای وای، ای خائنین حقیقت‌پوش و حق‌کش وای رنگ‌بازان منافق، ما آزاده‌ایم و بیداریم، می‌دانیم و ایمان به خدا داریم و نمی‌ترسیم، (لاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل‌الله امواتا بل احیاء عندربهم یرزقون) ـ گمان نکنید کسانی را که کشته می‌شوند در راه خدا مردگانند بلکه زنده‌اند و در رحمت خدای غوطه‌ورند ـ.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق / ثبت است بر جریده عالم دوام ما.

تیشه‌ها بر پیکر دین و معارف قرآن بنام دین زدند، دزدی‌ها پاک و حرام‌ها حلال گردید، به حال پریشان فقرا رحم نگردید، بر خون مقدس حسین(ع) خاک‌ها پاشیدید و هدف عالی و مقدسش را پوشیدید که خاک عالم سر و رویتان بپوشاند. دزد دین بودید و با گردنه‌های بزرگ دزدی تبانی کردید. فساد اخلاقی جوانان امروزه و تنفرشان از دین را هنگام کاشتن از این تخم می‌دانستید ذلت و بدبختی و نفاق محصول بذر خویش بر شما معلوم بود (فتربصوا حتی یأتی الله بامره) ـ منتظر باشید تا امر الهی فرا رسد ـ.

محکمهٔ الهی
دادگاه خونین

«ان‌الساعه آتیة لاریب فیها» بتحقیق که ساعت حساب در پیش است و شکی در آن نیست. ای سنگرنشینان دزد و ای تیزدندان‌های جنایتکار و روبه صفتان پلید! «لاتحسبن‌الله غافلا عمایعمل‌الظالمون انما یوخرهم لیوم تشخص فیه الابصار» ـ گمان

نکنید خدا را که غافل از جنایت و ظلم‌های شما است همانا تأخیر میاندازد بروزیکه دیده‌ها بینا و خیره گردد ـ

«یوم تبلی السرائر» ـ روزی که نهانی‌های شما بی‌پرده شود ـ «فماله من قوة ولاناصر» و دیگر شما را اندوخته‌های دزدی و دندان‌های تیز و چنگال خونین بکار نیاید. آنروز قیامت کبری و روزی است که امر الهی صادر و دادگاه عدل خدا تشکیل می‌گردد، مأمورین الهی مشغول محاسبه و عذاب الهی مهیا می‌شود، همانروزی است که متوجه خرابی‌ها و دورنگی‌ها و مظلوم‌کشی‌ها و جنایت‌ها گردیده و پشیمان می‌گردید و سودی نمی‌بخشد.

الانتقام ولکم فی القصاص حیاة

ای جنایت‌کاران پلید! شما خویشتن را بهتر از دیگران در زیر پرده‌های مرموز می‌شناسید و بر دقائق جنایات خود مطلعید ما هم آزاد مردان از خود گذشته‌ایم که باک نداریم و به کمک احتیاجمان نیست. بترسید از نیروی ایمان زمانی که مجال یابد.

ما سرچشمه کل می‌بینیم و تیرانداز والاتیر و جویبار را چه کند؟ منشأ خرابی‌ها و بی‌دینی‌ها و مظلوم‌کشی‌ها شمائید. بخدا خونمان می‌جوشد و خون فداکاران دین در جوشش است و خون تازه می‌طلبد. جانبازی بر ما شیرین است. لیک تا نستانیم نبازیم، جان به زنجیرهای رقیب و اسارت پانصد میلیون مسلمین عالم گسیختنی است. سالها است که زنجیرهای سیاهی ممالک اسلامی را از یکدیگر جدا ساخته، مراکز نصب این زنجیرها در داخله مسلمین به الوان گوناگون به قطع و فصل رشته اخوت و اتحاد و پاشیدن سم فساد و سوءاخلاق و جهل و بی‌ایمانی و اختلاف مشغول است «انما المؤمنین اخوة» ـ مؤمنان برادرانند ـ این زنجیرها از ناحیه خودخواهانی است که سالها بعد از تمدن اسلام و ندای عالم‌گیر قرآن و دعوتش به آزادی، در جهل و بربریت غوطه‌ور بودند.

ای مسلمین عالم؛ قیام کنید، زنده شوید، تا حقوق خویش باز ستانیم. «الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اولئک لاخوف علیهم و لاهم یحزنون» ـ کسانی که گفتند پروردگار ما خدا است و قید رقیت گسیختند و سپس قیام کردند برایشان خوفی نیست و اندوهناک نباشند ـ.

خدا با صابرین است. والله المنتقم

از طرف فدائیان اسلام

نواب‌صفوی

اعدام کسروی

همزمان با تشکیل فدائیان اسلام و توسعه فعالیت آنها، کسروی هم بهبودی یافته و از بیمارستان خارج شد، در این هنگام چون از بین بردن کسروی برای شخص نواب‌صفوی دیگر مقدور نبود، لذا یکعده از جوانان تربیت شده که بعداً از آنها نام خواهیم برد، آماده انجام این وظیفه شدند.

سال ۱۳۲۴ که در اردیبهشت ماه آن کسروی هدف دو تیر نواب‌صفوی واقع شده بود، تمام نشده بود که نقشه قتل کسروی مجدداً طرح و آماده گردید، و در خلال این مدت اعلامیه‌ها و طومارها و تلگرافات زیادی از شهرستان‌ها و تهران، برای تعقیب و مجازات کسروی بدست‌مأمورین دولت می‌رسید و شب و روز، فعالیت‌های شدیدی برای کشانیدن او بدادگستری می‌شد و مسلمانان متفقاً یکدل و یکزبان، قطع ریشه این نهال مفسد را خواهان بودند.

بالاخره شدت هیجان مردم علیه او، دولت وقت را وادار کرد که روی شکایات و اعتراضات مردم برای او پرونده‌ای تشکیل داده و او را به محاکمه بکشاند، ولی مسلمانانی که غیرتشان جوشان‌تر بود و در ضمن از دادگستری امید آنکه قطع این عنصر فاسد را بکند نداشتند، نقشه‌های دیگر داشتند و درپی فرصت مقتضی می‌گشتند که بتوانند بر کسروی دست یابند، زیرا در آن روزها کسروی از ترس جان خود و از بیم غضب خدائی مردم در اجتماعات ظاهر نمی‌شد و درگوشه‌ها فراری بود! ولی هر چه او فراری‌تر می‌شد، داوطلبین نابود کردنش بیشتر می‌شدند و جوانان پاک‌دل آتش غیرتشان شعله‌ورتر می‌شد و حس انتقام شدیدتری پیدا می‌کردند.

قبلاً متذکر شدیم که مردم تهران و شهرستان‌ها طی اجتماعات و طومارها و تلگرافات و نامه‌ها، محاکمه و مجازات کسروی را خواستار بودند و دادگستری هم بعد از مدتی او را برای پاره‌ای از تحقیقات احضار کرد، ولی کسروی چند بار به عذر اینکه تأمین جانی ندارد، از حضور در بازپرسی خودداری کرد.

در این روزها داوطلبین مجازات کسروی با لباس‌های کهنه و پاره، در جلو دادگستری کشیک می‌دادند و انتظار ورود او را داشتند. از جمله آقای سیدعلیمحمد

امامی که بعداً هم در اعدام او شرکت داشت، برای اینکه مورد سوءظن واقع نشود، چند روز درب دادگستری که در خیابان درب اندرون باز می‌شود با پوستینی پاره که وارونه بدوش خود انداخته و خود را به صورت فقیری در آورده بود، پاس می‌داد.

بالاخره از طرف قوای انتظامی به کسروی قول حفاظت داده شد و مقدار زیادی سرباز برای حفاظت او گماردند و کسروی با گروه رزمنده! و منشی مخصوصش «حدادپور» تحت حفاظت شدید قوای انتظامی در روز بیستم اسفند ماه ۱۳۲۴ به دادگستری آمد. البته مأمورین تجسس فدائیان اسلام که مأموریت کشف نقاطی را داشتند که کسروی رفت و آمد می‌کرد، اطلاع حاصل کردند که در روز مذکور کسروی به دادگستری خواهد آمد. فرصت مناسبی برای اجراء نقشه بود، ولی در مرحله اول وجود مأمورین انتظامی بنظر می‌آورد که عمل با شکست مواجه شود، ولی دیگر ممکن نبود جلوی اشتعال آتش احساسات دینی جوانانی که شب و روز پی فرصت بودند گرفت و فکر می‌کردند که اگر این موقعیت را از دست بدهند، شاید دیگر به این زودی‌ها بر او دست نیابند.

چه کسانی مأمور اجرای حکم الهی بودند؟

از میان داوطلبین افراد زیر انتخاب شدند: شهید سید حسین امامی، آقایان سیدعلی محمد امامی، مظفری، قوام، فدائی، الماسیان، گنجبخش صادقی، و یکی دیگر از افراد منتخب، یک درجه‌دار ارتشی بود که به عللی از ذکر نامش خودداری می‌کنیم و بایشان یک مأموریت جالبی داده شد و خوشبختانه او نقش خود را بنحو شایسته‌ای ایفا کرد و آن اینکه چون او دارای لباس ارتشی بود، برای اینکه قبل از انجام عمل، سربازان مانع ورود و اقدام برادران نشوند، به سربازان دستور عدم دخالت بدهد که بعداً چگونگی آن بیان خواهد شد.

ندای الله اکبر در دادگستری

روز بیستم اسفند ماه ۱۳۲۴ بود و ساعت بزرگ دادگستری ۹ و ۱۰ دقیقه را

اعلام می‌نمود و آقای بلیغ بازپرس دادگستری که دستور احضار کسروی را داده بود در اطاق کار خود نشسته و دادگستری در محاصره قوای انتظامی بود و در سالن‌ها و کریدورهای دادگستری، مأمورین برای جلوگیری از حمله به کسروی و دوستانش قدم می‌زدند!

کسروی به اتفاق «گروه رزمنده» ـ «افرادی مسلح و متجاوز از ده نفر بودند که در واقع قوه اجرائیه و محافظین کسروی بودند» ـ و قریب پنجاه نفر از دوستانش! در حراست مأمورین به دادگستری وارد شد و به اطاق آقای بلیغ رفت.

از طرف دیگر یک عده جوان غیور که منظره اهانت‌های کسروی به ساحت قدس پیغمبر(ص) و ائمه(ع) و سوزانیدن قرآن مقدس و مفاتیح‌الجنان، که یک انقلاب درونی در آنها ایجاد کرده بود و صمیمیت به پیشگاه منزه اولیاء دین آنها را به از خودگذشتگی واداشته بود و هیچ چیز جز محو آثار دشمن معاند اسلام نمی‌خواستند، وارد دادگستری شدند. هر چه وقت انجام عمل نزدیکتر می‌شد و هر چه آنها به کسروی و دوستانش نزدیکتر می‌شدند، بیشتر آماده انجام وظیفه می‌شدند.

آقای بلیغ مشغول بازپرسی و کسروی به پاسخ‌گوئی سرگرم بود، ولی کسروی و دوستانش مضطرب بودند سربازان درب اطاق بازپرسی کشیک می‌دادند، ناگهان با مهارت و رشادت عجیبی درب اطاق باز شد و آقای مظفری قدم بدرون اطاق گذاشت. بدنبال ایشان شهید سیدحسین امامی و آقای سیدعلی محمد امامی قبل از اینکه مأمورین بخود آیند، وارد اطاق شدند.

مأمورین به اطاق هجوم آوردند، ولی همانطور که قبلاً ذکر شد آن درجه‌دار ارتشی، نقش خود را بنحو احسن ایفا کرد و به مأمورین با عصبانیت و شدت وحدّت تمام، دستور داد که هر چه زودتر از اطراف اطاق پراکنده شوند! این دستور که با خشونت توأم بود وصدای تیرهایی که از درون اطاق شنیده می‌شد و سربازان را بوحشت انداخته بود، دیگر مجال فکر بآنها و افسرشان نداد که این افسر کیست؟ و از کجا آمده؟ و برای چه دستور می‌دهد که مأمورین دخالت نکنند؟

دادگستری بهم ریخت و صدای تیر پی‌درپی بگوش می‌رسید. اعضاء دادگستری

متوحش شده عده‌ای پا بفرار گذارده و عده‌ای هم اطاقها را از درون قفل کرده بودند!. کسی نمی‌دانست چه خبر شده است، سربازان و مراجعین دادگستری هم از درب دادگستری خارج می‌شدند، منظره بسیار عجیبی ایجاد شده بود و دوستان کسروی او را تنها گذارده و فرار کرده بودند.

در همان وحله اول آقای بلیغ بازپرس در اثر وحشت، بی‌هوش گردیده و از روی صندلی بزمین افتاده بود که این جریان در روزنامه‌ها و مجلات روز هم منعکس گردید!.

کسروی از پای درآمد و حدادپور هم که در اطاق بازپرسی بود واز ترس جان خویش اسلحه کشیده و حمله کرده بود، نیز کشته شد.

پس از اینکه کسروی بقتل رسید و از مرگش اطمینان حاصل شد، مرحوم امامی و سایرین د رحالیکه فریاد الله‌اکبر از حلقومشان خارج می‌شد، از اطاق خارج شدند. این اولین باری بود که در دادگستری صدای الله‌اکبر طنین‌انداز شد و عاملین امر، بطور علنی و مردانه بابلند کردن ندای توحید بعمل خود اقرار و مباهات کرده و تربیت زنده اسلام را مجسم نمودند. اینجا بود که اثر یک تربیت عالی و بزرگی که یک سال از عمر آن می‌گذشت، بروز کرد که در واقع زنگ بیدارباشی برای خفتگان و بی‌خبران و کوس آماده‌باشی برای جهاد در راه خدا و نبرد با دشمنان اسلام و پیکار با اجانب بود.

آنها کسروی را نه از آن جهت که با شخص وی خصومتی داشته باشند کشتند، بلکه با قتل او خواستند پایه قطع ایادی بیگانگان و اساس مبارزه با دشمنان دین و وطن و محو آثار کفر راگذاشته باشند.

اعدام کسروی بفاصله تقریباً ده روز بعد از صدور اعلامیه دین و انتقام، یا اولین اعلامیه فدائیان اسلام انجام شد و این موضوع که در فاصله بسیار نزدیکی واقع شده بود، در آن روز خیلی مورد توجه اذهان عامه واقع گردید.

دستگیری برادران

درگیرودار کشتن کسروی و حدادپور، تیری به دست سیدحسین امامی اصابت کرده بود و آقای سیدعلی محمد امامی هم مجروح شده بود و خون از دست مرحوم امامی

جاری بود.

مرحوم امامی مرتباً بانک الله‌اکبر از حلقومش خارج می‌شد و با دست خونین گره کرده شعار می‌داد. بالاخره چون جراحات احتیاج به پانسمان فوری داشت. مرحوم امامی و آقای سیدعلی محمد امامی سوار بر درشکه‌ای که درب وزارت دادگستری توقف کرده بود شدند و چون سورچی درشکه نیز جزء سایر مردمی بود که از ترس فراری شده بودند و پانسمان هم ضرورت داشت، لذا آقای فدائی یکی از قهرمانان عمل، هدایت درشکه را به عهده گرفت و به سوی بیمارستان رازی رفتند. در بیمارستان جراحات وارده مداواء و پانسمان گردید.

در این هنگام که ساعتی چند از وقوع عمل گذشته بود، مأمورین انتظامی بیمارستان رازی را محاصره و سه نفر مذکور را دستگیر کردند و بقیه را هم به استثنای دو نفر که تا آخر هم دستگیر نشدند، در فاصله کمی بازداشت کردند و در همین روز طبق تصمیم قبلی، نواب‌صفوی بسوی مشهد مقدس عزیمت کرد و فعالیت مأمورین برای دستگیری ایشان بی‌نتیجه ماند و دو نفری هم که مأمورین نتوانستند دستگیر کنند، طبق دعوت «جمعیت مبارزه با بی‌دینی» شعبه گیلان به صفحات شمال رفتند و مدتی میهمان آن جمعیت بودند.

نواب‌صفوی در مشهد برای آزادی زندانیان دست به فعالیت شدیدی زد و سیل تلگرافات و نامه‌ها از شهرستان‌ها برای آزادی آنها بسوی مرکز سرازیر شد و در تهران هم عموم متدینین دست به اقدامات مجدانه‌ای زده و تجار پاکدامن، برای مخارج زندانیان و سایر امور لازمه، مقداری پول در نزد آقای حاج‌میرزا عباس رفیعی که از تجار مورد اعتماد بود، جمع آوری نمودند.

اجتماعات مفصل و بسیاری از طرف طبقات مختلف در منازل علماء متنفّذ تهران تشکیل می‌شد و هفت نفری که دستگیر شده بودند، در مراحل مختلف بازپرسی به عمل خود مباهات نموده و اقرار صریح کرده و باین عمل خود می‌بالیدند و دسته‌ای بودندکه به‌عملی به‌ظاهر خطرناک دست‌زده و وظیفه‌ای راکه تصورش هم در آنروزها برای‌همه مشکل‌بود، انجام داده بودند و پرده اوهام و خیالات واهی را دریده و ترس

و مرگ را وهمی بیش نپنداشته و اعلام کردند که مرگ شرافتمندانه در راه هدف هزاران بار از زندگی ننگین توأم با زبونی عقیده بهتر و پسندیده‌تر است. آنها در زندان مفتخر بودند که به خاطر خدا و اسلام عملی انجام داده‌اند، ولی از اغلب شهرستان‌های مهم و بزرگ کشور تلگرافاتی می‌رسید مبنی بر اینکه ما همه در این اقدام شرکت داشته‌ایم و آنها به تنهائی این عمل را انجام نداده‌اند، بلکه تمام مسلمانان عامل این کار بوده‌اند و اعلامیه‌هایی هم مبنی بر اظهار شادمانی منتشر می‌شد و اعلامیه زیر از بازار تهران منتشر گردید:

یک عید بر اعیاد مسلمین دنیا افزوده شد

البته خواهید پرسید آن عید کدام است؟ گمان نداریم کسی پاسخ این پرسش را نداند. آنروز بیستم اسفند ۱۳۲۴ خورشیدی است.

روزی است که در آن روز، بزرگ‌ترین دشمن اسلام «کسروی بی‌دین و لامذهب» بدست یک عده از جوانان آزادی‌خواه اسلامی و غیرتمندان با شهامت کشته شد. این روز میمون با برکت را تاریخ در صفحات درخشان ثبت خواهد نمود.

ای ملت ایران! هشیار باشید تا تاریخ تکرار نشود. ای آزادیخواهان! بیدار باشید که طرفداران کسروی ماجراجو نام نیک آزادیخواهی را لکه‌دار نکنند.

ای روشنفکران برحذر باشید، جمعیت قلابی «آزادگان» شما را در پرتگاه هولناک بدبختی پرتاب ننمایند. ای مدیران جراید و زبان‌های ملت! آگاه باشید که درباره این داستان قلم‌های غرض‌آمیز بکار برده نشود.

روز بیستم اسفند ساعت ۱۱ کسروی بی‌وطن، کسروی وکیل مردود و قاضی جنایتکاری که پرونده جنایت آن در دادگستری موجود است و نویسنده روزی‌نامه توقیف شده «پرچم» و متخصص زبانتراشی و استاد ناسزاگوئی و فحاشی و مؤلف کتاب‌های ننگین و گمراه کننده و دشنام دهنده به پیغمبر اسلام و پیشوایان دین و مردان علم و فرهنگ و سوزاننده قرآن مجید و کتاب‌های مفاخر علم و ادب و مدعی پیغمبری و سازنده دین جدید و بالاخره دشمن ایران و ایرانیان، از طرف چهار صد میلیون مسلمان روی زمین آشکارا کشته شد. آیا چنین روزی عید بزرگ نخواهد بود؟ آیا طرفداری از هم چه کسی بیشرمی و بی‌آذرمی نخواهد بود؟ آیا انتشار سخنان غرض‌آلوده او تیشه‌زدن به ریشه آزادیخواهی نمی‌باشد؟ زهی تأسف! زهی

بیشرمی! زهی بدبختی که در اثر کشته شدن چنین کسی، قلم‌های بعضی عناصر ناپاک بنام آزادی قلم و آزادی عقیده، مایه تشویش افکار عامه بشود به طوری که کسروی کشته شد نام او اگر زنده بماند در ردیف خائنین دین و ملت ثبت خواهد شد و افکار زهرآلود و عقاید فاسده او از میان خواهد رفت. با همادِ قلابی آزادگان اگر زنده ماندند خواهند دید».

این بود متن یکی از اعلامیه‌های منتشره در آن روز.

مسئلهٔ زندانیان و سفر به نجف

هشت ماه از قتل کسروی گذشته بود که دادگاه بدوی نظامی تشکیل شد. در همین ایام قرار هفتاد هزار تومان وجه‌الضمان از قرار نفری ده هزار تومان برای آنها صادر شد که از طرف تجار تهران مبلغ مذکور فوراً جمع‌آوری شد و برای سپردن وجه و آزاد کردن زندانیان مراجعه کردند، ولی دست‌هائی که کار می‌کرد، مانع شد که آنرا قبول کنند و در دادگاه بدوی احکامی مختصر صادر شد که منجر به آزادی پنج نفر گردید و شهید سیدحسین امامی و آقای سیدعلی محمد امامی در زندان باقی ماندند. قبلاً نوشتیم که هنگام قتل کسروی نواب‌صفوی به مشهد مقدس عزیمت نموده بود و پس از چندی، از طریق گرگان به مازندران و از آنجا به رشت و از راه قزوین به کرمانشاه و از سرحد خسروی به عراق رفتند. علت مسافرت ایشان به عراق سخت‌گیری و شدت عملی بود که از طرف دولت وقت نسبت به قاتلین کسروی اعمال می‌شد. چون تظاهرات مردم ایران هم اثر لازم را نبخشیده بود، لذا برای ایجاد عکس‌العمل از طرف مراجع نجف و حوزه علمیه آن، به نجف اشرف مشرف شد و اولین تلگراف در این باره از طرف مرحوم آیةالله حاج‌آقا حسین قمی مرجع بزرگ وقت مخابره شد و در آن هنگام بود که حضرت آیةالله اصفهانی رحلت نمود و چون از طرف دولت ایران برای عرض تسلیت به حوزه علمیه، هیئت مخصوصی اعزام می‌شد، موقعیت خوبی برای اخذ نتیجه بود.

هیئت اعزامی ایران از طرف دربار آقای سمیعی و از جانب دولت آقای شیخ احمد بهار و به نمایندگی مطبوعات آقای عباس مسعودی بودند. اینها در اولین

جلسه‌ای که با علماء تماس برقرار کردند، در سر مزار مرحوم آیةالله اصفهانی بود که آیت‌الله آقا سیدابوالقاسم خویی که اکنون از مراجع نجف هستند و حجت‌الاسلام آقای آقاسید جواد تبریزی عدم رضایت و ناراحتی حوزه علمیه و علماء را از ادامه زندانی‌بودن زندانیان‌واقعه کسروی اعلام و در این زمینه مذاکرات مفصلی کردند و در همین جلسه بود که آقای شیخ احمد بهار اشعار خود را که درباره شخصیت مرحوم آیت‌الله اصفهانی سروده بود، قرائت کرد و سپس این گروه، با هر یک از علماء که برخورد می‌نمودند، سخن عمده و مهم آنها آزادی زندانیان واقعه کسروی بود.

صبح روز آخر توقف هیئت ایران در عراق به منزل مرحوم آیت‌الله قمی که آنوقت در نجف مشرف بودند رفتند، در آن مجلس هم با جدیت خاصی آزادی آنها را خواستار بودند و در این ضمن یکی از افراد هیئت سئوال نمود که اینها به دستور کدام یک از مراجع دست باین عمل زده‌اند؟ مرحوم آیت‌الله قمی فرمودند که عمل آنها مانند نماز از ضروریات بوده و احتیاجی به فتوی نداشته زیرا کسی که به پیغمبر و ائمه اطهار جسارت و هتاکی کند، قتلش واجب و خونش هدر است. بالاخره در آن مجلس قول شدید و جدی از هیئت اخذ شد. مجموع فعالیت‌ها و درخواست‌های جدی عراق و ایران دست بدست هم داده و دادگاه تجدیدنظر نظامی به ریاست سرهنگ باستی (سرتیپ فعلی) تشکیل شد و تحت فشار افکار پرهیجان مردم، رأی بر برائت آنها صادر شد و به فاصله یکی دو روز پس از بازگشت هیئت اعزامی ایرانی به عراق، مرحوم سید حسین امامی و برادرش با تجلیل و تکریم خاصی آزاد و پرونده اولین نبرد فدائیان با پیروزی و موفقیت بسته شد.

هم‌پیمانی با آیت‌الله کاشانی

اواسط سال «۱۳۲۴» آیت‌الله کاشانی که مدت هیجده ماه بود در زندان انگلیسی‌ها درکرمانشاه واراک محبوس‌بودند، به‌تهران واردشدند. نواب‌صفوی آیت‌الله کاشانی را یکی‌از افرادسرشناس علاقمند به‌دین وعظمت اسلام تشخیص داد که می‌تواند او را در راه‌مقصودش کمک‌کند وبرای اولین بار به منزل آقای کاشانی برای دیدن ایشان رفت.

پس از ردوبدل یک رشته سخنان طولانی که پایه یک میعاد و میثاق بزرگ شد. نواب‌صفوی گفت: «در راه اجراء احکام اسلام و رسیدن به هدف دینی خود با نقشه و تدبیر کافی، با مشورت و همکاری شما حاضرم تا آخرین نفس استقامت کنم و از آزار دشمن نهراسم». در اینجا پایه آشنائی و همکاری آندو گذاشته شد. از این ببعد تاریخ ایران آبستن وقایعی بود که بعد به تدریج واقع شد.

در سال «۱۳۲۵» آیت‌الله کاشانی از طرف حکومت قوام‌السلطنه در سبزوار ـ هنگامی که عازم زیارت مشهد مقدس بود ـ دستگیر و به «بهجت‌آباد» قزوین تبعید شد. در این هنگام نواب‌صفوی از مشهد به نجف رفته بود.

در چهلم فوت مرحوم آیت‌الله قمی، از طرف دولت ایران نمایندگانی برای شرکت در مراسم چهلم به نجف رفته بودند. در مسجد هندی‌ها از طرف فرزندان آن مرحوم مجلس فاتحه‌ای برگزار گردید که در آن مجلس آقای راشد منبر رفتند. در اواخر منبر ایشان،نواب‌صفوی ازمیان مجلس بلندشد و خطاب به آقای راشد گفت: منبر را خاتمه ندهید! من سخنان ضروری دارم و سپس در همان محل، ایستاده شروع به صحبت کرد و خطاب به نمایندگان دولت ایران گفت: عمل دولت ایران مبنی بر اعزام نماینده برای عرض تسلیت به حوزه علمیه درخور تقدیر است، ولی یک تناقض بزرگ مشاهده می‌شود که ناگزیرم بنام حوزه علمیه و عالم اسلام آنرا بیان کنم. دولت ایران بنام اینکه یک روحانی بزرگ رخت از جهان بربسته‌اند تسلیت می‌گوید، ولی در همین ایام، یک روحانی بزرگ دیگر را بازداشت و تبعید نموده و اهانت به روحانیت کرده است. بازداشت آیةالله کاشانی با عرض تسلیت متناقض است و منافات دارد یا بایستی این عمل حمل بر اغراض شود یا هر چه زودتر آقای کاشانی آزاد شود.

آقای‌شیخ‌احمدبهار که‌یکی ازاعضای هیئت‌بود درپاسخ گفت: آقای نواب‌صفوی! آیةالله کاشانی آزاد است و به میل خود در قزوین می‌باشند، نواب‌صفوی در پاسخ وی گفت: من تنها نیستم! به من پاسخ ندهید، بگوئید عالم اسلام، مسلمین جهان، حوزه علمیه! ولی طبق اطلاع و روزنامه‌هائی که از تهران رسیده است، تاکنون ایشان آزاد نشده‌اند. اگر راست است و به روحانیت احترام گذارده می‌شود، انتظار استخلاص هر چه زودتر ایشان می‌رود.

آن مجلس با وضع عجیبی پایان‌پذیرفت و آیةالله کاشانی پس از یک هفته آزاد و به دزآشیب رفته و مدتی در منزل آقای خلیلی ـ داماد خود ـ بسر برده و سپس به تهران آمدند.

... در همین ایام شیخ عبدالکریم زنجانی به ایران حرکت کرد، ناظرین امور و افراد آگاه اجتماع مسافرت او را ساده نمی‌پنداشتند، زیرا ارتباط او با بعضی از مقامات بسیار شایع بود، و بهمین دلیل روی مسافرت او حساب‌هائی می‌شد! و این گمان موقعی شدید شد که او از طرف دولت در تمام شهرستان‌های ایران مورد استقبال قرار گرفت و روزنامه‌ها و مجلات دولتی وقت هم شروع به تعریف و تمجید وانتشار رپورتاژ از زندگی او کردند. پس از حرکت او به ایران نواب‌صفوی هم که سفر او را برای انجام مأموریتی که در نجف انجامش میسر نشده بود، می‌پنداشت، به ایران آمده و فوراً اعلامیه‌ای تحت عنوان «شیخ عبدالکریم زنجانی برای چه به ایران آمده است؟» منتشر ساخت و در ایران هم به دوستانش دستور داد که مراقب اعمال و رفتارش باشند. بالاخره در نتیجه اقدامات ایشان و کمک دیگران و دستجات مختلف، کاری که همه گمان می‌کردند بدست او عملی خواهد شد، صورت نگرفت و او به نجف بازگشت.

سفر به آذربایجان

پس از این قضیه، نواب‌صفوی سفری به آذربایجان کرد.

منظور از این مسافرت تماس و ملاقات با سران عشایر و ایلات و انعقاد عهد و پیمان‌هائی بود. در آن هنگام ارتش بر آذربایجان مسلط شده بود و مرتب افراد منتسب به دموکراتها را محاکمه و اعدام می‌کردند. البته در آن موقع مردم تبریز و آذربایجان سه روز با دموکرات‌ها جنگیده و آنها را فراری داده بودند و سپس ارتش وارد شهر شده بود.

قبل از کشتن کسروی در تهران، جوانی بنام سیدهاشمی با نواب‌صفوی برخورد کرده و در جلسات ایشان شرکت و بسیار اظهار علاقه می‌کرد. هاشمی اهل سراب تبریز و فرزند «حاج شریعتمدار سرابی» بود. نواب‌صفوی بعد از ورود به تبریز بنا بر رفاقت دیرین، از احوال او جویا می‌شود و در پاسخ گفته شد که او در زندان است!

تصور اینکه هاشمی از طرفداران دموکراتها باشد، برای ایشان مشکل بود و نواب به منظور اطلاع از کیفیت موضوع، پس از رفع موانع او را در زندان ملاقات کرد.

هاشمی که حکم اعدامش در شرف صدور بود و در انتظار مرگ نشسته بود، به ایشان متوسل شد و در جواب سئوال ایشان که آیا واقعاً توده‌ای معتقدی هست یا نه؟ چنین پاسخ داد که ابداً به آنها علاقه‌ای ندارم و تنها بخاطر حفظ مال و جان و فامیلم، تظاهر به دوستی و همکاری با آنها کرده‌ام و در پاره‌ای تحقیقات هم که نواب‌صفوی برای روشن شدن صحت و سقم سخنان او به عمل آورد، ادعای او تأیید شد. لذا نواب‌صفوی برای حفظ جان یک سید مسلمان، شروع به اقدام کرد.

در اینجا باید متذکر شد که نواب‌صفوی برای سیادت در صورتیکه با عوارض ثانوی و بعدی آلوده نشده باشد، بسیار ارزش قائل است و یک علت هم که ایشان را وادار برای نجات شخص نامبرده نمود، سیادت او بود.

در آن موقع آقای علی منصور استاندار و آقای سپهبد شاه‌بختی فرمانده سپاه و آقای سرهنگ منصور رئیس دادگاه صحرائی و آقای سرلشکر ضرابی رئیس ستاد سپاه بودند.

در دفتر استاندار چه گذشت؟

نواب‌صفوی به منظور نجات شخص مذکور به استانداری رفته و به اطاق آقای منصور رفت. استاندار چون آشنائی قبلی و حضوری با ایشان نداشت، هنگام ورود ایشان از جای خود برنخواست! نواب‌صفوی هم که شخصی تند و خشن و عزت‌طلب بود و بخصوص معتقد بود که اگر به او اهانت شود به روحانیت که به لباس آن ملبّس است، جسارت شده، لذا فریاد کشید که بلند شو! برخیز! تواضع کن! آقای منصور که تا آنموقع چنین وضعی آنهم از طرف یک روحانی را ندیده بود، سراسیمه شده و تواضع کرد و ایشان را به جلوس دعوت نمود! بالاخره بعد از مذاکرات مفصلی، قول مساعد می‌دهد. نواب‌صفوی آنگاه به ملاقات آقای سپهبد شاه‌بختی رفته و با ایشان هم‌ملاقات طولانی می‌کند. در آن ملاقات سپهبد شاه‌بختی قول کمک می‌دهد!

ولی نواب‌صفوی به موازات این اقدامات دو تلگراف هم به شاه و نخست‌وزیر می‌فرستد و ضمن بیان اینکه هاشمی مذکور از دمکراتها نبوده و اتهام به او نارواست، تقاضای تخفیف در حکم اعدام او را می‌نماید و پس از چند روزی به سوی تهران حرکت می‌کند و البته هاشمی بالاخره مشمول یکدرجه تخفیف! گردید و به حبس ابد محکوم شد.

در اینجا بد نیست اشاره شود که این هاشمی، برادر دکتر فاخر وکیل دوره هفدهم مجلس شورای ملی است که از اعضاء فراکسیون نهضت ملی و از طرفداران دکتر مصدق در مجلس هفدهم بود و همچنین خواهرزاده آقای حشمت‌الدوله والاتبار است و اکنون در بندرعباس محبوس می‌باشد. ولی بعداً چون در زندان با توده‌ای‌ها حشر و نشر داشته است، نواب‌صفوی دیگر به سراغ او نرفته و از او حمایتی نکرد... و البته می‌توان احتمال داد که علت این امر بودن مجمعی از توده‌ای‌ها در زندان بوده و شاید هم راحتی و آسایش او در ارتباط با آنها تأمین بوده است؟ و بهر حال شاید بمصداق «آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی!» او هم به سیم آخر زده بود! ولی شنیده شد هنگامی که در زمان حکومت دکتر مصدق ـ که چند نفر از افراد فدائیان اسلام در تابستان «۱۳۳۰» به بندرعباس تبعید شده بودند ـ به وسیله آنها ضمن تکذیب توده‌ای بودن خود، باز استمداد کرده بود.

ماجرای جلوگیری از زنان بی‌حجاب

در پائیز سال ۱۳۲۶ از طرف چند نفر از وکلای مجلس زمزمه‌هائی بلند شده بود و در خارج هم شایع بود که درنظر است تغییراتی در قانون اساسی داده شود؟ برای خفه کردن این موضوع و ریشه‌کن کردن تغییر مواد قانون اساسی مرتبط با «رسمیت اسلام» تصمیمی اتخاذ شد که اقداماتی از قبیل مبارزه با بی‌حجابی شروع شود. این نقشه از بازار و مسجد شاه شروع شد و پرده‌ای در جلو خان مسجد سلطانی نصب کردند که روی آن نوشته شده بود «ورود زنان بی‌حجاب به مسجد سلطانی اکیداً ممنوع است» و اعلامیه‌هایی هم با تیترهای زیر منتشر شد، اولین آن: «آتش شهوت از

بدن‌های عریان زنان بی‌عفت شعله کشیده خانمان ایران را می‌سوزاند» بود و اعلامیه دیگری هم تحت عنوان: «نوامیس اسلام را بنام تمدن ببازار شهوت روز و شب کشیده‌اند، کجا است روح غیرتی که بدرد آید» منتشر شد. در آن ایام، از طرف بعضی از روزنامه‌ها به این موضوع حمله شد و یکی از جرائد نوشته بود که از توپخانه بپائین «پاکستان» و از آنجا به بالا «نجستان» شده است! در این هنگام «فدائیان اسلام» اعلامیه‌ای مبنی بر اینکه «نویسندگان و جریده‌نگاران بایستی مرکب نگارش را با حق بیامیزند و سخن بحق گویند تا مگر کشتی سرگردان ایران را به ساحل نجاتی رسانیده به جهل و بدبختی کنونی خاتمه دهند» منتشر کردند و مأمورینی هم از جوانان غیور تعیین شده بودند که جلوی درب‌های مسجد شاه پاس داده و از ورود زنان بی‌حجاب جلوگیری کنند.

مرحوم سیدحسین امامی کشیک درب جلو خان را به عهده گرفته بود. بازار در همان چند روز اول تحت تأثیر قرار گرفته و پرده‌ای شبیه پرده فوق جلوی بازار بزرگ نصب کردند و اغلب مغازه‌ها و دکاکین آگهی کرده بودند که به زنان بی‌حجاب جنس فروخته نمی‌شود و بعضی هم نوشته بودند که به زنان باحجاب صدی ده تخفیف داده می‌شود! و بسیار دیده شده بود که زنان بی‌حجاب تا جلوی بازار آمده و در آنجا از کیف خود چادری بیرون آورده و به سر می‌افکندند. در همان اوان چند افسر ارشد با زنانشان به درب مسجد شاه آمده بودند که با مقاومت روبرو شده بودند. یکی از آنها از درب واقع در بازار بزرگ «بزازها» با زور و فشار می‌خواسته است وارد شود! در آنجا آقای سیدحسین آل‌حسین کشیک می‌دادند. هر چه افسر مزبور بیشتر استقامت می‌کرده پافشاری جوان مذکور شدیدتر می‌شده تا افسر مزبور می‌گوید: من داخل می‌شوم! جوان نامبرده می‌گوید منهم نمی‌گذارم! بالاخره پس از مدتی مشاجره از راهی که آمده بود، باز می‌گردد.

ولی یکروز صبح هنگامی که افراد مأمور پاس درب مسجد شاه برای انجام وظیفه خود آمدند، مشاهده کردند که پشت‌بام‌های مسجد را سربازان مسلح اشغال و مأمورین هم کنار درب‌های مختلف مسجد گمارده شده‌اند. مرحوم امامی پیش‌دستی

کرده و به‌افسر فرمانده‌می‌گوید: آقا کنار بروید که‌شلوغ‌نشود. البته علاوه بر مأمورین، دو آمبولانس هم درب مسجد شاه توقف کرده بود و یک دکتر با لباس سفید در آن نشسته و چنین مستفاد می‌شد که مأمورین انتظامی در صورت مقاومت از طرف آنها آماده مضروب کردن و بازداشت آنها می‌باشند و وسائل پانسمان هم آماده است!

این وضع تا ظهر ادامه داشت و افرادی که مأموریت داشتند از ورود زنان بی‌حجاب جلوگیری کنند، به کار خود مشغول بودند و مقارن ظهر مأمورین جمع‌آوری شده و مسجد را تخلیه کردند.

قول سرتیپ صفاری!

... در اینموقع سرتیپ صفاری رئیس شهربانی وقت به منزل آقای بهبهانی رفته و گفت که ما حاضریم به وسیله مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی، از ورود زنان بی‌حجاب به مسجد سلطانی جلوگیری نمائیم. بدین منظور آقای بهبهانی از نواب‌صفوی‌خواست که‌نمایندگانی بفرستند که موضوع حل شود! لذا شهید سیدحسین امامی باتفاق آقای حاج میرزا عباس و یکنفر دیگر به منزل آقای بهبهانی رفته و با حضور سرتیپ صفاری و آقای فلسفی مذاکراتی صورت گرفت. ابتدا آنها حاضر نبودند که بقول شفاهی رئیس شهربانی قانع شوند. در اینموقع آقای بهبهانی گفتند که من قول می‌دهم که عمل کنند و سپس آقای بهبهانی اعلامیه‌ای به مضمون زیر صادر کردند: جلسه‌ای با حضور آقای سرتیپ صفاری و عده‌ای از آقایان تشکیل و قرار شد که آقایان مأمورین خود را بردارند و مأمورین انتظامی از ورود زنان بی‌حجاب به مسجد سلطانی جلوگیری کنند. پس از صدور این اعلامیه، «فدائیان اسلام» هم اعلامیه‌ای صادر کردند که: چون رئیس شهربانی قول داده است به این وظیفه که جزئی از وظائف است، عمل کنند، لذا مأمورین خود را برداشته و ناظر اقدامات آنها هستیم. پس از این جریان چند روز مأمورین شهربانی مراقبت می‌کردند و حتی یک روز افسری باتفاق همسر خود، قصد ورود به مسجد شاه را داشته است، ولی پاسبان پس از ادای احترام نظامی می‌گوید: ورود قدغن است!.

ولی یک روز صبح مشاهده گردید پرده‌هایی که از طرف فدائیان اسلام جلوی مسجد شاه و بازار بزرگ نصب شده بود، برداشته شده و مأمورین شهربانی هم دیگر در آنجا پاس نمی‌دهند و بدین طریق با حیله، آنها را اغفال کردند.

در این ایام نواب‌صفوی به اتفاق شهید سیدحسین امامی و آقای سیدعبدالحسین واحدی عازم مشهد مقدس بودند ــ آقای واحدی از نجف به آقای نواب علاقمند و از آنجا، هم پیمان شده و تاکنون هم همه‌جا بدنبال ایشان پیش رفته و یکی از روزنامه‌های خارجی ایشان را مرد شماره ۲ فدائیان اسلام نامیده بود ــ و مقارن حرکت به مشهد، اعلامیه‌ای صادر کردند که با جمله زیر شروع شده بود:

«دولت ایران قانون اساسی را بازیچه شمرده و با نوامیس اسلام و حقوق مسلمین می‌جنگد و پایه‌های دادگاه خونین اسلامی را برای انقراض خود استوار می‌کند» و پس از امضاء، نوشته شده بود: «سندی است سترگ و تاریخی بیادگار بدست ایرانیان سپرده می‌شود تا روزی ارزش عملی آن هویداگردد»!.

این اعلامیه در غروب یکی از روزها در ده نقطه شهر به وسیله ده تاکسی منتشر شد. جمله آخرین اعلامیه مزبور از نظر اعمال و اقدامات بعدی فدائیان اسلام بسیار شایان توجه است، زیرا فدائیان اسلام پس از آن ثابت کردند که مردان عمل هستند و به راه خود معتقدند.

به سوی ایل هزاره (افغانستان)

زمستان ۱۳۲۶ شروع شده بود، هوا سرد بود که نواب‌صفوی به اتفاق شهید امامی و آقای سیدعبدالحسین واحدی به سوی مشهد حرکت کردند. البته این سفر یک مسافرت عادی نبود، بلکه مقصود اصلی ملاقات با سران ایل هزاره بود.

ایل هزاره در مرز ایران و افغانستان واقع شده که معدودی از آن در ایران ساکن و اکثریت آن در افغانستان اقامت دارند و نواب‌صفوی شنیده بود که اکثریت افراد ایل هزاره را شیعه‌های متعصب تشکیل می‌دهد. بدینجهت برای پاره‌ای مذاکرات با سران ایل، عازم آن نواحی شدند.

در مشهد مقدس چند روز توقف کردند، در ایام توقف نواب‌صفوی، نزدیکان صولت‌السلطنه رئیس فقید ایل هزاره با ایشان ملاقات کردند. صولت‌السلطنه بعد از شهریور بیست قیام کرده و تربت‌جام و فریمان را تصرف و به طرف مشهد حرکت کرد و ندای خودمختاری در داده بود و تا هفت فرسنگی مشهد پیش آمد، ولی در آنجا کشته شد، (می‌گویند صولت مردی شجاع بوده و سری بی‌باک داشته است).

یکی از اقدامات ایشان در مشهد احضار دو نفر از سران دو ایل معظم بود که با هم اختلاف بسیار داشتند و نزاع آنها به مراحل خطرناکی رسیده بود. یکی از خصوصیات نواب‌صفوی رأفت شدیدی است که نسبت به ضعفا و زیردستان دارد. به ایشان اطلاع داده بودند نفاقی که بین دو ایل حکمفرماست، بسیار وخیم گشته و بالمآل با فدا شدن عده‌ای بی‌گناه و رعایای بینوا توأم خواهد بود و جمعی ضعیف پایمال ارضای خاطر سلطه‌طلبی سران ایل خواهند شد. نواب‌صفوی تصمیم گرفت که با احضار رؤسای آنها و نصیحت به آنان از آنها بخواهد که برای خاطر حفظ جان رعیت مظلوم از اختلاف خود دست بردارند.

شهید سیدحسین امامی بدنبال آنها رفت و آنها را با شجاعت مخصوص خود که بعداً به تفصیل ضمن شرح فداکاری او بیان خواهد شد، به خدمت ایشان آورد. آن دو ایل، یکی توپکاللو و دیگری زعفرانلو بود که ریاست ایل توپکاللو با آقای کوهستانی و سرپرستی ایل زعفرانلو با آقای رحیمیان بود که یکی از برادران او هم در آن زمان وکیل مجلس بود. نواب‌صفوی و همراهان در تمام مدت توقف در مشهد تحت کنترل بودند. در آن موقع آقای سرهنگ حمیدی رئیس گذرنامه با درجه سروانی در مشهد مشغول کار بود و بنام رفاقت و علاقه، شب و روز را با آنها بسر می‌برد و در مجالس میهمانی آنها هم شرکت می‌کرد! بالاخره نواب‌صفوی به اتفاق دوستان همراه بسوی تربت‌جام حرکت کردند، تربت‌جام شهری است نظامی و اکثریت سکنه آنجا را سربازان تشکیل می‌داد و ورود آقایان بسیار جلب توجه تیپ آنجا را کرده بود و بسیار وحشت‌زده از رفت و آمد آنها مراقبت می‌کردند. ضمناً افراد عادی و سویل آنجا از سنی‌ها تشکیل شده است.

در تربت آن‌ها یکی قاضی بزرگ دارند که رتق و فتق امور آنها با او است. نواب‌صفوی برای جمع قلوب و وحدت مسلمین به منزل او رفته و ضمن شرح بعضی از مذاکرات خود در بغداد با علماء سنی که درباره اتحاد مسلمین صورت گرفته بود، با او ملاقات مفصلی به عمل آوردند.

پس از یکی دو روز توقف در تربت عازم طیبات شدند. طیبات مرز ایران و افغانستان است. و قصد آقایان این بود که بوسیله‌ای از طیبات به خاک افغانستان رفته و در میان ایل هزاره به گردش بپردازند و در ضمن شاید مقدماتی تهیه شود که از حال و وضع «بهلول» مطلع شده با او ملاقاتی کنند.

بهلول از مردان بزرگ و شجاعی است که مطلعین اظهار می‌دارند شجاعتش کم‌نظیر و زهدش بسیار بوده و در سنین جوانی یعنی بیست و یک سالگی در واقعه مسجد گوهرشاد مشهد، در سال ۱۳۱۴ هجری نقش مؤثری را بعهده داشته و پس از کشتار مردم، به وسیله قریب دویست نفر از بربری‌ها، از مسجد فراری داده شد و پیاده راه افغانستان را در پیش گرفته و به آنجا رفت و از آن زمان تاکنون در شهرهای مختلف افغان بسر می‌برد.* و در آنجا هم به تبلیغ پرداخته و هر کجا که قدم گذارده انقلابی روحی ایجاد کرده است، لذا اغلب این بیست سال را در حبس و تبعید بوده و تحت نظر شدید دولت افغان قرار دارد.

البته کنترل شدید مرزی و سایر موانع و همچنین تعقیبی که از مشهد از طرف مأمورین دولت شروع شده بود، مانع انجام نقشه گردید، لذا نواب‌صفوی و همراهان به مشهد مراجعت کرده و به نواحی نیشابور رفتند و دهات اطراف را بازدید کردند و یک دسته هزار نفری از سادات در اطراف نیشابور با ایشان بیعت کرده، هم‌پیمان شدند. در ضمن قصد داشتند که از ایل فرهادخانی هم دیدن کنند. ایل فرهادخانی ایلی خطرناک است که در دوران‌های مختلف یاغی و سرکش بوده، ولی اکنون آن موقعیت سابق را ندارند ـ بهرحال پس از یک مسافرت دو ماهه به تهران بازگشتند. در طول این سفر نواب‌صفوی شمشیری که به یراق سبزی متصل بود! حمایل نموده بود و

---

*. به توضیحات مراجعه شود.

مرحوم امامی هم با کلاه پوستی زیبائی که از مشهد تهیه کرده بود، قیافه جالب و جذابی پیدا کرده بود و در تمام مسیر رفت و آمد نواب‌صفوی ضمن مجالس سخنرانی که تشکیل می‌شد و هم‌چنین در ضمن صحبت فردفرد مردمی که با ایشان برخورد می‌کردند، هدف خود را که آشنائی مردم با معارف اسلام و نهضت برای احقاق حقوق مسلمین و دفاع از اسلام و مملکت است، بیان می‌کرد و می‌گفت که مقصودم از این مسافرت‌ها عمل به واجب، یعنی ایجاد مقدمات دفاع از مقدسات دینی است.

طرح اتحاد ملل اسلامی

نواب‌صفوی پس از مراجعت از مشهد مقدس بفکر افتاد که ضابطه و مواد و اصولی برای «اتحاد ملل اسلامی» تهیه و آنرا به سفراء ممالک اسلامی پیشنهاد کند. پس از تهیه برنامه مزبور، با آقای فریدخانی سفیر سوریه ملاقات‌هائی رخ داد و او طرح را بسیار پسندید و برای اتخاذ تصمیم به سوریه فرستاد و نواب‌صفوی برای نزدیک شدن به مقصود، با سفراء دیگر ممالک اسلامی هم تماس‌هائی گرفت، ولی محدودیت‌های بعدی که پیش آمد، مانع اجراء این نقشه گردید. از سفراء ممالک اسلامی «رحیم‌الله خان» سفیر افغان خیلی اظهار علاقه می‌کرد و با ایشان رفت و آمد داشت.

زندان ساری

... چندی بود از طرف طلاب مازندرانی ساکن تهران و قم از وضع مفاسد ساری به ایشان شکایت می‌شد و آنها از ایشان تقاضا داشتند که برای ایجاد تغییری در وضع کثیف آنجا و در ضمن استرداد مدرسه طلاب که زمان شاه سابق ضبط و تبدیل به مدرسه دخترانه شده است، سفری به ساری کنند. نواب‌صفوی بدین منظور به اتفاق سی نفر از طلاب به ساری حرکت کردند و با اینکه منازل بعضی از تجار و اعیان ساری آماده‌پذیرائی ایشان‌بود،یکسره به مدرسه «رضاخان» وارد و در آنجا اقامت گزیدند!.

نواب‌صفوی شب اول در مسجد جامع در اجتماع عظیمی که ترتیب داده شده بود، سخنرانی کرده و اعلام داشت که مدرسه طلاب بایستی به آنها مسترد شود.

روزبعد فرماندار و رئیس شهربانی «سرهنگ بهزادی» به دیدن ایشان آمده و قول داد که مدرسه را تخلیه کنند و ضمناً از ایشان تقاضا کرد که در ساری منبر نروند و در تقاضای خود پافشاری داشت تابالاخره نواب‌صفوی قول داد که منبر نرود و صبح همانروز با عده‌ای از دوستان به بیرون شهر رفتند و تصادفاً به رسومات رسیدند! ایشان صاحب کارخانه را خواسته و با او یک سلسله مطالب استدلالی در پیرامون خیانتی که از این راه به اخلاق اجتماع می‌شود صحبت کردند و او قول داد که اگر سرمایه او پس داده شود، درب رسومات را خواهد بست! لذا بنا شد که در آن شب از مردم ساری سرمایه او جمع‌آوری و به او داده شود. شب مردم بسیار منتظر سخنرانی ایشان بودند، لذا ایشان دستور دادند چهارپایه‌ای آوردند و گفتند که چون قول داده‌ام به منبر نروم! از اینجهت روی چهارپایه صحبت می‌کنم!.

در پایان سخنرانی مردمی که از مسجد خارج می‌شدند به مدرسه طلاب هجوم آوردند که آنجا را تخلیه کنند، ولی آقای نواب‌صفوی مانع شده و گفتند که استاندار «آقای عباس حشمتی» به وسیله فرماندار قول داده است که آنجا را تخلیه کنند.

سحرگاهان مدرسه را محاصره کردند و صبح روز بعد که نواب‌صفوی برای پاره‌ای مذاکرات عازم منزل بعضی از علماء بودند، سر راه برایشان گرفتند و زد و خورد مختصری بین همراهان ایشان و مأمورین انتظامی درگرفت که در نتیجه نواب‌صفوی به مدرسه مراجعت کرد.

محاصره مدرسه تا عصر ادامه داشت و در این مدت از طرف مردم علاقمند از پشت‌بام به طلاب غذا رسانیده می‌شد. بالاخره رئیس شهربانی و رئیس آگاهی مازندران با عده‌ای از مأمورین به داخل مدرسه آمده و گفتند که آقای استاندار مایلند با شما ملاقات کنند.

ولی مطلب روشن بود و هدف چیزی جز بازداشت نبود! در این موقع همراهان ایشان فریاد زدند که ما هم به اتفاق ایشان می‌آئیم! ولی مأمورین از همراهی آنها

جلوگیری نموده و ایشان را با ماشین به شهربانی بردند.

خبر توقیف ایشان به تهران رسید و چندین اتوبوس از دوستان ایشان برای تظاهرات عازم ساری شدند، ولی بنابر توصیه آیةالله کاشانی از حرکت خودداری نمودند و فقط آقای سیدعبدالحسین واحدی برای اطلاع از چگونگی موضوع و ملاقات با استاندار و ترتیب استخلاص ایشان به ساری رفت و پس از برخورد تند و شدید با بازپرس و فرماندار و دادستان و استاندار، در زندان با ایشان ملاقات کرد و پس از یازده روز توقیف غیرقانونی دادستان ضمن اعتذار تقاضا کرد که آقای نواب ساری را ترک کنند و از طرف شهربانی بلیط قطار تهیه شد و حتی برای رسیدن ایشان به قطار آقای احمد کاشانی دادستان کتباً به راه‌آهن نوشت که بیست دقیقه توقف کند! و حرکت قطار بیست دقیقه به تأخیر افتاد ولی با وجود این، ایشان آن روز به قطار نرسید و شب بعد در مسجد جامع منبری رفته و در توضیح جمله «امیری حسین فنعم الامیر» گفتند که پیشوای من حسین است، یازده روز که سهل است، اگر یازده سال در موحش‌ترین زندان‌ها بسر برم، تغییری در منطقم راه نخواهد یافت و دو روز بعد، پس از دید و بازدید با علماء و دیدار آیةالله کوهستانی که از علماء بزرگ ایران هستند و در کوهستان بهشهر حوزه علمیه بپا ساخته‌اند، با قطار به تهران حرکت کردند.

مسئله فلسطین

تشکیل مجمع مسلمانان مجاهد

و:

مسئله انتخابات و هژیر

آمادگی پنجهزار نفر برای اعزام به فلسطین

هنگامی که جنگ در فلسطین بین اعراب و یهود به خطرناکترین مراحل خود رسیده بود، اخبار موحش و دلخراش آن هیجانی در مردم مسلمان تهران ایجاد کرد. در آن روز منزل آیةالله کاشانی مرکز هیجانات و ثقل انقلابات بود و هرگونه تظاهراتی از آنجا شروع می‌شد و میتینگ‌ها و مخالفتها با دولت‌ها مبدأش آنجا بود.

البته کارگردان و سرپرست مبارزات و هیجاناتی هم که از آنجا شروع می‌شد، بیشتر آقای نواب‌صفوی و دوستان نزدیکشان بودند.

پس از غلیان احساسات مردم علیه یهودیهای غاصب در فلسطین، اعلام شد که بنام اعتراض به کشتار بیرحمانه توسط یهود در فلسطین و اظهار انزجار از اعمال وحشیانه آنان و اعلام پشتیبانی نسبت به اعراب در مسجد شاه متینگی برپا می‌شود.

روز جمعه سی و یکم اردیبهشت ۱۳۲۷ مسجد سلطانی ناظر عظیم‌ترین اجتماع پرشکوهی بود که بعد از شهریور بیست تا آن روز برپا شده بود. مسجد مملو از جمعیت و از خیابانهای اطراف هم عبور و مرور قطع شده و اتوبوسهای اطراف از کار

افتاده‌بود. در آن ایام ریاست تبلیغات با آقای ابوالقاسم پاینده مدیر مجله «صبا» بود[۴*] و او هم دستور داد که دو ساعت رادیو را به مسجد شاه وصل و جریان میتینگ را پخش کنند. در آن میتینگ آیة‌الله کاشانی و آقای نواب‌صفوی هم شرکت کرده بودند و فشار جمعیت در صحن مسجد به قدری بود که نرده‌های آهنی جلوی شبستان شکست. ابتدا سرودی وسیله عده‌ای از جوانان دسته جمعی خوانده شد. بیت اول آن این بود:

ما جوانان ایران زمینیم　　ما فدائیان اسلام و دینیم

سپس قطعنامه‌ای که مبنی بر اظهار همدردی با اعراب فلسطین صادر شده بود، دوبار قرائت گردید و پس از آن آقای حاج‌شیخ عباسعلی اسلامی، پیرامون حملات وحشیانه یهود و لزوم کمک به مسلمانان فلسطین سخنرانی کردند.

پس از پایان اجتماع، اتوبوس‌هائی از طرف خطهای مختلف در اختیار جمعیت گذارده شد و تا ساعت ۹ شب مردم در خیابانهای تهران تظاهرات کرده و علیه یهود و به نفع اعراب شعار می‌دادند و از روز بعد هم محل‌هائی برای نام‌نویسی داوطلبین جنگ با یهود در مراکز مختلف شهر افتتاح شد و قریب پنجهزار نفر هم برای اعزام نام‌نویسی کردند و اعلامیه زیر از طرف فدائیان اسلام صادر شد:

هوالعزیز

«نصر من‌الله و فتح قریب»

خونهای پاک فدائیان رشید اسلام در حمایت از برادران مسلمان فلسطین می‌جوشد. پنجهزار نفر از فدائیان رشید اسلام عازم کمک به برادران فلسطین هستند و با کمال شتاب از دولت ایران اجازه حرکت سریع به سوی فلسطین را می‌خواهند و منتظر پاسخ سریع دولت می‌باشند.

از طرف فدائیان اسلام

سیدمجتبی نواب‌صفوی

و چون حرکت پنجهزار نفر متضمن مخارج و اسلحه بود، آقای نواب صفوی با نخست‌وزیر وقت آقای ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) ملاقات کرده و گفتند که مردم آماده حرکت به سوی فلسطین هستند.... جائی که ارتش شما از مسلمانان **مظلوم**

---

*۴. به توضیحات مراجعه شود.

دفاع نمی‌کند، دستور دهید اسلحه ووسیله حرکت در اختیار مردم گذاشته شود!. ولی پس از مدتی مذاکره و رفت و آمد، دولت با حرکت آنها موافقت نکرد و بدین ترتیب برای احساسات مردم مسلمان ارزشی قائل نشد. البته این سنخ اعمال و رفتار از طرف دولتها، نهضتی راکه شروع شده بود محکم‌تر می‌کرد و بر خشم مردم می‌افزود.

در اواخر بهار ۱۳۲۷ از طرف فدائیان اسلام اعلام شد که: «رهبر فدائیان اسلام را با مردم سخنی است» و در آن اعلامیه از طبقات مختلف مردم، خصوصاً دانشجویان دانشگاه دعوت شده بود که در مسجد سلطانی حضور یابند.

آقای نواب صفوی در آن جلسه، پیرامون تمدن غرب صحبت کرده گفتند: «انسان و تمدن انسانی قائم به فضائل انسانیت بوده و به بمب و طیاره و آلات قتاله و جنگ و خونریزی و قدرت چنگال و شاخ حیوانی و خوب خوردن و راحت خوابیدن! ارتباطی ندارد. ملل غربی تمام فضائل انسانی را، هضم در شهوات حیوانی و رنگهای فریبنده کرده و به منزله حیوانات وحشی و فاقد تمدن انسانیت شده‌اند. ملل شرق مسلمان هم که بایستی بنابر اخلاق عالی اسلام و معارف قرآن پرچم رهبری بشر را به سوی مدارج عالی انسانیت به دوش بکشند، سالیان درازی است که خود را در مقابل ظواهر فریبنده حیوانات غرب باخته و عقل مستقلشان را از دست داده‌اند. بزرگترین خطر هم همین است که هر چیزی را اروپائی به‌پسندد، پیش شرقیها بی‌دلیل پسندیده است و هر چیزی راکه آنها نپسندند، پسندیده نیست و بهمین دلیل از نظر اخلاق انسانی و صنعت و اقتصاد محتاج غرب شده‌اند. ژاپن یک مملکت نیمه وحشی و ایران یک مملکت متمدن بود و هر دو در یکوقت پایهٔ فرهنگ جدید را بنا نمودند. ژاپن به اوج صنعتی و علمی رسید، در حالی که دارای پست‌ترین عقاید خرافی بوده و «میکادو» را خدا می‌دانستند و در عقاید خود استوار بوده و هستند و ایرانیان اخلاق عالی و معارف بلند اسلام را از دست دادند و عقل و هوششان را در برابر ژست‌ها و شهوات اروپائی باختند، در حالیکه ریشه و اصول علوم امروز، از مدارس ما و از علماء گذشته اسلام اخذ و کتب مخطوط علمی ما در کتابخانه غرب موجود است، مانند الکیمیای «زکریای رازی» در علم شیمی و صدها مانند آن و هنوز آثار قرون

پیشین علمی اسلام به صورت عمارات و ساختمانها در اصفهان از زمان پادشاهان دانش‌پژوه و دین‌پرور صفوی، مانند عمارات مسجد شاه و حمام شیخ‌بهائی و عمارت عالی‌قاپو ـ که انتقال صوت در امواج هوا و ضبط‌صوت و رادیوی امروز استفاده از حرارت اتم از آنها کشف شده ـ به چشم می‌خورد.

باید پیش از اینکه غرب از خواب امروزیش بیدار شود، شروع به یک حرکت بزرگ علمی و اخلاقی نموده به اتکاء عقل و استقلال، دو نهضت نمود: یکی نهضت اتحاد اسلامی و دیگر نهضت علمی و عالی انسانی بر مبنای معارف و اخلاق اسلام در برابر اروپای وحشی و گمراه...».

در این جلسه پرشکوه، با شور و هیجان عجیبی که از وجنات مستمعین به چشم می‌خورد، خاتمه یافت. آقای نواب صفوی پس از این منبر به قم رفته در میان اجتماع کثیر طلاب علوم دینی سخنرانی کردند. در این منبر که منجر به دستگیری ایشان پس از مراجعت به تهران شد، ضمن بیان مفاسدی که از دروازه‌های اروپا به نام تمدن بسوی شرق سرازیر شده، به زمامداران وقت شدیداً حمله کرده و هیجانی ایجاد نمودند. سرلشکر ضرابی رئیس شهربانی وقت به منزل آیةالله کاشانی آمده و گفته بود که ایشان در قم غوغائی بپا کرده و درخواست نموده بود که آقای کاشانی تلفناً از ایشان بخواهند که به تهران مراجعت کنند!.

آقای کاشانی با کاریر به ایشان گفتند که به اشخاص کاری نداشته باشید. بالاخره روز بعد آقای نواب صفوی به تهران مراجعت کرد و مأمورین ایشان را در خیابان شاهپور هنگامیکه برای خانواده خود دوا می‌خرید، دستگیر کردند ولی پس از چند ساعت آزاد شدند.

مبارزه با نخست‌وزیری هژیر

در اواخر سال ۱۳۲۶ زمزمه نخست‌وزیری هژیر در مجلس بلند شد، ولی پس از چندی مسکوت ماند. در خرداد ماه ۱۳۲۷ این سکوت شکست و در بیستم آن ماه در مجلس صحبت نخست‌وزیری هژیر مطرح شد. هژیر از دیرباز متهم به ارتباط

نزدیک با انگلیسیها بود و مأموریت چند ساله او در انگلستان و سپس اشغال مقامهای مهم بسیار، مردم را به او بدبین کرده بود. آیةالله کاشانی هم نسبت به او بسیار خشمگین بود و او را از افراد خطرناک می‌دانست، لذا پس از مشاوره با آقای نواب صفوی و تشریح خطراتی که ممکن است در صورت نخست‌وزیری هژیر و ادامه آن، رخ دهد و همچنین احتمال تجدید استبداد دورانهای گذشته از پس از نخست‌وزیری او، تصمیم گرفته شد که با تمام قوا علیه او تظاهراتی شود.

روز بیست و سوم خرداد عده‌ای از منزل آیةالله کاشانی حرکت و در جلو مجلس اجتماع کردند و در آنجا آقای نواب‌صفوی سخنرانی کرده و نظریات مردم را تشریح نموده و به حالت اجتماع به منزل آقای کاشانی مراجعت کردند و مجدداً درباره کیفیت مبارزه مذاکراتی شد. در نتیجه تعطیل بازار ضروری به نظر رسید و این عمل چون بعد از شهریور برای اولین بار می‌خواست تحقق یابد، خیلی مشکل بنظر می‌رسید و حتی آیةالله کاشانی آن را بسیار بعید می‌دانست. آقای نواب برای اینکه این موضوع فرصتی بدست اخلالگران و چپاولچیان ندهد و همچنین بر مبنای عقیده بازار تعطیل شود، تصمیم گرفتند که شخصاً باتفاق دوستان ببازار رفته و ضمن تشریح مقصود، پیشنهاد کنند که بازار بسته شود و بالاخره به بازار رفتند و اولین سخنرانی خود را اول در «بازار بزرگ» ایراد کردند و دو سخنرانی دیگر در «چهار سوق» و «بازار کفاشها» ایراد کرده و بازاریها بعد از اطلاع از جریان امر، با رضایت کامل بازار را بستند و این تعطیل سه روز ادامه داشت و این خود بسیار مورد توجه محافل داخلی و خارجی واقع شده بود و به مبارزه‌ای که شروع شده بود یک جنبه عمومی داده واذهان را متوجه خطر کرده بود.

در حین تعطیل بازار اعلام شد که عصر در مسجد سلطانی اجتماع کنند و دسته جمعی در خیابانها حرکت کرده و اعتراض خود را اعلام کنند. بعداز ظهر مردم در مسجد اجتماع کرده و قبل از حرکت، آقای نواب و آقای کرباسچیان و آقای حسین رازانی مدیر روزنامه رازانی و آقای مهندس انزلچی صحبت کردند و سپس حرکت نمودند. از ناصرخسرو به لاله‌زار و اسلامبول و چهارراه نادری رفتند و در مقابل

سفارت انگلیس بدستور آقای نواب یکی از جوانان ضمن سخنرانی شدید تنفر عمیق مسلمین را از دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران و روش استعمارگرانه آنها اعلام کرده، از طریق خیابان منوچهر و دروازه شمیران به بهارستان آمدند و جلوی مجلس تظاهراتی کردند در آنجا شهید سیدحسین امامی اعلام کرد: هژیر از عناصر بی‌دینی است که بایستی از بین برود! و من اگر در دل سنگ هم باشد او را نابود خواهم کرد.

صبح بیست و چهارم خرداد غفلتاً آقای نواب صفوی و چند نفر از جمله آقای جعفر جهان، وکیل دادگستری را دستگیر کردند. روز بیست و پنجم تظاهراتی نشد، ولی صبح روز بیست و ششم عده‌ای از منزل آیةالله کاشانی حرکت نموده و جلوی مجلس تجمع کردند. در آن روز سخنرانان جمعیت از جمله آقای سیدعبدالحسین واحدی، آزادی رهبر فدائیان اسلام را خواستار شدند و گفتند که تا ایشان آزاد نشوند متفرق نخواهیم شد.... پس از ساعتی خبر آوردند که ایشان مستخلص و به منزل آقای کاشانی رفته‌اند. تظاهرات روز بیست و ششم، بهمین جا خاتمه یافت و برای بیست و هفتم خرداد، اقداماتی شروع شد و به بازار و دانشگاه و اصناف مختلف خبر دادند که برای تظاهرات فردا، آماده باشند.

زد و خورد خونین ۲۷ خرداد

.. مردم دسته دسته به منزل آیةالله کاشانی هجوم آورده صحن حیاط منزل مملو از جمعیت شده بود. طبقات مختلف روحانیون، دانشجویان و اصناف بازار همه اجتماع کرده بودند. پس از تعیین مأمورین انتظامات که با بازوبندمشخص شده‌بودند، به حالت دسته‌جمعی حرکت کردند. در صفوف جلو روحانیون بودند و در پیشاپیش جمعیت یک روحانی جوان بنام آقای مستجابی قرآن مجید را بدست گرفته بود و مأمورین انتظامات ملی هم اطراف جمعیت پراکنده بودند. بعد از روحانیون، دانشجویان قرار گرفته و پس از آنها اصناف محتلف واقع شده بودند. مرحوم بهرام خاقانی که جوانی ورزشکار و شجاع بود، باتفاق مرحوم امامی به فاصله چند قدم جلوی جمعیت در حرکت بودند.

درطول راه از انتهای پاساژ سرچشمه افسران مرتب تذکر می‌دادند که از رفتن به بهارستان خودداری کنید، ولی به سخنان آنان ترتیب اثر داده نمی‌شد. نرسیده به مدرسه سپهسالار صف سربازان جلوی جمعیت کشیده شد و به فاصله چند قدم، صفوف سربازان راه را مسدود کرده بود. فرمانده سربازان سرهنگ دفتری «سرتیپ فعلی» بود! بالاخره دفتری دستور داد به مردم حمله کنند. سربازان با سرنیزه به جان مردم بی‌سلاح افتادند. روحانی حامل قرآن را که مردم برای حفظ کتاب خدا بروی دست بلند کرده بودند پائین آوردند، در این موقع قرآن از دست ایشان به زمین افتاده بود.

از نکات جالب اینکه بدستور آقای نواب قرآن را در شال سبز کمر آیت‌الله کاشانی پیچیده بودند. شهید سیدحسین امامی که تا آنوقت در نقطه دیگر مشغول زدوخورد بود، برای برداشتن قرآن و نجات حامل آن هجوم برد. در این موقع سرهنگ دفتری فریاد می‌زد: امامی را بزن! امامی را بزن! در این گیرودار سرنیزه بران پای مرحوم خاقانی فرو رفته و خون از پایش جاری بود، ولی با وجود این با دسته اطراف خود صفوف را شکافت و به طرف مجلس رفت و خود را به آنجا رسانید و شروع به دادن شعار کرد. پس از مدتی زدوخورد یکی از روحانیون بنام آقای شیخ ابراهیم بصیر پایش هدف گلوله قرار گرفت و به بیمارستان منتقل گردید. فریاد «مرده باد هژیر» و صفیر گلوله غوغائی بپا کرده بود. مرتب شعار داده می‌شد و عده‌ای مردم را به مقاومت و درهم شکستن صفوف سربازان مهاجم تهییج می‌کردند.

در برابر گلوله‌ها، آجر و سنگ به طرف سربازها پرتاب می‌شد. بالاخره در اثر اعتراض وکلای اقلیت در مجلس، از تیراندازی دست برداشتند و مردم بنا به دستور رهبران جمعیت به طرف منزل آیةالله کاشانی حرکت کردند، ولی جلوی پامنار را مأمورین سد کرده بودند.

یکی از نکات جالب اینکه در جریان مبارزه علیه هژیر چند روز منزل آقای کاشانی محاصره بود و از ورود اشخاص جلوگیری می‌کردند. روزی آقای کاشانی برای استحمام از منزل خارج می‌شود، هنگام بازگشت جلو او را گرفته و مانع دخول به

منزل می‌شوند! در این موقع مردم که در گوشه و کنار پامنار ایستاده بودند جلوگیری از ورود صاحب‌خانه را به منزل بهانه‌ای کرده و به عنوان اینکه چرا آقا را به خانه‌اش راه نمی‌دهید؟ هجوم آورده و محاصره را درهم شکسته و داخل شدند.

لازم است گفته شود که در جریانات مبارزه علیه هژیر وکلائی که بعداً بنام «جبهه ملی» نامیده شدند بوسیله آیةالله کاشانی با آقای نواب صفوی و فدائیان اسلام تماس حاصل کردند و تقریباً می‌توان گفت از اینجا پایه آشنائی گذاشته شد. و اعلام جرمی هم از طرف آقایان: مکی، حائری‌زاده، آزاد، آشتیانی‌زاده، رحیمیان به مناسبت تیراندازی بیست و هفتم خرداد به ریاست مجلس داده شد که عین آنرا ذیلاً نقل می‌کنیم:

۱ـ ریاست مجلس شورای ملی نسبت به عملیات چند روزه تصدی آقای هژیر و تیرباران نمودن افراد غیرمسلح حامل قرآن مجید در روز پنجشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ اعلام جرم نموده و تقاضا داریم مقرر شود چند نفر از طرف مجلس برای حفظ آثار جرم انتخاب شوند.

۲ـ ریاست مجلس شورای ملی توقع داریم مقرر فرمائید کمیسیون مخصوصی برای حفظ آثار تیرباران کردن در روز پنجشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۲۷ از طرف مأمورین آقای هژیر به اشخاص بدون اسلحه، که برای تظلم حامل قرآن بوده و به طرف مجلس می‌آمدند، مأمور شود و این جرم مادام که آثارش محو نشده، مدارک آن ضبط شود تا در موقع رسیدگی با علائم جرم مورد استناد واقع شود.

بهرحال: تیراندازی به سوی حاملین قرآن و مجروح کردن یک عده روحانی و جوانان مسلمان بغض و نفرت عجیبی در قاطبه مردم نسبت به دولت هژیر ایجاد کرده بود و این اعمال روزبروز آتش نهضت مقدسی را که در قلوب غیرتمندان مسلمان مشتعل گردیده بود، سوزان‌تر و شعله‌ورتر می‌کرد.

بعد از جریانات بیست و هفتم خرداد ۱۳۲۷ آقای نواب صفوی به اتفاق آقای سیدعبدالحسین واحدی و سیدمحمد واحدی، عازم لرستان شدند، البته این مسافرت از طریق کرمانشاه صورت می‌گرفت. وپس از سرکشی به بعضی از توابع کرمانشاه از طریق «هرسین» به لرستان رفتند و چند روز بین ایل «کاکوند» و «موموند» به گردش پرداختند و شبهائی را با سران ایل صبح کردند. در میان ایلات لرستان یک روحانی

شجاع و زنده‌دل زندگی می‌کرد که کاملاً بر قلوب مردم حکومت می‌نمود. این شخص یاغیان و دزدان و چپاولچیان لر را از میان تنگه‌های کوهها بیرون کشیده و با بیان نرم و مؤثر خود، آنها را هدایت کرده است.

این مرد کوهها را به عزم تبلیغ زیر پا می‌گذاشت و به دزدان سرکش پیغام می‌داد که به چادر شما میآیم. آنها هم با آغوش باز او را می‌پذیرفتند. به همین طریق عده‌ای را از اعمال گذشته بیزار و متنفر می‌کرد.

این مرد پس از برخورد با آقای نواب بسیار علاقمند گردید و باتفاق به بازدید ایلات پر داختند. تیراندازی و اسب‌سواری ماهرانه ایشان، لرهای تیرانداز و سوارکار را به حیرت انداخته بود. بهرحال پس از یک بازدید مفصل از لرستان، عزم شیراز کردند که آیةالله حاج سیدنورالدین شیرازی را ملاقات و در پاره‌ای از مسائل مذاکراتی کنند.

یک شب در آسیاب سه تائی معروف شیراز به سرآمد و پیرامون وظیفه‌هائی که مسلمین در برابر وضع حاضر حکومتها و دولتها دارند، صحبت کرده و پس از پایان گفتگوها، به لرستان مراجعت و چند روز دیگر درپی انجام مقصود خویش، اقداماتی به عمل آوردند.

تشکیل مجمع مجاهدین اسلام

فدائیان اسلام که اصول روش آنها بر مبارزه با دستگاههای فاسد و مفسد و قطع ایادی هر بیگانه و پی‌ریزی یک بنیان مستحکم و خلل‌ناپذیر برای تشکیل یک حکومت حق و عدالت و برقراری تشکیلات مجری قانون اسلام قرار گرفته بود، کم‌کم مخالفین را به وحشت انداختند که درصدد جلوگیری از فعالیت‌های مؤثر آنها برآمدند.

برای امکان فعالیت علنی و آرام تصمیم اتخاذ شد که فعالیتهای علنی بنام «مجمع مسلمانان مجاهد» صورت بگیرد و بدین منظور محلی در سرچشمه اجاره شد و سالن سخنرانی برقرار گردید و یک روز هم عده‌ای از جوانان دسته جمعی به منزل آقای نواب صفوی رفته و ایشان را برای معرفی افراد شایسته مدیریت، به محل مذکور بردند

و بدین ترتیب پس از تعیین هیئت مدیره، پایه تشکیل «مجمع مسلمانان مجاهد» گذاشته شد.

رسمیت این مجمع مقارن بهمن ماه ۱۳۲۷ بود، یعنی همان ماهی که واقعه دانشگاه روی داد، رسمیت آن اعلام شد.

آقای نواب صفوی که همواره حوزه علمیه قم را عامل مؤثری می‌دانست و می‌خواست که افکار آنها را متوجه طریقی که در آن زمان می‌بایستی در برابر جریانات روز پیش گرفت و وظیفه‌ای که روحانیت و مسلمانان در قبال اجتماع دارند، بنمایند. لذا بار دیگر در این ایام به قم رفت. در این سفر که شاید بعدها محافل دولتی روی آن حسابها کرده و سخنرانیهای آن سفر را با حوادث بعدی و تیراندازی به شاه مرتبط دانستند... عده‌ای از برادرانشان همراه ایشان بودند.

(در اینجا بایستی خوانندگان توجه داشته باشند که مقصود از برادران، رفقا و دوستانی است که ایشان به مصداق «انما المؤمنون اخوة» به آنها برادر خطاب می‌نمایند و از اصطلاحات مخصوص ایشان که مشهور است، همین می‌باشد) دانشجویان دینی حوزه علمیه قم هر وقت که ایشان به قم می‌رفتند تقاضا می‌کردند که سخنرانی کنند. شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ۱۳۲۷ نیز اعلام شده بود که مردم برای استماع بیانات ایشان اجتماع کنند. البته از طهران هم دستور داده شده بود که مقتضیات جلوگیری از منبر فراهم شود، لذا به خدام دستور دادند که منبر را از مسجد خارج کنند و قبلاً هم چاقوکشانی مجهز شده بودند که از برقراری جلسه آن شب جلوگیری کنند.

در آن شب، آقای نواب به اتفاق برادران به مسجد بالاسر قم وارد شدند، مردم هم که هر چه دشمنان بیشتر ایجاد مانع می‌کردند، تشنه‌تر و شیفته‌تر می‌شدند، اجتماع کرده و بی‌تابانه انتظار می‌کشیدند.

... وقتی به ایشان اطلاع دادند که منبر را برداشته‌اند! به یکی از برادران که هیکلی قوی و رشید داشت، دستور دادند که بلند شو و سپس بدوش او رفته در میان مردم مشتاق به این صورت لب به سخن گشودند که من منبر روح‌دار در اختیار دارم! و اگر برای خاموشی چراغ هدایت، منبرهای چوبین را برمی‌دارند، مشعلدار ارشاد یک

جوان غیور خواهد شد.

از همه در سخن رانده شد، از اصول اعتقادات تا وظائف افراد در برابر حوادث و اتفاقات،گفتگو شد. سخن به جاهای باریک رسیده بود! ولی آنچه شایسته وظیفهٔ یک هادی اجتماع می‌باشد، مراعات شرایط زمان و مکان است. آن شب با هیجانات منطقی و احساسات ریشه‌داری که از چشمان حرکات مستمعین مشهود بود، پایان یافت.

سپیده‌دم روز بعد آنان که فهمیدند آلت دست خود خواهان شده‌اند، برای اعتذار و جبران مافات به دست‌بوسی شتافتند و از گذشته پوزش طلبیده و شرمسار، آماده خدمت بودند.

شب جمعه پانزدهم بهمن ماه ۱۳۲۷

... مجلس آماده گردید و دشمنان دیشب تحت تأثیر سخنان مؤثر حق، خدمتگذار امشب بودند و خود سینه را سپر دفع تیرها کرده بودند و شوقی زایدالوصف از این ماجرا، یعنی انقلاب روحی که نتیجه‌اش بروز و ظهور بیشتر حق بود، از عموم دیدگان هویدا بود.

جمعه شب، آنهم در آستانه مقدس، آنچه لازمه انتباه افکار خواب‌آلود بود، بیان شد و از خلال تاروپود سخن، چیزی جز شجاعت، شهامت، ایمان به مبداء، پوزخند به قدرتهای پوشالی دنیا، مشاهده نمی‌شد.

هر آن بیم اتفاقات ناگواری می‌رفت، آن شب هم گذشت، ولی غافل از اینکه فردای آن شب دیگر این سخنان به‌گوش کسی نخواهد رسید!

روزبعد چهار بعدازظهر ماشینی درب صحن حضرت معصومه (سلام‌الله علیها) توقف کرده و انبوهی از جمعیت گرد آن ازدحام کرده بودند، جوانی جلوی اتومبیل خوابیده بود و تقاضا داشت که شب را در قم میهمان او باشند. درون اتومبیل، آقای نواب صفوی و همراهان نشسته و عازم حرکت بودند، زیرا از هفته قبل در تهران آن شب را وعده داده بودند و در تقدیر چنین نقشه‌ای طرح شده بود که ایشان از خطر بزرگی برهند.

جوان را قانع کردند و او بپا خاست، و اتومبیل حرکت کرد. از حادثه تهران بی‌خبر و تنها بخاطر وفای به عهد به تهران آمدند و برای دو سال و اندی دستگاه انتظامی مملکت را به تکاپو انداختند.

چهاربعدازظهر دردانشگاه تیری‌رها شد وعامل آن مقتولٌ گردید، ولی بهانه بدست آمد تا به قلع و قمع تمام جبهه‌های مخالف دستگاه که از جهت اعتقاد و راه و هدف متضاد بودند، بپردازند. بهرحال دستور تعقیب آقای نواب به شهربانی قم صادر شد.

هنوز اتومبیل حامل آقای نواب چند فرسنگی از قم دور نشده بود که به تعقیبشان پرداختند، ولی هر چه مأمورین بگاز ماشین فشار می‌آوردند به آن‌ها نمی‌رسیدند، آن‌ها هم گوئی از غیب الهام گرفته با سرعت فوق‌العاده‌ای در حرکت بودند.

تلاش مأمورین برای رسیدن به آن‌ها بی‌نتیجه ماند و اتومبیل حامل آقای نواب صفوی در پیچ و خم خیابان‌های تهران از نظر ناپدید و به مقصد رسید، ولی هنوز هم از واقعه روز بی‌اطلاع بودند. آخر شب هم که عازم منزل شدند، در اثر پافشاری دوستان منصرف شدند. صبح روز بعد، حادثه دیروز به همراه خبر محاصره و تفتیش منزل ایشان و اقوامشان رسید.

دستگیری آیةالله کاشانی

شب هنگام منزل پامنار آیةالله کاشانی، یعنی مرکز انقلابات آن روز مملکت و کانون احساسات جوانان خداپرست که تحت تعلیمات آقای نواب به پیش می‌رفتند، محاصره شد. نیمه شب سربازان به داخل خانه هجوم برده اطاق خواب ایشان را باز کرده با لباس خواب توقیفشان کردند و به دژبانی منتقل نمودند. گفته شد سرتیپ دفتری سیلی به گوش ایشان نواخته و جسارتها کرده است.

تحصن در منزل آیةالله بروجردی

آیةالله کاشانی شبانه به فلک‌الافلاک که شاید برای اولین بار نامش به عنوان تبعیدگاه به گوش می‌خورد، تبعید شدند و عده‌ای از جوانان متعصب را نیز دستگیر

کردند و شب و روز، تهران را برای دست‌یابی به آقای نواب، زیرپا می‌گذاشتند. ولی کوشش آنها به جائی نمی‌رسید. دولت درصدد دستگیری ایشان بود و آقای نواب نقشه مبارزه و فعالیت را می‌کشید. بالاخره طبق برنامه، عده‌ای اجتماع کرده به قصد تظلم به پیشگاه آیةالله بروجردی و درخواست اقدامی درباره آزاری آیةالله کاشانی عازم قم شدند. این هیئت تقریباً هفتاد نفری، به منزل آیةالله بروجردی پناه بردند و شکوه خویش را بیان کردند.

رفت و آمدها شروع شد و دستها به کار افتاد که نتیجه این عمل را خنثی کنند. متحصنین سخنرانی می‌کردند، گریه می‌نمودند، و تقاضای دادرسی داشتند، و استقامت به خرج می‌دادند. این تحصن چند روز طول کشید و قوای انتظامی بارها قصد داشتند که به عنف و زور آنها را از پا درآورند ولی نتوانستند.

بالاخره نتیجه‌ای که گرفته شد آنکه آیةالله کاشانی را از فلک‌الافلاک به مملکت زیبا و خوش آب و هوای «لبنان» تبعید کردند و تا اندازه‌ای خاطره‌ها آرامش یافت و قلب پریشان آقای نواب آسایشی پیدا کرد. ماشین حامل متحصنین چند روز بعد که از قم به تهران آمده بود، یکسره به شهربانی برده شد و دسته جمعی به زندان منتقل شدند. که بعدها به تدریج آزاد گشتند.

... نغمه تشکیل مجلس مؤسسان بلند شده بود به شهرستانها دستور انتخاب وکیل صادر شد. قم هم از نقاطی بود که می‌بایستی وکیل به مجلس روانه کند و یک واعظ کاندید شده بود. بدنبال اقداماتی که شروع شده و بعداً بیان خواهد شد، در قم هم فعالیتهائی به مخالفت با تشکیل مجلس مؤسسان و کاندیداتور آن، در قم انجام گرفت و محور جریان آقای سیدعبدالحسین واحدی که در آن وقت در قم می‌زیستند، بود. وضع انتخابات قم مغشوش شده بود. دستگاهی که اراده کرده بود انتخابات صورت بگیرد و کاندیدای مخصوص سر از صندوق درآورد، دستور داد که مبارزین مؤثر را دستگیر کنند.

یکی از روزهای حساس، «مدرسه فیضیه» قم محاصره شد و آقای واحدی را هنگام خروج از مدرسه دستگیر کردند و بلافاصله یکی دیگر از دانشمندان حوزه که

شخصیت علمیش مشهور است و از افراد مؤثر مبارزه بود، دستگیر شد و به اتفاق آقای واحدی فوراً به تهران حرکت دادند.

سپیده‌دمی نمایندگان مؤسسان، رجال مختلف، نخست‌وزیر، وزراء، وکلاء، کارگردانان، سرجنبانان از خواب برخواستند، ولی چشمانشان هراسان و دل‌هایشان مضطرب‌بود. حق‌هم داشتند! زیرا نتیجه فشارها و اقدامات را خنثی دیدند و از لابلای قشرهای ضخیمی که از ارعاب و وحشت بر روی افکار مردم کشیده بودند، نور قیام و جنبشی به چشمشان می‌خورد و از زیر نوک سرنیزه‌ها بانک مقاومتی به گوششان رسید و آن اعلامیه فدائیان اسلام بود.

در اعلامیه نوشته شده بود:

> مصوبات‌مجلس‌مؤسسان درپیشگاه ملت‌مسلمان ایران رسمیت ندارد و ما ناظر و دیده‌بان اقدامات هستیم و از غضب و جنبش غیرتمندان هم سخن گفته و کارگردانان را از عواقب وخیم تصمیمات شایعه برحذر داشته‌اند.

... به هر صورت یک روز مجلس مؤسسان تعطیل شد و وجهه عمل هم تغییر کرد و خیلی کمتر از آنچه تصور می‌شد و شایع هم بود کار کرد! به مختصری قناعت نموده! و موضوع پایان یافت.

نامهٔ آیةالله کاشانی، انتخابات و فدائیان اسلام

دستور انتخابات دوره شانزده صادر شد، دسته‌ها، جمعیت‌ها، احزاب به کار افتادند. تبلیغات شروع شد، بلندگوها در خیابانها شعارها می‌دادند و به نفع اشخاص تبلیغ می‌کردند و آگهی‌های انتخاباتی صفحات جرائد را پر کرد. وکلای اقلیت دوره پانزدهم هم مجتمع شده به فعالیت پرداختند.

آیادر این‌موقع برای فدائیان اسلام هم وظیفه‌ای بود؟ آری: دخالت آقای نواب هم مؤثر شناخته شده بود. فداکاری لازم داشت، از خودگذشتگی ضروری بود.

روزی درب همان اطاقی که درگذشته ذکر گردید، باز شد و شخصی به همراه نامه‌ای قدم به درون اطاق گذاشت و نامه‌ای به همان جوانی که با سخنان آتشین تاکنون

حرکتها را ایجاد کرده بود، تسلیم شد.

این نامه که شاید یکی از علل دخالت فدائیان اسلام در انتخابات دوره شانزده محسوب می‌شود، از خارج آمده بود، از مملکت زیبا و خوش آب و هوای لبنان، از تبعیدگاه آیةالله کاشانی... نامه هم از ایشان بود:

از کاشانی برای نواب صفوی: البته با چند واسطه که از خطر سانسور و توقیف مصون باشد.

این نامه بعد از نامه‌ای بود که قبلاً از آیةالله کاشانی برای ایشان رسیده بود و ایشان را تحریص به خروج از ایران کرده و نوشته بودند که در ایران قدر ما و شما را نمی‌دانند و خطر برای شما نزدیک است. به آن نامه پاسخ داده شده بود. اما جوابی که برای اشخاصی که مؤقعیت آنزمان را بخاطر دارند بزرگ‌ترین درس از خودگذشتگی و بزرگترین میزان اثبات و استقامت است. آقای نواب نوشته بود: شما بحمدالله از خطر مصونید، منهم وظیفه دارم که در راه وصول به هدف دینی خود و انجام وظیفه مقدس الهیم پایداری کرده و تا نوشیدن شربت شیرین شهادت از میدان مبارزه خارج نشوم و سنگر نبرد را خالی نکرده دشمن را آسوده خاطر نسازم.

بهرحال نامه از آقای کاشانی بود که: انتخابات شروع شده و چاره‌ای جز دخالت شدید و انتخاب وکلای موردنظر نیست... صورت هم داده و کاندید هم معرفی کرده بودند:

۱. دکتر محمد مصدق ۲. دکتر مظفر بقائی ۳. دکتر سیدعلی شایگان ۴. سید ابوالحسن حائری‌زاده ۵. سیدمحمود نریمان ٦. سیدحسین مکی ۷. عبدالقدیر آزاد و... کاری غیرمترقبه بود.

نواب معتقد بودند که کاشانی پیرمرد روحانی است که برای خدا قدم برمی‌دارد وبایستی در مراحل مختلف یاریش کرد و در ضمن در امور اجتماعی او را واقع‌بین می‌پنداشت و از این نظر روی وظیفه دینی کمک به ایشان را لازم می‌دانست، در این هنگام هم از او نامه رسیده بود. موقعیت خطیر و کار مهمی بود ولی چاره نبود و وقت می‌گذشت. بایستی قدم برداشت و نتیجه گرفت اما سهل هم نبود. طرف قوی بود و

مبارزه سرسختانه‌ای لازم داشت.

بالاخره بنابر اعتقاد باینکه آقای کاشانی یک روحانی اسلام است و سالها در این راه زحمت کشیده و تاکنون هم اعمالش در راه خدمت به اسلام بوده است و از طرفی شاید از طریق مجلس بشود به هدف نزدیک شد و ضرباتی بر پیکر کفر و ظلم وارد ساخت، شروع به فعالیت شد و افرادی برای کشیک در کنار صندوقهای انتخابات تعیین گردیدند و مردم محلات مختلف تهران، برای انتخاب وکلای موردنظر تحریص می‌شدند. جوانان پاکدل در شبهای سرد پائیز تا به صبح پاس می‌دادند و صندوقها را محافظت می‌کردند، عجبا! مگر صندوق هم احتیاج به حراست دارد؟. صندوق!... آنهم در مساجد و محلهای دربسته؟. کشیک دادن چه ضرورتی داشت؟ مگر پاسبان نبود؟ مگر سرباز کشیک نمی‌داد؟ اینها سئوالاتی است که باید خود خواننده به آنها پاسخ دهد.

بهرحال جوانان مسلمان در ساعتهای مختلف شب و روز به ترتیب در کنار صندوقها با چشمان باز نظارت می‌کردند و از سرما بر خود می‌لرزیدند تا بدن اجتماع را از لرزش در برابر ظلم و جنایت حفظ کنند. آنها معتقد بودند که بایستی با انتخاب وکلائی که دم از اسلام و ملت می‌زنند، سنگرهائی در برابر ظلم ایجاد کرد.

فشار و کارشکنی زیاد بود ولی اینها هم به جان فعالیت می‌کردند و به ساحل پیروزی نزدیک بودند، زیرا ضمن آرائی که قرائت می‌شد، نام وکلای آنها بسیار به گوش می‌خورد.

بهرحال شاید بیش از یک روز دیگر به پایان قرائت آراء نمانده و پیروزی مسلم بود، زیرا نام وکلای آنها از اول تا هشتم لیست دوازده نفری وکلای تهران را اشغال کرده بود! ولی محرم در رسیده و بهانه بدست آنها که خیال تعویض صندوقها را در سر می‌پروراندند آمد و به عنوان اینکه در مسجد مجلس سوگواری بپا خواهد شد، صندوقها را به فرهنگستان ایران منتقل کردند، از همین موقع بیم تعویض می‌رفت و نظارت مردم شدیدتر شده بود و با دقت بیشتری انجام وظیفه می‌کردند.

بالاخره نیمه‌شبی فرهنگستان نگین‌وار در محاصره سربازان واقع و صندوقها از

پشت‌بام ربوده شد. عجبا! نیمه شب، از پشت بام، دست برد؟، آنهم به نتیجه خون‌دل مردم؟... عکس‌العملش را خود خواننده به خاطر بیاورد.

یک روحانی جوان که انتقال و تعویض صندوقها را نظاره می‌کرد به «حسین مکی» که در آنجا بود خبر داد. مکی فریاد زد، داد کرد و جنجالی بپا نمود! ولی بی‌اثر بود و در یکی از اطاقهای مدرسه سپهسالار تا پایان انجام وظیفه!!! توقیفش کردند روز بعد آراء پر شده صندوقها قرائت گردید. دیگر اسامی: کاشانی، مصدق، مکی، به گوش نمی‌خورد و وکلای موردنظر دستگاه جای آنها را گرفتند و نام ملیون به عقب رفت. به تدریج دهم و یازدهم و دوازدهم و کم‌کم از نصاب وکلای تهران خارج شدند. بسیار ناگوار و تحملش مشکل بود که ثمره مدتی زحمت و خون‌دل پایمال شود، ولی ظاهراً کار از کار گذشته و چاره به نظر مردم نمی‌رسید. هژیر که در یکسال و اندی قبل نخست‌وزیر شده بود و ما به جریان مبارزه علیه نخست‌وزیری او اشاره کردیم، دراین موقع پست وزارت دربار را اشغال کرده و بسیار مورد توجه بود ودر آن روزها می‌گفتند کارگردان واقعی مملکت او است و در تمام امور دست دارد.

هژیر طی جریانات مختلف توانسته بود توجه شاه را به خود جلب کند و شاید بعد از شهریور بیست و بعد از تیمورتاش اولین وزیر دربار مقتدری بود که کاملاً بر اوضاع مسلط و واقعاً مورد اعتماد شاه بود! روی این جهات دکتر مصدق و «جبهه ملی» که تقریباً مقارن این ایام از یک هیئت شانزده نفری تشکیل شده بود، تصمیم گرفتند که بنام اعتراض به تعویض صندوقها و عدم آزادی انتخابات در دربار متحصن شوند.

ایام تحصن به خوشی! می‌گذشت و دربار از متحصنین پذیرایی می‌کرد، ولی این عمل هم اثری نکرد و انتخابات داشت به نفع دیگران خاتمه می‌یافت و همه ناامید شده و یأس از چهره عمل همه نمایان گردیده. و دکتر مصدق و رفقایش هم از تحصن خارج شده بودند و مراحل باریک و خطرناک کار داشت طی می‌شد. از جملاتی که از دکترمصدق در ایام تحصن نقل می‌کردند یکی این بود که روزی هژیر به نزد متحصنین آمد و دکتر مصدق او را مخاطب قرار داده و گفت: «عبدالحسین خان تو وجدان داری؟ بگو ببینم انتخابات آزاد است یا نه؟» بهرحال امیدها قطع گردید و مردم

شکست خورده و محزون و دشمنان پیروز و شادان بودند. این هنگام ایام عاشورای محرم ۱۳۶۹ مطابق آبان ماه ۱۳۲۸ هجری شمسی بود و از طرف دربار طبق معمول، مجلس سوگواری در مسجد و مدرسه سپهسالار برپا و هژیر هم مجلس عزا را اداره می‌کرد!

قتل هژیر و دستگیری امامی

... مرحوم امامی در هنگام شهادت جوانی بیست و پنج ساله بود که سنین جوانی خود را از ابتدای رشد و بلوغ در میدان مجاهدت و عرصه پیکار طی کرده و در مراحل مختلف شجاعت خود را به منصه ظهور رسانیده و هیچگاه موقعیت‌های خطرناکی که در دوران زندگی برای او پیش آمد کرد، نتوانست تزلزلی در ارکان اراده مردانه او ایجاد کند. جوانی بی‌اعتناء به مال و منال و دلسوز به حال ضعفاء و فقرا و بسیار بلندنظر و عالی همت بود. از خصوصیات زندگیش که دوستان نزدیکش نقل می‌کنند این بود که هیچگاه مایل نبود مجاهداتی را که انجام داده، بیان کند و مکرر از او درباره مجاهداتش سؤال می‌شد و او با بی‌اعتنائی پاسخ می‌داد که وظائفی جزئی بود که انجام شد! بهرحال از سجایای اخلاقی و فضائل روحی او علاوه بر آنچه خود من از معاشرت با او سراغ دارم، بسیار تعریف می‌کنند.

آن مرحوم در تابستان سال ۱۳۲۸ به مرض حصبه شدیدی مبتلا گشت که تقریباً سه ماه به طول انجامید. روزی به عیادتش رفتیم. در حیاط مسکونی خود در کوچه شترداران آرمیده بود. از خصوصیاتی که در حال مرض هم از دست نداده بشاشت و حسن خلقش بود. سخنانی می‌گفت که گوئی از عالم بالا سرچشمه می‌گرفت. آری: می‌گفت که راحت شده‌ام، این مرض طولانی مرا پاک کرد، گناهانم برطرف شده، آماده دیدار حق هستم، بسیار مایلم که هر چه زودتر قید تن در هم شکنم و مرغ جان از قفس جسم بدر برم و در آسمان رفیع شهادت طیرانی کنم. جمله‌ای دیگر هم گفت که هر شنونده‌ای را تکان می‌داد، گفت: که نذری کرده و عهدی بسته و با خدای خود پیمانی منعقد کرده‌ام که آرزو دارم به عهدم وفا کنم. با بی‌تابی از نذرشان سئوال شد؟

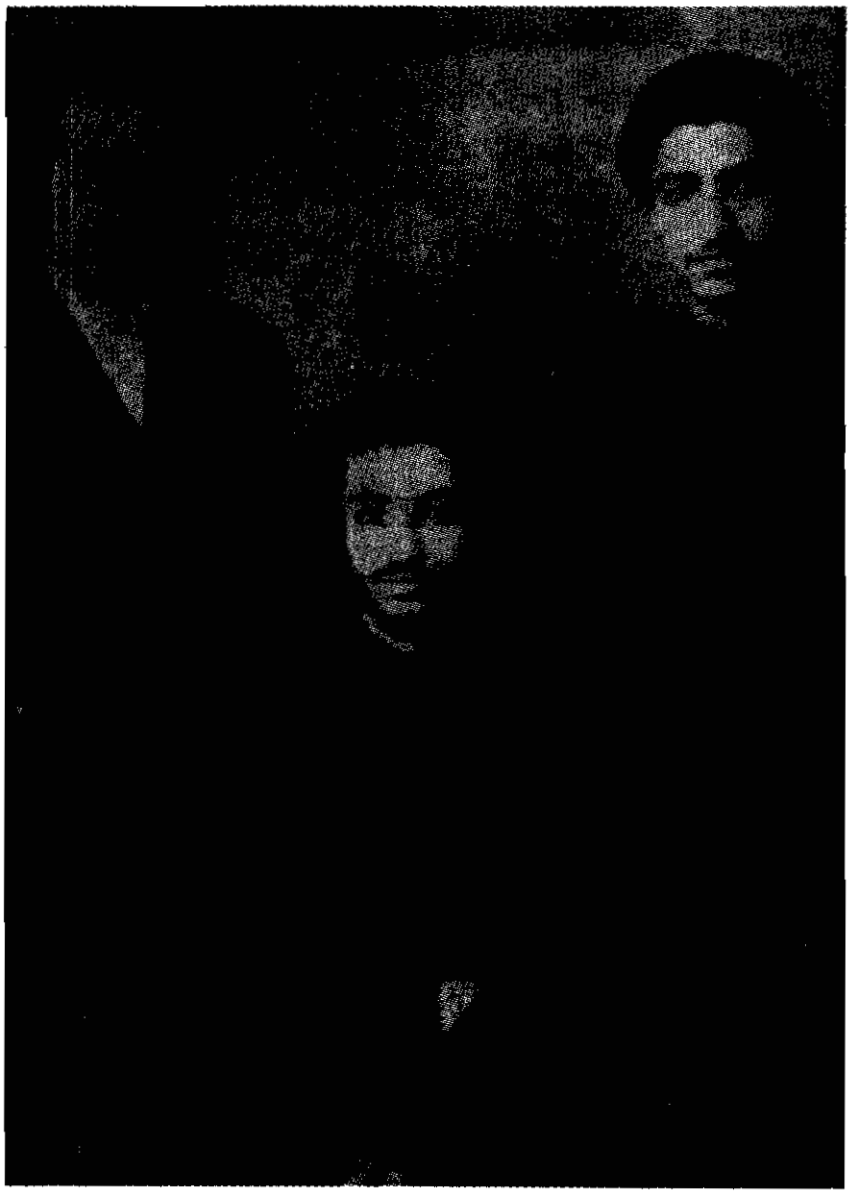

شهیدان: نواب صفوی (وسط) سیدعبدالحسین واحدی (دست راست)
سیدحسین امامی (دست چپ)

گفت: نذر کرده‌ام که خدای جهان از این مرض نجاتم داده صحت مرا بازگرداند. در عوض منهم در اولین فرصت خود را فدای اسلام کنم و در میدان نبرد آغشته به خون جان سپارم، زیرا که از مرگ در رختخواب عار دارم و از جان سپردن در بستر ناراحتم و مایلم که همانند اجدادم در میدان پیکار در راه خدا با چهره‌ای گلگون و گردنی افراشته و روحی پرافتخار شهید شوم.

بهر حال مرحوم امامی با این سنخ تفکر، که شمه‌ای از آن بیان شد، از بستر مرض برخاست و از مرض نجات یافت و باز هم قدم در اجتماع گذارد.

مبانی فقهی

... در اینجا قبل از تشریح چگونگی کشته شدن هژیر برای روشن شدن اذهان عموم مردم و آشنائی جامعه به علت کشتن هژیر و امثال او ناگزیریم که از دو نظر مطلب را مورد دقت قرار دهیم:

۱. از نظر شرع و دین خدا ۲. از جهت عرف و اجتماع.

و با یک تحقیق فقهی کوتاه این مسئله معضل را حل کرده و موجبات عرفی و اجتماعی آن را هم به اختصار ذکر می‌کنیم:

دفاع، از ضروریات دین است

فرع ششم از فروع دهگانه اسلام جهاد است که در کتب فقهی آنرا به دو نوع تقسیم کرده‌اند: ۱ـ جهاد ابتدائی ۲ـ جهاد دفاعی، که جهاد دفاعی را دفاع هم می‌گویند.

جهاد ابتدائی که به معنای لشگرکشی قشون اسلام به ممالک کفر برای هدایت و تسلیم آن‌ها در برابر اسلام است، در زمان غیبت امام علیه‌السلام ممنوع بوده و جائز نیست، ولی جهاد دفاعی یا دفاع، در همه ازمنه واجب و فطری است و اکنون به تشریح تقسیم‌بندی دفاع در اسلام می‌پردازیم:

اسلام می‌گوید که اگر به مال مسلمانی هجوم شد بایستی دفاع کند و مال خود را

بازستاند تا زمانیکه خطر برای جانش پیش نیاید و زمانی که به جانش هجوم شد بایستی به دفاع بپردازد تا موقعیکه دین و ناموسش در خطر نیفتاده باشد و آن هنگامی که دین و ناموس فرد یا اجتماعی در معرض هجوم واقع شد، بایستی جان و مال را در این راه فدا نمود.

پس طبق این تقسیم، دین و ناموس یعنی اعتقاد و ایمان و عفت بشر که فوق هر چیزی است از نظر ارزش و اهمیت در درجه اولی و جان و حیات انسان در مرتبه ثانی و مال و ثروت رتبه سوم را حائز است.

پس دفاع، از ضروریات و مسلّمات دین مقدس اسلام است و ضروریات، احکامی را گویند که احتیاج به تقلید نداشته باشد و تشخیص هجوم و نحوهٔ دفاع در برابر آن چون از «شبهات موضوعیه» است، با شخص مسلمان آگاه و مطلع است.

تا اینجا معلوم شد که دفاع در برابر هجوم به مال و جان و «دین وناموس» (که از نظر اهمیت در یک ردیف هستند) بر مسلمانان واجب است.

مثلاً،اگر دزدی به مال انسان هجوم کرد، بایستی دفاع نمود. یا اینکه به عنوان کسب اجازه از مجتهد، مالش را از دست بدهد؟ اسلام و فطرت سالم هر دو حکم می‌کنند که ایستادگی نموده و مالش را بازستاند و در مراحل هجوم به جان و دین و ناموس هم همین اصل ساری و جاری است.

فدائیان‌اسلام معتقدند که از دیرباز به مال و جان و ناموس و دین مسلمانان از طرف کفار و اجانب هجوم شده است و هجوم به مال با دست برد به معادن زیرزمینی وغیره شروع گردیده و هجوم به جان باکشتن رجال مسلمان و آزاده پایه‌گزاری شده و هجوم‌به‌دین و ناموس مسلمانان هم با تعطیل عمدی احکام و دستورات اسلام، یعنی با کنارگذاردن قوانین‌اجتماعی وقضائی وسیاسی و اقتصادی اسلام و وضع قانون در برابر آن، بعمل آمده است. البته نحوه هجوم بنابر اختلاف موارد هجوم بر «مهجوم‌علیه» فرق می‌کند، یعنی هجوم به مال، دزدیدن آن و هجوم به جان، نابودی آن وهجوم به دین هم با تعطیل احکام و دستوراتش می‌باشد.

بنابر مطالب فوق، فدائیان اسلام دفاع در برابر هجوم وارده را بر خود واجب

دانسته و معتقدند که در این هجومها که از طرف کفار نسبت به مسلمانان شده، بعضی از کارگردانان مملکت آلت‌دست بیگانه قرار گرفته و سپر کفار واقع شده‌اند و چون آلت اجراء، اینها هستند بایستی با دفع آنها هجوم را دفع کرد.

روی این زمینه و استدلالات، فدائیان اسلام اعتقاد داشته‌اند روزی که دفع هجوم باعث‌هجوم شدیدتری‌نشود و مملکت واجتماع دستخوش‌طوفان حوادث‌مضر سیاسی نگردد، بایستی قیام کرد و ایادی بیگانه و هجومش را دفع نمود، بهرحال از نظر شرعی متکی به فرع مسلم «دفاع» که از ضروریات دین است، می‌باشند.

واز نظر عرفی و اجتماعی هم‌عقیده دارند که مدتها است مملکت ما دستخوش اغراض سیاسی دولتهای استعمارطلب واقع شده و آنها هم از طریق برخی از حکومت‌ها وارد گشته و با جلب نظر آنان پنجه بر مملکت افکنده‌اند و بایستی با مجازات آن‌ها در زمانی که خطر بزرگتری در پیش نباشد، نقشه‌های ظالمانه و ضعیف‌کشانه و استعمارگرانه آنها را حداقل برای مدتی، خنثی کرد.

مرحوم سیدحسین امامی همان‌طور که در جریانات مبارزه علیه نخست‌وزیری هژیر نگاشتیم، قبلاً اعلام خطر کرده بود. در اینجا معلوم است که هیچ‌گونه خصومت شخصی بین آن مرحوم و هژیر موجود نبوده زیرا اصطکاک منافعی نداشته‌اند و همانطور که نوشتیم تنها از نظر شرع و عرف زمانی که خطری عظیم‌تر در پیش نباشد، این قبیل اعمال انجام نمی‌گیرد و امامی، هژیر را هم یکی از آن افراد دانسته و او را در زمان خودش از مؤثرترین اعضاء کارگردان مملکت شناخته، روی این جهت او را هدف قرار داد.

شهید امامی در روزهای آخر بسیار ناراحت بود و از توقف بیشتر در این جهان پردغدغه آزرده بود و ایام پایانی زندگی را با بی‌صبری طی می‌کرد و با شمارش دقائق، ساعات، روزها انتظار دقیقه شهادت را می‌کشید، ولی از ظاهر آرام و متینش که ناشی از اطمینان قلب و آرامش دل او بود، هیچ بنظر نمی‌رسید که تحول بزرگی در زندگی او در شرف وقوع است و او چه خیال بزرگی در سر دارد!

امامی می‌رفت، ولی به سوی ایجاد یک تحول عظیم تاریخ ملتی قدم برمی‌داشت.

می‌رفت، ولی چشمانی اشکبار مشایعتش می‌کردند.

با هر قدمی که امامی برمی‌داشت یک گام بسوی هدف نزدیک‌تر می‌شد. بیابان و خیابان را آرام، آرام پشت سر می‌گذشت و در آغوش تهران پرغوغا جای می‌گرفت!

دوازدهم محرم ۱۳۶۹

...مسجدسپهسالار سه‌روز بود که سیاه‌پوش شده و اقامه عزاگردیده بود! عزاداری به نام حضرت سیدالشهداء بود، روزهای نهم و دهم و یازدهم مجلس بپا شده، ساعت چهاربعدازظهر هجوم‌دسته‌های‌عزاداری شدید شد،امامی‌هم از ساعتی قبل با دلی آرام روبروی هژیر نشسته بود و با قیافه‌ای مؤثر درپی فرصت برای انجام وظیفه می‌گشت.

بالاخره بهترین موقعیتی بود که می‌شد در پناه آن مصون از تعرض، کار را خاتمه داد، امامی از جای خویش آرام به پاخاست و روبروی سینه هژیر قرارگرفت، هفت‌تیر خود را از جیب خارج ساخت و به سینه او نهاد. تاریک بود و انجام عمل مشکل، ولی دیگر نمی‌شد فرصت را از دست داد. اولین تیر به شکم هژیر اصابت کرد ولی تیر دوم در لوله‌گیر کرد... با رهائی تیر اول وضع مسجد بهم خورد. «ظهیرالاسلام» غش کرد! سفرا و وزراء و وکلاء، دستپاچه باین طرف و آن طرف می‌گریختند و مأمورین هم برای دستگیری امامی به تکاپو افتادند! عده‌ای هم که دور بودند، گفتند که لامپ ترکید! امامی که از رهائی تیر دوم ناامید شد و بیم آن داشت که هژیر نمرده باشد، می‌خواست بهر وسیله‌ای که هست او را بکشد، لذا فرار نکرد و امامی دستگیر شد و ابتدا به مغازه‌ای در بیرون مسجد و سپس به دژبانی منتقل گردید. هژیر به بیمارستان منتقل شد و فردای آن روز، یعنی سیزدهم محرم و چهاردهم آبان، به هلاکت رسید.

امامی در زندان دژبان

برادر شهید امامی شب شنبه سیزدهم محرم و چهاردهم آبان ۱۳۲۸ را در زندان دژبان به سر برد. در آن دوران سرتیپ دفتری ریاست دژبان را به عهده داشت. امامی در پاسخ‌اولین‌سئوال بازپرس گفت: آری: من هژیر راکشتم و بدون شرکت هیچکس،

این عمل را انجام داده‌ام.

پس از کشتن هژیر بلافاصله از طرف فدائیان اسلام اعلامیه‌ای در این باره در تمام تهران پخش و به شهرستانها هم به وسائلی رسانیده شد.

صدور این اعلامیه آن هم پس از آن اقدام و در آن محیط بر وحشت آنهائی که خود را در خطر می‌دیدند افزود و به همان اندازه هم قلوب مسلمین را شاد و محکم کرد. در این اعلامیه از شخصیت سیدحسین امامی تجلیل بعمل آمده و اعلام شده بود که بایستی هر چه زودتر انتخابات لغو گردد و مجدداً در محیطی دور از زور و فشار با آزادی کامل انتخابات انجام پذیرد.

اعلام این مطلب آن هم بعد از کشتن هژیر، دستگاه را از خواب غفلت بیدار کرد و خواه و ناخواه مجبور شدند که قبول کنند مسلمانان متشکلی آماده دفاع از مقدسات اسلام و حقوق مسلمین هستند و گوش به زنگ، ناظر اقدامات و جریانات می‌باشند. البته بعد از کشتن هژیر، دستجات مختلف محدود شده و «سازمان نظارت بر آزادی انتخابات» هم بسته شده بود و دکتر بقائی و حائری‌زاده و مکی، آزاد و عده‌ای دیگر از جمله استاد خلیل طهماسبی را دستگیر کرده بودند. دکتر مصدق هم به احمدآباد رفته و طی نامه‌ای که در «باختر امروز» منتشر شد، اعلام کرد که از ملاقات و دیدار اشخاص معذور است! و این خود ضربه محکمی بود که بر اراده و صف مبارزین وارد می‌آمد.

روی همین اصل آقای نواب طی پیغامی به این عمل اعتراض کرده و گفته بودند که هر عملی که بوی ترس و جبن دهد، باعث شکست است و از نکات مورد توجه این است که با تمام محدودیت‌هائی که برای همه ایجاد کرده بودند، روزنامه «باختر امروز» همچنان به انتشار خود ادامه می‌داد و روزنامه «شاهد» دکتر بقائی هم چون وضع را خطرناک دید به کشتن هژیر که همه آنها با او مخالف بوده و از این راه بزرگترین خدمت به آنها شده بود و از فداکاری سیدحسین امامی از خطر جسته بودند، حمله کرده و آن عمل را تقبیح نمود! اینها همه نکاتی است که بایستی روزی تاریخ درباره آن‌ها قضاوت کند و مردم متوجه شوند که چگونه سربازانی فداکاری می‌کردند

و به پیش می‌رفتند و افرادی هم در سایه آن‌ها به نوایی می‌رسیدند و سپس به ولی‌نعمت خود پشت‌پا زده و بی‌وفائی می‌کردند؟

بالاخره این فداکاری، کار خود راکرد و دولت طی اعلامیه‌ای الغاء انتخابات اولی دوره شانزده را اعلام نمود. این یک اثر جزئی از جانبازی آن برادر بود و با لغو انتخابات، صف مردم تقویت گردید و به پیروزی در انتخابات برای بار دیگر امیدوار شدند.

محاکمهٔ سیدحسین امامی

همانطور که اشاره شد رژیم در اعدام برادر امامی، خیلی عجله داشت. البته می‌خواستند با این عمل ایجاد رعب بیشتری کرده و از اعمال بعدی جلوگیری کنند، ولی این مقصود حاصل نمی‌شد زیرا امامی و هم‌پیمانان او، خود به استقبال مرگ می‌روند. پس ارعاب و ترسانیدن آنها از مرگ، وهمی بیش نبود. از عصر روز دوازدهم محرم که هژیر کشته شد تا شب شهادت امامی بیش از پنج شب طول نکشید. در عرض چهار روز دادگاه با سرعت بی‌سابقه‌ای تشکیل گردید. البته زحمت قضات دادگاه از نظر دلائل، بسیار کم بود، زیرا آن مرحوم در تمام مراحل، مردانه و بدون بیم و هراس به عمل خود افتخار کرده و میل به شهادت را بارها اعلام نموده بود. در دادگاه هم ضمن بیان مطالبی در علل اصولی عمل دینی خود که مبنی بر دفاع از اسلام و حقوق مسلمین بود، به وظیفه‌ای که انجام داده باکمال سربلندی اقرار و مباهات کرده و دادگاه هم در برابر اعترافات صریح و بی‌پروای آن مرحوم، حکم اعدام او را به اتفاق آراء! صادر کرد.

سپس به وی ابلاغ کردند که می‌تواند از رأی صادره فرجام بخواهد! ولی او از این نظر سخت ناراحت شد و در ذیل پرونده با دستی آرام و قلبی مطمئن نوشت:

«من آماده کشته شدن بوده و در انتظار شهادتم».

این پرده آخر در دادگاه بعد از ابراز آن شجاعتها در محاکمه، همه قضات را به حیرت انداخته و خواه‌ناخواه در برابر تربیت اسلام خاضع شدند.

آیا فدائیان اسلام نقشه‌ای داشتند؟

از طرز رفتار اولیه رژیم، اعدام مرحوم امامی قطعی به نظر می‌رسید و این مطلب در افواه عموم هم قطعی تلقی می‌شد. فدائیان اسلام هم سکوت را جائز ندانسته و به حکم عاطفه نسبت به یک برادر فداکار خود نقشه رهائی او را می‌کشیدند. وقت خیلی کم بود، ولی با وجود این، به مجرد صدور حکم برای انجام نقشه خود آماده شدند. عده‌ای مجهز شده بودند تا در شبی که بنا بود حکم، اجراء شود هجوم آورده و مرحوم امامی را به هر وسیله‌ای که شده، رها سازند. البته این عمل بسیار مشکل بود و خیلی از خودگذشتگی لازم داشت، ولی مهر و عاطفه ایجاب می‌کرد که به هر نحوی هست اقدامی بکنند. دولت هم کم و بیش از این سنخ روحیات افراد فدائیان اسلام بی‌اطلاع نبود و کیفیت شهادت امامی و مقدمات آن این موضوع را به خوبی روشن می‌سازد.

به هر حال، امید نجات امامی در دلها قوی بود و برادران در انتظار فرمان نشسته بودند. آن شب، شب هفدهم محرم ۱۳۶۹ بود. ناگهان درب اطاق باز شد و جوانی درحالی که روزنامه‌ای به دست داشت وارد شد و خبر مندرج در روزنامه را مبنی بر تأخیر اجراء حکم قرائت کرد؛ ناچار در آن شب به امید روز و یا شب وظیفه متفرق شدند، اما سپیده‌دم فردا روزنامه‌فروشها فریاد می‌زدند: اعدام امامی، اعدام امامی!

... عصر روز قبل دستور دادند که جرائد خبر تأخیر اجراء حکم را درج کنند و از نزدیک نیمه شب هم ماشینهائی را که مسیرشان از توپخانه بود، از مقداری فاصله برمی‌گردانیدند و می‌گفتند در توپخانه چاه حفر کرده‌اند و عبور و مرور ممکن نیست، و قبل از نیمه شب، سربازان توپخانه را حلقه‌وار محاصره کرده و مدخل خیابانهائی را که به توپخانه منتهی می‌شد، مسدود کردند. فعالیت عجیبی در دستگاه انتظامی شروع شده بود و همه از یکدیگر می‌پرسیدند که چه خبر است؟ بسیار معدودی از افراد می‌دانستند که موضوع از چه قرار است!، در دژبانی مرکز تکاپو و همهمه بیشتری مشهود بود... عقربه ساعت به روی ۲ بعداز نیمه شب می‌چرخید که صدای آمبولانسی که از فردوسی وارد توپخانه شد، سکوت را درهم شکست. صدائی به گوش می‌رسید،

آری: صوت دلنشین قرآن بود که از حنجره امامی خارج می‌شد، بسیار آرام و بی‌تزلزل بود... به پای چوبه‌دار رسید، پزشک طبق معمول گوشی به قلبش نهاد. خیال کرده بود مجرمی را به پای دار آورده که بلرزد. گوشی را برداشت و... البته این دکتر بعدها گفته بود که از هنگام دستگیری تا روزهای مختلف زندان تا آنوقت که مرگ در چند قدمی او بود، ضربان قلبش یکنواخت و یکسان و مساوی بود. نماینده دادستان به قرائت حکم پرداخت و بالاخره هنگامی که در میدان توپخانه چیزی جز برق سرنیزه به چشم نمی‌خورد، طناب دار را به گردن آن مرحوم انداختند.

قاعده چنین است که حکم اعدام را پس از سپیده‌دم اجراء می‌کنند، ولی مرحوم امامی را برخلاف این روش، بعد از نیمه شب به دار شهادت آویختند. بلافاصله هم جنازه را به امامزاده حسن انتقال داده و در آنجا دفن کردند. روز بعد که خبر واقعه در شهر منتشر شد، سرها به گوشها نزدیک می‌شد و با هم نجوا کرده، تو گوشی صحبت می‌کردند، مجالس سوگواری در منازل برپا شد، اشکها از دیدگان روان، قلوب متأثر و دلها غمگین بود.*

به هر حال بازماندگان آن مرحوم به اتفاق عده‌ای از تجار و معتمدین و متدینین تهران همان روز بعد از واقعه حرکت کرده، منازل علماء تهران را زیرپا گذاشتند. هر جا می‌رفتند اشک می‌ریختند، ندبه می‌کردند، ناله و زاری به راه می‌انداختند. کار از کار گذشته بود ولی یک تقاضا داشتند: آنها جنازه آن شهید را می‌خواستند.

بسیار تلاش شد، تلفونها به کار افتاد. بالاخره پس از ملاقات عده‌ای با سرلشگر «رزم‌آرا» رئیس ستاد وقت که گویا آن وقت هم بر اوضاع کاملاً مسلط و رشته کارها به دست او بوده، مکان قبر را به آنها نشان داده و اجازه دادند که جنازه را در هر کجا که می‌خواهند دفن کنند، به شرطی که تظاهراتی نکرده و غوغائی برپا نسازند! در آن

---

* «نگارنده آن هنگام در کرمانشاه بودم. این خبر هیجان‌انگیز یعنی شهادت آن مرحوم و کیفیت مردانه آن چند روز دیدگان مرا مملو از اشک ساخته و هر ساعت درپی مکان خلوتی می‌گشتم تا اشک دیده را دور از اغیار روان سازم. این حادثه به اندازه‌ای مرا تکان داد و اعصاب و عاطفه‌ام را به حرکت درآورده بود که در آن سرمای عجیب آن سال بلادرنگ حرکت کرده و پس از شش روز معطلی در راه به علت برف و باران زیاد، برای تعظیم در برابر قبرش به تهران آمدم». واحدی

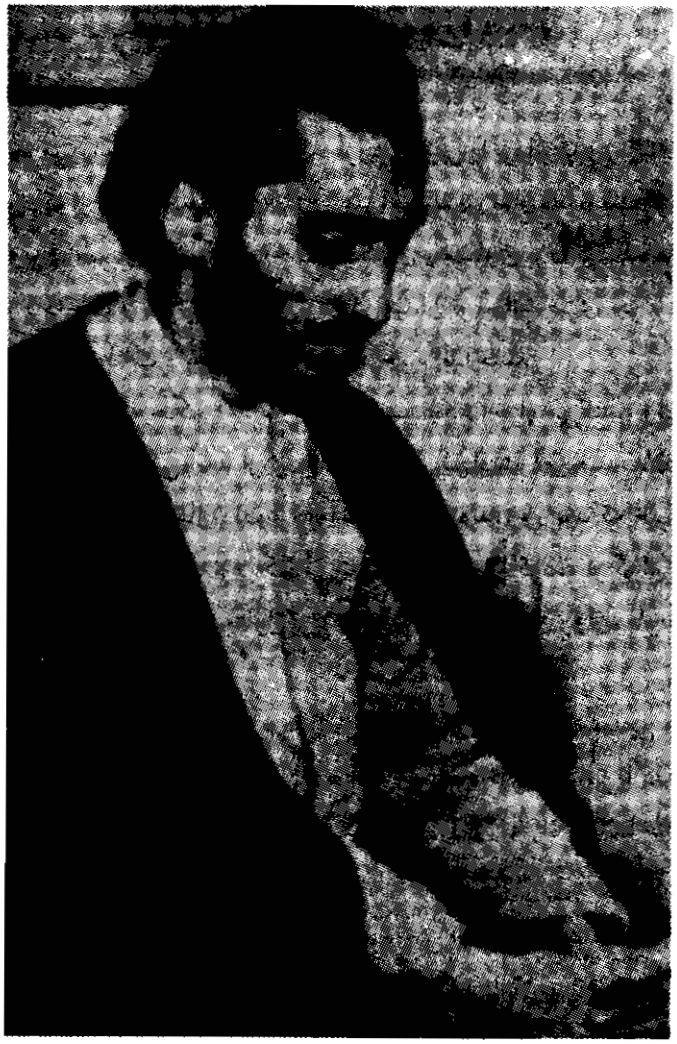

امامی فرزند عزیز و مظلوم وقتی و روح خویش را آزاد کردی، و برادرانت را بیتاب نمودی، اینک هر یک می‌شتابند
بجهت دعوت امام و طلیعه بدیان رسالت روحانی بیاری خدای عزیز پیوسته ملحق شوند، سلام بر سوز و مهر ما فرزندان
مظلوم، روح مقدس تو ای شهید قهرمان و ای صاحبین آسمان بهشت عرضه باد تا بیاری خدای عزیز بزودی
بیرون از ذلت کردن و رسیدگی دشمنان و مظلوم و محکم کردن بنیاد حکومت قرآن متحقق شود.

بریده‌ای از دستخط نواب صفوی در تجلیل از روح امامی
(عکس فوق پس از شهادت سیدحسین امامی، از نواب صفوی گرفته شده است)

جریانات مرحوم «محمدی اردهالی» بسیار فعالیت می‌کرد وبالاخره هم خود او به اتفاق دوستان و بازماندگان، جنازه را از «امامزاده حسن» به «ابن بابویه» منتقل کردند. البته شکافتن و نبش قبر در اسلام مگر در موارد مخصوصی، ممنوع است. این جا هم از آن موارد بود، چون جنازه آن شهید اولاً بدون اجازه بازماندگان و ثانیاً بدون رعایت مراسم مذهبی به خاک سپرده شده بود. به هر حال جنازه در کنار جوی در برابر در ورودی ابن‌بابویه و مقابل مقبره شیخ صدوق علیه‌الرحمه دفن گردید.

مراسم مختصری بر مزار جدیدش برپا گشت ولی با تمام اختصار. غوغائی بپا شده بود. ضجه‌هائی که از طرف دوستان نزدیک و برادران و پدر و مادرش زده می‌شد، در و دیوار «ابن‌بابویه» را به لرزه درمی‌آورد و گوئی که سنگ قبرها هم با آنها هم‌آواز بودند.

به مناسبت روز چهلم شهادت آن مرحوم، از طرف فدائیان اسلام اعلامیه مفصلی نیز صادر شد.

انتخابات دوم دوره شانزدهم

...بعد از لغو انتخابات نخستین مقدمات انتخابات بعدی تهیه و صندوقها در محل‌های مختلف شهر جای‌گزین گردیده و اخذ رأی شروع شد. باز هم جوانان پاک‌سیرت به فعالیت افتاده و شبهای زمستان در آغوش سرما فرو رفته و حرارت ایمان وعشق به هدف، آنها راگرم می‌کرد و صندوقها را محافظت می‌کردند. در یک محیط آرام توأم با حیرت انتخابات پایان یافت و وکلاء مورد نظر مردم ـ یعنی همان هشت نفری که کاندید شده بودند ـ ردیف اول تا هشتم انتخابات تهران را به دست آوردند و دکتر مصدق در سایه فداکاری و استقامت مسلمانان، وکیل اول تهران شد و از گوشه احمدآباد و کناره‌گیری از ملاقات با مردم و رفقا و انزوا و عزلت، برفراز کرسی پارلمان جای گرفت و با انتخاب آیت‌الله کاشانی هم دولت مجبور بود که او را از تبعید بازگرداند، زیرا دیگر او وکیل مردم بود و بایستی در مجلس حاضر شود و مصونیت پارلمانی پیداکرده و از حبس و تبعید در امان است.

البته پس از قرائت آراء تهران، دولت چون دید که وکلاء مخالف انتخاب شده‌اند، دستور داد که صندوق لواسانات را پر کنند و شاید اگر آن صندوق ابطال نمی‌شد وضعیت وکلاء مزبور متزلزل می‌گردید.

لذا برای ابطال آن، فعالیت‌هائی شروع شد و اعلامیه‌هائی صادر گردید و میتینگ‌هائی برپا شد. از جمله میتینگی هم در میدان «ارک» به عنوان اعتراض به پرکردن صندوقهای لواسانات و تقاضای ابطال آن، تشکیل شد.

برای برهم زدن آن میتینگ، عده‌ای چاقوکش را مجهز کرده بودند و هنگام سخنرانی غفلتاً با چاقوهای ضامن‌دار و دشنه‌های خود به طرف ناطق جمعیت هجوم برده و خواستند او را از پای درآورند، ولی در میان بازوان قوی جوانان غیوری که در آن روزها تنها به خاطر حفظ حدود اسلام و حقوق مسلمین وارد این عرصه شده بودند، خورد شده و پس از کتک مفصلی که نوش‌جان کردند! مأمورین انتظامی آنها را از دست جمعیت بیرون برده و در پناه خود به کامیونها سوار کرده و از معرکه نجاتشان دادند.

البته خوانندگان گمان نکنند که آنها را به زندان برده و مجازات کردند نه، بلکه پس از دادن پاداش! به منزلهایشان رسانیدند.

بعد از کشته شدن هژیر و شهادت امامی و لغو انتخابات اول، ریاست شهربانی به سرلشگر زاهدی ـ سپهبد بعدی ـ واگذار گردید و در طول جریان انتخابات دوم، او رئیس شهربانی بود.

در زمان ریاست شهربانی او، برعکس دوران ریاست وزرائیش که به قول معروف، حکومت خون و آتش بود، برای مردم تسهیلاتی ایجاد شد و رویه مأمورین انتظامی و افسران شهربانی با جوانان محافظ و افراد سازمان نظارت بر آزادی انتخابات بسیار فرق کرده بود و شاید هم اثر فداکاری‌های گذشته بود که ناچار شده بودند به ظاهر تغییر روش دهند.

بعد از قتل هژیر دولت احساس کرد که بایستی نقطهٔ مرکزی این جنبش‌ها را به دست آورد و این کانون هم بسیار روشن بود و یک سال از فعالیت و تکاپوی دستگاه

انتظامی می‌گذشت که این سنگر را درهم شکنند ولی هنوز موفق نشده بودند. ناچار فشار زیادتری آورده و بودجه و دستگاه بیشتری برای این کار اختصاص داده شد. عکس‌های زیادی به ولایات فرستاده شد و دولت عراق هم طبق تقاضای دولت ایران در این موضوع همکاری می‌نمود و در شهرهای مرزی عراق مانند موصل و کرکوک و بصره این فعالیت زیادتر مشاهده می‌شد. حتی در موصل یکی از دانشمندان آذربایجانی مقیم نجف را که مختصر شباهتی با آقای نواب صفوی داشت، دستگیر کرده و با عکس موجود در شرطه‌خانه «شهربانی» آنجا تطبیق کرده بودند!.

به هرحال مأمورین دولت شب و روز در تعقیب ایشان بودند و اعلامیه‌هائی هم از طرف دولت صادر شد و چندین بار در رادیو قرائت گردید که طی آن ایشان را احضار کرده و مخفی‌کنندگان ایشان را وعده مجازات داده بود! ولی این عمل هم اثری نبخشید، و ایشان همچنان در گوشه و کنار تهران به فعالیت مشغول بود. البته اختفاء و پنهان بودن آقای نواب صفوی در همان شرایط سخت هم مانند سایرین نبود، زیرا در همان وضع، مرتب به جلساتی که تشکیل می‌شد سرزده و جوانان را تشجیع نموده و احساسات آنها را برای مقاومت و مبارزه تحریک می‌کرد و مخفی‌گاههای ایشان همیشه مملو از جمعیت بود و در ساعات مختلف روز دسته، دسته از جوانان تهران و شهرستانها که برای دیدار ایشان به تهران آمده بودند به ملاقات ایشان می‌رفتند، در ضمن با طرز مخصوصی به مخفی‌گاه آقای نواب راه می‌یافتند. یعنی طی برخورد با چند واسطه و رابط و طی سلسله مراتبی، بعد ازچند روز به دیدار ایشان موفق می‌شدند.

در حوزه علمیه قم

از اواخر سال ۱۳۲۸ و اوائل سال ۱۳۲۹ در قم فعالیت‌هائی شروع شد و در حوزه علمیه حوادثی رخ داد که روزنامه «باختر امروز» در آن زمان جریان آن را می‌نوشت. البته آتش این ماجرا که مدتی شعله‌ور بود، ابتدا با پخش یک اعلامیه تند و شدیدی که در روز روشن و علنی در خیابانها پخش گردید و منجر به دستگیری چند نفر گشت و سپس با ایراد یک سخنرانی از طرف یکی از طلاب در مدرسه فیضیه قم،

مشتعل گشت و بنا بود این سخنرانی‌ها ادامه پیدا کند. روز اول، هیجان شدیدی به وجود آمد و دولت از همان روز اول شروع به جلوگیری نمود و چون در مدرسه نمی‌توانست به دستگیری کارگردانان اقدام بکند، لذا روز اول عده‌ای از مأمورین خفیه و کارآگاه، در میان جمعیت پخش شدند و اواسط منبر ناطق، صداهائی از اطراف برخاست. خود من که در گوشه‌ای از مدرسه، ناظر جریان بودم به چشم خود دیدم و باگوش خود شنیدم که یکی از مأمورین اطلاعات قم به نام «کامکار» در کنار حوض بزرگ مدرسه فریاد می‌زد که «این سخنان از حوزه علمیه نیست، ایشان از طرف طلاب نمی‌باشد»! به هر حال روز اول باکشمکش مختصری پایان یافت و اعلام گردید که روز بعد هم اجتماع ادامه دارد. دستگاه شهربانی قم که از طرف مرکز کاملاً تقویت شده و تحت نظر مأمورین زبردست اعزامی از تهران کار می‌کرد، آن شب سخت به فعالیت افتاد و برای جلوگیری از ادامه این ماجرا دست به کار شد. ابتدا صبح روز بعد محله‌ای را که منزل ناطق مزبور در آن ناحیه بود محاصره گردید و از چهارسو، آن اطراف را تحت نظر گرفتند و ساعت چهار بعدازظهر که نامبرده برای سخنرانی در مدرسه از منزل خارج می‌شد در محاصره مأمورین واقع شده و دستگیر گردید و بلافاصله طبق تصمیم قبلی، برای اینکه تحت فشار حوزه علمیه مجبور به آزادیش نگردند، به وسیله یک جیپ به خرم‌آباد لرستان تبعیدش کردند. خبر دستگیری او وسیله یکی از فضلاء حوزه به اجتماع طلاب رسید و چندین نفر در اجتماعی که منتظر نطق و سخنرانی بودند، صحبت نمودند، دسته جمعی به شهربانی هجوم آورده و خواست خود را مبنی بر آزادی ایشان اعلام داشتند.*[۶]

آقای سیدعبدالحسین واحدی که بعد از کشتن هژیر تحت‌تعقیب شدید دولت بوده و در قم پنهان و مخفی زندگی می‌کرد، غلفتاً از راهی که از چشمان مأمورین دولت پنهان مانده بود، خود را به مدرسه فیضیه رسانید. با ورود ایشان که در حوزه سابقه ایجاد هیجاناتی داشته و از جمله در قضایای جنگ فلسطین در قم جنبش و حرکتی ایجادکرده‌بود،موضوع رنگ تازه بخودگرفت و آتش افروخته شده مشتعل‌تر گردید.

---

*. به اسناد مربوط در بخش توضیحات،مراجعه شود.

مأمورین دولت هم که به خوبی ایشان را می‌شناختند به تهران گزارش دادند، لذا بلافاصله یک هنگ سرباز تحت نظر سرتیپ شاهپور مختاری به قم اعزام گردید و بعد از آنها هم سرلشکر بقائی با اختیار نامحدود به قم آمد و چند نفر از کارگردانان دست دوم را با وسائلی به نزد سرلشکر بقائی بردند. سرلشکر بقائی با مقدماتی که با زبانی چرب و نرم چیده بود، به عنوان دلسوزی، مقداری زیاد وجه در اختیار آنها گذارده بود، ولی با عصبانیت آنها روبرو گشت و آنها پس از اینکه مطالبی که حاکی از بیان عقائد خود بوده شرح می‌دهند و از اطاق او خارج می‌شوند. بالاخره سرپرستی و نظارت کارها را که مراحل حساس و خطرناک خود را طی می‌کرد آقای سیدعبدالحسین واحدی شخصاً به عهده گرفته و پس از ورود به مدرسه در حجرات مختلف طلاب اقامت گزید. خبر ورود علنی ایشان هر روز بر سیل جمعیت می‌افزود و چاقوکشانی که برای اخلال می‌آمدند، دیگر ورود به مدرسه را جائز نمی‌شمردند.

یکی از روزها که آقای واحدی برای استحمام، مخفیانه از مدرسه خارج شده بود مأموری مطلع گشته و گرمابه را محاصره نمودند. تصادفاً یکی از طلاب از آنجا عبور می‌کرد و آن منظره را که می‌بیند خود را به مدرسه رسانیده و طلاب را از موضوع آگاه می‌کند. من (محمد واحدی) که به اتفاق ایشان در حمام بودم، ناگهان دیدم پاسبانان که در سردخانه حمام نشسته بودند و منتظر خروج ما از داخل حمام بودند به جنب‌وجوش افتادند و متعاقب آن سیل محصلین علوم دینی به داخل حمام هجوم آوردند. من دیگر مأمورین را ندیدم زیرا از بین جمعیت خود را بدرآورده و رفته بودند. بالاخره ایشان به همراه جمعیت از گرمابه خارج شده و باتظاهراتی که از طرف محصلین می‌شد، به مدرسه فیضیه مراجعت کردند. دیگر از آن ببعد بر شدت اقدامات افزوده شد و هر روز در مدرسه فیضیه مجلس سخنرانی برپا بود.

شهر قم را هم سربازان قدم به قدم مراقبت می‌کردند. سرلشگر بقائی هم انواع وسائل را بکار برده و نتیجه‌ای عایدش نشده بود. در همین بحبوحهٔ مراقبت شدید سربازان، دومین اعلامیه طلاب را که مشغول پخش آن بودند دستگیر کردند. مجموعاً با دستگیر شدگان اعلامیه اولی، یازده نفر زندانی بودند.

در یکی از اجتماعات آن ایام آقای واحدی صحبت کردند و پس از تشریح [illegible] که کرده بودند و تعیین حضرت آیت‌الله بروجردی به وصایت، هدف جمعیت [illegible] تظاهرات و اجتماعات و خلاصه مقصود را بیان کردند. سخنان آن ساعت، عوغایی برپا کرده بود و بیم خطراتی می‌رفت و وصیت آقای واحدی از آن نظر بود که احتمال می‌رفت در خلال ایراد آن سخنرانی واقعه‌ای رخ دهد.

بالاخره قوای اعزامی از تهران روش خود را تغییر دادند و ناطق اولی را هم که به حرم‌آباد تبعید کرده بودند به تهران آورده و مستقیماً به اطاق سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی وقت بردند و پس از صحبت مختصری ایشان آزاد شد.

[illegible] وکلاء دادگستری که اهل قم می‌باشد [illegible] آیت‌الله صدر [illegible] زیرا رزم‌آرا [illegible] به مرحوم آیت‌الله [illegible] ملاطفت و محبت مخصوصی می‌کردند.

رزم‌آرا طی آن نامه خدمت ایشان [illegible] کرده [illegible] وصول نامه، آقای واحدی آزاد بوده و تحت تعقیب دولت نخواهد بود به شرطی که در امور سیاسی دخالت نکرده و قول دهد که دیگر تروری! واقع نخواهد شد. حسب‌الامر مرحوم آیت‌الله صدر حامل نامه مزبور شبانه به مخفی‌گاه آقای واحدی آمد و عین نامه را به ایشان ارائه داد. شرط مذکور در نامه، ایشان را عصبانی نموده، گفتند اگر به احترام نام حضرت آیت‌الله صدر نبود، نامه را پاره‌پاره می‌کردم. دیگران بر ما تعیین تکلیف و وظیفه ننمایند.

به هر حال حامل نامه با یأس برگشت و جریان را تعریف کرد. از اینجا باز هم معلوم می‌شود که رئیس ستاد وقت در کلیه امور دخالت داشته و این طرز رفتار مقدماتی برای تشکیل حکومتش بود و می‌خواست به هر نحوی شده از مخالفینش بکاهد.

مراجعت آیت‌الله کاشانی

دولت آقای علی منصور تشکیل شده و مجلس شانزدهم، افتتاح گردیده بود و طبق قانون، می‌بایستی آیت‌الله کاشانی که به وکالت انتخاب شده بود از تبعید عودت داده شود. لذا منصور طی تلگرافی به ایشان اطلاع داد که می‌توانند به ایران مراجعت کنند! عده‌ای از دوستان آن زمان ایشان با هواپیما به لبنان رفتند که مقدمات مراجعت ایشان را فراهم کنند و در تهران هم دست به‌کار شدند که با شکوه هر چه بیشتر آقای کاشانی را وارد کنند. آقای نواب در آن هنگام تجلیل فراوان از ایشان را یک قدم پیشروی مسلمانان و شکست دولتی‌ها می‌دانستند. بالاخره مقدمات استقبال از آقای کاشانی به نحو خوبی تهیه گردید و رور ورود، تلگرافی اطلاع داده شد. از پامنار تا فرودگاه چندین طاق‌نصرت زده شده بود و در دو طرف خیابانهای مسیر راه، مردم دسته دسته اجتماع کرده و منتظر ورود ایشان بودند. دستجات مختلف همگی در مراسم استقبال شرکت کرده بودند. علماء مختلف الرؤیه! تهران و رجال سیاسی از قبیل دکتر مصدق و وکلاء جبهه ملی عموماً، در فرودگاه حاضر بودند و در سالن فرودگاه از شدت هجوم مردم و گرمای زیاد دکتر مصدق غش! کرد که ناچار پنجره سالن را شکسته و از مهلکه نجاتش دادند. بالاخره در ساعت مقرر هواپیما به زمین نشست و آیت‌الله کاشانی در میان احساسات مردم به طرف شهر حرکت کرد.

البته آن استقبال شایان که از ایشان شد به عنوان یک روحانی مجاهد اسلام بود و هیچ علت دیگری نمی‌توانست آقای نواب و دوستان و برادران ایشان را آن طور وادار کند که با آن مشقت در برابر فشارهای حکومت‌ها، استقامت کنند و حریف را شکست داده و آن طور با عظمت، آقای کاشانی را بازگردانند. به همین جهت است که آقای نواب در زمان حکومت آقای کاشانی که همه نوع قدرت در اختیار داشت[۷]*، چون طریقی را که بنا بود طی کنند، به پایان نرسانیده و به عهده خود یعنی اجراء احکام مقدس اسلام وفا نکردند، با ایشان مخالفت کرده و طی اعلامیه‌ای جدائی خویش را از ایشان و جبهه ملی که در سایه فداکاریهای آقای نواب صفوی و فدائیان اسلام به حکومت رسیده بودند، اعلام کردند و نوشتند که ما تا به حال به عنوان اینکه

---

*. به توضیحات آخر مراجعه شود.

عکسی از شهید نواب صفوی در کنار آیت‌الله کاشانی
(به هنگام همکاری و قبل از جدائی)

ایشان دلسوزی به حال اسلام و مسلمین می‌کردند و فریاد می‌کشیدند که «می‌بایستی وضع بی‌عفتی کنونی که ناشی از بی‌حجابی است و روزبروز بر وسعت فواحش شهر افزوده می‌شود و همچنین این وضع اسف‌انگیز مسکرات که علت تامه قتل و جنایت بوده و سم جان بشر است و سایر مفاسد اجتماع اصلاح شود» فعالیت و همکاری می‌کردیم و اکنون که آقای کاشانی سخن گذشته خود را فراموش کرده ما هم ایشان را فراموش می‌کنیم!.*[۸]

آغاز تظاهرات مخالف

بهار سال ۱۳۲۹ رو به پایان بود که حکومت منصور متزلزل شد. رزم‌آرا ماهها بود که انتظار مقام نخست‌وزیری را می‌کشید و از قرار معلوم کارهای خود را کرده بود و حتی می‌گفتند که لباس نخست‌وزیری خود را از شش ماه قبل تهیه کرده است!

---

*. به توضیحات مراجعه شود.

رزم‌آرا بنا بر روش مخصوص خود که می‌خواست حتی‌المقدور قبل از استقرار و استحکام حکومتش از تعداد مخالفین بکاهد، پیش از اشغال پست نخست‌وزیری به منزل دکتر مصدق رفت وساعتی چند با او به مذاکره پرداخت، ولی در آن جلسه نتوانسته بود نظر دکتر مصدق را به طرف خود جلب کند. بالاخره مجلس با اکثریت ۹۱ رأی به او رأی اعتماد داد و مشغول کار شد. روزهای اول زمامداری او مجلس، تماشائی بود! وکلا جبهه ملی میزها را شکستند، صندلی‌ها را پرتاب کردند، تیمسار دیکتاتورها گفتند، دکتر مصدق غش‌ها کرد، دادها زد و فریادها کشید که رزم‌آرا بایستی از روی نعش من عبور کند! والا تا زنده‌ام اجازه ورود به او نمی‌دهم! دکتر بقائی هر وقت که رزم‌آرا وارد مجلس می‌شد، به مسخره فریاد می‌کشید ایست! خبردار! تیمسار تشریف آوردند! خلاصه وکلاء اقلیت هر یک به نحوی داد و بیدادی می‌کردند، ولی رزم‌آرا هم با بی‌اعتنائی و سرسختی عجیبی به مجلس می‌آمد و با خونسردی پاسخ آنها را می‌داد.

بعد از بازگشت آیت‌الله کاشانی از تبعید باز هم منزل ایشان موقعیت سابق را پیدا کرد و مرکز اجتماعات شد. خبر نخست‌وزیری رزم‌آرا ناگهان چون پتک محکمی بر مغز همه ضربه وارد کرد و آقای کاشانی هم سخت هراسان بود و شب اول زمامداری رزم‌آرا بسیار ناراحت به نظر می‌رسید. آقای نواب که همچنان بعد از واقعه پانزدهم بهمن مخفی و تحت تعقیب دولت بود، به آقای کاشانی پیغام داد که «هراسان نباشید رزم‌آرا نخواهد توانست دوران دیکتاتوری را تجدید کند و در سایه فداکاری، بالاخره سقوط خواهد کرد»!. در ابتدا تصمیم به مخالفت با او از طریق اجتماع در مجلس و اظهار انزجار نسبت به او گرفته شد: رزم‌آرا در ماه مبارک رمضان ۱۳۶۹ روی کار آمده بود و مبارزه با زبان روزه بسیار مشکل بود، ولی عشق انجام وظیفه، هر مشکلی را سهل و آسان می‌نمود. بالاخره روز تظاهر و اجتماع تعیین شد و در همان چند روز اول نخست‌وزیری رزم‌آرا که می‌خواست از معرکه بدر رود! سنگباران شد و شیشه‌های اتومبیل او شکسته شد. روز بعد مجدداً رزم‌آرا در مجلس حضور یافت و با سرسختی خاصی به نطق پرداخت، هر چند جبهه ملی با فریادهای

اعتراض‌آمیز و داد و بیداد و کوبیدن بر روی میز، نطق او را قطع می‌کردند، ولی او دست‌بردار نبود. هر وقت سروصدای اقلیت شروع می‌شد او پشت تریبون ساکت می‌ایستاد و پس از پایان داد و بیداد آنها، دوباره به قرائت خطابه خود مشغول می‌شد! رزم‌آرا به قدری در راه خود لجوج بود که از هیچ چیز باک نداشت. او روزی که برای دفاع از لایحه «گس ـ گلشائیان» به مجلس آمده بود طی نطقی اعلام کرد: «ایرانی لیاقت لولهنگ ساختن ندارد چگونه می‌خواهد صنایع نفت خود را اداره کند؟» این سخن او در محافل دینی و ملی بسیار سوءاثر داشت و روزبروز بر انزجار مردم می‌افزود.

به هر حال با این وضع، رزم‌آرا به پیش می‌رفت و قدم به قدم مخالفین خود را در مجلس به عقب می‌زد و افراد جبهه ملی سخت وحشت‌زده و ناراحت بودند.

واقعهٔ کاشان و دادگستری تهران!

از اتفاقات زمان حکومت رزم‌آرا که بسیار جالب بود و طبق دستور اکید سرتیپ دفتری رئیس شهربانی وقت از درج خبر آن در جراید یومیه جلوگیری به عمل آمد، قضیه‌ای بود که در دادگستری به مناسبت ورود آقای نواب صفوی رخ داد.

یک نفر پزشک که مبلغ بهائی بود در کاشان مشغول طبابت و تبلیغ بهائیت بوده و کم‌کم در عمل خود بی‌پروا شده بود. قضایای بسیاری از بی‌ناموسی و تجاوز به نوامیس مسلمانان به عنوان طبابت، از او نقل می‌کردند.

قضیه این طبیب که به نام «دکتر برجیس» مشهور بود، کم‌کم به گوش عده‌ای از مسلمانان متعصب کاشان رسید و چون چاره‌ای ندیدند و از طرف دولت هم ناامید بودند، لذا تصمیم به قتلش گرفتند و مدتی پی فرصت می‌گشتند تا روزی تصمیم خود را عملی کنند.

هشت نفر بودند که هم‌پیمان گردیدند که این کار را انجام دهند. سرپرستی این هشت نفر را یکی از متنفذین بازار کاشان به عهده داشت. این شخص بعد از آن واقعه و نجات از زندان، بیش از پیش در بازار و شهر کاشان موقعیت یافت و هر کس

می‌خواست نمونهٔ راستی، امانت، دیانت، صفا، نشان دهد اورا معرفی می‌کرد و حل و فصل امور و رفع اختلاف‌های بازاریهای کاشان با او بود بینوایان و فقرای کاشان پناهی به جز او نداشتند.

به هر حال این عده تصمیم خود را عملی کردند و دکتر برجیس را به سزای اعمالش رسانیدند و خود را در اختیار مأمورین انتظامی گذاردند. به مجرد دستگیری آنها، در کاشان بلوائی برپاشد و مردم بازارهای ودکاکین را بسته و به منزل علماء هجوم آوردند که ما هم شریک در این عمل بودیم! یا آنها را آزاد کنید و یا ما هم به نزد آنها می‌رویم!.

شهر بانی کاشان هم برای رهائی از دست مردم، آن هشت نفر را به تهران منتقل کرد. در تهران از طرف علماء و متدینین برای آزادی آنها اقدام می‌شد بالاخره مقدمات تشکیل دادگاه فراهم شد و در شعبه ۲ دادگاه جنائی تهران، محاکمه شروع گردید. چندین روز جریان دادگاه طول کشید و هر روز دستجات مختلف برای اظهار پشتیبانی نسبت به برادران کاشانی خود در دادگاه حاضر می‌شدند. روزی که بنا بود دادگاه رأی خود را صادر کند و مردم همه با بی‌صبری منتظر نتیجه بودند ناگهان وضع دادگاه بهم خورد و سرها برگشت و همهمهٔ شدیدی شد و همه سر می‌کشیدند ببینند چه خبر است؟

بالاخره معلوم شد که آقای نواب صفوی که حکومت رزم‌آرا شب و روز در تعقیب ایشان بود، به دادگستری آمده و در دادگاه حضور یافته است! بسیار غیرمنتظره و غیرعادی بود. همه از اینکه وی به خاطر اظهار وفاداری به چند مسلمان که در راه اسلام مبارزه کرده‌اند، خود را این چنین در خطر انداخته بود آفرین می‌گفتند. در فاصله کمی هم کاخ دادگستری در محاصره مأمورین شهربانی درآمد و تمام درهای دادگستری را تحت نظر گرفتند و مأمورین آگاهی در سالن‌های مختلف پخش شدند و عده زیادی هم در گوشه و کنار دادگاه مراقب بودند.

بالاخره دادگاه آن روز پایان یافت و از صدور رأی هم خودداری کردند؛ دوستان آقای نواب‌صفوی درصدد بودند که وی را از خطر نجات دهند.

در سالن طبقه تحتانی دادگستری تا درب واقع در پشت زندان دادگستری در هر چند قدم یک نفر از برادران گمارده شد تا در بیرون کاخ مأمورین هجوم نکنند، عده‌ای هم به بیرون فرستاده شدند که تاکسی آماده کرده و اطراف آن را محاصره کنند تا مأمورین نتوانند نزدیک بیایند. بدین ترتیب آقای نواب را از دادگستری خارج کردند و به اتفاق یک نفر از برادران سوار تاکسی نمودند. مأمورین که وظیفه داشتند! به هر نحوی هست او را دستگیر کنند و دستگاه انتظامی مملکت را پس از بیست ماه آسوده‌خاطر! سازند،جلوی‌تاکسی راگرفته و مانع از حرکت شدند. البته عده مأمورین بسیار بود و مرتب هم قوای امدادی به آنها می‌رسید.

در این موقع بین مأمورین و جمعیت زد و خورد شروع شد و هر چند نفری یک دسته از پاسبانان را به کشمکش سرگرم کردند و عده‌ای هم آقای نواب صفوی را از تاکسی خارج کرده به تاکسی دیگری سوار نمودند، ولی باز هم مأمورین مانع حرکت شدند در این ضمن حیله‌ای به کار برده شد و چند نفر از روحانیون که مختصر شباهتی به ایشان داشتند از چند طرف شروع به دویدن کردند! و مأمورین به گمان اینکه آقای نواب‌صفوی در حال فرار! می‌باشند به تعقیب آنها پرداختند... قوای پلیس بدین طریق متفرق شدند و عده زیادی از برادران هم آقای نواب را پیاده از خیابان به طرف چهارراه گلوبندک و بازار آوردند. در آن هنگام هر چه دوستان و برادران ایشان تقاضا می‌کردند که قدری گامهای خود را بلندتر بردارند آقای نواب قبول نمی‌کرد و می‌گفت که من برای نجات از زندان و خطر، تن به ذلت و فرار نمی‌دهم. به هر حال ایشان با این وضع تا چهارراه گلوبندک آمد و سر چهارراه مجدداً قوای پلیس که از این حیله جنگی مطلع شده بودند، هجوم آورده و یکی از مأمورین قوی هیکل، از پشت، عبای ایشان را محکم گرفت که یکی از افراد، با دندان دست او را فشرد و او مجبور شد که عبا را رها کند و با نثار چند فحش به دولت، از معرکه خارج شد، آقای نواب همچنان در محاصره رفقا وارد بازار کفاشها شدند و برای اینکه مأمورین به محل ایشان دست نیابند، جمعیت چند دسته شدند و از راههای مختلف حرکت کردند و آقای نواب را پس از گذرانیدن از چند پاساژ و تیمچه، وارد یکی از تیمچه‌های بازار

بزرگ نموده و در مغازهٔ یکی از دوستان نشاندند!

آقای نواب ناهار را در آنجا خورد و پس از چند دقیقه مأمورین پلیس بازار را محاصره کردند و هر چه بیشتر جستجو نمودند کمتر نتیجه گرفتند و با یأس، بازار را پشت سر گذاردند؛ آقای نواب تا شب در بازار ماند و پس از اینکه بازارها بسته و رفت و آمد کم شد، از بازار خارج شده و به اتفاق برادران محافظ به یکی از مخفی‌گاههای خود رفت. این قضیه ضربه محکمی بود که بعد از تظاهرات علیه رزم‌آرا، به حکومت جدید وارد می‌شد.

رزم آراء، جبههٔ ملی
و
فدائیان اسلام

مذاکره با یاران دکتر مصدق: اعضاء جبههٔ ملی!

بعد از واقعه دادگستری رزم‌آرا دید که چاره‌ای جز نزدیکی با فدائیان اسلام ندارد. لذا همان وکیل دادگستری؛ اهل قم را که در گذشته نوشتیم قبل از نخست‌وزیریش به قم نزد آقای واحدی فرستاده بود، برای بار دیگر فرستاد و پیغام داد که من حاضرم تمام پرونده‌های! موجود شما را در دادگستری و ارتش و شهربانی از بین ببرم و هرگونه مطلبی باشد اجرا کنم و در عوض دستور دهید که فدائیان اسلام با حکومت من مبارزه نکنند! ولی نواب‌صفوی پاسخ داد: «پرونده‌هایی که نام برده‌اید، از نظر من هیچ ارزشی ندارند و من برای آنها مختصر هراسی در دل ندارم، ولی پرونده‌های جنایات هیئت حاکمه روز به‌روز در نزد من کامل‌تر شده و هر روز که پرونده هر یک تکمیل گردد و در پیشگاه دادگاه شرع حکم محکومیت صادر شود، من حکم او را اجراء خواهم کرد و در پیشگاه کوچکتر از آن است که حکم برائت مرا صادر کند. شما بایستی کاری کنید که من شما را تبرئه کنم و چاره‌ای جز بازگشت از راه خود ندارید». فرستاده مزبور با یک چنین جوابی نزد رزم‌آرا برگشت.

چاپ و نشر کتاب: برنامه فدائیان اسلام

در اثر محدودیت مالی، چاپ کتاب «برنامه فدائیان اسلام» یک سال به طول انجامید و برای چاپ آن سهامی تعیین شد و بین افراد مختلف تقسیم شد و چون چاپ ده هزار جلد متضمن مخارج زیادی بود، لذا جمع‌آوری سهام آن طول کشید و از جهت اینکه چاپخانه‌ها بسیار محدود بودند و تحت کنترل شدید، مطالب خود را چاپ می‌کردند، با زحمت فوق‌العاده‌ای، به تدریج فرم‌های مختلف کتاب حروف‌چینی و چاپ می‌شد.

بالاخره در اوائل ماه آخر پائیز ۱۳۲۹ کتاب آماده صحافی شد و چون صحافی آن در چاپخانه مشکل بود و ممکن بود که بالاخره از نظر مأمورین اطلاعات پوشیده نماند، لذا به یکی از مخفی‌گاههای آقای نواب منتقل شد که در آنجا صحافی شود و صحافی چاپ اول کتاب را شخص آقای نواب و چند نفر از افراد فدائیان اسلام انجام داد که شغل یکی دو نفر از آنها صحافی بوده است. آقای نواب و دیگران هم وسیله آنها با صحافی ودوختن کتاب آشنا شده و صحافی و دوختن آن را در چند روز خاتمه می‌دهند و در صفحه ۳ و ۷۲ و یکی دیگر از صفحات چاپ اول کتاب چند غلط عمده وجود داشت که آنهم ناشی از محدودیت چاپخانه بود، چاره اینکار را در چند روز همان چند نفر نمودند، بدین ترتیب که با دست و مرکب چاپ چند غلط را تصحیح نمودند. یکی دیگر از مشکلات بریدن کتاب بود که چاره‌ای جز انتقال آنها به چاپخانه وبریدن آن با ماشین برش نبود. لذا در بعضی از شبها به تدریج کتابها را به چاپخانه منتقل کرده، می‌بریدند و عودت می‌دادند. فدائیان اسلام معتقد بودند که تنها حفظ و یاری خدای جهان، آنها و چاپ کتاب و رفت و آمدشان را از نظر مأمورین مخفی می‌داشت و با این اعتقاد و توکل به خدا و با عزمی راسخ انجام وظیفه می‌کردند و بالاخره توانستند که در زمان حکومت رزم‌آرا آن کتاب خطرناک را آماده انتشار کنند.

یکی دیگر از مشکلات موجود طرز پخش و نشر کتاب بود. قبلاً بایستی متذکر شد، روزی که قرار شد کتابها در دسترس مردم گذارده شود و سهامی هم تعیین

نمودند، به صاحبان سهام گفته شد که چون فروش علنی این کتاب ممکن نیست و از طرفی هم می‌خواهیم روش و هدف ما مبرهن و آشکار گردد، ناگزیریم که آن را مجانی و بلاعوض در اختیار مردم بگذاریم.

پیش از آماده شدن کتاب قبلاً فهرست اسامی: علماء، وزراء، وکلاء وقت، نخست‌وزیران سابق، وزراء، و وکلاء دورانهای اخیر، رجال مختلف، درباریان و افراد مؤثر در ایران و همچنین رجال ممالک اسلامی، تهیه شده بود... پاکت‌های زردی هم آماده شده بود که کتاب در آن جای بگیرد. ابتدا قسمت مربوط به ممالک خارج و شهرستانها را با پست و به تدریج فرستادند و بعد از چند روز اقدام به نشر در تهران گردید، ولی قسمت تهران را با «پست ملی» پخش نمودند.

***

...رفت و آمد زیاد بود، منزل دو درب داشت، یک زیرزمین هم در گوشه‌ای از حیاط واقع شده بود. ساعت، ۱۱ را نواخت که درب منزل باز شد و برادران تک،تک، وارد منزل می‌شدند، راهنما آنها را به اطاق فوقانی هدایت می‌کرد. ندای الله‌اکبر از اطراف بلند شده بود که اطاقها مملو از جمعیت بود. یعنی یکصد نفری که قبلاً احضار شده بودند، هر یک در نقطه‌ای از اطاقها آرام نشسته بودند. بسیاری از آنها مدت بیست ماه بود که آقای نواب‌صفوی را ندیده بودند. صاحب‌خانه طبق صورت‌بندی قبلی دو نفر، دو نفر آنها را نزد آقای نواب می‌برد با اشاره آنها را از اطاق خارج می‌کرد و به زیرزمین معهود راهنمایی می‌کرد. و در گوشه‌ای از زیرزمین هم کتابها تا سقف چیده شده بود و روی میز جلوی رهبر، لیست‌هایی به چشم می‌خورد.

مقرر بود ساعت معهود مطابق لیست تنظیمی، کتابها را پخش نمایند. ساعت ۵ بعدازظهر آن روز بیست و سوم دیماه ۱۳۲۹ بود. به این طریق دسته‌دسته و به تدریجی مأموریت خود را متوجه شده و از منزل خارج می‌شدند.

شب هنگام، علماء، وزراء، وکلاء، نخست‌وزیران دوران‌های اخیر، درباریان، رؤسای دوائر انتظامی، خلاصه عموم کارگردانان مملکت به منزل می‌آمدند، و

پیش‌خدمتها یک پاکت زرد به دست آنها می‌دادند، پاکت ضخیم و قطور بود، درب پاکت که باز می‌شد یک کتاب که روی جلد آن یک پرچم سبز رنگ درحال اهتزاز که در سه موج آن سه هلال که به ترتیب در آنها «لااله الاالله محمد رسول‌الله، علی ولی‌الله» نوشته شده، به چشم می‌خورد.

صبح روز بعد هر یک از آنها خیال می‌کردند که تنها برای آنها کتاب فرستاده شده است، ولی بعد همه فهمیدند که در ساعت معین برای همه کتاب رسیده است! خلاصه روز بعد همهمه‌ای در کریدور پارلمان، سالنهای وزارت‌خانه‌ها، و دوایر مختلف ایجاد شده بود. طرز چاپ کتاب و پخش آن بیش از همه چیز آنها را به حیرت انداخته بود و به یادشان می‌آورد که قدرت ایمان فوق هر نیرویی است. اطلاعات شهربانی و سایر نقاط به تکاپو افتاده و به پست‌خانه دستور دادند که فوراً صندوقهای پست را کنترل کنند ولی بسیار دیر شده بود و کتابها به صاحبانش رسیده بود و بیش از از چهارده جلد به دست آنها نیفتاد.[۹]*

مذاکره با جبهه ملی

ماه ششم حکومت رزم‌آرا بود. وکلاء اقلیت مجلس کم‌کم عقب‌نشینی کرده بودند. آقای نواب صفوی وکلای جبهه ملی را دعوت به ملاقات نمودند (در منزل یکی از تجار) شب هنگامی درب منزلی باز شد و به تدریج آقایان: دکتر فاطمی، نریمان، آزاد، دکتر بقائی، حائری‌زاده، مکی، وارد شدند. دکتر مصدق و دکتر شایگان مریض! بودند و حائری‌زاده گفت که من به نمایندگی‌از سوی آقای دکتر مصدق هم آمده‌ام*[۱۰] هوا سرد بود.و زیرکرسی‌نشسته بودند درآن جلسه که بیش از چند ساعت طول کشید، از همه سو سخن گفته شد. آن شب خاتمه یافت و اعضاء جبهه ملی خواستند که یک مجلس دیگر تشکیل شود. فردا ظهر هم در همان محل وکلاء اقلیت دوره شانزده حضور یافتند و در آن جلسه طولانی آقای نواب طی یک سلسله استدلالات مفصل آنان را معتقد نمودند که برای پیشرفت در مبارزه با اجانب

---

* به توضیحات مراجعه شود.

خصوصاً انگلستان، چاره‌ای جز نبرد با آنها از طریق نورانی اسلامی نیست و اگر از این راه پیش برویم، پیروزیم وگرنه شکست خورده و مغلوب خواهیم شد.

وکلای جبهه ملی از قدرت رزم‌آرا ترسناک بودند وسقوط رزم‌آرا را غیرممکن می‌دانستند و به کلی تز «ملی شدن صنعت نفت» را شکست خورده می‌پنداشتند.

... در آن جلسه هم برای آخرین بار با وکلا و اعضای جبهه ملی عهد بسته شد که در اولین روز فرصت و قدرت طبق قانون اساسی که هرگونه قانون مخالف اسلام را ملغی دانسته و حکم به اجرای احکام اسلامی می‌کند به اجراء قوانین اسلام بپردازند، آنها رفتند، ولی به سوی تسلط بر یک مملکت می‌رفتند و به زودی تمام شئون کشور در دست آنها قرار داده می‌شد.

اینجا هم از مواردی است که بایستی خوانندگان بسیار دقت داشته باشند که چطور و بر چه مبنایی شالوده حکومت دکتر مصدق و جبهه ملی ریخته شد؟ و با اتکاء به چه قدرتی زمامدار شدند؟ و چگونه بعدها پس از سوار شدن بر خر مراد! با حربه خود فدائیان اسلام، به جنگ آنها رفتند و به جای وفای به عهد، یعنی عمل به قانون اساسی و اجراء فرامین قرآن، آنها را با تهمت و افترا و زندان و تبعید، پاداش! دادند و خیال کردند که دیگر تا عمر دارند بر مرکب ریاست سوارند و احتیاجی نخواهند داشت!

اخطار و اتمام حجت به رزم آراء

از خصوصیات فدائیان اسلام در مبارزه، صراحت لهجه آنها می‌باشد که قبلاً به دشمن خود اخطار نموده و او را از ادامه راه پلیدی که طی می‌کند نهی می‌کنند و پس از اینکه نصایح مشفقانه مؤثر نشد و خیراندیشی‌های نوع‌دوستانه اثر نکرد، به تهدید آنها می‌پردازند که اگر از روش نابکارانه خود دست برندارید، به حکم مسلم دفاع از مال و جان و ناموس و دین اجتماع مسلمین، با اسلحه به جنگ آنها می‌روند.

این سیره و روش در تمام مبارزات و مجاهدات فدائیان اسلام جاری بوده است. و بنابراین روش، تصمیم گرفته شد که طی میتینگی، هم مبارزات آرام خود را علیه نخست‌وزیری رزم‌آرا تکمیل کنند و هم آخرین اتمام حجت خود را با او به عمل

آورند. البته بعد از واقعه دانشگاه در پانزدهم بهمن ۱۳۲۷ اولین باری بود که فدائیان اسلام علناً اجتماع کرده و تظاهر می‌نمودند و این خود خطراتی در برداشت، ولی بالاخره در شورایی که بدین منظور تشکیل شد تصمیم گرفتند که بهر نحوی هست میتینگ را برپا کنند. و اعلامیه‌ای هم بدین منظور در روزنامه کیهان و اطلاعات منتشر شد. و دو روز از صبح تا شب، بلندگوهایی در شهر گردش می‌کردند و موضوع را به اطلاع عموم می‌رساندند.

... در عرض دو روزی که برادران با بلندگوها در شهر گردش می‌کردند و شعار داده و مردم را برای اجتماع روز جمعه یازدهم اسفند ماه ۱۳۲۹ دعوت می‌کردند چند بار می‌خواستند که از حرکت آنها جلوگیری نمایند و بازداشتشان کنند و یک بار مأمورین در خیابان ری ماشینها را محاصره نموده و می‌خواستند که آنها را به شهربانی ببرند، در این هنگام مردم اجتماع کرده بودند و متصدی بلندگو از موقعیت استفاده نموده و مردم را علیه مأمورین تحریک و تهییج کرده بود. پس از چند دقیقه مردم به جان مأمورین افتاده و آنها را از اطراف اتومبیل پراکنده کردند و آنها به راه خود ادامه دادند و اوائل شب هم در اواسط خیابان اسلامبول ماشین‌ها را توقف کردند و یکی از افراد شروع به سخنرانی نمود، عبور و مرور در خیابان اسلامبول قطع شده بود.

در این موقع به کلانتری ۳ دستور داده می‌شود که به هر نحوی هست آنها را جلب کنند. لذا برادران که از خیابان اسلامبول حرکت نمودند، مأمورین مجهز کلانتری ۳ آنها را تعقیب نموده و در یکی از خیابانهای خلوت جلوی آنها را می‌گیرند و می‌خواهند آنها را به شهربانی ببرند! افسر مربوطه به جیپ حامل بلندگو سوار می‌شود که به شهربانی بروند، ولی جیپ همه جا می‌رفت جز سوی شهربانی.

مأمورین کلانتری ۳ هم که وضع را چنین می‌بینند بر سرعت خود می‌افزایند که جیپ را متوقف کنند! ولی هر چه تندتر می‌کردند، به آنها نمی‌رسیدند.

بالاخره در انتهای پامنار افسر مزبور را پیاده کرده و آنهم بلافاصله به موتوری که رسیده بود سوار شده خود را از معرکه می‌رهاند.

از صبح روز جمعه فعالیت بی‌سابقه‌ای در مسجد شاه مشهود بود، یک عده از

جوانان با جنب‌وجوش فوق‌العاده‌ای به رفت و آمد مشغول بودند. بلندگوهای قوی را بر بالای مرتفع‌ترین نقاط مسجدسلطانی نصب می‌کردند و چند باطری هم احتیاطاً در نزدیکی منبر و میکروفون قرار دادند که اگر برق را قطع نمودند، از آنها استفاده شود.

عقربه ساعت صحن مسجد سلطانی بر روی ۳ بعدازظهر چرخید که دسته، دسته مردم هجوم آورده و درگوشه وکنار «مسجدشاه» جاگرفتند. چون احتمال همه‌گونه اخلال، خصوصاً وسیله چاقوکشان رژیم می‌رفت، لذا این بار مأمورین انتظامات فدائیان اسلام بدون بازوبند بودند که کاملاً بتوانند مخفیانه تمام اطراف جمعیت را مراقبت کنند چون اگر مشخص می‌شدند، اخلالگران به نقطه‌ای که تا حدی از نظر آنها پوشیده باشد به کار خود مشغول می‌شدند. از این جهت اعلام شد که مأمورین مخفی نظم جمعیت را مراقبت نموده، هر اخلالگری را مجازات نمایند.

بالاخره در میان ازدحام بی‌سابقه مردم در صحن مسجد شاه و غرفه‌های مسجد و جلوخان و خیابانهای اطراف، تلاوت کلام‌الله مجید وسیله یک فدائی اسلام شروع شد و با یک لحن شیوایی که گویی فتح اسلام و شکست ظالمین را دربرداشت، ندای عظمت قرآن پخش می‌شد. سپس یکی از هواداران جمعیت در آن دوران، یک قسمت از کتاب «برنامه فدائیان اسلام» را قرائت نمود. بعد آقای سیدعبدالحسین واحدی رشته سخن را به دست گرفته و طی یک سخنرانی سه ساعته مطالبی بیان کردند و برای آخرین بار در زمان رزم‌آرا روش و هدف فدائیان را تشریح نموده و گفتند که: ما در راه اجراء احکام مقدس اسلام تا نثار آخرین قطره خون خود استقامت می‌کنیم. زمامداران مسئول و غیرمسئول مملکت، نخست‌وزیر، وکلاء، وزراء، همه و همه بدانند که طبق قانون اساسی مملکت بایستی مجری احکام اسلام باشند وگرنه غیرقانونی می‌باشند.

از ابتدای میتینگ مشهور فدائیان اسلام که پنج روز قبل از کشتن رزم‌آرا در مسجد شاه برپا شد، انتظار می‌رفت که اخلال‌هایی بشود. لذا به مأمورین مخفی انتظامات فدائیان اسلام دستور داده شده بود از هرگونه اخلالگری جلوگیری کنند. اواسط سخنرانی سیدعبدالحسین واحدی ناگهان فریاد و نعره‌ای از نزدیکی محل ناطق

بلند شد و متعاقب آن برق یک خنجر در هوا به چشم خورد و همدستان آن فرد هم به انجام وظیفه! مشغول شدند و هر یک دشنه‌های خود را به گردش درآوردند! لازم است روشن شود اخلالگرانی که مأموریت یافته بودند بدو دسته بودند: یک عده کاملاً مست که عقل بر آنها حکمفرمایی نمی‌کرد و مأموریت خویش را بدون پروا انجام می‌دادند و عده‌ای هم به عنوان محافظ و مراقب و کمک آنها که مشروبات الکلی مصرف نکرده آمده بودند! مقارن حمله چاقوکش اولی که در تحقیقات بعدی معلوم شد «محمود سورچی» نام دارد، برق مسجد شاه هم قطع گردید ولی بلافاصله بلندگو به باطری متصل شد و سخنگو بدون قطع کلام به سخنان خود ادامه داد و حتی در بحبوحه حملات چاقوکشان هم که هدف اولین آنها ناطق بود، به نطق خویش مشغول بود. بهرحال در فاصله کمی چاقوکشان فراری شده و رئیس آنها یعنی «محمود سورچی» ناگزیر خود را به وسط حوض بزرگ مسجد انداخت که از تنبیه و مجازات مصون باشد! ولی با آن عمل او اگر شجاعت مأمورین مخفی انتظامات نبود چندین نفر را به قتل رسانیده بودند. بهرحال دستور داده شد که از او دست بردارند و بالاخره در پناه قوای انتظامی از مسجد خارج شد و بعدها روزنامه‌ها نوشتند که «محمود سورچی» در بیمارستان مرده است؟!

پیمان نظامی و فرماندهی قوای خاورمیانه!

از شایعات و شاید تصمیمات حتمی زمان حکومت رزم‌آرا انعقاد پیمان نظامی خاورمیانه بود که رزم‌آرا هم کاندید فرماندهی آن بود وبسیار شیوع پیدا کرد که رزم‌آرا «فرمانده قوای خاورمیانه» خواهد شد و این تصمیم باکشتن رزم‌آرا برای چند سال به تأخیر افتاد و این موضوع اخیراً روشن‌تر شده و سال گذشته در روزنامه اطلاعات به نقل از یکی از جرائد انگلیسی مطلبی درج شده بود که قراردادها و پیمانها و خلاصه عملیاتی که اکنون در ایران و سایر ممالک اسلامی واقع می‌شود، اعمالی است که می‌بایستی چهار سال قبل صورت می‌گرفت و ترورهای اخیر آنها را تاکنون به عقب انداخته است و یکی از سناتورهای ایران هم در ایام اخیر در نطقی که در دفاع از

لایحه الحاق ایران به «پیمان نظامی خاورمیانه» کرد گفت که: این پیمان می‌بایستی شش سال قبل منعقد شده باشد! و عده‌ای هم که از جریانات و نقشه‌های سیاسی اطلاع داشته و از دیرباز وارد در میدان سیاست بوده «صحیح‌گویان» او را تصدیق نموده، گفته او را تأیید نمودند.

بهرحال از نقشه‌های رزم‌آرا پیشقدمی در انعقاد پیمان نظامی بود که موفق نشد و در زمان حکومت او رئیس ستاد وقت ترکیه که اکنون عضو برجسته و مؤثر و پیشقدم در پیمان نظامی است، به ایران آمد و مطلعین آمدن او را به ایران بی‌ارتباط با انعقاد پیمان نمی‌دانستند.

***

در مقدمه تشریح کیفیت قتل هژیر نگاشتیم که فدائیان اسلام زمامداران وقت را مهاجم به مال و جان و ناموس و دین مملکت می‌دانندو به حکم مسلم «دفاع» که از فروع دهگانه اسلام است و مفصل آن را نوشتیم، نابودی آنها را هنگامی که زیانی بزرگتر متوجه مملکت نباشد، بر خود واجب می‌دانند و دولتهایی را که طبق قانون اساسی کشور مجری احکام اسلام نیستند، غاصب و غیرقانونی دانسته و در «برنامه فدائیان اسلام» هم طی مقاله‌ای آمده است که «ما به دنیا اعلام می‌کنیم که طبق قانون اساسی دولتهای ایران قانونی نبوده و رسمیت ندارند».

رزم‌آرا هم از زمامدارانی بود که نه تنها روش دیگران و سلف خود را دنبال می‌کرد، بلکه بنابر خصوصیاتی که داشت، نقشه‌های وسیعتری کشیده بود و آرزوهایی در سر می‌پرورانید و خیالهایی در عالم تصورات به هم بافته بود!

خلیل طهماسبی کیست؟

طهماسبی در اسفند ماه ۱۳۲۹، یعنی هنگام اعدام رزم‌آرا جوانی بود بیست و شش ساله و دارای قدی کوتاه، طهماسبی از دوران کودکی به نجاری اشتغال داشته و در محیط کارگری پرورش یافته بود. بسیار متعصب در دین و مقید به رعایت آداب مذهبی و امر کننده به معروف و ناهی از منکر است. طهماسبی بسیار کم‌حرف و

محجوب و اغلب اوقات فراغت خود را به عبادت می‌پردازد، کمتر کسی با او برخورد کرده که از او نصیحتی نشنیده باشد. هر کجا که باشد هنگام زوال ظهر و غروب آفتاب جهانتاب، صدای خود را به ندای کبریائی و عظمت حضرت پروردگار بلند می‌کند، طهماسبی در راه هدف بسیار بی‌علاقه به مال است و اغلب اوقات خود را در سالهای آخر به فعالیت در مجاهده می‌پرداخته است و همانطور که قبلاً هم نوشتیم در قضایای انتخابات پرماجرای دوره شانزدهم، به جان فعالیت می‌کرد و هر وقت که از پای صندوقها به کنار می‌رفت و از مسجد سپهسالار خارج می‌شد به تبلیغ می‌پرداخت و در هر گوشه که اجتماعی می‌دید به تشجیع آنها مشغول می‌شد.

از قضایای اتفاقیه آن زمان که برای استاد طهماسبی رخ داد این بود که روزی طهماسبی به «مسجد شاه» رفته بود که در آنجا عده‌ای را مجتمع می‌بیند بلادرنگ به سوی آنان رفته و رشته کلام را به دست می‌گیرد و آنان را به مبارزه دعوت نموده و به شرکت در انتخابات برای تعیین وکلای صالح متدین می‌خواند. تصادفاً طهماسبی در آن ایام پالتوئی خریده بود. یکی از افراد می‌گوید: آقا شما لباس گرم به تن کرده و با شکم سیر صحبت می‌کنید و از بدبختی و سرمازدگی و گرسنگی ما خبر ندارید! طهماسبی برافروخته شده و پالتوی خود را از تن خارج کرده می‌گوید که: منهم همانند شما و اغلب مردم این مملکت کارگر هستم و از رنج بازو و قدرت دستم امرار معاش می‌کنم، ولی اگر این پالتو و هر چیزی دیگری بخواهد بهانه دست شما بدهد و مرا از انجام وظیفه بازدارد به دور می‌افکنم، من جامه‌ای را که مانع حق‌گویی شود دیگر نمی‌پوشم و به دنبال این سخنان پالتوی خود را به آن شخص می‌دهد و می‌گوید بگیرد و بپوش و بدان که تربیت شدگان آموزشگاه اسلام سروجان در راه هدف می‌بازند و هر چه آن شخص و دیگر حضار می‌خواهند پالتو را به ایشان مسترد دارند، از قبولش امتناع می‌کند و پس از پایان تبلیغاتش پشت به آنها کرده و راه منزل در پیش می‌گیرد.

استاد طهماسبی با این سنخ روحیه قدم در عرصه پیکار نهاده بود ولی افسوس که سواد نداشت، ولی چون عاشق و شیدای قرآن بود در اندک مدتی قرائت کلام‌الهی را آموخت و اغلب اوقات خود را به مطالعه آیات قرآن و ترجمه‌اش پرداخت.

طهماسبی اصلاً اهل تهران بود و در تهران بدنیا آمده و دوران صباوت و کودکی خود را در محلات قدیمی تهران از قبیل خیابان ری و کوچه آبشار و امامزاده یحیی طی کرده بود و دوران نظام را هم دیده بود. ولی از همان اوائل دارای احساسات مذهبی و دینی فوق‌العاده‌ای بوده و از مفاسد و ناملایمات اجتماعی ناراحت و خون‌دل می‌خورده است ولی چاره‌ای نداشته و محوری نیافته بود که در گرد آن به فعالیت بپردازد. بالاخره در کورانهای انقلاب و کشمکشهای مبارزات دست طبیعت و تقدیر غیرقابل تغییر الهی، او را از لابلای قشرهای متراکم افراد گوناگون اجتماع به جلو رانده و با آقای نواب آشنا می‌کند.

پس از قتل هژیر، استاد خلیل طهماسبی را دستگیر می‌کنند و چهار روز در زندان به سر برد و به مجرد رهایی از زندان قصد کرد که خود را به عنوان شریک و همدست مرحوم امامی معرفی کند و براین تصمیم خود ثابت بود و می‌خواست که فردا خود را به مقامات انتظامی تحویل دهد و قصد او از این عمل نجات مرحوم امامی شهید، از کشته شدن بود، ولی متأسفانه صبح روز بعد که از منزل خارج شد، خبر شهادت آن مرحوم به ایشان رسید. در آن هنگام استاد طهماسبی یکپارچه خشم بود و روح انتقام در او شدیدتر شد و این موضوع او را بیش از پیش برانگیخت که جانبازی کند.

واقعهٔ مسجد شاه و قتل رزم‌آرا

... دهه دوم اسفند ماه ۱۳۲۹ بود و حضرت آیت‌الله فیض که از مراجع عالیقدر و پاک‌سرشت شیعیان بود در قم به درود زندگی گفته و به عالم بقا شتافت و رحلت نمود. دولت هم طبق معمول! مجلس فاتحه‌ای برگزار نمود که تاریخ آن قبل از ظهر روز چهارشنبه شانزدهم اسفند ماه بود و قاعدتاً رزم‌آرا هم در آن شرکت می‌جست.

آفتاب تازه سر از افق برآورده بود که استاد طهماسبی درب منزل را باز کرد و به سوی «مسجدشاه» قدم برداشت. او به سوی مسجد سلطانی می‌رفت، ولی خودش هم نمی‌دانست که تا چند ساعت دیگر هنگامه‌ای در دنیا ایجاد خواهد کرد و مسیر تاریخ ملتی را عوض نموده غوغائی در جهان به راه خواهد انداخت.

از پله‌های جلوخان «مسجدشاه» پائین رفت. مردم تازه به رفت و آمد مشغول بودند و مأمورین انتظامی هم از همان صبح زود در جنب‌وجوش بودند. از جلوی نرده‌های شبستان زیر گنبد «مسجدشاه» پرده‌ای زرد تا نزدیکی حوض کشیده شده بود که می‌بایستی مردم از میان این پرده عبور کرده به داخل شبستان بروند.

استاد طهماسبی از قسمت راست راهرو و مسجد وارد صحن شد و در گوشه‌ای به انتظار ایستاد. عقربه ساعت بین ۸ و ۹ را نشان می‌داد که پاسبانان از اولین پله جلوخان تا جنب پرده بدون فاصله ایستاده و خیابانی از دو صف پاسبان تشکیل شده بود.

کارآگاهان بسیار مراقب اوضاع بودند و هر حرکتی را تحت مراقبت شدید قرار می‌دادند و افسران مربوطه هم سخت در تکاپو بودند.

استاد خلیل طهماسبی بسیار مایل بود که او را در یکی از شب‌نشینی‌ها و مجالس رقص و فساد نابود کند، ولی موفق نشد. طهماسبی از ابتدای تشکیل خیابان از صف پاسبانها برای عبور و مرور آزادانه رجال در نزدیکی دالان «راهرو» پشت سر یکی از پاسبانان با قیافه‌ای آرام و قلبی مستقر و مطمئن ایستاد و سر خویش را خم نموده راهرو را نگاه می‌کرد تا ورود حریف خود را قبلاً اطلاع یابد.

مجلس ختم شروع شده بود و به تدریج وزراء و وکلاء، مدیران کل و معاونین وزارتخانه‌ها و عده‌ای هم از قبیل آقای بهبهانی و غیره وارد «مسجدشاه» شده و هر یک در گوشه‌ای می‌نشستند. همه منتظر نخست‌وزیر بودند، ساعت ۱۰ شده بود و زمزمه می‌کردند که نخست‌وزیر بعلت کثرت مشاغل امروز به ختم نمی‌آید؟ در این هنگام سرتیپ دفتری رئیس شهربانی رزم‌آرا درحالی که کیفی در دست داشت وارد شد و پس از مختصر توقفی مسجد را ترک کرد.

در این موقع که تقریباً ساعت ۱/۵ بود جوانی با شتاب از خارج مسجد وارد شد و در کنار طهماسبی جای گرفت و به ایشان اطلاع داد که رزم‌آرا از اتومبیل مشکی رنگش پیاده شده و با طمطراق! هر چه بیشتر به سوی مسجد می‌آید.

چهره طهماسبی از هم شگفت و دست چپ خویش را به حرکت درآورد!: (از خصوصیات طهماسبی این است که دست چپ او حالت و قدرت دست راست دیگران

را دارد و در آن روز هم با دست چپ تیراندازی کرد) هفت‌تیر بلژیکی هم در قسمت پهلوی راست ایشان در حالی که لوله آن را به داخل شلوار فرو برده ودست آن بیرون بود، واقع شده بود.

رزم‌آرا هم در حالیکه چهار نفر از دژبانهای بسیار آزموده که خیلی مورد اعتماد او بودند، اطراف او راگرفته و اسدالله علم وزیر کار دولت رزم‌آرا هم در پشت شانه چپ او حرکت می‌کرد و درگوشی با او صحبت می‌نمود، وارد مسجد شد.

رزم‌آراء پالتوئی مشکی دربرداشت و دست چپ خویش را در جیب فرو برده و کلاه شاپو خودش را هم در دست راست گرفته تکان می‌داد!

طهماسبی که در نزدیکی راهرو ایستاده بود و نگاه می‌کرد و ثانیه‌شماری می‌نمود تا رزم‌آرا قدمی بیش با ایشان فاصله نداشت که دست چپ وی به زیر کت فرو رفته دسته هفت‌تیر را محکم گرفت. در این اثنا رزم‌آرا از مقابل وی عبور کرد، دقیقه حساس و تعیین‌کننده‌ای بود، زیرا از یک طرف وی می‌خواست بهر نحوی هست آن روز کار را خاتمه دهد و از طرفی دیگر هم لولهٔ اسلحه گیر کرده بود و خارج نمی‌شد.

بالاخره به هر طریقی بود اسلحه را خارج نموده و با یک جهش در بین دو پاسبان مابین دو صف مأمورین قرار گرفته و بلادرنگ رزم‌آرا را هدف قرار داد... اولین تیر در سر او جای گرفت.

تیر اول که صداکرد مأمورین ریختند ایشان را دستگیر کنند، ولی بلافاصله دومین و سومین تیر را در حالیکه رزم‌آرا در شرف افتادن بود به کتف و شکم او خالی کرد و رزم‌آرا در نزدیکی حوض بزرگ مسجد سلطانی بر زمین افتاد و آقای فلسفی هم که در داخل شبستان مشغول صحبت بود، سخنش را قطع کرد و از منبر پائین آمد. هر کس به فکر فرار خود بود. هر یک به گوشه‌ای پناه می‌بردند عده‌ای هم می‌خواستند اسلحه استاد طهماسبی را از دست ایشان خارج کنند. استاد هم استقامت کرده و با خنجری که در جیب داشت، همه آنها را فراری داد.

به فاصله چند ثانیه کسی در صحن مسجد شاه یافت نمی‌شد.

طهماسبی که میدان را خالی از حریف دید به طرف بازار بزرگ «بزازها» حرکت

کرد و به آرامی و سکونت عجیبی وارد بازار شد و در ابتدای بازار زرگرها توقف کرده و با صدای رسایی شروع به گفتن تکبیر نموده و پی‌درپی ندای توحید و بانگ «الله‌اکبر» را بلند کرده بود. مرتب شعار می‌داد و جملات «زنده‌باد اسلام»، «پاینده باد قرآن»، «نابود باد ایادی بیگانه»، «سرنگون باد کاخ ستمکاران» از دهانش خارج می‌شد و در فضای بازار طنین‌انداز می‌گشت.

دراین‌موقع پاسبانان هم‌که متجاوز از پنجاه‌نفر بودند هر یک قسمتی از بدن وی را محکم‌گرفته و آقای‌سرتیپ دانشپور هم‌اسلحه‌خویش را لخت‌کرده ولوله آن‌را برسینه استاد قرار داده و عقب، عقب در بازار به راه افتاد تا ایشان را به کلانتری هشت ببرند.

طهماسبی هرچندقدمی که می‌رفت با یک حرکت، قدری مأمورین را به عقب زده و فریاد «زنده‌باد اسلام» را در بازار طنین‌انداز می‌کرد. بالاخره ایشان را به کلانتری ۸ بردند و فوراً در اطراف کلانتری پاسبانی با مسلسل‌های سبک آماده به کار گماردند و برادر طهماسبی را در یکی از اطاقهای کلانتری تحت مراقبت شدید محبوس کردند.

محافظین رزم‌آرا چه شدند؟

به مجرد رهایی تیر از اسلحه خلیل طهماسبی، مأمورین محافظ رزم‌آرا هم جزء سایرین فرار کردند. فقط یکنفر از آنها به چنگال مأمورین افتاد وچون لباس شخصی دربرداشت، خیال کردند که از همدستان استاد است. لذا سخت مضروب و مجروحش کردند و او در حالیکه دست به جیب خود برده و مقداری کاغذ خارج کرده بود فریاد می‌زد و داد می‌کشید که من از محافظین رزم‌آرا هستم، ولی کسی به حرف او ارزش نمی‌گذاشت و پی‌درپی او را با باطوم و مشت و لگد نوازش می‌کردند و سپس به کلانتری ۸ منتقلش نمودند و در اطاق محبس استاد زندانش کردند و به مجرد اینکه به سرتیپ دفتری گزارش دادند و رئیس شهربانی او را دید و شناخت، آزادش کردند.

من فدائی اسلام هستم

... پس از اینکه اطراف کلانتری را کاملاً برای دفع هرگونه هجومی که به منظور

نجات استاد طهماسبی بشود مجهز کردند و اندکی وضع آرام شد به سراغ استاد می‌آیند و از او نامش را سؤال می‌کنند او می‌گوید:

«فدائی اسلام، نابودکننده دشمنان اسلام و ایران، عبدالله موحد رستگار هستم» این اولین جمله‌ای بود که در کلانتری در پاسخ سؤال مأمورین می‌گوید و عین آن را در جراید عصر د رآن روز نقل کردند، البته نام اصلی وی «خلیل» است ولی نام وصفی خود که عبارت از «بنده خدا و یکتاپرست و رستگار» است، بیان می‌کند و پس از ساعتی تحت مراقبت شدید مأمورین با احتیاط کامل استاد را به شهربانی منتقل می‌کنند. یکی از پاسبانان که بعداً مأمور نگهبان «زندان مجرد و تاریک» من بود، چنین تعریف می‌کرد که: در حیاط شهربانی ایستاده بودیم ناگهان اتومبیلی توقف کرد و به طرف طبقه دوم شهربانی که اداره آگاهی در آن طبقه واقع است بردند و بعداً فهمیدیم که او «استاد خلیل طهماسبی» کشنده رزم‌آرا بوده است.

در اینجا لحظات اولیه ورود به شهربانی را از قول خود استاد خلیل نقل می‌کنیم. ایشان می‌گفت: پس از اینکه مرا به اطاق آقای بهرامی رئیس آگاهی آن زمان بردند. به روی‌مبلی نشستم وچون در اثرجراحات وارده اندک ضعفی عارض شده بود[۱۱]*، سر خود را بر روی پیشدستی نهادم: مأمورین در رفت و آمد بودند و با هم توگوشی صحبت نموده و پچ،پچ می‌کردند. ناگهان وضع اطاقم بهم ریخت و مأمورین پس و پیش رفتند، بعد معلوم شد که سرتیپ دفتری رئیس شهربانی برای دیدن من می‌آید. دفتری که وارد شد نگاهی به سراپای من افند و گفت که بسیار شبیه او است. بهرامی از او سئوال کرد شبیه کیست؟ پاسخ داد: امامی! امامی! و پس از ردوبدل این جملات سرتیپ دفتری زیر لب کلمه‌ای گفت که من گمان کردم فحشی داد و جسارتی کرد لهذا با دست بسته از روی مبل جهیدم و با عصبانیت فریاد زدم. برو بیرون! فوراً مأمورین اطراف او راگرفته و از اطاق خارجش کردند و برای من آب جوش و قند آوردند. من چون از مرگ رزم‌آرا اطمینان حاصل نکرده بودم و یقین نداشتم که او مرده است، لذا می‌خواستم از دادن پاسخ خودداری کنم. بدین جهت سرخویش را کمتر از روی

---

* به توضیحات آخر کتاب رجوع شود.

پیشدستی برمی‌داشتم و هر وقت که سؤال می‌کردند که گزارش داده‌اند شما سپهبد رزم‌آرا نخست‌وزیر را در «مسجدشاه» به قتل رسانیده‌اید، سرم را میان دو دستم فرو می‌بردم و از جواب گفتن شانه خالی می‌کردم زیرا می‌خواستم که اگر رزم‌آرا نمرده باشد اقرار نکنم. بهمین جهت تا زمانی که مطمئن نشدم که او مرده است، اعتراف نکردم تا روز بعد که شنیدم روزنامه‌فروشها فریاد می‌زنند: تشییع جنازه رزم‌آرا...».

دکتر کاظمی یا دکتر مصدق؟

ساعت ۹ صبح روز پنجشنبه هفدهم اسفند ماه یعنی بیست و چهار ساعت بعد از کشتن رزم‌آرا، آقای واحدی و چند نفر دیگر، به منزل آیةالله آقای کاشانی رفته و در اطاق کوچک فوقانی مذاکراتی صورت گرفت. واحدی از جانب آقای نواب صفوی مأموریت داشتند که با آقای کاشانی درباره کیفیت استفاده از قدرتی که در اثر فداکاریهای پی‌درپی، برای ملت مسلمان ایران ایجاد شده صحبت کنند.

آقای کاشانی گفته بودند که صبر کنید آقای باقر کاظمی را که کاندید نخست‌وزیری ما است به روی کار بیاوریم. آقای واحدی گفتند: در این صورت چرا «دکتر مصدق» را برای نخست‌وزیری درنظر نگرفته‌اید؟ و اگر بناست که برای ریاست وزرایی یکی از افراد جبهه ملی فعالیت شود «دکتر مصدق» اولی می‌باشد. آقای کاشانی پاسخ داده بود: معلوم نیست که ایادی بیگانه بگذارند دکتر مصدق به روی کار بیاید. هر چند که شما با کشتن رزم‌آرا بزرگ‌ترین قدرت را به بیگانگان نشان داده و شاهرگ انگلستان را زده‌اید.

بهرحال جلسه آن روز پایان یافت و جلسه دیگری هم شب شنبه نوزدهم اسفند در همان اطاق تشکیل شد. در آن شب دنباله سخنان روز قبل ادامه داشت. در آن جلسه آقای کاشانی جمله‌ای گفته بودند که هنوز هم مفهوم آن جمله کاملاً بر ما روشن نشده است و ما عین آن را نقل می‌کنیم شاید خوانندگان این معما را حل کنند و لازم است که قبلاً متذکر شویم که به مجرد کشتن رزم‌آرا آقای نواب به یکی از افراد فدائیان اسلام که از نزدیک شاهد قتل رزم‌آرا به دست استاد طهماسبی و کیفیت دستگیری و شعارهای ایشان بوده است مأموریت می‌دهند که بهترین و زودترین خبر را به آقای دکتر فاطمی مدیر باختر امروز برسانند که او کاملاً از کیفیت موضوع مطلع باشد و

حقیقت سخنان و شعارهای استاد خلیل را در باختر امروز که در آن ایام در کوچه «مهران» واقع بود، رفت ولی دکتر فاطمی در آنجا نبود، جریان را با متصدیان مربوطه در میان می‌نهد، ولی عصر آن روز باختر امروز شعارهای واقعی استاد را تحریف کرده و از نقل شعار «زنده باد اسلام» خودداری کرده بود.

این موضوع را در جلسه شب شنبه آقای واحدی عنوان کرده و وسیله آقای کاشانی از دکتر فاطمی گله می‌کنند. آقای کاشانی پاسخ می‌دهند که شعار «زنده باد اسلام» را برای اینکه بعضی‌ها بدشان نیاید؟ نقل نکرده است! مفهوم این جمله هنوز هم بر ما مجهول است!

از بعدازظهر چهارشنبه شانزدهم اسفند جبهه ملی به فکر میتینگ تظاهرات افتادند و اعلام کردند که عصر روز جمعه هیجدهم اسفند در میدان بهارستان میتینگی برپا است و از عموم مردم برای شرکت در آن به وسیله بلندگو و اعلامیه دعوت کرده بودند از طرفی هم فدائیان اسلام بلافاصله اعلامیه مفصل و شدیدی صادر کردند که طی آن هدف خود را از کشتن رزم‌آرا بیان کرده و در ضمن آزادی استاد طهماسبی را خواستار شده بودند.

در روز پنجشنبه قسمت شهرستان‌ها وسیله اشخاص و پست ارسال شد و برای پخش در تهران روز جمعه در نظر گرفته شد که از میتینگ جبهه ملی شروع شود، عصر روز جمعه میدان بهارستان مملو از جمعیت بود و پس از کشتن رزم‌آرا همه می‌خواستند ببینند چه خبر است و چه خواهد شد؟

عده‌ای از افراد فدائیان اسلام هم مأموریت یافتند که در پایان میتینگ به پخش اعلامیه مبادرت ورزند و در همان موقع هم در خیابان‌های مختلف شهر شروع به پخش کنند. ناطقین جبهه ملی چند نفر از پخش‌کنندگان اعلامیه را به بالکون اداره روزنامه کشور که محل سخنرانان بود برده و از آنها خواهش می‌کنند که از پخش آن اعلامیه شدید خودداری کنند، زیرا آنها می‌خواستند با محافظه‌کاری و مجامله رفتار کنند و بالاخره تلفنی به آقای کاشانی متوسل شده و ایشان هم از آنها درخواست می‌کند که آن را پخش ننمایند ولی آنها پاسخ دادند که به ما دستور داده‌اند که پخش

سخنرانی
شهید نواب
صفوی
در منزل
آیةالله
کاشانی

تظاهرات
مردم در
مقابل
مجلس

گوشه‌ای از
یکی از
تظاهرات
خیابانی
فداییان
اسلام

سه عکس تاریخی از تظاهرات برضد هژیر

شود! در این موقع یکی از افراد پشت تریبون رفته و سلام و پیام رهبر فدائیان اسلام را به جمعیت ابلاغ کرد.

پس از پایان میتینگ ناگهان از گوشه‌های مختلف بهارستان شروع به پخش اعلامیه کرده به وسط جمعیت می‌آمدند و در مدت کمی به همه مردم رسانیده شد.

آن‌اعلامیه تند که بعداً عین آن در روزنامه«اصناف» چاپ‌نمود[۱۲]* هنگامه‌ای برپا کرده و مسیر و جهت نهضتی را که با کشتن رزم‌آرا تکمیل شده بود تعیین کرد، ولی همان اندازه که باعث تحکیم نهضت شد دشمن را ترسانیده و دوستان ضعیف مانند جبهه ملی را هم هراسان کرده بود زیرا آنها می‌خواستند که کشتن رزم‌آرا را به حساب خود بگذارند و با این اعلامیه نقشه آنها بر آب می‌شد.

***

شب بود و بعد از اقامه نماز دور هم نشسته بودند که درب حیاط باز شد و شخصی وارد زیرزمین یکی از مخفی‌گاههای آقای نواب شد، او با عجله و شتاب لب به سخن گشود. او از منزل آقای کاشانی آمده و حامل پیامی از جانب ایشان بود، او گفت آقای کاشانی با بی‌تابی و ناراحتی مرا نزد شما فرستاده که بگویم اعلامیه اخیر فدائیان اسلام بسیار تند بوده و موجب ایجاد عدم رضایت شده است، تقاضا دارم فوراً اعلامیه‌ای صادر کنید و طی آن مطالب اعلامیه قبلی را تکذیب کرده و اعلام کنید که آن اعلامیه را شهربانی و سرتیپ دفتری منتشر کرده است، ولی آقای نواب قبول نکردند.

بعد از کشتن رزم‌آرا قاعدتاً می‌بایستی در اولین وهله زمام امور به دست شخصی سپرده شود ولی چند روز گذشت و کسی به ریاست وزرائی منصوب نگردید، زیرا به هر کس که پیشنهاد می‌شد، شانه خالی می‌کرد.

لذا موقتاً آقای فهیمی «فهیم‌الملک» که پیرمردی از کار افتاده‌ای بود به کفالت و سرپرستی منصوب شد که تا تعیین نخست‌وزیر شیرازه کار از هم گسیخته نشود! از روز پنجشنبه هفدهم اسفند مجلس قیافه خود را عوض کرد آن اکثریت ۹۱ نفری که به نخست‌وزیری رزم‌آرا رأی اعتماد داده و همه جا و همه وقت تا آخرین روز، لوایح

---

* توضیحات آخر کتاب...

او را بدون چون و چرا تصویب می‌کردند، دیگر نمی‌توانستند در برابر وکلایی که گمان می‌شد نمایندگان واقعی ملت هستند و پس از کسب قدرت پشت‌پا به خواسته‌های مردم مسلمان نخواهند زد، مقاومت کرده و پیشنهادات آنها را نپذیرند و این حقیقت در جلسه فوق‌العاده شب بیست و نهم اسفند ۱۳۲۹ کاملاً مشهود عموم گردید، زیرا آن اکثریت قریب به اتفاق! تا چند روز قبل «ملی شدن صنعت نفت» را خیالی بیش نمی‌پنداشتند...

***

حکومت نظامی

قتل دکتر زنگنه، ملی شدن صنعت نفت
آغاز اختلاف با دکتر مصدق

روز بیست و هشتم اسفند ماه، یعنی دوازده روز پس از کشته شدن رزم‌آرا روزنامه‌فروشهای تهران فریاد می‌زدند: ترور دکتر زنگنه! در ابتدای امر عموم مردم قتل دکتر زنگنه را از جانب فدائیان اسلام می‌دانستند و حتی فوق‌العاده‌ها و بعضی از جراید هم نصرت‌الله قمی را از افراد فدائیان اسلام معرفی کرده بودند.

آنچه درباره قمی می‌توان منصفانه گفت و قضاوت کرد این است که: او دارای یک نوع احساسات خاصی بوده و خیال می‌کرده است که می‌تواند منشأ خدماتی برای جامعه باشد. ولی احساسات دینی و دلایل شرعی و وظایف الهی محرک او در قتل دکتر زنگنه نبوده است. اما ظاهراً کشتن رزم‌آرا در برانگیختن احساسات او مؤثر بوده و شاید بتوان گفت که یکی از علل عمل او، فداکاری و ثبات قدم و سخنان شجاعانه استاد طهماسبی در مراحل بازجویی بوده است که او را به هیجان آورده بود.

ما در اینجا رازی را که شاید تاکنون مکتوم مانده است، فاش می‌نماییم:

نصرت‌الله قمی ضمن درددل و تعریف گذشته ـ در یکی از جلساتی که در زندان قصر تشکیل شده بود و عده‌ای از فدائیان اسلام گرد او نشسته بودند ـ گفت که من تنها نبودم، اجتماعی داشتیم، عهد و پیمانهایی منعقد کرده بودیم. من دارای احساسات ضد اجنبی بوده و هستم و می‌خواستم که با تشکیل اجتماعی از افراد دلسوز و ضد

بیگانه، منشأ خدماتی باشم.

دوازده نفر بودیم که همپیمان شدیم. من ریاست بر آنها را داشتم و مسبب اجتماع آنها بودم و بالطبع جنبه سرپرستی داشتم. من فکر کردم که اولین قدم را خودم بردارم، لذا فکر خود را با آنها در میان نهادم. همه پسندیدند و تصمیم گرفتیم که پس از عمل من، آنها هم خدماتی بکنند و از کار من نتیجه بگیرند. آن روزها هم مردم مسلمان در مراحل اخذ نتیجه بود. من هم خواستم در تسریع آن کوشش کرده باشم... سپس با اندوه فراوان و آزردگی خاطر از بی‌وفایی همپیمانان، چنین به سخن ادامه داد که: افسوس آنها نقض عهد کردند و پس از کشتن زنگنه نه تنها مرا یاری نکردند و راهی که در پیش گرفته بودیم دنبال نکردند، بلکه چند نفر از آنان در نزد مقامات انتظامی علیه من شهادت داده و برای نجات از خطر احتمالی دروغهایی به هم بافتند ولی من تا آخرین دم هم راز آنان را فاش نمی‌کنم.

قمی معتقد بود که کشتن زنگنه هم در «ملی شدن صنایع نفت» مؤثر بود و می‌توان تاحدی این نظر آن مرحوم را صحیح دانست به خصوص با توجه به اینکه تا چند روز قتل زنگنه را هم از فدائیان اسلام می‌دانستند و این خود بسیار در به ثمر رسیدن نهضت مردم مسلمان تأثیر داشت و از قتل زنگنه تا رأی مجلس درباره ملی شدن نفت بیش از دوازده ساعت طول نکشید.

حکومت نظامی شب عید

روز بیست و هشتم زنگنه به قتل رسید و شب بیست ونهم مجلس شورای ملی ایران رأی خود را صادر کرد و فردای آن روز حکومت نظامی در تهران اعلام شد. سرلشگر حجازی هم به فرمانداری نظامی منصوب گردید و به موازات انتصابش به فرمانداری نظامی، ریاست شهربانی نیز به او محول شد. البته او در همان موقع فرمانده دانشکده افسری هم بود و معاونت ستاد ارتش را نیز به عهده داشت و آجودان نظامی شاه هم بود! یعنی در یک زمان، پنج پست مهم را اشغال کرده بود.

سرلشگر حجازی تنها مأموریتش در آن روزها دستگیری آقای نوّاب بود و با این

موقعیت مشغول کار شد و اصولاً اعلام حکومت نظامی در ابتدای حکومت علاء که با رضایت و تبانی دکتر مصدق و یاران او روی کار آمده بود، به خاطر ایجاد محدودیت فوق‌العاده برای فدائیان اسلام و آزادی عمل داشتن در ریختن به منازل مردم مسلمان در نیمه‌های شب بود و این مقصود از شب عید ۱۳۳۰ نمودار گردید.

به مجرد اعلام حکومت نظامی آقای نوّاب و افراد مؤثر فدائیان اسلام احساس کردند که حکومت نظامی تنها برای آنها می‌باشد و چون گمان می‌کردند که هدف اولیه دولت تنها دستگیری شخص آقای نوّاب است، لذا برای تغییر مخفی‌گاههای ایشان دست به کار شدند. لذا شب عید ۱۳۳۰ را در یک منزل محقر و کوچکی در یکی از خیابانهای فرعی جنوب تهران به سر آوردند. روز عید هم تا بعدازظهر به همین منوال گذشت.

آن روز ناگهان آقای نوّاب از جا برخاسته و گفتند: استخاره کرده‌ام محل خود را تغییر دهم، خوب آمده و بایستی فوراً بروم؟ هر چه دوستان اصرار کردند که در روز روشن سزاوار نیست و تا شب تأمل بکنید و در تاریکی شب تغییر مکان دهید، ولی ایشان قبول نکرده و به اتفاق یکی از برادران، کوچه‌های بر پیچ و خم جنوب تهران را پیموده و به یکی از مخفی‌گاههای شمال شهر رفتند.

هنوز آفتاب غروب نکرده بود که سایر افرادی هم که در آن منزل بودند طبق تصمیم قبلی، راه دولاب را در پیش گرفتند. از آنجا تا منزل موعود راهی نبود و از طریق بیابانهای جنوب شهر به آنجا رفتند.

از تصادفات عجیب که جز بر تقدیر الهی و خواست خداوندکاری نمی‌توان تعبیر کرد، این بود که غروب همان روز، همان منزل مذکور در خیابان «اتابک» واقع در خیابان «لرزاده» که آن هم از خیابان خراسان منشعب می‌شود و از قرار ماهی شصت تومان اجاره شده بود، در محاصره قوای انتظامی قرار گرفت و نیمه شب از در و دیوار بالا رفتند، ولی همه چیز در آنجا بود جز کسانی که آنها می‌خواستند!

غروب روز عید آقای سیدعبدالحسین واحدی به اتفاق آقایان حسینی و کرباسچیان و چند تن دیگر به دولاب رفتند. قبل از ورود به وعده‌گاه، در بیابانی ضمن

تعلیم به یکی از افراد چند تیر با اسلحه کمری خالی می‌کنند.

صدای تیر در بیابان منعکس شده و یکی از محافظین رزم‌آرا که در آن نواحی منزل داشته متوجه می‌شود و فوراً مراتب را به شهربانی گزارش می‌دهد و چون مجموع قیافه آقای واحدی شباهت زیادی به آقای نوّاب دارد، به گمان اینکه ایشان هم هستند چهارطرف دولاب محاصره می‌شود و یک قریه وسیع هشت هزار نفری نگین‌وار در حلقه محاصره مأموران قرار می‌گیرد.

شبی تاریک و موحش بود، منزلی هم که آقایان نامبرده در آن موعود بودند در محل وسط دولاب بود. دقایق و ساعات آن شب پی‌درپی می‌گذشت و مرتب مأمورین گوشه و کنار دولاب را تحت نظر می‌گرفتند و عبور و مرور را کنترل می‌نمودند. در فواصل بسیار کمی پاسبانان مسلسل به دست مستقر شده بودند، سر قبرستان عمومی دولاب کامیونهای مملو از پاسبانان ردیف ایستاده بودند، هر کس از هر کجا می‌آمد، همانجا متوقفش می‌کردند. درب منازل را هم محافظت می‌نمودند که کسی خارج نشود. ساعت ۱۰ شب گذشته بود و آقایان مذکور بدون اطلاع ازوضع خارج منزل، مشغول غذا خوردن بودند. در گوشه‌ای از اطاق هم چند اسلحه کمری مشاهده می‌شد، از داخل کوچه نردبان نهاده و پشت‌بام منزل را هم قدم به قدم مأمور گذاشته، داخل منزل شدند و مخصوصاً برای ارعاب چند تیر هوایی هم شلیک کردند. در این موقع قیافه و هیکلهای درشت مأمورین از پشت شیشه به چشم آقایان نامبرده خورد! دقایق بسیاری بدین منوال گذشت و مأمورین جرأت ورود به اطاق را نداشتند و هر یک دیگری را تحریک می‌کرد که وارد شود! بالاخره چند نفر با دستانی لرزان و هفت‌تیرهای لخت وارد اطاق شدند، ولی با قیافه‌هایی آرام و بدون تزلزل مواجه شدند و قبل از همه به آقای واحدی دستبند زده و از اطاق خارج نمودند و سپس یک به یک آنها را به ماشینهای مملو از پاسبان و جیپهای شهربانی منتقل کردند و به شهربانی بردند.

آقای واحدی را مستقیماً به اطاق سرلشگر حجازی برده و خیال می‌کردند که آقای نوّاب را دستگیر کرده‌اند؛ در اطاق رئیس شهربانی و فرماندار نظامی، سرتیپ

سرتیپ‌زاده، سرتیپ ایروانی، بهرامی و نیک‌اعتقاد هم حضور داشتند.

پس از گفتگوهای زیاد، بالاخره فهمیدند که آقای نوّاب دستگیر نشده‌اند. در آن موقع آثار ناراحتی و افسردگی فوق‌العاده‌ای در قیافه عموم آنها مشاهده می‌شد. زیرا بر حریف قوی پنجه و فعال و خصم‌شکن، دست نیافته بودند و پس از بازجویی‌های مختصری ایشان و آقایان حسینی و کرباسچیان را به سه سلول عجیب منتقل کردند.

آن سه اطاق در بیرون از زندان موقت واقع شده که دربهای آن روبروی اطاق ملاقات عمومی زندان است و دارای سقفی کوتاه و دربی سیاه و آهنین به طول دو متر و پهنای ۱/۵ متر است و کف اطاق و دیوار آن و حتی سقفش مرطوب می‌باشد.

نقشهٔ منزل سرلشکر حجازی

در بازرسی بدنی که از آقای واحدی به عمل آمد، ضمن کاغذها، نقشه‌ای به دست مأمورین افتاد که دستگاه شهربانی را بسیار خوشحال کرده و با خود فکر می‌کردند که بزرگترین توطئه را کشف کرده‌اند و آن نقشه، منزل آن وقت سرلشگر حجازی را در شمیران نشان می‌داد و کاملاً خصوصیات و طرق و راههایی که به آنجا منتهی می‌شد، ترسیم شده بود.

این نقشه و چند سلاح کمری که از دولاب با خود آورده بودند، سبب شد که فردا روزنامه‌فروشها فریاد بکشند «توطئه قتل سرلشگر حجازی کشف شد!» و چند روز این موضوع نقل محافل و مجالس سیاسی گردید، زیرا دستگاه پلیس یقین کرده بود که این نقشه جز برای راهنمایی مأمور قتل حجازی نبوده و یقیناً این نقشه با خصوصیاتش دارای اسراری بوده است!

به هر حال سرلشگر حجازی پس از این قضیه، بیش از پیش بر فعالیت خود برای دستگیری آقای نوّاب افزود. یکی دیگر از محتویات جیب آقای واحدی لیست اسامی (۱۰۶) نفر بود که آنها همان پست ملی بودند که کتاب «برنامه فدائیان اسلام» را در یک ساعت مقرر در تمام شهر پخش کرده، به منزل تمام رجال رسانده بودند و در بالای اسامی هم، نام «استاد خلیل طهماسبی» به چشم می‌خورد. از این جهت

دستگاه شهربانی و فرمانداری نظامی روی این لیست فوق‌العاده حساب می‌کردند و خلاصه آن را صورت اسامی کسانی که آماده فداکاری و جانبازان می‌باشند، پنداشتند و لذا با سرعت و شتاب عجیبی به دستگیری آنها اقدام کردند، ولی اغلب آنها پس از لغو حکومت نظامی آزاد شدند و تنها ده نفر را در بازداشتگاه نگه داشتند.

آغاز اختلاف با حکومت دکتر مصدق

همان شبی که مأمورین با آن وضع، دولاب را محاصره و آقایان نامبرده را با آن کیفیت دستگیر کردند؛ پیکی تاریکی شب را درهم می‌شکافت و به سوی شهر می‌رفت. او به هر نحوی بود خود را از کوچه‌های تاریک و پرپیچ و خم و سنگلاخ به مقصد رسانید و خبر واقعه را به رهبر فدائیان اسلام داد، روز بعد آقای نوّاب خشم بیشتری داشته و به همین نسبت دستورات شدیدتری صادر کردند... دو روز بدون وقوع حادثه‌ای گذشت. در این مدت منازل متعددی را در نقاط مختلف شهر در نیمه‌های شب زیرورو کردند، ولی هر چه جستجو می‌کردند کمتر می‌یافتند.

روز سوم فروردین ماه ۱۳۳۰ چند نفر از برادران که سخت از دستگیری آقای نوّاب بیم داشتند، اتومبیلی را در کوچه‌ای از خیابانهای فرعی شمال نگه داشتند و با اصرار فوق‌العاده ایشان را سوار کرده و از خیابانهای مختلف شهر گذرانیده، به یکی از دهات چند فرسنگی بردند.

دو سه روز بدین منوال گذشت، ولی ایشان که دارای روحی فعال و متحرک بوده و می‌خواستند که نتایج و ثمرات فداکاریهای گذشته هر چه زودتر نمایان گردد، غفلتاً به اتفاق یک نفر راه تهران را در پیش گرفتند و در آن شدت فشار حکومت نظامی سوار یکی از اتومبیلهای عمومی آن خط شده و به تهران آمدند.

دوستان و برادران را یکی پس ازدیگری بازداشت می‌نمودند. نگارنده هم برای ابراز عکس‌العملی در برابر اقدامات دولت برای صدور اعلامیه‌ای از منزل خارج شدم. صبح روز هفتم فروردین ۱۳۳۰ بود. چاپخانه‌ها تحت کنترل شدید مأمورین رکن ۲ و کارآگاهی بودند. لذا کارم قدری مشکل به نظر می‌رسید. از سرچشمه برای تهیه

مقدمات کار عازم کوچه بهار شدم که دایره توزیع جراید در آنجا واقع است. روزنامه‌فروشها در آن روزها بازارشان گرم بود و کارشان رواجی داشت و پی‌درپی فوق‌العاده و روزنامه‌های خلق‌الساعه منتشر می‌شد و هر یک هم برای فروش خود نامی از فدائیان اسلام در بالای روزنامه می‌گذاشتند و یا خبری راجع به دستگیری آقای نوّاب جعل می‌کردند. در آن روز هم، در اطراف دایره توزیع غوغایی برپا بود و فوق‌العاده‌ها از توزیع خارج می‌شد.

روزنامه‌فروشهای آشنا که‌درمبارزات قبل بامن آشنایی پیدا کرده بودند، اطرافم را محاصره کرده و با من مشغول صحبت بودند.از نیمه راه هم یکی از مأمورین آگاهی که‌خود رادر ردیف آشنایان ما جا زده بود، همراه من آمد و او با اشاره مرا به سربازان و کارآگاهان معرفی کرده بود. در این هنگام یکی از روزنامه‌فروشها در گوشم گفت که می‌خواهند شما را دستگیر کنند و غلفتاً دیدم که در محاصره سربازان واقع شده‌ام.

مأمورین انتظامی چندین روز بود که مرا تعقیب می‌کردند زیرا شنیده بودند که رابط آقای نوّاب با خارج، من هستم. متن اعلامیه‌ای که می‌خواستم منتشر کنم مینوت‌نامه معروف «حسین علاء برو» و مطالب مختلف دیگری به خط و امضای آقای نوّاب در جیبم بود. به هر حال گفتند که به شهربانی برویم. من هم بلادرنگ به سوی خیابان حرکت کردم که به شهربانی بروم. به خیابان که رسیدم مشاهده نمودم مردم از توقف تاکسی برای انتقال من به شهربانی جلوگیری می‌کنند.

چون ممکن بود مقاومت آنها منجر به زد و خورد و صدمه و آزاری نسبت به آنان بشود، ضمن تشکر از عواطف آنها تقاضا کردم که اجازه دهند به شهربانی بروم. اولین باری بود که راه زندان را می‌پیمودم و جوانی بودم که از رموز پلیسی بی‌اطلاع و از حیله‌های آنها بی‌خبر بودم، ولی تنها یک چیز مرا از اشتباه و لغزش نگاهداری می‌کرد و آن سوءظنی بود که در مراحل مختلف نسبت به دستگاه دولت پیدا کرده بودم و هر نوع سخن و عمل آنها را دروغ و نادرست می‌دانستم. به هر حال سوار تاکسی شده، به شهربانی رفتیم و باز هم برای اولین بار بود که قدم در عمارت وسیع و پرطول و عرض شهربانی می‌گذاشتم. مرا به اطاق کلانتر اول آگاهی راهنمایی کردند.

گوش تاگوش اطاق مأمورین زبردست و کارکشته‌ای که در آن روزها مخصوص بازجویی از فدائیان اسلام بودند نشسته و مشغول کار بودند. پس از بازجویی بدنی که بسیار برای آنها ایجاد مسرت کرده بود؛ در بند چهارم زندان موقت در اطاق بسیار کوچکی که با قفل درشت و زنجیر ضخیمی بسته شد، زندانیم کردند. آنها گمان می‌کردندکه درعرض بیست‌وچهار ساعت بر آقای نوّاب دست می‌یابند! زیرا از طرفی نامه‌ها و مدارکی که به خط آقای نوّاب و به تاریخ روز دستگیری. به دست آنها افتاده بود، این موضوع را مسلم کرد که از مکان همان روز ایشان مطلعم و ازطرفی دیگر جوانی بی‌تجربه و خام در نظر آنها مجسم شده بودم، لذا خیال می‌کردند با یک تطمیع و یا چند تهدید و بالاخره با چند آزار جسمی آقای نوّاب را به آنها معرفی می‌کنم!

ساعت چهار بعدازظهر از زندان موقت به اداره آگاهی رفتم. آن شب را تا به صبح تحت بازجویی بودم، ولی هر چه بیشتر اصرار کرده و فشار می‌آوردند محکمتر شده و عزمم در مکتوم نگهداشتن مکان آقای نوّاب راسختر می‌شد. روز بعد مرا در اطاقی نمناک و تاریکی در زندان کثیف و آلوده و ظلمانی که به نام «زیر آگاهی» مشهور است، محبوسم نمودند. آنجا مکانی است که حق ندارند هر زندانی را بیش از بیست و چهار ساعت نگاهداری کنند، ولی من قریب یک ماه و نیم در آن اطاق تنها به سر بردم. پانزده روز برای معرفی مکان آقای نوّاب تحت منگنه فشار قرار داشتم و پس از دو هفته که به کلی مأیوس شدند، به بازپرسی درباره قتل رزم‌آرا پرداختند و بازپرس دادگستری «مهدوی» برای من به عنوان شریک و همدست استاد خلیل طهماسبی تقاضای اعدام کرد.

دادگاه نظامی

پرونده‌های دستگیر شدگان در دولاب به دادسرای نظامی فرستاده شد و دادستان نظامی مقدمات تشکیل دادگاه را آماده کرد و جلسات دادرسی در شعبه ۲ دادگاه جنحه نظامی بسیار محرمانه و سری تشکیل می‌شد و آقای واحدی چند نفر دیگر را به اتهام توطئه برای قتل سرلشگر حجازی محاکمه می‌کردند. در آن دادگاه آقای

واحدی طی یک دفاع سه ساعته گفتند که اصولاً ما دستگاه حاکمه کنونی را به رسمیت نمی‌شناسیم، لذا برای دادگاهها و محاکمات آنها هم ارزشی قایل نیستیم. در آن دادگاه آقای سرهنگ اخگر و آقای سیدمهدی رضوی وکالت آقای واحدی را به عهده داشتند و آقای سلیمان انوشیروانی مدیر روزنامه «سحر» هم وکالت آقایان را انجام می‌دادند و برای اولین بار لیست اسامی یکصد وشش نفری که قبلاً از آنها نام برده شد، از پرونده صورت‌برداری شد. ریاست آن دادگاه با آقای سرهنگ هشترودی و نماینده دادستان نظامی «آقای سرهنگ ملک‌آرا» در دادگاه، آقای سرگرد بهروز بود. بالاخره آن دادگاه، ایشان و عده‌ای را به دو سال و نیم و یک سال و نیم زندان محکوم کرد و در نتیجه فعالیتهای ممتدی که می‌شد، دادگاه تا پایان دادرسی قرار سنگینی به مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه نقد، صادر کرد که چون سپردن آن برای آقایان امکان نداشت، در زندان باقی ماندند.

حکومت نظامی روز هفدهم فروردین در اثر بعضی اقدامات از جمله ملاقاتهایی که آیةالله کاشانی با آقای نوّاب کردند و قولی که ایشان راجع به لغو حکومت نظامی دادند، ملغی شد و پرونده مذکور به دادگستری احاله گردید.

آقایان مزبور را برای تشکیل مقدمات جلسات دادرسی به شعبه ۸ دادگاه جنحه دادگستری دعوت کردند. د رآن روز در دادگستری ازدحام عجیبی بود، زیرا قبلاً مردم مطلع شده و در آنجا اجتماع کرده بودند. آن دادگاه تحت تأثیر احساسات شدیدی که در آن روزها مردم مختلف نسبت به فدائیان اسلام داشتند، قرار دادگاه نظامی را لغو و تا پایان دادرسی وجه‌الکفالهای به مبلغ بیست هزار تومان برای همه صادر کرد که بلافاصله سپرده شد، ولی یک قرار دیگری داشتند به مبلغ چهارصد هزار تومان وجه‌الکفاله مربوط به پرونده قتل رزم‌آرا از طرف بازپرس دادگستری صادر شده بود. فوراً آقای حاج‌حسن شمشیری که از دوستان نزدیک دکتر مصدق می‌باشد، سندهای متعددی حاضر کرده و کفالت نمود، ولی دستهایی که شب و روز برای ادامه بازداشت آنها کار می‌کرد، حکمی از دادگاه مخصوصی که در وزارت کشور می‌باشد، به دست آورد و به اتکاء آن حکم، آنها را در زندان نگاهداشتند.

اعتصاب آبادان و میتینگ مسجدشاه

بعد از ملی شدن نفت، دستهای بیگانه شروع به اخلال کرده و می‌خواستند که نهضت را متزلزل کنند و اولین کار شکنی آنها در اعتصاب عظیمی که در فروردین ماه آن سال، در آبادان و مناطق نفتخیز روی داد، نمایان گردید.

آن اعتصاب که باعث شکست در صف مبارزه مردم مسلمان و تقریباً نتیجه‌اش علیه ملی شدن نفت بود، بسیار وسیع و دامنه‌دار و عمومی بود و اغلب کارگران را هم با تهدید مجبور به اعتصاب کرده بودند و پیامهای متعددی از طرف دکتر مصدق و دیگران خطاب به کارگران فرستاده شده و طی آن شکستن اعتصاب را خواستار شده بودند.

نوّاب چگونه دستگیر شد؟

... آقای نوّاب تصمیم گرفتند که روز سیزده رجب که مصادف با ولادت با سعادت حضرت مولی الموالی علی ﷺ می‌باشد، اجتماعی در مسجد سلطانی برپا کرده و طی آن به ادامه بازداشت زندانیان فدائیان اسلام اعتراض شود.

مأمورین انتظامی قبلاً مسجد شاه را اشغال کرده و دربهای آن را بسته بودند. باران به شدت می‌بارید و سربازان و پاسبانان ازارک و نوروزخان و شمس‌العماره رفت و آمدها را کنترل می‌نمودند که اجتماع و تظاهری نشود. بالاخره نزدیک غروب آفتاب یک موتورسیکلت که در کنار آن بلندگویی هم نصب شده بود، به سرعت خود را به سه‌راه بازار رسانید و مردم هم که در گوشه و کنار در انتظار به سر می‌بردند، هجوم آورده و در اندک مدتی اجتماع عظیمی در سه راه بازار برپا گردید. ناطق جمعیت ابتدا میتینگ را با سلام و پیام رهبر فدائیان اسلام افتتاح کرد، سپس متن پیامی را که آقای نوّاب خطاب به کارگران شرکت نفت فرستاده بودند، قرائت نمود و در آن پیام اشاره به دستهایی که می‌خواهند نتایج مبارزات را خنثی کنند نموده و نوشته بودند که فعلاً صلاح ما در اعتصاب نیست و سزاوار است هر چه زودتر شکسته شود.

فردای آن روز «باختر امروز» متن پیام را در بالای صفحه اول روزنامه چاپ کرد،

به هر حال آن اعتصاب معروف در همان روزها شکسته شد.

ملاقات آقای نوّاب و آیةالله کاشانی

قبل از الغاء حکومت نظامی، آیةالله کاشانی به ملاقات آقای نوّاب رفت. این ملاقات که در یکی از مخفی‌گاههای آقای نوّاب رخ داد، چند ساعت طول کشید. آقای نوّاب گفتند که یک سلسله فداکاری انجام شده و اکنون می‌بایستی به نفع ملت مسلمان ایران بهره‌برداری کنیم. شما که یک عمر با حکومت نظامی مخالفت کرده‌اید، چرا در حکومتی که با رضایت شما به روی کار آمده حکومت نظامی آن هم برای فشار بر برادران ما اعلام شده است؟ ما اکنون بایستی برای اجراء احکام خدا گام برداریم ـ آقای کاشانی گفت که فعلاً کار مبارزه نفت و دفع شر و ضرر شرکت نفت را در پیش داریم. آقای نوّاب گفتند: پس قول بدهید که پس از حل قضیه نفت، احکام خدا را طبق قانون اساسی اجراء کنید.

آن روز چهارشنبه بود و آقای کاشانی این قول را داد و افزود که تا شنبه زندانیان فدائیان اسلام آزاد شوند.

... شنبه گذشت و چندین روز دیگر هم به انتظار نشستند، ولی همچنان عده‌ای از فدائیان اسلام در زندان بودند. بالاخره آقای نوّاب طی نامه‌ای، قول ایشان را متذکر شده گوشزد نمودند و آقای کاشانی مجدداً پاسخی داد که به زودی آزاد خواهند شد. مدتی ازاین نامه نیز گذشت، ولی اثری از آزادی آنها آشکار نشد. لذا آقای نوّاب نامه مفصلی به آقای کاشانی نوشت که من مجبورم مخالفت خود را به دنیا اعلام کرده و بگویم نهضت را از طریق مستقیم خود خارج کرده و رزمندگان با بیگناه را به غل و زنجیر کشیده‌اند؟[۱۳]*

این نامه، آخرین اتمام حجت آقای نوّاب با حکومت دکتر مصدق و فرد آیةالله کاشانی بود و پس از اینکه مدتی هم صبر نمودند که شاید اثری داشته باشد اما نتیجه‌ای نبخشید.

---

* به توضیحات مراجعه شود.

حکومت دکتر مصدق

... بالاخره آنچه که مورد انتظار بود و بعد از کشتن رزم آرا حتمی به نظر می‌رسید تحقق یافت و روز هشتم فروردین دکتر مصدق زمام امور را در دست گرفت و برنامه دولت خود را که «نفت و انتخابات» بود اعلام کرد. با روی کار آمدن دولت «جبهه ملی»، همه مردم خیال می‌کردند که زندانیان فدائیان اسلام به زودی آزاد می‌شوند، ولی این پنداری بیش نبود و نه تنها آنها آزاد نشدند، بلکه فشار زیادتری برای دستگیری آقای نوّاب، یعنی کسی که با جدیت و پشتکار او جبهه ملی به مجلس راه یافته و نفت ملی شده و دکتر مصدق بر مسند صدارت تکیه زده بود، اعمال می‌شد و بعد از صدور اعلامیه آقای نوّاب (پس از بروزخلف وعده‌ها و نقض عهدها) مبنی بر مخالفت با کاشانی و دکتر مصدق به اتهام همکاری با دشمن و صف مخالف، روزنامه‌های دولتی جبهه ملی که تا روز قبل ایشان را قهرمان ملت ایران معرفی می‌کردند و اعلامیه و پیامهای ایشان را در صفحات اول خود جای داده و افتخار می‌کردند، متفقاً و یکنواخت طبق نقشه و متحدالمآل، شروع به پخش تهمت و افترا کردند.[۱۴]*

دستگیری آقای نوّاب

یک ماه و پنج روز از تشکیل دولت دکتر مصدق گذشته بود و روز به روز بر فعالیت مأمورین برای دستگیری آقای نوّاب افزوده می‌شد و شب و روزی نبود که منزلی رامورد تفتیش قرار ندهند و حتی شبی به شهربانی اطلاع رسید که آقای نوّاب در جلسه‌ای که در «پاچنار» تشکیل می‌شود شرکت می‌کنند، آن شب سرلشگر حجازی رییس شهربانی و فرماندار نظامی وقت، بنابر ضمانتی که برای دستگیری ایشان سپرده بود، شخصاً به‌اتفاق مأمورین آن منزل رامحاصره می‌کنند، ولی در آن شب هم موفق نمی‌شوند.

شب دوشنبه سیزدهم خرداد ۱۳۳۰ آقای نوّاب برای تغییر مخفیگاه از منزل خارج می‌شوند.

---

* به توضیحات مراجعه شود.

آیة‌الله کاشانی، شهید نواب صفوی و چند نفر دیگر از علماء

رهبر فدائیان اسلام آن شب تنها بوده و عموم دوستان و برادرانی که همیشه همراهشان حرکت می‌کردند، به دنبال انجام مأموریتهایی رفته بودند. در آن روز کسی باورنمی‌کرد که رهبر فدائیان اسلام باآن سروصدا و باآن فشار دولت برای بازداشتش، به این سادگی پیاده از جنوب به شمال شهر برود! از نواحی میدان شاه به تدریج کوچه‌ها را طی کرده و از بازارچه سیدابراهیم واقع در کوچه آبشار عبور نمودند، در آنجا دو نفر از مأمورین آگاهی که در گوشه و کنار شهر در جستجوی ایشان بودند، درب قهوه‌خانه‌ای نشسته و با نومیدی خارج را تماشا می‌کردند، ناگهان چشمانشان خیره شد، زیرا کسی راکه شب و روز تعقیبش می‌کردند، در پیش روی خود می‌دیدند؟ سراسیمه شده از جا برخاستند ولی جسارت جلو آمدن را نداشتند، لذا آرام و آهسته عقب سر ایشان به راه افتادند، تا میدان ژاله و نزدیک کلانتری ۱۴ بدین منوال آمدند. در آنجا از وجود چند پاسبان و سرباز استفاده کرده و به کلانتری هم خبر دادند و اطراف ایشان را محاصره نمودند.

در اندک مدتی ازدحام عجیبی برپا شد، زیرا مردم فوراً رهبر فدائیان اسلام را شناخته و برای دیدنش می‌شتافتند.

آقای نوّاب پس از مختصری نصیحت و صحبت از مردم می‌خواهند که راه را باز نمایند. با این ترتیب رهبر فدائیان اسلام را به کلانتری ۱۴ و پس از رعایت احتیاطات کافی به شهربانی منتقل می‌نمایند.

محتویات جیب

«چندین اسلحه کمری، قطار فشنگ، مقدار زیادی پول، چکهای فراوان بانکهای مختلف مدارک و نامه‌ها و اسناد مهم» و ده‌ها خیال دیگر، چیزهایی بود که اغلب دشمنان و مأمورین شهربانی می‌پنداشتند در نزد رهبر فدائیان خواهد بود، ولی فردا اخباری که شهربانی در اختیار جراید گذارد، خط بطلانی بر خیالات همه کشید و روز بعد روزنامه‌های عصر نوشتند که محتویات جیب رهبر فدائیان اسلام: «یک قرآن

مجید، سه تومان پول، یک دستمال و یک مسواک چوبین و یک تسبیح گلین» بوده است.

انتقال به زندان قصر

گرمای خرداد ماه در آن محیط محدود و گرم، ما را به ناراحتی انداخته بود. حیاطی کوچک با دیوارهای بلند در کنار بهداری زندان موقت که «قرنطینه»اش می‌گفتند، محل زندان ما بود. دو نفر بودیم که هم هدف و همراه و هم عقیده در کنار همدیگر محبوس بودیم.

ماه مبارک رمضان هلال مقدس خود را نشان داد و روز اول ماه را در همان مکان به سر بردیم. نزدیک افطار بود که رییس زندان «آقای سرهنگ شفقی» به اتفاق دادیار زندانها «آقای موسوی‌زاده» به داخل محوطه ما آمده و گفتند که می‌خواهیم آقایان را به زندان دادگستری منتقل کنیم. این تصمیم آنها به نظر ما ساده نیامده و خیال می‌کردیم حیله‌ای در کار است؟ لذا گفته شد تا آقای نوّاب را به نزد ما نیاورید، تغییر مکان نمی‌دهیم. ساعتی به مذاکره گذاشت ولی نتیجه‌ای عاید نشد.[۱۵]* آنها رفتند و ناگهان درب زندان مابازشد و اردوی پاسبانان هجوم آوردند و حیاط مملو از مأمورین شد. ما هم پتوهای زندان و کاشیهای موجود و یک پیت نفت و اشیایی دیگر در وسط اطاق جمع نموده بودیم که در مقال هجوم آنها دفاع کنیم... همه در یک اطاق جمع شدیم و آقای سیدعبدالحسین واحدی درب اطاق ایستاده و در حالی که آستینهای خود را بالا برده و دستها را به دو طرف درب اطاق زده بودند، شروع به صحبت نموده و خطاب به پاسبانان گفتند که: ما چون از نقشه و حیله اداره زندان بی‌اطلاعیم، لذا مقاومت خواهیم کرد.

بالاخره یکی از افسران ارشد شهربانی به آنجا آمد و از در مسالمت و رفاقت وارد شده و به ما قول داد که به مکان بسیار بهتر و راحت‌تری منتقل می‌شویم و حیاط بزرگ و مشجر و مصفایی در زندان شماره ۲ سیاسی قصر در اختیار ما خواهد بود.

---

* به توضیحات مراجعه شود.

پس از این مذاکرات و حصول اطمینان خاطر، آماده حرکت شدیم. یک ساعت از شب گذشته و ما هنوز افطار نکرده بودیم و بساط حاضر افطار را هم با خود بردیم، از محوطه زندان موقت که وارد حیاط شهربانی شدیم، دیدیم که عده زیادی ژاندارم اطراف زندان را محاصره نموده‌اند. بعداً فهمیدیم اقدامات احتیاطی زیادی کرده بودند...

برای اطلاع خوانندگان

با این شماره هیجدهمین مقاله ما به دست خوانندگان می‌رسد. اکنون ناگزیریم که به علاقه‌مندان اطلاع دهم از این شماره به بعد مقالات ما به علل و موانعی که از ذکرش معذوریم، قطع می‌شود و امیدواریم که در فرصت مقتضی بتوانیم این تاریخ را با اضافه مطالبی که در اثر موانع موجود تاکنون حذف شده است، چاپ نموده در دسترس عموم قرار دهیم.*

* مجله خواندنیها، سال ۱۶، شماره ۲۳، صفحه ۱۸.

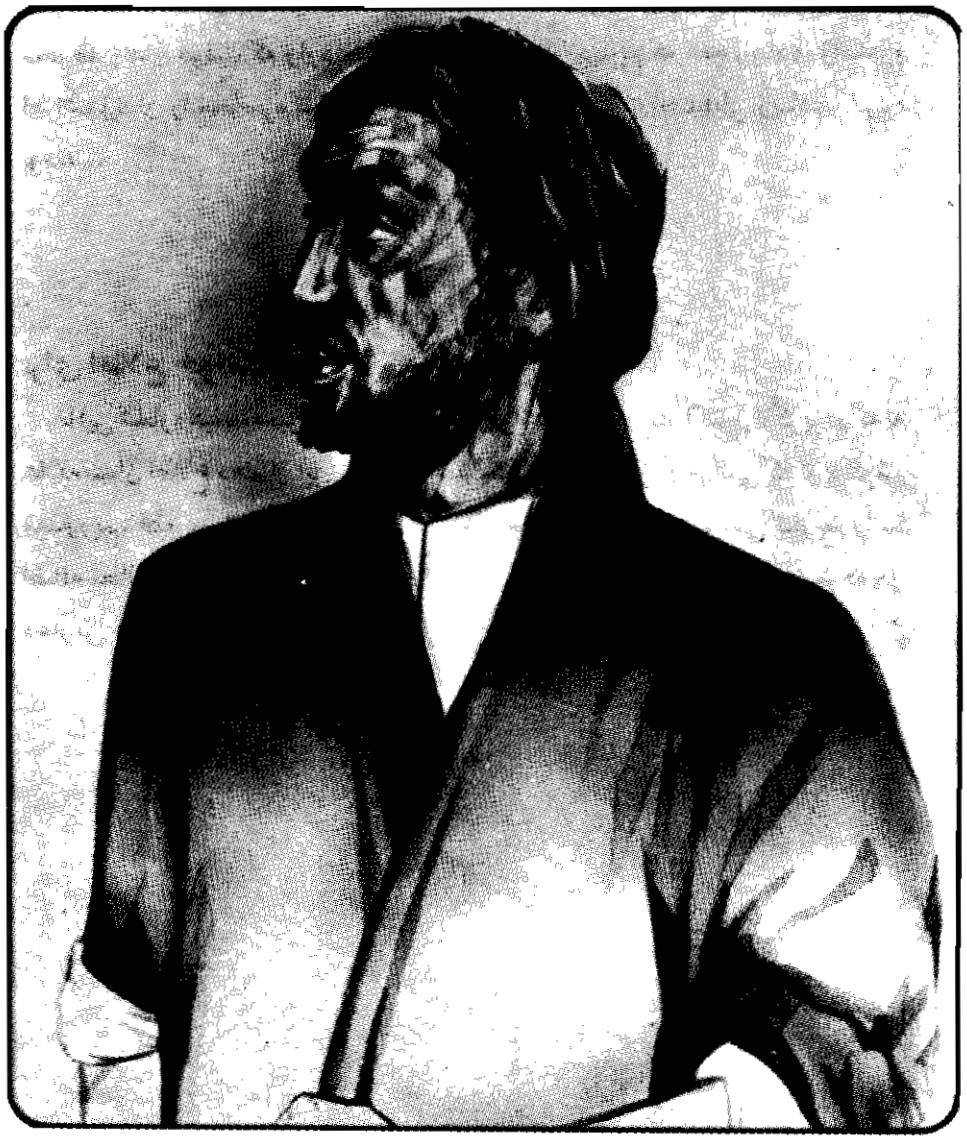

توضیحات

از:

سیدهادی خسروشاهی

توضیحات*

۱. آیةالله مدنی بعدها به ایران برگشته و به مبارزه علیه استعمار و استبداد پرداخت و سالها، در دوران ستم‌شاهی، تبعید و زندان و شکنجه را پذیرا شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در محراب نماز جمعهٔ تبریز، توسط منافقین به شهادت رسید.

۲. از مرحوم آیةالله حاج سراج انصاری مؤسس «اتحادیهٔ مسلمین ایران»، کتابهای: شیعه چه می‌گوید؟، دین چیست و برای چیست؟ و نبرد با بی‌دینی همان ایام منتشر گردید که در سالهای اخیر با ویرایش و اضافات این جانب، توسط انتشارات بنی‌هاشمی تبریز، چندین بار تجدیدچاپ شده است. مرحوم حاج سراج تألیفات دیگری نیز دارد و ماهنامهٔ مسلمین ارگان اتحادیه نیز چندین سال به مدیریت ایشان منتشر می‌گردید.

۳. این بیانیه در روزنامهٔ اطلاعات، شمارهٔ ۵۹۵۶ در آن ایام درج شده است.

***

البته باید یادآور شد که در ماجرای توطئه فرهنگی ـ ضدمذهبی کسروی عناصر بسیاری کوشا بودند... ولی اقدامی را که نواب‌صفوی کرد، «کارساز» بود... بحث‌های حضوری، تشکیل جلسات، نشر اعلامیه‌ها، ردیه‌ها، پاسخ‌ها، کتابها و... هیچکدام نتیجه‌ای نبخشید تا آنکه...

متن یکی دیگراز اعلامیه‌های علماء و مردم تهران را که با صدها امضا در آن دوران منتشر گردید ـ و در متن کتاب به یکی از آنها اشاره شده است ـ بعنوان نمونه نقل میشود:

یکم دی ماه کسروی کتابهای دینی و مذهبی ما را میسوزاند باید دولت جلوگیری کند

اعلام جُرم از طرف اهالی پایتخت بر کسروی جنایتکار

در این موقع باریک که از یکسو نمایندگان دول متفق در سانفرانسیسکو برای حل مشکلات دول

* این توضیحات مربوط به صفحات پیشین کتاب (خاطرات) است.

جمع شده‌اند واز سوی دیگر عموم ملل دنیا منتظر اعلان پایان جنگ و انعقاد صلح میباشند، مایه بسی تأسف است که در کشور ما علاوه از گرفتاریهای گوناگون یک گرفتاری بسیار بزرگی رخ داده که برای عدهٔ زیادی از نویسندگان کشور بلکه بنمایندگان مجلس و هیئت معظم دولت نیز پوشیده است و آن داستان «بلوی و شورش کسروی» است و ما میدانیم مدیران اغلب از جراید اصلاً بمرام و مقصود احمد کسروی آشنا نیستند و از شالودهٔ که برای ایجاد یک بدبختی بزرگ دیگری ریخته است، ناآگاهند. از این رو در پیش‌آمد تیراندازی «چهارراه حشمت‌الدوله» کاملاً طرفداری میکنند و این طرفداری خود مایهٔ بیشرمی و گستاخی یک عده بی‌سروپا شده است که بنام آزادگان ورق پاره‌های پشت سرهم انتشار میدهند و کسانی را از شهرستانها برانگیخته‌اند که تلگرافهائی بکنند و میخواهند از موقع استفاده نموده، در این هنگام سخت شورشی برپا نمایند. ما از نظر خیرخواهی توجه اولیای امور و نویسندگان محترم جرائد را بمقصود و مرام احمد کسروی جلب نموده جداً تقاضا داریم که در این قضیه از طرفداری و حق‌کشی خودداری نموده و سرچشمهٔ این غوغا و فساد را بگیرند.

کشور شاهنشاهی ایران بموجب قانون مقدس اساسی که با خون هزاران شهید با ایمان و عقیده بر روی صفحات قلوب آنها نوشته شده پایهٔ کلیه هستی و هستهٔ قوانین خود را استوار نموده اصل اول آن چنین مقرر میفرماید: مذهب رسمی ایران اسلام و طریقهٔ حقی اثنی‌عشریه است و پادشاه اسلام باید دارا و مُروج این مذهب بوده باشد. بموجب اصل دوم: مجلس شورای ملی بتوجه امام عصر عجل‌الله فرجه و بذل مرحمت شاهنشاه اسلام و مراقبت حجج‌اسلام و عامه ملت ایران تأسیس شده است. در هیچ عصری از اعصار مواد قانونی آن نمیتواند مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعهٔ حضرت خیرالانام داشته باشد و حجج اسلام بموجب این در مراقبت و رعایت حُسن اجرای این حُکم مأمور و مؤظف گردیده‌اند. بموجب اصل نهم این قانون افراد مردم از حیث جان و مسکن و شرف محفوظ‌ومصون از هر نوع تعرض هستند و ریشهٔ اصلی شرف هر ملتی بسته بدیانتی است که بر آن پای‌بند و معتقد باشند. بموجب اصل بیستم: مطبوعات عموماً بغیر از کتب ضلال و مواد مضر و بدین مُبین آزاد است و کسی که مخالف آن رفتار نماید مستحق مجازات شناخته شده است. بموجب اصل بیست و یکم: انجمن‌ها و اجتماعات مولد فتنه دینی و دنیوی ممنوع است.»

اینک ای شاهنشاه اسلام‌پناه! و ای مجریان قانون اساسی و ای نمایندگان محترم افراد ملت که بر روی توده اجساد کشتگان راه مشروطیت ایران و منشیان قانون اساسی جایگاه و جلوس شما تهیه و تنظیم شده و ای مردمان مسلمان شیعه مذهب کشور ستمدیده ایران عقاید و افکار (احمد کسروی) را که بموجب آن باعث فتنه و فساد و تیشه زدن بریشهٔ اسلام و قانون اساسی میباشد، بشرح زیر ملاحظه و در مقام چاره‌جوئی مملکت و مذهب را حفظ و صیانت فرمائید. آقایان حجج اسلام و کسانیکه بر حسب وظیفه دینی و مأموریتی که از جانب پیشوای مقدس دین اسلام بشما برگزار شده

و ای کسانیکه بموجب قانون اساسی بایستی حافظ دین مُبین اسلام بوده و از آن غفلت نورزید و مسامحه نفرمائید عقاید و افکار (احمد کسروی) را مورد مداقه قرار داده وجداناً قضاوت نمائید که آیا در نزد خداوند و در محضر پیشوای اسلام و قانون مقدس اساسی و افکار مسلمین تمام دنیا ساکت نشستن در مقابل این وضعیت ظلم و ستم و ترک وظیفه شرعی نخواهد بود؟

آقای احمد کسروی بنا بنوشته خود که در صفحهٔ ۱۴ دفترچه یکم آذر ۱۳۲۲ چاپ شده و موجود است در سال ۱۳۰۷ از عدلیه خارج شده و در حال خود دگرگونی می‌یافته و از مردم می‌رمیده و سخن کمتر می‌گفته است و در اثر این دگرگونی سُهش‌هایش (احساساتش) بسیار تند گردیده و مثلاً با گریستن یک بچه اشکهای او نیز جاری می‌شده و گوشتهای دکان قصابی با او سخن می‌گفته! و بالاخره‌درسرچشمه‌خیابان‌سیروس‌باخریدن پنجاه‌وشصت‌گنجشک و آزادکردن آنهاآمیغها(حقایق) جلو چشم او نمایان گردیده، لذا یکم آذر سال ۱۳۱۴ بانتشار مهنامهٔ بنام (پیمان) پرداخته است.

و در صفحه ۱۱ شمارهٔ ۱۳ سال یکم چنین نوشته: (بر همچو منی چه آسانست که بسخنانی دربارهٔ دین بیاغازم و گروهی را دنبال خود بیندازم ولی آیا چه سودی از این کار خواهم داشت، جز اینکه گروهی را در بیابان گمراهی سرگردان گردانم. جز اینکه دردی بر دردهای مسلمانان بیفزایم؟.. ولی پس از مدتی که سُهش‌هایش تندت رو تیزتر شده گروهی را گمراه نموده و بدنبال خود انداخته و دردی بر دردهای مسلمانان افزوده است، بطوریکه در یکم آذر ماه سال ۱۳۲۳ کتابی بنام «در پیرامون اسلام» نوشته و پراکنده است که از سرتاپا بدین مقدس اسلام حمله کرده و آن دین پاک را با این زمان ناسازگار پنداشته و همه مسلمانان و پیروان دین اسلام را گمراه خوانده است و نیز همان سال کتابی بنام «شیعیگری» انتشار داده است که در صفحهٔ ۱۵ همان کتاب نسبت سرسام به پیغمبر اسلام داده و در صفحهٔ ٦ از ائمه اطهار بدگوئی کرده و در صفحهٔ ۱۸ـ۲۰ نسبت بمقام مقدس حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام گستاخی نموده و صراحتهٔ به آن بزرگوار نسبت خداناشناسی و بیدینی داده است. پس از انتشار کتاب نامبرده دولت وقت احساس نمود که اگر جلوگیری از آن نشود مایهٔ ایجاد انقلاب خواهد شد، بنابراین از طرف حکومت نظامی (روزنامه پرچم) که هر هفته با اینگونه خرافات منتشر میشد، توقیف گردیدو از طرف دولت دستور داده شد از انتشار کتاب (شیعیگری) جلوگیری بعمل آید. ولی احمد کسروی که به جریحه‌دار نمودن قلوب عموم ملت اسلام و شیعیان جهان مخصوصاً آماده شده است، دوباره همان کتاب را بازیادی چند صفحه بنام (داوری) چاپ و منتشر نمود. بعلاوه دربارهٔ حافظ شیرازی و شیخ سعدی و ملای رومی و خواجه‌نصیرالدین طوسی و سایر نوابغ ایران و اسلام کسی را از مرده و زنده رها نکرده است که نیشی با قلم زهراگین خود به روان آنها نزده باشد.

خلاصه کلام آنکه از روزیکه این آقا گنجشکها را آزاد کرده است تا امروز به آزار پیغمبر اسلام و پیشوایان دین و علما و رجال مسلمین و مردان بزرگ فرهنگی ایران پرداخته و از هیچگونه بی‌ادبی و

خلاف نزاکت نسبت به آنان خودداری و فروگذاری نکرده است. علاوه از این نوشته‌های زهرآلود و انتشارات مسموم به یک رشته کارهای دیگری برخاسته که هر یک از آنها موجب بدبختی جداگانه‌ایست. یکی از آنها جشن یکم آذر است که پس از داستان شهریور ماه ۱۳۲۰ هر ساله برپا نموده و در پیرامون آن دفترچه انتشار می‌دهد که خواندن یکی از آنها برای روشن شدن نامه‌نگاران محترم و اولیای معظم امور مملکت کافی است. دیگری جشن (کتاب‌سوزی است) که نیز هر سال یکم دیماه تشکیل داده، کتابهای دینی و مذهبی و ادبی و فرهنگی را آشکارا میان جماعتی میسوزاند و برای تهییج مردم کتابچه بنام (یکم دی) انتشار می‌دهد. از جملهٔ کتابها یکی «قرآن شریف است» که میان تمام ملل دنیا محترم و معظم است، اما این مرد پست، سور و آیات آن را بی‌باک و بی‌شرم میسوزاند و در این کشور اسلامی کسی جلو او را نمی‌گیرد. داستان شورش (تبریز و مراغه و میاندوآب) در اثر همین قرآن‌سوزی او پدید آمد و قطع داریم که تألیفات همین آقایان مدیران جرائد (که پارهٔ از آنها امروز از او طرفداری می‌نمایند) طعمه حریق داده است، ولی چون امروز که خود را در گرداب فنا می‌بیندو با دست خود گرفتار شکنجه شده است، ناچار همکار محترم می‌نویسد. یکی دیگر از کارهای خلاف اصول او کتک زدن است که بنا به نوشتهٔ خود در صفحه ۲۶ یکم آذر ۱۳۲۲ می‌نویسد: مدیر روزنامهٔ توفیق و آقای سرمدی کتک‌کاری نموده و چند ماه پیش آقای تقوی مدیر محترم مجله هراز را زده است و در آذر ماه ۱۳۲۳ با چهل نفر از پیروان خود همین (احمد کسروی) در تهران پایتخت ایران ریخته، آقای نوبخت مدیر روزنامهٔ آفتاب را کتک زده است و در پشت دفترچه یکم آذر ۱۳۲۳ خود کسروی به جنایت وحشیانه خود اعتراف نموده است. به اعتقاد ما زمامداران محترم امور کشور پس از توجه و رسیدگی به این حرکات ناشایستهٔ او تردیدی در مُفسد و ماجراجو بودن این مرد نداشته، نقشه دفع آن ریشه فساد را خواهند کشید. اکنون که کار به اینجا رسیده ووحشیگری او از زدن و کتک‌کاری به مرتبه تیراندازی و مسلح بودن کشیده است بهتر آن است که بنوشته‌های خود او نظری افکنده و دلایل ایجاد انقلاب و تولید شورش و فتنه را از نوشته‌های خود او در آورده و به رُخ او بکشند و قضاوت کنند. ما برای تسهیل امر داوری بچند نوشته او اشاره می‌کنیم.

۱ـ در صفحه ۲۷ دفترچه یکم آذر که در چاپخانه پیمان چاپ شده چنین می‌نویسد: (ما در برابر کسانیکه از راه بی‌فرهنگی یا الواطی می‌آیند زبونی نخواهیم نمود و از جلو آنان درآمده تا کشتن و کشته شدن پیش خواهیم رفت). بهمین جهت غوغای چهارراه حشمت‌الدوله را برپا نموده که تا از جلو این پیش‌آمد بدلخواه درآید و بکشتن و کشته شدن پیش رود.

۲ـ در صفحه ۶۱ کتاب (دین و جهان) که سال ۱۳۲۳ در چاپخانهٔ پیمان چاپ شده است پس از بیان معنی انقلاب چنین می‌نویسد: (راه این است و ما نیز آن را گرفته‌ایم و پیش می‌رویم و نزدیکست آن روزیکه یک گام دیگر نیز برداریم و رشته کارها را بدست گرفته آئین خود را از

یکم دی ماه کسروی کتابهای دینی و مذهبی ما را میسوزاند باید دولت جلوگیری کند

اعلام جرم از طرف اهالی پایتخت بر کسروی جنایتکار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

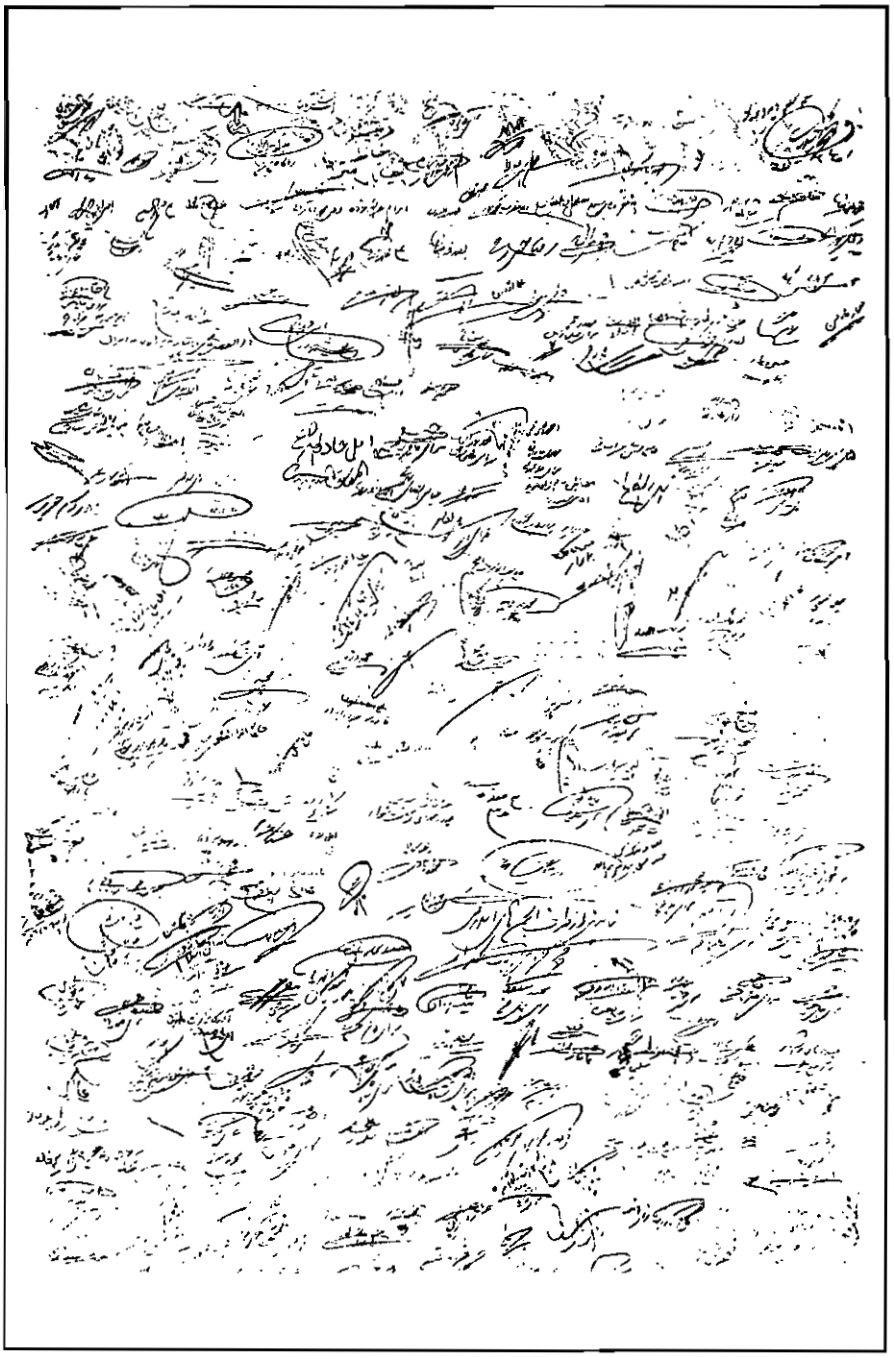

هرباره روان گردانیم) گویا همان گامی را که وعده داده است مقدمه‌اش همین تیراندازی است.
۳ـ در صفحهٔ خر دفترچه بهمن ماه ۱۳۲۳ به یاران و پیروان گمراه خود چنین پیام داده است: در ایران باید بکوشیم و سال آینده ۱۳۲۴ را یکسال برجسته در تاریخ خود گردانیم، چنانچه شما می‌دانید دولتهای بدخواه که یکی پس از دیگری می‌آیند و میروند خود را به جلو ما انداخته‌اند و می‌خواهند سد راه ما شوند این است، از امسال یکی از نبردهای ما با دولتهاست و پس از آن بیاران خود وعده داده که در سال جاری در این زمینه گامهای برجسته خواهد برداشت.

هنوز چهار ماه از انتشار این نوشته نگذاشته است که قضیه (چهارراه حشمت‌الدوله) را برپا نموده و یکی از قدمهای برجستهٔ خود میداند. از اینگونه سخنان در نوشته‌های او فراوان است و ما تنها به چهار دفترچه او که دو تای آنها بنام (یکم آذر) است، دو تای دیگر بنام (یکم دیماه) می‌باشد، اولیای معظم امور و قضاوت دانشمند دادگستری را دعوت می‌کنیم که آنها را از سرتاپا بخوانند. در این موقع که پروندهٔ این مرد جانی به دادسرا خواهد رسید با اطلاع باشند و در قضاوت جنبه عدالت و دادگری را مرعی دارند و این ریشه فساد را از این کشور اسلامی نابود نمایند و راضی نشوند که دنباله کار بهیجان عمومی و هرج و مرج و خونریزی برسد و در این موقع باریک اسباب دردسر اولیای امور فراهم آید. ما اهالی پایتخت از این مرد پست جانی که به تمام شئون مذهبی ما اهانت و بدگوئی مینماید، بیزاریم و جداً از نمایندگان حقیقی اسلام و کشور و هیئت معظم دولت و مسئولین امنیت کشور قلع و قمع این مایهٔ فساد را خواستاریم.

۴. شیخ بهلول: حاج شیخ محمدتقی بهلول اصلاً از مردم گناباد است و خاندان او نخست در خراسان اقامت داشتند... بهلول در قم و خراسان و نجف به تحصیل پرداخت و سپس برای مبارزه با استبداد رضاخانی وارد میدان شد و در منابر به افشاگری ستم‌ها و استبداد شاه مشغول شد و در جریان «کشف حجاب» که یک توطئه حساب شده از سوی غرب، برای تحکیم پایه‌های سلطنت ضدمذهبی در ایران بود، بهلول، به تبع مراجع و علماء وقت، مبارزه را تشدید کرد و در حادثه مسجد گوهرشاد، به‌علت افشای علنی رضاخان و حمله مستقیم به او، معروف‌تر شد و سپس فاجعه رخ داد و رژیم باقتل‌عام مردم مسلمان مشهد و زوار حضرت رضا علیه‌السلام در مسجد گوهرشاد، به سرکوب همگانی پرداخت و آنگاه اتهامات متوجه شیخ محمدتقی بهلول شد که: «سوء سوابق او از شرارت و فساد معلوم و سابقاً تحت‌تعقیب نیز واقع شده بود»[1].. و کم‌کم او را که گویا «شیخ‌مجهول‌الهویه»ای! بود، «مسئول غائله!» نامیدند..[2] و عاملین اصلی فاجعه که در رأس آنها رضاخان بود فراموش

---

۱. اعلامیه «محمود جم» وزیر کشور دولت فروغی بسال ۱۳۱۴.
۲. آئینه عبرت، خاطرات دکتر نصرالله فاطمی، ج ۲، چاپ لندن.

شدند... بهلول که هم اکنون نیز زنده است[1]. بیش از یک قرن عمر دارد. دائم‌الصیام است. همچنان در مساجد ایران، به وعظ می‌پردازد. مرد مبارزی است که از ابتدای حکومت ستمشاهی قیام خود را آغاز کرده بود.
(خاطرات زندگی او را در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» ـ سال سوم شماره ۹ و ۱۰ ـ بخوانید).

۵. مرحوم پاینده قرآن مجید را بعدها به فارسی ترجمه کرد و ترجمهٔ او، از جملهٔ بهترین ترجمه‌هاست. علاوه بر آن، چندین کتاب ارزنده نیز ـ تألیف و ترجمه ـ از آن مرحوم به یادگار مانده است.

۶. در متن کتاب، اشاره‌ای به فعالیت گسترده فدائیان اسلام و رهبری آن ـ شهید نواب‌صفوی و شهید سیدعبدالحسین واحدی ـ در حوزه علمیه قم و کاشان آمده است... اما نگاهی گذرا بر اسناد موجود در شهربانی و ژاندارمری کل کشور، و گزارشهای فرمانداران و مسئولین انتظامات قم و کاشان، اوج فعالیت فدائیان اسلام و چگونگی ترس و وحشت عناصر وابسته به رژیم را نشان میدهد.
بررسی تحلیلی اسناد درگزارشها، نیازمند فرصت بیشتر و مناسبی است و اگر خداوند توفیق داد در کتاب «تاریخ تحلیلی حرکت فدائیان اسلام در ایران» به آن خواهیم پرداخت و اینک، فقط چند نمونه از گزارشها و اسناد شهربانی کل کشور، فرمانداری و ژاندارمری قم و کاشان جهت اطلاع علاقمندان، عیناً نقل میشود:

تاریخ: ۳۱/۱۲/۳
شماره: ۱/۵۸۹۸۸

محرمانه شهربانی کل کشور
محترماً باستحضار خاطر عالی میرساند. گزارشات واصله از شهربانی قم حاکی است ساعت ۱۷/۳۰ روز ۲۷ بهمن ماه آقایان نواب‌صفوی و سیدعبدالحسین واحدی و خلیل طهماسبی و صرافان و چند نفر دیگر به آنجا وارد بدأ بحرم مطهر مشرف و در صحن آقای واحدی بیاناتی مبنی بر پشتیبانی از دین و قرآن ایراد، سپس آقای صفوی در اطراف دین و دیانت و نماز سخنرانی نموده و در ساعت ۱۸ از صحن خارج و بمنزل واحدی رفته. روز ۳۱/۱۱/۲۸ با انتشار آگهی قبلی از

---

۱. رمضان المبارک ۱۴۱۵ هـ ـ اسفند ۱۳۷۳.

ل-۲
در جواب مراسله حروف و
اعداد میزه که متن شماره
است با شماره ذکر شود

اطلاعات

تاریخ ۳ ر ۱۲ ر ۵۱
شماره ۱/۵۸۹۸۸
پیوست
موضوع

محرمانه

وزارت کشور
شهربانی کل کشور

قسمت

وزارت کشور

محترما باستحضار خاطر عالی میرساند: گزارشات واصله از شهربانی قم حاکی است ساعت ۱۷/۳۰ روز ۲۷ بهمن ماه آقایان نواب صفوی و سید عبدالحسین واحدی و خلیل طهماسبی و صرافان و چند نفر دیگر با نجا وارد بدوا بحرم مطهر مشرف و در محسن آقای واحدی بیاناتی مبنی بر پیشقدمیهائی از دین و قرآن ایراد سپس آقا نواب صفوی در اطراف دین و دیانت و نماز سخنرانی نموده و در ساعت ۱۸ از صحن خارج و بمنزل واحدی رفته روز ۱/۱۱/۳۸ تا انتظار آگهی قبلی از طرف فدائیان اسلام نواب صفوی در مسجد امام با حضور جمعیت کثیری از اقارب و ابنای مختلف به منبر رفته و در اطراف انسانیت و کلاه شاپو و (کراوات) سخنرانی و از وضع خیابانهای لاله زار و اسلامبول از لحاظ تشکیل سینما و غیره انتقاد و مجلس ساعت ۱۷/۵ پایان یافته است روز ۲۹ بهمن ماه نیز آقای نواب صفوی پس از ملاقات با آقایان آیت الله نجفی و صبح ریحان اله و شریعتمدار در مسجد امام ضمن موعظه نسبت به ۶ ماه مهلت در اجرای قانون منع استعمال مشروبات الکلی اعتراض و عذر خواهی نموده ما برای اجرای قوانین قرآن تا آخرین قطره خون خود فداکاری خواهیم نمود.

بنظر ابلاغ واصله آقای نواب صفوی روز ۳۰ بهمن ماه برای حضور در محاکمه قاتل مرحوم دکتر زنگنه بتهران مسافرت و سپس برای رفتن بکاشان بقم مراجعت خواهد کرد.

اطلاع مدیر شهربانی کشور - سرهنگ ۲ پایدار

۴۴۸

۱۲/۹

۱۷۲۴۵
۱/۱۲/۵

۴۴۸
۱۲/۹

اداره ...

وزارت کشور

رونوشت گزارش شماره ... ۶ ... مورخه ۳۱/۱۱/۲ وزارت اداره که اصل آن شماره ..... ثبت شده

محرمانه - استانداری تهران - برحسب آگهی منتشره از طرف ذات الیان اسلام برای تجلیل از اقدام ابن صفوی عده ای رجال و چهارصد پانصد نفر تا ۳۰ کیلومتری قم باستقبال رفته ساعت ۵ بعد از ظهر ۳۱/۱۱/۲۷ ساعت میانداری عده ای مراجعان در حالیکه جمعیت مستقبلین با اتوبوس و ماشین اداری در معیت آنان بودند بقم وارد بلا فاصله بحرم مطهر مشرف شده سپس در صحن استانه متفرق شدند اطلاع شما لیم عالیه ابلاغ می شود تا بعد ایجاد آدای واجبات رفتند و طبق گزارش ریاست ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۳۱/۱۱/۸ نواب صفوی در مسجد امام مسجد رفته و با حضور جمعیت از طبقات مختلف شهر و طلاب علوم دینیه شروع بسخنرانی مشروحی کرده و مدعا اظهار انتشار در زمان رضاشاه بزور کلاه شاپو سر شما گذاشته و باید حالا خود شان برداشت و لشهای بزرگ باید انتخاب اتم قانون خوی اسلامیت بوده و نیز راجع بقرآن شریف ایاتهای لا له زار و اسلا مبول و سینماها و تیره پیاده شده و وعده داد که روز ۳۱/۱۱/۹ هم بمسجد خواهد رفت - فرمانداری آزموده - امضاء

رونوشت برابر اصل است

رئیس دفتر استانداری تهران

طرف فدائیان اسلام نواب‌صفوی در مسجد امام با حضور جمعیت کثیری از طلاب و طبقات مختلف به منبر رفته و در اطراف انسانیت و کلاه‌شاپو و (کراوات) سخنرانی و از وضع خیابانهای لاله‌زار و اسلامبول از لحاظ تشکیل سینما و غیره انتقاد و مجلس ساعت ۱۷/۵ پایان یافته است. روز ۲۹ بهمن ماه نیز آقای نواب‌صفوی پس از ملاقات با آقایان آیت‌الله نجفی و شیخ ریحان‌الله و شریعتمدار در مسجد امام ضمن موعظه نسبت به ٦ ماه مهلت در اجرای قانون منع استعمال مشروبات الکلی اعتراض و علاوه نموده ما برای اجرای قوانین قرآن تا آخرین قطره خون خود فداکاری خواهیم نمود.

بقرار اطلاع واصله آقای نواب‌صفوی روز ۳۰ بهمن ماه برای حضور در محاکمه قاتل مرحوم دکتر زنگنه بتهران مسافرت و سپس برای رفتن بکاشان، به قم مراجعت خواهد کرد.

از طرف رئیس شهربانی کل کشور ـ سرهنگ ۲ پایدار

رونوشت گزارش فرمانداری قم شماره ۲۰٦/م مورخه ۳۱/۱۱/۳۰

وزارت کشور

رونوشت گزارش فرمانداری قم

شماره: ۲۰٦

مورخه: ۳۱/۱۱/۳

محرمانه. استانداری تهران. برحسب آگهی منتشره از طرف فدائیان اسلام برای تجلیل از آقای نواب‌صفوی عده در حدود چهارصد، پانصد نفر تا ۳۰ کیلومتری قم به استقبال رفته ساعت ۵ بعدازظهر روز ۳۱/۱۱/۲۷ نامبرده به اتفاق عده همراهان در حالی که جمعیت مستقبلین با اتوبوس و ماشین سواری در معیت آنان بودند، به قم وارد، بلافاصله به حرم مطهر مشرف شده، سپس در صحن آستانه مقدسه در اطراف تعالیم عالیه اسلامی سخنرانی نمودند. بعداً به خانه آقای واحدی رفتند و طبق گزارش شهربانی ساعت ۴ بعدازظهر ۳۱/۱۱/۲۸ نواب‌صفوی در مسجد امام منبر رفته و با حضور جمعیت کثیری از طبقات مختلف شهر و طلاب علوم دینیه شروع به سخنرانی مشروحی کرده و ضمناً اظهار داشتند در زمان رضاشاه به زور کلاه شاپو سر شما گذاشته و باید حالا خودتان بردارید و دولتهای بزرگ با داشتن بمب اتم فاقد خوی انسانیت بوده و نیز در اطراف خیابانهای لاله‌زار و اسلامبول و سینماها و غیره بیاناتی نموده وعده داده که روز ۳۱/۱۱/۲۹ هم به منبر خواهد رفت. فرماندار ـ آزموده.

رونوشت برابر اصل است

رئیس دفتر استانداری طهران

رونوشت

اداره .....

وزارت کشور

فرمانداری شهرستان کاشان

شماره ۹۰۲ ..... تاریخ ۱۳۴۱/۵/۲۱ وزارت اداره بخشداری ..... که اصل آن شماره ..... ثبت شد

[illegible]

رونوشت

اداره .....

وزارت کشور

فرمانداری شهرستان کاشان

وصول
اداره شهربانی
بنگاه

شماره ۹۱۰۹ تاریخ ۲۶ مرداد ۳۴ که اصل آن بشماره ۱۰۵ ثبت شد

محرمانه تسلیم . اداره فرمانداری شهرستان کاشان تعقیب نامه شماره ۹۰۳ / ۷ / ۱۲ / ۳۴ راجع به ساعت ۲۰ شب ۸ / ۱۲ / ۳۱ جلسه وعظ و سخنرانی در مسجد رباط پلی تشکیل شد ابتدا خطیبی که بجای منبر در پشت بلندگو از کلاه تمام لبه که در زمان اعلیحضرت فقید معمول شده شقیه مو و با کلاه شاپو در دوران اقامت ناصر خسرو واحدی آقای نواب بمنبر رفت در ضمن گفتار خود اشاره میفرمود ملتفت افرادی که بمنزل نواب صفوی رفته بودند نمود ضمن سخنرانی بیان داشت دوائر دولتی شایسته آن نیستند که کسی شکایت نزد آنان برد ناچارم بشکایت آنها خودم رسیدگی کنم و همین امشب بقریه ابوزید آباد خواهم رفت و ساعت ۲۲ جلسه مشتم و بواسطه نبودن وسائط نقلیه از رفتن بقریه مزبور منصرف و ساعت ۱ صبح ۸ / ۱۲ / ۳۱ بتهران مراجعت نمودم . رئیس شهربانی کاشان بسرهنگ ژاندارمری

امضاء

رونوشت مطابق اصل است

رئیس دفتر فرمانداری کاشان

وزارت کشور

استخراج از قم
مورخه: ۳۱/۱۱/۲۳

فوری است. وزارت کشور چون طبق اطلاع نواب‌صفوی با عدهٔ قصد عزیمت قم دارند کمیسیون امنیت تشکیل با در نظر گرفتن اوضاع و احوال اقدامات لازمه معمول برای پیش بینی و جلوگیری از حوادث احتمالی وجود یک دسته با وسایل کافی ضروری تشخیص مستدعی است مقرر فرمائید. دستورات فوری در اعزام دسته به شهربانی کل صادر گردد که نفرات فردا ۲۳ جاری در قم باشند و گزارش رسمی تقدیم ۲۰۴ آزموده
انتظامات

وزارت کشور
فرمانداری شهرستان کاشان

شماره: ۶۰۳
تاریخ: ۳۱/۱۲/۷

اداره فرمانداری کاشان تعقیب نامه شماره ۶۰۲/۳۱/۱۲/۶ راجع به آمدن نواب صفوی و همراهان او باستحضار میرساند.

پس از استراحت از منزل آقای مدنی در خیابان باباافضل از ساعت ۱۵ روز ۳۱/۱۲/۶ بمنزل آقایان آیت‌الله رضوی و حجت‌زاده رفتند. فقط در منزل آقای حجت‌زاده از طرف آقای حجت‌زاده صحبت هشت نفر قاتلین برجیس بمیان آمد که آقای حجت‌زاده اظهار نمودند درباره هشت نفر قاتلین کمال مساعدت از جانب من بعمل آمد. پس از خروج به مسجد بالابازار رفته و برای اهالی بوسیله بلندگو وعظ کرد که سخنان خلافی استماع نگردید. ساعت ۱۹/۵ مجدداً به منزل مراجعت و تا ساعت یک صبح مشغول گفتگو و بحث بود که در آن سخنان با حضور ۱۸۰ نفر اشخاص به آقای نخست‌وزیر جناب آقای دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی و دائر دولتی اهانت نمود، چون ممکن است توهین به آقای نخست‌وزیر و آقای کاشانی در خارج ایجاد تشنجی نماید، مراتب اعلام که تصمیم مقتضی اتخاذ و اعلام فرمایند.

رئیس شهربانی کاشان ـ سرهنگ ۲ پورمؤید

وزارت کشور

فرمانداری شهرستان کاشان

شماره: ۶۱۹

تاریخ: ۳۱/۱۲/۹

محرمانه مستقیم. اداره فرمانداری شهرستان کاشان تعیب نامه شماره ۶۰۳/۳۱/۱۲/۷ از ساعت ۲۰ شب ۳۱/۱۲/۸ جلسه وعظ و سخنرانی در گذر باباولی تشکیل شد. ابتدا خلیل طهماسبی پای منبر در پشت بلندگو از کلاه تمام لبه که در زمان اعلیحضرت فقید معمول شده تنقید نمود و به آن شادروان اهانت‌ها نمود، سپس واحدی آقای نواب به منبر رفت و در ضمن گفتار خود اشاره به متحصنین تلگرافخانه که به منزل نواب‌صفوی رفته بودند، نمود. ضمن سخنرانی بیان داشت دوائر دولتی شایسته آن نیستند که کسی شکایت نزد آنان برد، ناچارم به شکایت آنها خودم رسیدگی کنم و همین امشب بقریه ابوزیدآباد خواهم رفت و ساعت ۲۲ جلسه ختم و بواسطه نبودن وسائط نقلیه از رفتن بقریه مزبور منصرف و ساعت ۱۱ جمعه ۳۱/۱۲/۸ به تهران مراجعت نمودند.

رئیس شهربانی کاشان ـ سرهنگ ۲ پورمؤید

اداره اطلاعات

شماره: ۱/۵۹۸۳۳

تاریخ: ۳۱/۱۲/۱۱

محرمانه

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

محترماً تعقیب نامه شماره ۱/۶۰۱۴۸/۳۱/۱۲/۱۱ باستحضار خاطر عالی میرساند. شهربانی قم گزارش می‌دهد روز ۵ ماه جاری ۶ نفر از فدائیان اسلام قم به کاشان عزیمت و نواب صفوی و خلیل طهماسبی و چند نفر دیگر با اتوبوس شماره ۵۴۱۶ ساعت ۱۳/۳۰ همانروز از تهران بقم وارد شده و پس از زیارت بکاشان حرکت نموده‌اند و همچنین گزارش شهربانی کاشان حاکی است که نواب صفوی و همراهان او ساعت ۱۹ روز ۶ ماه جاری به آنجا وارد و از طرف فدائیان اسلام استقبال بعمل آمد و قرار است دو شب در مدرسه سلطانی سخنرانی نمایند.

از طرف رئیس شهربانی کل کشور. سرهنگ ۲ پایدار

اداره اطلاعات
دائره .....
تاریخ ۳۱/۱۲/۱۱
شماره ۱/۵۰۱۶۸
پیوست ...
موضوع

ل — ۱

درجواب مراسله حروف و
اعداد ممیزه که منهم شماره
است با شماره ذکر شود

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

محرمانه

وزارت کشور

محترماً تعقیب نامه شماره ۱/۵۰۱۶۸ - ۳۱/۱۲/۱۱ باستحضار جاهدرعالی میرساند . شهربانی قم گزارش میدهد روز ۵ ماه جاری ٦ نفراز فدائیان اسلام قم بکاشان عزیمت ونواب صفوی وخلیل طهماسبی وچند نفر دیگر با اتوبوس شماره ٥٤١٦ ساعت ۱۳/۳۰ همانروز از تهران بقم وارد شده وپس از زیارت بکاشان حرکت نموده اند و همچنین گزارش شهربانی کاشان حاکی است که نواب صفوی وهمراهان اوساعت ۱۹ روز ٦ ماه جاری به آنجا وارد وازطرف فدائیان اسلام استقبال بعمل آمد وقرار است دوشب در مدرسه سلطانی سخنرانی نمایند .ف

ازطرف رئیس شهربانی کل کشور . سرهنگ ۲ پایدار

اداره اطلاعات
شماره: ۱/۶۰۳۹۷
تاریخ: ۳۱/۱۲/۱۰

وزارت کشور
شهربانی کل کشور

(محرمانه)

محترمانه تعقیب نامه شماره ۱/۶۰۱۴۸ / ۳۱/۱۲/۱۱ راجع به مسافرت فدائیان اسلام به کاشان باستحضار خاطرعالی میرساند. گزارشات واصله از شهربانی کاشان حاکی است که دو روز است نواب صفوی و خلیل طهماسبی و همراهان به کاشان وارد و با حضور عده‌ای به دولت و آیت‌الله کاشانی و مأمورین دولت اهانت نموده است و ساعت ۲۰ جلسه وعظ و سخنرانی نواب‌صفوی در مسجد گذر باباولی تشکیل و ابتدا خلیل طهماسبی در پشت بلندگو ضمن اهانت نسبت به اعلیحضرت فقید از کلاه شاپو تنقید و بعد به منبر رفته و با اشاره به متحصنین که در تلگرافخانه برای دادخواهی از کدخدای محل متحصن و سپس بمنزل نواب‌صفوی رفته بوده‌اند، اظهار عقیده نمود که دربار و مأمورین دولت شایسته آن نیستند که کسی نزد آنها دادخواهی نماید. سپس نواب‌صفوی به منبر رفته و ضمن سخنرانی بیان داشته است، امروز فرماندار بشکایت متحصنین تلگرافخانه رسیدگی نکرده و به منزل من هم نیامده است، ناچارم بشکایت آنها خودم رسیدگی نمایم و علاوه نموده همین امشب بقریه «آب‌یزیدآباد» واقع در ۴۲ کیلومتری شهر خواهم رفت و ساعت ۲۲ جلسه ختم و بعلت نبودن وسائط نقلیه از رفتن بقریه مزبور منصرف شده‌اند. شهربانی کاشان اضافه مینماید چون احتمال می‌رفت در خارج شهر تشنجی ایجاد نماید، مراتب بفرمانداری محل اعلام و تقاضای تشکیل شورای امنیت گردیده است و تصور می‌رود روز جمعه ۳۱/۱۲/۸ به تهران عزیمت نمایند.

از طرف رئیس شهربانی کل کشور ـ سرتیپ افشارطوس
سرهنگ پایدار

وزارت کشور
ژاندارمری کل کشور

محترماً معروض میدارد

آقای نواب‌صفوی رهبر فدائیان اسلام چندی قبل بقم عزیمت و پس از چند روز اقامت در قم با همراهان به کاشان حرکت و روز جمعه ۳۱/۱۲/۸ از کاشان به قم وارد و پس از مختصر توقف در مسجد مرحوم آیت‌الله حجت همان روز بسمت تهران حرکت و در تمام ایام اقامت در قم و

ل - ۲

درجواب مراسله حروف و اعداد سبز که مشعر شماره است با شماره ذکر شود

اطلاعات

دایره .....

تاریخ ۲/۱۲/۱۰

شماره ۱/۶۰۴۹

پیوست .....

موضوع .....

(محرمانه)

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

قسمت .....

وزارت کشور

محترما تعقیب نامه شماره ۱/۶۰۱۴۸ - ۳۵/۱۲/۱۱ راجع بمسافرت خدا ثیان اسلام به کاشان باستحضار حاضر نالی میرساند گزارشات واصله از شهربانی کاشان حاکی است که دوروز است نواب صفوی وحلیل طهماسبی وعمرا عان بکاشان وارد و با حضور عده ای بدولت وآیت الله کاشانی ومامورین دولت اهانت نموده است و ساعت ۲۰ جلسه وعظ وسخنرانی نواب صفوی در مسجد گذر با باولی تشکیل و بعد احلیل طهماسبی در نسبت بلند گو ضمن اهانت نسبت به اعلیحضرت فقید از کلاه شاپو تنقید و بعد به منبر رفته و با اشاره به متحصنین که در تلگرافخانه برای دادخواهی از کدخدای محل متحصن و سپس بمنزل نواب صفوی رفته بود و اند اظهار عقیده نمود که دربار و مامورین دولت شایسته آن نیستند که کسی نزد آنها دادخواهی نماید . سپس نواب صفوی به منبر رفته و ضمن سخنرانی بیان داشته است امروز فرماندار بشکایت متحصنین تلگرافخانه رسیدگی نکرده و بمنزل منهم نیامده است تا جام بشکایت آنها خود رسیدگی نمایم و علاوه نموده همین امشب بقریه (آب یزید آباد) واقع در ۲۴ کیلومتری شهر خواهم رفت و ساعت ۲۲ جلسه ختم و بعلت نبودن وسائط نقلیه از رفتن بقریه مزبور منصرف شده اند . شهربانی کاشان اضافه مینماید چون احتمال میرفت در خارج شهر نتایجی ایجاد نماید مراتب بفرماندار محل اعلام و تقاضای تشکیل شورای امنیت گردید . استحضار میرود روز جمعه ۳۱/۱۲/۸ بشهربان مراجعت نمایند .

(رئیس شهربانی کل کشور - سرتیپ افشارطوس)

سرگرد

۱۲/۱۴

شماره ..... تاریخ ۱۳۳ پیوست .....

وزارت کشور
ژاندارمری کل کشور
اداره ..... دایره .....

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کاشان با دستورات که از طرف فرمانده ژاندارمری قم صادر شده بود، مأمورین مراقب اوضاع بودند همیشه با فرماندار قم و شهربانی محل در تماس بوده، پیش‌بینی‌های لازمه را معمول و هیچگونه تظاهرات و حوادث سوئی بوقوع نه‌پیوست.

فرمانده ژاندارمری کل کشور ـ سرلشکر ....

***

۷. ما در این موضوع با دیدگاه فدائیان اسلام موافق نیستیم. به نظر ما اصلاً «زمان حکومت آقای کاشانی» مطرح نبود و «همه نوع قدرت» هم در اختیار آیةالله کاشانی قرار نداشت و توصیه‌های ایشان ـ برای اصلاح امور مردم ـ را هم دولت وقت نوعاً نمی‌پذیرفت و حتی هواداران و همکاران دکتر مصدق آنها را بعدها «پیراهن عثمان» کردند و این نوع توصیه‌ها را نوعی «اخلالگری»! و «دخالت در امر دولت»! قلمداد کردند (مراجعه کنید به کتاب‌های آقای شمس‌الدین امیر علائی ـ وزیر و سفیر ـ که با نقل دستخط آیةالله کاشانی در چند مورد توصیه جزئی اصلاح و رسیدگی به کارهای مردم، آنها را دخالت در امور دولت!! دانسته است) بدون پاسخ به این سئوال که: دولت ملی مشروعیت خود را از کجا به دست آورده بود؟ و به چه دلیلی دکتر مصدق و یا وزرای وی، حق دخالت در امور کشور داشتند ولی کسانی مانند آیت‌الله کاشانی ـ که ریاست مجلس را هم به عهده داشت ـ حتی حق توصیه هم نمی‌بایست داشته باشد، آن هم در اصلاح امور مردم و یا در چگونگی اداره کشور و نصب و انتخاب عناصر مسلمان و خدمتگذار و؟...

از سوی دیگر، بی‌تردید آیت‌الله کاشانی در اندیشه اجرای احکام اسلامی بوده‌اند و هرگز معقول به نظر نمی‌رسد که یک شخصیت روحانی، پس از یک عمر مبارزه در راه برتری اسلام، در فکر اجرای احکام آن نباشد، اما شرایط زمان و مکان به ایشان این امکان را نداد و یا اعتقاد به اجرای تدریجی احکام ـ که درصدر اسلام نیز چنین بود ـ باعث شد که چنین تصوری بوجود آید.

اصولاً به نظر می‌رسد که دشمنان شناخته شده اسلام، با تحریک جناحهای مختلف نهضت ملی ایران، و برای شکست دادن همه جناحها، به اختلافات دامن زدند و هر کدام را به نحوی، از جریانات دور ساختند تا سرانجام کودتای: انگلیسی ـ آمریکائی ۲۸ مرداد، پیروز شد و به روشنی دیدیم که از یکایک عناصر عمده شرکت کننده در نهضت هم انتقام گرفتند: از آیت‌الله کاشانی توسط ملی‌گراها سلب حیثیت شد. دکتر مصدق محاکمه و زندانی گردید. دکتر فاطمی و سپس نواب صفوی و یارانش اعدام شدند... و بقیه نیز به نحوی «بایکوت» و یا «سرکوب» گشتند...

به هر حال: برای آشنائی بیشتر با حقایق پشت‌پرده و چگونگی و علل آغاز اختلاف، بی‌مناسبت نیست که یکی دو شاهد از هواداران دولت دکتر مصدق و ملی‌گرایان بیاوریم و سپس با نقل دیدگاه مرحوم آیت‌الله طالقانی در این زمینه ـ که خود شاهد عینی قضایا بودند و از راه دلسوزی به

میانجیگری و اصلاح ذات‌البین پرداخته‌اند ـ ا ز توضیح بیشتر خودداری کنیم...:

۱. پرفسور «سپهر ذبیح» همکار دکتر فاطمی وسردبیر روزنامه «باختر امروز» در سالهای ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲، در کتاب خود درباره رفتار دولت دکتر مصدق می‌نویسد:

«... به مطبوعات آزادی داده شد، زندانیان سیاسی آزاد گردیدند و سازمانهای پوششی حزب توده توانستند به فعالیت سیاسی بپردازند، با وجود این، مصدق به فدائیان اسلام اجازه ادامه فعالیت نداد و با به مخاطره انداختن حیات خود و ایجاد اختلاف بین آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام ضربه سختی را بر پیکر فدائیان اسلام وارد کرد. و در تاریخ ۱۳۳۰/۲/۳۰ این گروه را متهم کرد که قصد کشتن وی را دارند و در پی این اتهام، افراد شهربانی بسیاری از رهبران آن را بازداشت کردند. مصدق پس از جلوگیری از فعالیت فدائیان اسلام که خطر بزرگی برای کابینهٔ وی و نظم عمومی در کشور بودند، به قانون ملی کردن نفت پرداخت...»[1]

این روش خود دکتر مصدق بود، اما یارانش چه کردند؟

۲. آقای غلامرضا مصوّر رحمانی از هواداران دکتر مصدق می‌نویسد:

«... گردانندگان حزب ایران از انجام هیچ عملی برای ایجاد نفاق بین دکتر مصدق و یارانش، خودداری نکردند. منظورشان از این عمل، منزوی کردن دکتر مصدق بود تا ناچار شود خود را به دامن حزب ایران بیندازد. ایجاد اختلاف بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق ممکن نبود بر مبنای حسن‌نیت تصور شود، چراکه اگر حسن‌نیتی در بین بود تمام کوشش و توانایی حضرات بایستی برای ایجاد روح همکاری و رفع علل نفاق به کار می‌افتاد، نه برعکس.

همه می‌دانند آیت‌الله کاشانی، پشتیبان بسیار مؤثر دکتر مصدق بود و در روز سی‌تیر هم او مردم را دعوت به تظاهرات به حمایت از دکتر مصدق کرد.... اما دکتر مصدق کاندیدای آیت‌الله کاشانی را از کار اوقاف دور ساخت... دور کردن رئیس وقت اداره اوقاف به وسیلهٔ دکتر مصدق تحت عنوان سوءاستفاده، برای آیت‌الله کاشانی که به خوبی از سوءاستفاده‌های کلان سایر مؤسسات دولت مستحضر بود، شکی باقی نگذاشت که دکتر مصدق با شخص او عناد دارد و هدفش مبارزه با فساد که ادارهٔ اوقاف را در مرحلهٔ پایین اولویت می‌گذارد نیست، بلکه ضایع کردن و تحقیر شخص او است. از آن موقع آیت‌الله کاشانی که در شخص مصدق جز حق ناشناسی و سوءنیت نسبت به خود چیز دیگری نمی‌دید، به نحو قطعی جدا شد و به دشمنی پرداخت».[2]

---

۱. «ایران در دوران مصدق» تالیف سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ دوم تهران ۱۳۷۰: صفحه ۵۷ ـ ۵۸.

۲. رجوع کنید به کتاب: «کهنه سرباز» ـ خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ ستاد غلامرضا مصور رحمانی ـ چاپ تهران، ۱۳۶۶، بخش چهارم، صفحه ۳۹۵ ـ ۳۹۷.

۳. ... اما دیدگاه آیت‌الله طالقانی، شاهد صادق حوادث...:

«... نهضت اوج گرفت چه شد که اوج گرفت؟ می‌رسیم به اشاره آیه قرآن که قبلاً تلاوت شد؛ وقتی که وحدت‌نظر بود، گروههای ملی و دینی و مذهبی همه در یک مسیر حرکت کردند، مراجع دینی مانند مرحوم آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله کاشانی، فدائیان اسلام، با هم شروع کردند به حرکت و ملت را به حرکت درآوردن.

هر یک به جای خود. فدائیان اسلام، جوانان پرشور و مؤمن، آنها راه را باز و موانع را برطرف می‌کردند.

مانع اول را برداشتند، انتخابات آزاد شروع شد. مانع بعدی را برداشتند صنعت نفت در مجلس ملی شد.

فتوای مراجع و علما برای انتخابات و پشتیبانی دولت ملی در تمام دهات و روستاها و در میان کارگران همه یک شعار، یک هدف و یک حرکت شد.

بعد چه شد؟ از کجا ضربه شروع شد؟ پیش از ضربه خارجی، ضربه از درون خود خوردیم. اینها فقط برای تذکر و بیان واقعیاتی است که موضع و موقع خود را درک کنیم.

برگشت می‌کنم به روحیات و نفسیات آن سال‌ها. همانطوری که انواع میکروبها، پیرامون انسان موجود است ولی همین که بدن علیل شد و زخم و جراحتی پیش آمد، از همانجا بیماری نفوذ پیدا می‌کند، در روحیات و افکار انسان هم مسأله به همین شکل است:

عوامل استعمار و استبداد داخلی و جاسوسان اطراف این قدرتها شروع به تفحص کردند و نقطه ضعف‌ها را یافتند؛ به فدائیان اسلام گفتند شما بودید که این نهضت را پیش بردید. فدائیان می‌گفتند که ما حکومت تامه‌ی اسلامی می‌خواهیم. به آنها می‌گفتند دکتر مصدق بی‌دین است یا به دین توجهی ندارد و خواسته‌های شما را نمی‌خواهد انجام دهد.

آنها به دکتر مصدق می‌گفتند فدائیان اسلام جوانان پرشور و تروریست هستند. باید از آنها بپرهیزید و من که خود در این میان می‌خواستم بین این‌ها تفاهم ایجاد کنم دیدم نمی‌شود، امروز صحبت می‌کردم، اما فردا می‌دیدم که دوباره چهره‌ها عوض شده! باز خصومت؟ باز موضع‌گیری؟.

دکتر مصدق می‌گفت: من نه مرد مدعی حکومت اسلامی هستم و نه می‌خواهم همیشه حاکم و نخست‌وزیر شما باشم، مجال دهید و بگذارید تا قضیهٔ نفت را حل کنم.

فدائیان اسلام می‌گفتند: ما سهم بزرگی داریم و باید خواسته‌های ما را انجام دهی وبدین ترتیب این جناح را جدا کردند. نتوانستیم آن ترکیب وحدت و نیروی انقلابی مسلحانه را دوباره التیام دهیم. آنها به سویی رفتند.

دوباره آمدند سراغ مرحوم آیت‌الله کاشانی، باز از راه نفسانیات که این نهضت از آن توست، دکتر مصدق چه کاره است؟ تمام دنیا به دست توست؛ و جاسوسانی را که ما از نزدیک می‌شناختیم دور

آن پیرمرد را گرفتند و او را از مصدق جدا کردند.
یادم هست روزی که در بین مردم گفتگو بود که مرحوم آیت‌الله کاشانی از زاهدی حمایت می‌کند و توطئه‌ای در کار است، پنهانی به منزل ایشان، واقع در پل چوبی رفتم و گفتگوئی انجام دادم.
تنها بود، در اطاق به انتظارش نشستم. وقتی که آمد بریده‌ای از خربزه‌ای در دست داشت، به عنوان تعارف جلو من گرفت گفتم: حضرت آیت‌الله دارند زیر پایت پوست خربزه می‌گذارند. مواظب باشید! گفت: نه این طور نیست، حواسم جمع است. گفتم من شما را پاک و مرد مبارزی می‌دانم، مبارزات شما در عراق علیه انگلستان، فراموش ناشدنی است شما این مزایا و این سوابق را دارید، درست متوجه و هوشیار باشید که تفرقه ایجاد نشود، گفت که خاطرتان جمع باشد!
همانگونه شیاطین که مظهر شیاطین درونی هستند. جاسوسان و کارکشته‌ها دور افراد و گروهها را می‌گیرند و می‌گویند که، نهضت مال توست! سهم بزرگ از آن توست، این بیچاره را خام می‌کنند و آن دیگری را هم همین‌طور و آنها را مقابل همدیگر قرار می‌دهند. کاشانی را هم از مصدق جدا کردند.
آن چند نفری که اطراف دکتر بودند، به آنها هم گفتند دکتر پیرمرد است و عقلش کم شده، تو جوانی و تو باید جای او را بگیری او را هم از یک طرف بردند، اما مصدقی که با یک حرکت، فرمانش را مردم اجابت می‌کردند، وقتی از درون این نیروها متلاشی شد، با یک ضربه ۲۸ مرداد فاجعه‌ای برای ملت ایران پیش آوردند و توسط عده‌ای لات و بدکاره، با چند دینار پول، به خانه‌نشینی افکندند و محاکمه‌اش کردند و به زندانش افکندند...»[1]

***

... به هر حال این نظریه که آیت‌الله کاشانی هدف اصلی را به فراموشی سپرد!! نمی‌تواند مورد قبول ما باشد... بلکه باید این برداشت را ناشی از همان فتنه‌ای دانست که آیت‌الله طالقانی به آن اشاره می‌کنند... ما در صداقت اولیه هیچ یک از جناحهای مورد اشاره تردید نداریم، اما تفرقه‌افکنی و روشهای جاسوسی دشمنان، سرانجام کار خود را کرد و نتیجه آن شد که همه می‌دانیم...

۸. علاوه بر اعلامیه‌ای که مرحوم شهید نواب صفوی به آن اشاره می‌کند، اخیراً سندی از ایشان به دست آمده که نشان دهنده نوع اختلافات می‌تواند باشد. شهید نواب صفوی در نامه‌ای که بطور

---

۱. از سخنرانی آیت‌الله طالقانی، بر سر مزار دکتر مصدق، به نقل از کتاب: از «آزادی تا شهادت» از انتشارات ابوذر، تهران، صفحه ۹۲ و ۹۳ و جزوه: آیت‌الله طالقانی، مرد علم و مبارزه و شهادت، تألیف دکترعقیقی بخشایشی چاپ قم، صفحه (۳ـ۳۳).

خصوصی، خدمت آیةالله مرعشی نجفی نوشته، این موضوع را مطرح ساخته است که البته بنظر ما، یکسان دانستن آیةالله کاشانی با عناصر سکولار جبهه ملی، دور از انصاف است. آیا واقعاً می‌توان تصور نمود که آیةالله کاشانی مانند جبهه ملی، میخواستند «پایه‌های کفر» را محکم کنند؟ بهرحال جهت اطلاع از دیدگاه مرحوم نواب‌صفوی، متن نامه ایشان را ـ با عدم قبول‌بخشی از محتوای آن ـ نقل می‌کنیم:

«سیدمجتبی نواب‌صفوی»

حضرت آیةالله آقا نجفی مرعشی پدر گرامی

هوالعزیز

۳ شعبان پدر گرامی حضرت آقای آقا نجفی مرعشی نصره‌الله تعالی

پس از عرض سلام التماس دعا بسیار دارم

آیةالله کاشانی و جبهه ملی پس از فداکاریهای مسلمانان بجای مبانی اسلام خواستند با قدرت مسلمانان پایه‌های کفر، و آزادیخواهی را بجای پایه‌های اسلام محکم کنند و برادران ما را برای همین کار به زندان انداختند، بشدت بما و برادرانمان فشار آورده و میآورند.

من وظیفه خود را پس از نصایح متعدد به کاشانی و بلکه باقلیت که شرحش مفصلست و پس از اتمام حجت‌های بسیار که نتیجه برای اسلام بعکس بخشید، وظیفه خود را در مخالفت با کاشانی و اقلیت دیدم (البته پس از اعلام قبلی که تذکر دادم و گفتم ما از خدمت کردن شما باسلام میگذریم بچه‌های ما را آزاد کنید و فشار بیشتر آوردند) و در اعلامیه‌ای که نشر کردم حقایق مختصری از مطلب مذکور بیان کردم و چون رسوا شدند و شخصیتشان بخطر افتاده بر علیه من مطالبی نشر کردند و باتکا بر اینکه من مخالفت با آقای بروجردی و آقای حجت و آقای خوانساری کرده‌ام به من بدگوئی کرده‌اند.

شما هم بینکم و بین‌الله هر وظیفه‌ای دارید، انجام دهید.

فرزند شما

سیدمجتبی نواب‌صفوی

***

... زندانی شدن فدائیان اسلام و فشار روزافزون بر آنها، از سوی حکومت ملی!، و نتیجه نبخشیدن اقدامات آیةالله کاشانی در آزادسازی افراد زندانی شده، موجب میگردد که شهید نواب‌صفوی به همه بدبین شود... دکتر کریم سنجابی در خاطرات خود «امیدها و ناامیدی‌ها» می‌نویسد که آیةالله

سید مجتبی
نواب صفوی

بخدمت آیة الله آقای بروجردی

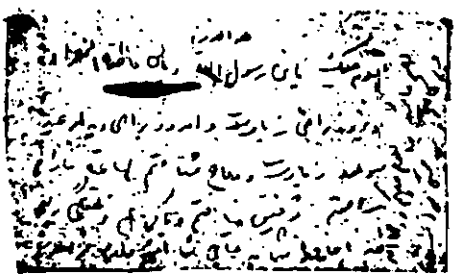

هو العزیز

پدر گرامی حضرت آیة الله آقای بروجردی

پس از عرض سلام و احترام

آیة الله کاشانی و جبهه ملی پس از تمام کارهای مسلمانان بجای مسلمانی اسلام خواستند با قدرت
مسلمانان پایه‌های کفر و زور و نیرنگ را بجای پایه‌های اسلام محکم کنند و برادران
ما را برای همین کار زندان و زداخته شدند بجای برادرانمان فشار آورده
و میآورند من و ضعیف خود را پس از نصایح سعد و کاشانی و بلکه با تعلیمات که
شرحش مفصل است و پس از اتمام حجت‌های بسیار که نتیجه برای اسلام عکس نبخشید
و ضعف خود را در مخالفت با کاشانی و اطاعت رهبر (البته پس از اعلام قبلی که
بگرداند و گفتم ما از خدمت کردن شما بمردم میگذریم برای ما از آن کینه و فشار بیشتر آوردند)
و در اعلامیه‌ای که نشر کردم حقایق مختصری از مطلب مذکور بیان کردم و چون روا
شد و شخصیت‌های نجف از مقلد به علیه من مطالبی نشر کردند و با تکاپو اینکه من

پیوست

کاشانی از امیر علائی خواست که در آزادی فدائیان اسلام اقدام کند[۱]
آیةالله کاشانی بعد از شهادت نواب‌صفوی، در پاسخ سئوال نگارنده این سطور در این زمینه گفت: «من بارها در مورد آزادی افراد فدائیان اسلام اقدام کردم، اما دولتی‌ها گوش بحرف من ندادند و مرحوم نواب هم تصور میکرد که من موافق با دولتی‌ها هستم و شاید هم آنها عملاً چنین کردند که اختلاف بیشتر شود»!...
بهرحال هرگز نمی‌توان آیةالله کاشانی را در جرم حاکمیت جبهه ملی، شریک دانست و یا حکومت را از آنِ ایشان نامید!...

۹. کتاب معروف فدائیان اسلام که تألیف خود شهید نواب صفوی است، برای نخستین بار در آبانماه ۱۳۲۹ ـ محرم ۱۳۷۰ هـ ـ تحت عنوان: «اعلامیه فدائیان اسلام یا: کتاب راهنمای حقایق» چاپ و منتشر گردید. و سپس در خرداد ۱۳۳۲ تجدید چاپ شد.
این کتاب در واقع نوع اندیشه رهبری فدائیان اسلام را درباره چگونگی جامعه و حکومت اسلامی، نشان می‌دهد و بخوبی روشن می‌سازد که رهبر ۲۸ ساله فدائیان اسلام خواستار ایجاد حکومت اسلامی در ایران و برچیدن بساط رژیم شاهنشاهی است.
کتاب پس از شهادت فدائیان اسلام در دیماه ۱۳۳۴، بدست جلادان شاه، بکلی نایاب شد و دارنده و نگهدارنده! آن به زندان و تبعید محکوم می‌گردید، اما بیاری حق، نسخه‌ای از آن در آرشیو محرمانه نگارنده محفوظ ماند و در اولین فرصت ـ دیماه ۱۳۵۷ ـ بمناسبت سالروز شهادت آن عزیز، بطور افست ولی تحت عنوان «جامعه و حکومت اسلامی» در قم چاپ شد. این چاپ از کتاب دارای مقدمه کوتاهی از اینجانب بود که فقط امضای «فدائیان اسلام» را داشت و از سوی «نشر نذیر» که موجودیت واقعی نداشت، منتشر گردید.
همان متن و مقدمه، با حروفچینی جدید، به ضمیمه این کتاب، تجدید چاپ می‌شود تا نسل جوان کنونی ـ و آیندگان ـ از چگونگی اندیشه فدائیان اسلام آگاه شوند.

---

(۱): «وقتی که بنده وزیر فرهنگ بودم و آقای دکتر امیر علایی وزیر دادگستری ایشان در شمیران بودند تلفن کردند از ما دو نفر خواستند که به دیدن او برویم. به من گفت که شما چرا فرهنگ را اسلامی نمی‌کنید؟.. چرا مدارس خارجی را نمی‌بندید... اینها مسلمین را اغوا می‌کنند.. ایشان از بنده ناراحت شدند. از وزیر دادگستری هم خواست فدائیانی را که گرفتار شده بودند، آزاد کنند.
س ـ به آقای لطفی؟
ج ـ نخیر به آقای امیرعلائی. ایشان دائماً مشغول مکاتبه با وزارتخانه‌ها بودند... وزراء هم نمی‌توانستند به توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند...» (امیدها و ناامیدی‌ها، چاپ لندن صفحه ۱۲۴ ـ ۱۲۶).
ملاحظه میفرمایند که ایشان خواستار اجرای احکام اسلامی، خواستار آزادی فدائیان اسلام بازداشت شده بودند، ولی گویا! این آقایان نمی‌توانسته‌اند به «توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند»!!.. با این وضع، آیا حکومت از آن ایشان بود و ایشان دارای اختیارات بودند و راضی به ادامه بازداشت فدائیان؟!..

همه کار و همه چیز

تنها برای خدا

اعلامیه

فدائیان اسلام

یا

کتاب رهنمای حقایق

۱۰. این مطالب، در رابطه با وعده‌های جبهه ملی به مرحوم نواب صفوی، در زمان حیات آقایانی که نام آنها در متن کتاب آمده است، در مجله «خواندنیها» منتشر گردید و هیچکدام از آنها، این ادعارا تکذیب نکردند و یا توضیحی درباره آن در مجله منتشر نساختند و این در واقع مفهوم پذیرفتن صحت موضوع است... اما بعدها که پرونده امر به دادگاه نظامی کشید، همه آقایان شرکت خود را در مذاکرات منکر شدند!... و این نشان دهنده چگونگی صداقت آقایان در مبارزات ملی! است... و آقای دکتر مصدق حتی حاضر به دیدار ایشان نشد و هنگامیکه مأمورین شهید نواب را به نزد وی بردند، چشمهای خود را بست و انگشت‌ها را بر گوش خود نهاد تا حرف‌های آن شهید را نشنود... همانطور که در دوره حاکمیت خود عملاً چنین کرده بود!...

۱۱. شهید خلیل طهماسبی، به بهانه خستگی از بازجوئی طفره میرود و مدعی میشود که قادر به بازجوئی نیست و این امر در صورت جلسه مسئولین زندان ذکر شده و همگی آن را امضا کرده‌اند... امضا مرحوم طهماسبی هم در ذیل آن صورت جلسه موجود است.
این سند در پرونده وی موجود است و ما کپی آن را می‌آوریم...

۱۲. متن اعلامیه شهید نواب صفوی که بعد از اعدام رزم‌آرا به امضای فدائیان اسلام در تاریخ شنبه ۱۳۲۹/۱۲/۱۹، منتشر گردید بدینقرار است:

هوالعزیز

پسر پهلوی و کارگردانان جنایتکار حکومت غاصب بدانند که چنانچه تا سه روز دیگر برادر رشید ما خلیل طهماسبی یا عبدالله رستگار را با کمال احترام آزاد نکنند آن به آن خود را به سراشیب جهنم نزدیک کرده‌اند. برادر پاک و با ایمان ما حضرت خلیل طهماسبی که در میدان جهاد انفرادی به وصف عبدالله رستگار از پیشگاه خدای اسلام موصوف گردید، بزرگترین ذخیره جنایتکاران یا رزم‌آرا را به جهنم فرستاد و به نداهای پیاپی و رسای زنده‌باد اسلام و الله‌اکبر و قیافه نورانی و رشیدی به شهربانی ظلمانی سوق داده شد، او به دستور خدای‌جهان وبه حکم‌قانون مقدس اسلام خار کثیفی را از شاهراه اسلام و مسلمین برداشت و بزرگترین شکست را به گردانندگان چرخهای سیاستهای شوم بیگانه وارد آورد و هزاران هزار برادران او شیرزادگان بیشه پیروان آل‌محمد در زوایای سرزمین پیروان آل‌محمد یا ایران در انتظار رسیدن ساعت انجام وظیفه خود با کمال شتاب دقیقه‌شماری می‌کنند.

اینک، اینک ای پسر پهلوی و ای وکلاء مجلس شورا و سنا و ای وزیر تازه‌وارد و ای وزراء باقیمانده پوسیده، شما و شما و همکاران شما بدانید که چنانچه سراسر احکام اسلام را طبق کتاب فدائیان اسلام مو به مو اجراء ننموده تأخیری کنید آن به آن خود را به سراشیب جهنم نزدیک نموده

صورت جلسه

در ساعت ۱۳۰۰ مورخه ۷/۹/۳۴ زندانی ماده پنج بنام خلیل طهماسبی که طبق برگ ماده پنج
شماره ۲/۲۹۶۷۴ / ۹۰۸ ر ۶۴ توسط ستوان یکم جاوید بوی افسر فرمانداری نظامی تهران باین زندان تحویل گردید
در موقع تحویل مشاهده شد که در ناحیه سمت چپ صورت مضروب و متورم میباشد
لذا مراتب در حضور امضاء کنندگان زیر که در موقع تحویل زندانی حضور داشتند صورتجلسه گردید
ضمناً طبق اظهار زندانی مزبور بعلت خستگی شب گذشته و ضربات مشت قادر به بازجوئی
نبود و تقاضا نمود بازجوئی به بعد موکول شود.

۱- رئیس زندان [illegible] سرگرد [illegible] دیال
۲- افسر نگهبان زندان سروان مسعودی
۳- سروان [illegible] افسر فرمانداری نظامی
۴- استوار نگهبان زندان استوار یکم جهانگیرزاده
۵- [illegible]
۶- متهم (زندانی) خلیل طهماسبی
نبیل طهماسبی

و به ریشه حیات خویش تیشه‌های محکم نواخته‌اید و اگر کوچکترین جسارتی به ساحت مقدس برادر رشید ما حضرت خلیل طهماسبی (عبدالله رستگار) نموده و او را تا سه روز دیگر با کمال احترام و عذرخواهی آزاد ننمائید به حساب یک یک شما رسیده به انتقام جنایات سابق و حاضرتان به یاری خدای توانا دودمانتان را به باد نیستی می‌دهیم.

بیاری خدای توانا. فدائیان اسلام

تبصرهٔ ۱. همه و همه نمایندگان اقلیت و اکثریت و روزنامه‌های وابسته به هر اقلیت و اکثریتی بدانند که ایران مملکت پیروان آل محمد است و کسی که کوچکترین تخلفی از قوانین اسلام بنماید بنابر مقررات اسلام به حسابش رسیدگی شده و نیز چنانچه از فداکاریهای فرزندان اسلام و ایران بخواهند کوچکترین استفاده سوئی برخلاف مصالح اسلام و ایران بنمایند، سریعاً به حسابشان رسیدگی میشود.

۲. روزنامه‌نگاران ایران سعی کنند که عفت قلم را رعایت نموده، ارزش روح و هدف خود را با عدم نشر عکسهای شهوت‌بار زنان بی‌عفت و مطالب خلاف اخلاق و عفت اسلام معرفی نمایند و نشر مطالب اسلامی و حق را با شهوات خود نیامیزند.

۳. دسته‌های قلیل و پلید وابسته به بیگانگان پست به جای خود بنشینند و گمان نکنند که ایران یا سرزمین پیروان آل‌محمد جای اراجیف بیگانگان است و خود را دچار چنگال انتقام فرزندان اسلام و ایران ننمایند.

فدائیان اسلام

***

علاوه بر اعلامیه فوق، در سه روز بعد، اخطار نواب صفوی به نخست‌وزیر جدید حسین علاء، منتشر شد که متن آن چنین بود:

هوالعزیز

حسین علاء

زمامداری ملت مسلمان ایران درخور صلاحیت تو و امثال تو و حکومت غاصب کنونی نیست، فوراً برکناری خود را اعلام کن.

بیاری خدای توانا

سیدمجتبی نواب صفوی

۱۳۲۹/۱۲/۲۲

این اخطاریه در تمام روزنامه‌های تهران، چاپ و منتشر گردید و موجب کناره‌گیری فوری حسین علاء و به روی کارآمدن دکتر مصدق و جبهه ملی گردید...

۱۳. بدون تردید وعده‌های آیةالله کاشانی در رابطه با آزادی فوری اعضاء فدائیان اسلام، پس از مذاکره ایشان با مقامات مسئول دولتی انجام گرفته است.
ما در همین توضیحات آوردیم که آقای دکتر سنجابی در خاطرات خود نقل می‌کند که آیةالله کاشانی با احضار دکتر شمس‌الدین امیرعلائی وزیر دادگستری، خواستار آزادی فدائیان اسلام شد... و شکی نداریم که با توجه به مقام و موقعیت آن روز آیةالله کاشانی، این مقامات وعده اقدام و آزادی افراد وابسته به فدائیان را می‌داده‌اند، اما بعلت اجرای توطئه داخلی، در ایجاد اختلاف بین جناح مذهبی نهضت ملی ایران، به وعده خود وفا نمی‌کردند...
متأسفانه شهید نواب‌صفوی، این خلف وعده‌ها را بجای آنکه به سردمداران ملی! نسبت دهد، به آیةالله کاشانی منسوب‌میدارد، در حالیکه حوادث بعدی حقایق را روشن ساخت و بخوبی‌نشان‌داد که جبهه ملی سکولار، در قبال خدمات آیةالله کاشانی چه روش ناجوانمردانه‌ای را در پیش گرفتند...

۱۴. علیرغم همه ستم‌ها و حق‌کشی‌های حکام ملی‌گرا، شهید نواب صفوی دو ماه قبل از کودتا، در آخرین نامه خود به دکتر محمد مصدق هشدار میدهد که مملکت در سراشیب سقوط قرار دارد و پیشنهاد مینماید که «پس از تمام جریانات گذشته» اگر «آماده، اجرا احکام مقدس اسلام» باشد، مملکت از «هر بدبختی و سقوط و فسادی حفظ» شده و بمنتهای عزت و سعادت خواهد رسید. اما در میان اوراق باقیمانده، پاسخی بر این نامه نمی‌یابیم. گویا این بار ایشان به خود زحمت نمی‌دهد که اعلام کند «مستظهر به پشتیبانی ملت»! می‌باشند!.. و نتیجه «خودخواهی و غرور» همان بود که همگان دیدیم و شاهد و ناظر چگونگی آن بودیم. اینک متن نامه:

۸ شوال المکرم ۱۳۷۲ هـ. ق هوالعزیز ۳۰ خرداد ۱۳۳۲ هـ. ش

آقای دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر

پس از سلام

شما و مملکت در سخت‌ترین سراشیب سقوط قرار گرفته‌اید، چنانچه احساس کرده و معتقد شده باشید که نجات‌بخش شما و مملکت، اجرای برنامه مقدس پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله می‌باشد و پس از تمام جریانات گذشته، آماده اجرای احکام مقدس اسلام باشید، قول می‌دهم که شما و مملکت را بیاری خدای توانا و به برکت اجراء احکام و تعالیم عالیه اسلام، از هر بدبختی و سقوط و فسادی حفظ نموده، بمنتهای عزت و سعادت معنوی و اقتصادی برسانیم.

تهران
بیاری خدای توانا
سیدمجتبی نواب صفوی

هو العزیز

۸ شوال المکرم ۱۳۷۲ — آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر — ۳۰ خرداد ۱۳۳۲ ه‍ ش

پس از سلام

شما و مملکت در صحنه تاریخ سرگذشت سقوط

قوا را رفته اید چنانچه احساس کرده و معتقد شده

باشید که مجازات بخش شما و مملکت اجرا و برنامه

مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پیاده شد و پس از تمام جریانات

گذشته آماده اجرای احکام مقدس اسلام باشید

قول میدهم که شما و مملکت را بیاری خدا بحد توانا و به

برکت اجرای احکام و تعالیم عالیه اسلام از هر بدبختی و مشکلی

وفا و حفظ نموده بمنتهای عزت و سعادت معنوی

واقعی برسانم — اکنون بیاری خدای توانا سعی کنید تا موفق

۱۵. دستخطی از شهید نواب صفوی، اخیراً بدست آمده که در آن به تغییر مکان افراد زندانی از اعضاء فدائیان اسلام بشدت اعتراض شده است. متن نامه خواندنی و تاریخی مزبور که سندی نویافته بحساب می‌آید، چنین است:

شنبه ۲۰ ذی‌الحجه ۱۳۷۰ ه. ق　　هوالعزیز　　۳۰ شهریور ۱۳۳۰ ه. ش

رئیس کل زندان

جلیلوند

تو ای نوکر بی‌ارادهٔ جنایتکاران! به جنایتکارانی که برادران مرا تبعید کردند بگو که مرا هم پیش برادرانم ببرند و یا آنها را پیش من بیاورند، فوراً و سریعاً یکی از این دو کار را انجام بدهید. امید است انشاءالله در دنیا بزودی و در آخرت بعذاب الیم الهی و غضب شدید خداوند قهار گرفتار شوید. انشاءالله تعالی.

لعنةالله علیکم اجمعین.

زندان قصر خرّبه‌الله

بیاری خدای توانا، سید مجتبی نواب صفوی

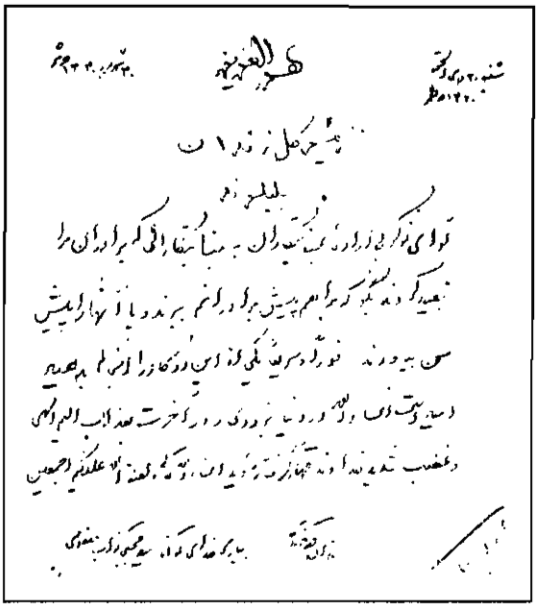

آخرین سند...

... در پایان این توضیحات کوتاه، و نقل چند سند مربوط به خاطرات شهید نواب‌صفوی، بی‌مناسبت نخواهد بود که آخرین سند باقیمانده از آن شهید بزرگوار را که در آخرین ساعات زندگی خود، خطاب به جلادان نوشته است، نقل کنیم...
تحلیل این سند ارزنده، که چکیده اندیشه رهبری فدائیان اسلام درباره رژیم ستمشاهی است، برای کتاب دیگری موکول می‌کنیم: آخرین سند از شهید نواب‌صفوی چنین است:

وزارت جنگ
اداره دادرسی ارتش
نام و شهرت بازجو: سرتیپ کیهان‌خدیو
نام و شهرت متهم: غیرنظامی سیدمجتبی نواب صفوی
سیزدهمین جلسه تحقیقات در ساعت ۱۸/۳۰ شروع شد

۳۴/۹/۲۸

س ـ اتهام شما توطئه به منظور برهم زدن اساس حکومت و تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد قدرت سلطنت و تشکیل جمعیتی که مرام و رویهٔ آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران بوده است و قاچاق اسلحه و مهمات می‌باشد، به عنوان آخرین دفاع مطلبی دارید بنویسید.

ج ـ چون قانون اساسی ایران بحمدالله متکی بر قوانین قرآن و اسلام است و تصریحات اکیدی دارد بر اینکه حکومت و مملکت ایران، مملکت و حکومت رسمی اسلامی است و مذهب رسمی آن طریقه حقهٔ جعفریه است و نیز شاه باید دارای و مروج مذهب شیعه باشد و بنابراین به طریق اولی حکومت و قوای تابعه حکومت باید دارا و مروج مذهب شیعه باشند و نیز تصریح می‌کند که قوانین مصوبه مجلس بایستی هیچگونه مباینت و مخالفتی با قوانین اسلام نداشته باشد و نیز تصریح می‌کند که این قانون یعنی این ماده اساسی قابل تغییر نخواهد بود تا ظهور حضرت ولی‌عصر ارواح‌العالمین له‌الفداء، بنابر تمام این مصرحات غیرقابل تغییر قانون اساسی معلوم می‌شود که:

اولاً قوانین اسلام در کشور ایران رسمیت قانونی داشته و هر قانونی که برخلاف قوانین اسلام باشد ملغی و غیرقانونی است.

و ثانیاً معلوم می‌شود که وظیفه هیئت حاکمه اجراء سراسر قوانین اسلام در مملکت بوده و وقتی حکومت اسلامی و قانونی هستند و مقامشان از طرف خدا و ولی‌عصر ارواحنا له الفداء و از طرف قانون اساسی رسمیت و قانونیت دارد که جمیع احکام اسلام و شیعه را اجراء و عملی و ترویج نمایند و جمیع اعمال عمومی و منکرات و مفاسد را که از نظر اسلام و شیعه منکر و فساد است از میان ببرند و در غیر این صورت رسمیت و قانونیت از نظر قانون اساسی ندارند. امروزه پر پیداست

وزارت جنگ

۷۵ ۲۸/۹/۲۲

اداره دادرسی ارتش

آخرین سند از شهید نواب صفوی

بینکم و بین‌الله که جمیع اعمال و رفتار حکومت و اجتماعی که باید از طرف حکومت قانون اجتماعی مردم در میانش اجرا شود برخلاف نصوص صریح و ضروریات صریح و مسلم اسلام و قرآن رفتار می‌کنند. از نظر شعائر می‌بینیم که یک مملکت کفر با کشور شیعه و مسلمان ایران از نظر تظاهرات اجتماعی فرقی نداشته و از نظر اعمال و رفتار جمیع افراد هیئت حاکمه هیچ فرقی ندارد و شعائر اسلامی همگی از میان رفته و تظاهرات کفرآمیز به اسلام به شدت هجوم و بلکه شدیدترین هجوم علیه اسلام رائج است و به خصوص جمیع تشکیلات حکومت برخلاف مبانی اصول و ضروریات اسلام صریحاً گردش می‌کند یعنی اگر در تمام تاریخ ادیان و مذاهب حقه سلف مطالعه کنیم می‌بینیم که نظیر این هجوم که سالها است از طرف هیئت حاکمه کشور اسلامی ایران بر آئین حقه اسلام و مذهب حق جعفری روا گردیده کمتر سابقه داشته و یا هیچ سابقه نداشته است.

پس بنابراین شخص شاه و هیئت حاکمه عموماً مهاجمین شدیدی علیه اسلام بوده‌اند و بنابراین قانون اساسی و قانون مقدس اسلام قانونیت و رسمیت ندارند پس در هنگامی از نظر قانون اساسی می‌شود برای اعمال هر متهمی دولت ادعانامه صادر کند (به خصوص که اتهامش این باشد که اعمالی علیه حکومت انجام داده است) که شخص شاه و هیئت حاکمه از نظر قانون اساسی قانونیت و رسمیت داشته باشند و به خصوص و به طور اخص در صورتی که قانون اساسی متکی بر قانون اسلام بوده و تمام قوانین اسلامی را امضاء می‌کند (خط خوردگی) پس تمام قوانین خاصه قوانین ضروری اسلام را امضاء می‌کند و به خصوص قانون ضروری مسلم دفاع در اسلام را که دفاع از سوی آفرینندهٔ عزیز قانون فطری و طبیعی‌اش در بدن انسان و هر موجود زنده‌ای برای حفظ و بقاء شخصیت آن موجود قرار داده شده که اگر نبود بشری و جانداری نبود و از هر عقیده و اصول عقیده مردم هر کشوری و هر ملتی که تمام اعمال و رفتار و شعائر و گفتار و صلح و جنگ و مخالفت و موافقتشان روی آن اصول عقیده در رأس همه چیزشان قرار داشته و آن اصول و عقاید بالاتر از جان و مال و همه چیزشان است به خصوص عقاید حقه اسلامیه که اصول احکام اسلام رسمی باشند و عقیده به احکام هم جزء همان عقاید و اصولاً جنگ با یک عقیده و دینی در جامعه مفهومی جز جنگ با لوازم و احکام و آثار و شعائر آن عقیده ندارد.

و در این صورت وقتی یک چنین هجوم عمومی شدیدی از طرف جمیع سازمانهای دولت به عقاید مردم شده حق این است که حکومت بدون دلیل و برخلاف هر دلیلی شب و روز اسلحه و مهمات بردارد و به جان مردم بیفتد و مضافاً بر اینکه با قوای تشکیلاتی و اسلحه و مهماتی که از دست‌رنج همین مردم مسلمان تهیه کرده از اوضاع مهاجمین علیه اسلام شدیداً دفاع می‌کند یعنی اگر مسلمانها و ملت مسلمان حقیقی این مملکت بگوید که شب و روز هم می‌گوید که این بی‌حجابی عجیب که دین و عفت عمومی و اخلاق همه را روز به روز فاسد می‌کند و خود این تظاهر علیه جمیع آیات قرآن شریف که ۱۷ آیه صریح در حجاب دارد نباید باشد و بخواهند نهی کنند و یا این

سینماها و آرتیستهای فاسدکننده عموم نباید باشد و یا این موسیقی هوس‌انگیز و فاسد کننده اخلاق جامعه نباید باشد و یا این مسکرات خانمانسوز و مخالف اسلام نباید باشد حکومت با قدرت و اسلحه دفاع از منکرات نموده نهی کننده را منکوب می‌کند یعنی به عکس و مخالف قانون، قدرت خود را مصرف می‌کند و در اینجا که با بالاتر از جان مسلمین یعنی این مسلمین که همه چیزشان به دینشان بستگی دارد و به همه چیزشان هجوم شده است اسلام و قانون اساسی دفاع را بر هر مسلمان عاقل و مکلفی واجب نموده است و از اول و آغاز هم در جزء ضروریات اسلام آن را یعنی دفاع را قرار داده است و ضروری هم آن حکمی است که احتیاجی به فتوا و استنباط مجتهد نداشته به استنباط و فتوا ابداً بستگی ندارد.

پس اسلام می‌گوید مسلمان دفاع کن علیه مهاجم، قانون اساسی می‌گوید ای مسلمان دفاع کن علیه مهاجم و عقل و منطق عمومی و اسلام و قانون اساسی مهاجم را در روز روشن مثل روشنی روز نشان می‌دهد که آن صدر تا ذیل هیئت حاکمه است. اینک قانون اساسی و اسلام به کسی که دفاع نکند می‌گوید چرا دفاع نکردی و امریه واجب و ضروری را اجراء ننمودی و صبر کردی که اسلام و قانون اساسی پایمال شود؟ یعنی خیانت به اسلام و قانون اساسی کردی و بالاترین خیانت به هر چیزی آنست که وجود آن چیز را نفی و نیست کنند و به نیستی و نفی شدن آن راضی شوند و آن اسلام قائم به اجتماع مسلماً در خطر و رو به نیستی بوده و مورد این هجوم شدید قرار گرفته است، پس کسی و کسانی که برای دفاع از قوانین اسلام و بالنتیجه برای دفاع از قانون اساسی عملی و اعمالی علیه حکومت یا شخص شاه با وضع مذکور فعلی انجام داده است، بینکم و بین‌الله از نظر این قانون اساسی و از نظر اسلام آیا انجام وظیفه واجب، واجب نموده است و امر قانون اساسی و اسلام را اجرا کرده آیا در خور تشویق و تقدیر حقیقت اسلام و قانون اساسی نیست؟ آیا روح مقدس پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و روان قانون اساسی از مثل چنین کس و چنین کسانی خوشنود نیست؟ تا چه رسد که علیه او حکمی دهد. خیر مسلم است که حکم قانون اساسی و روان قانون اساسی و قوانین مقدس اسلام علیه کسانیست که چرخهای حکومت رسمی اسلامی را علیه دین خدا و علیه قانون اساسی به گردش انداخته‌اند و باطن اسلام و قانون اساسی بر آنها نفرین می‌کنند زیرا بدن مطهرش در زیر چرخهای چنین حکومتی در رنج بوده به شدیدترین نحوی خرد می‌شود و ناله می‌کند و ارواح مقدس انبیاء و خاتم پیغمبران و آل مطهرش علیهم افضل صلواةالله نگران این اوضاع بوده، اشک تأسف و تأثر بر خونبهای مقدس خود اسلام و مسلمین مظلوم می‌ریزند و نفرین و هم دعا برای هدایت گمراهان می‌کنند زیرا که آن ارواح مقدس و مؤمنینی که به شرف تربیت در مدارس بزرگشان اندکی مشرف شده‌اند سراپا عطوفت و رحم و شفقتند و در واقع جنگشان برای جنگ نبوده از راه شفقت و رحمت و با کمال تأسف وتأثر است و نه از راه خشم و غضب شخصي و سلطه‌طلبي و منفعت جوئي.

و بنابراین وصف من هم که کوچکترین مؤمنی به حمدالله هستم و هم برادران دینی نزدیکم همیشه در دعاها و زاریها برای هدایت برادران گمراه شده به خصوص هیئت حاکمه و برادران گمراه خود در رأس مملکت نموده‌ایم (ممکن است تعجب کنند و بگویند ما مسلمانیم و گمراه نیستیم بلی و اما خود اینکه هجوم به قوانین اسلام بکنند گمراهی بزرگ است و اگر قابل اجراء هم ندانند باز هم گمراهی بزرگ است) و باکمال روشنی و وضوح شفاهاً و کتباً سالها و ماهها و هفته‌ها و روزها تذکر داده‌ایم و در این خصوص کتاب مختصری نوشته‌ایم و گفته‌ایم که اگر قوانین اسلام یعنی روح قانون اساسی را اجراء کنید، این منافع عالی و بلند نصیب شخص شما و مملکت خواهد [شد] و ما هم قدرت بزرگی با ملت مسلمان ایران، یعنی از روی واقعیت و حقیقت در اختیار شما و برای شما خواهیم بود و هر چه بیشتر گفتیم کمتر نتیجه گرفتیم به ناچار برای انجام وظیفه دفاعی واجب، قدمهای خیلی با احتیاط و کوچکی برداشتیم.

سیدمجتبی نواب صفوی

* * *

پایان توضیحات

دیماه ۱۳۷۳

سید هادی خسروشاهی

جامعه
و
حکومت اسلامی

تألیف مجاهد پیشتاز،
شهید کبیر:
حضرت سید مجتبیٰ نواب صفوی

مقدمه

هوالعزیز

کتابی که در دست دارید، تحت عنوان اعلامیه فدائیان اسلام قبل از این دوبار، در تاریخ آبان‌ماه ۱۳۲۹ و خرداد ۱۳۳۲ از طرف «فدائیان اسلام» چاپ و منتشر شده است. نشر مجدد آن، برای شناخت چگونگی تفکر حرکت اسلامی ایران، پس از شهریور ۲۰، ضروری است، چرا که بدون ارزیابی نقش فدائیان اسلام در این حرکت، نمی‌توان جمع‌بندی صحیحی از نهضت اسلامی مستمر خلق ما بدست آورد...

البته تحلیل محتوای کتاب، نیازمند فرصت بیشتری است، ولی با توجه به تاریخ تدوین آن ـ ۱۳۲۹ شمسی ـ می‌تواند نشان دهنده عمق بینش مجاهدین راستین راه آزادی خلق مسلمان ایران، و رهبر بزرگ و جانباز آنها شهید کبیر خلق ما، حضرت سید مجتبی نواب صفوی باشد که بعد از شهریور ۲۰، نبرد قهرآمیز و مسلحانه را، به مثابه تنها راه رهایی خلق‌های مسلمان پیشنهاد کرد و خود در این راه گام نهاد و پس از نبردها و پیروزیها، سرانجام همراه برادرانش: سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی، و ذوالقدر (و سید حسین امامی) شربت شهادت نوشید.

البته ما مدعی آن نیستیم که این کتاب، نشان دهنده شکل کامل و چگونگی یک حکومت اسلامی، در عصر حاضر است، ولی مدعی آن هستیم که در کل، شامل ایده‌ها و هدف‌های پرارج کسانی است که دهها سال پس از نشر این کتاب، در این مسیر گام نهادند و راه مجاهدین پیشتاز خلق مسلمان را ادامه دادند.

کتاب، از نقطه‌نظر جمله‌بندی‌ها و عبارات شعارگونه: انقلاب و ضدانقلاب، طبقه پرولتر، زحمتکشان، جامعه بی‌طبقه، استثمار و استعمار، امپریالیسم جهانخوار، سوسیالیسم، اصول دمکراتیک و... هماهنگ با کتابهایی که امروزه منتشر می‌گردد نیست، ولی محتوا، درکل همان محتوائیست که «انقلابیون امروز» خواستار آن

هستند.

موضع مشخص و قاطع «فدائیان اسلام» در برابر رضاخان و پسرش محمدرضا (بشهادت صفحات داخل همین کتاب) و دیگر دشمنان میهن عزیز ما، و اقدامات قهرآمیز آنان در مبارزه با طبقه حاکمه خائن، مسئله‌ای نیست که دوست یا دشمن بتواند منکر آن شود.

فدائیان اسلام نه تنها از لحاظ تئوری مخالف رژیم سلطنتی استبدادی پهلوی بودند، بلکه در مرحله عمل و پراتیک نیز بجای نفله کردن وقت، یا هدر دادن یک گلوله و کشتن یک پاسبان یا ژاندارم ـ که خود انسانی مستعضف و برده نظام طاغوتی حاکم بود ـ به اعدام انقلابی کسانی می‌پرداختند که وجود یا بقای آنها بر بنیاد حاکمیت و استقلال ملی ـ اسلامی ما لطمه می‌زد: کسروی بنیانگزار مذهبی ضد شیعی، با ماهیت کاملاً استعماری، هژیر وزیر دربار وقت و وابسته به انگلیس، ژنرال رزم‌آراء نخست‌وزیر استعمار و مخالف ملی شدن صنعت نفت و حسین علاء قره نوکر دربار و عامل پیوند ایران به پیمان نظامی بغداد (سنتو) از جمله کسانی هستند که به حکم دادگاه انقلابی اسلامی و به دست رزمندگان برومند اسلام، و به فرمان مجاهد کبیر خلق مسلمان ایران، حضرت نواب صفوی اعدام شده‌اند.

در تحلیل تاریخی و با اتکاء به اسنادی که بعداً منتشر خواهد شد، جای تردیدی باقی نخواهد ماند که آغازگران نبرد مسلحانه در ایران، نه گروه سیاهکل بوده‌اند و نه دیگران، بلکه این «فدائیان اسلام» بودند که قبل از تولد رهبران گروههای چریکی، به نبرد مسلحانه دست زدند و تبلور تداوم آن با اعدام انقلابی خائن دیگری به نام حسنعلی منصور (نخست‌وزیر وقت و عامل احیای کاپیتولاسیون) بوسیله افراد باقیمانده «فدائیان اسلام» در سال ۱۳۴۲ نشان داده شد (صادق امانی و مهدی عراقی از اعضاء فدائیان اسلام بودند که نقش رهبری را در این جریان اخیر داشتند. صادق امانی همراه برادران مجاهد: محمد بخاراثی، رضا صفارهرندی، مرتضی نیک‌نژاد در سال ۴۲ به شهادت رسیدند و بقیه اعضاء تا این اواخر در زندان بسر می‌بردند).

***

در تاریخ نبرد قهرآمیز ملت ما، اگر کشتن چند ژاندارم در سیاهکل! و یا چند پاسبان و مأمور ساواک در شهر، بمثابه یک اقدام انقلابی مسلحانه تلقی شود، باید با صداقت انقلابی ـ اخلاقی اعتراف کرد که اعدام انقلابی خائنینی چون: هژیر، رزم‌آراء و منصور، که در مصدر کار بودند و مهره‌های اصلی استبداد و امپریالیسم در میهن ما به شمار می‌رفتند، یک اقدام کاملاً انقلابی ـ ضد امپریالیستی است که بدست

فرزندان رشید اسلام انجام پذیرفته است.

بررسی تاریخ پیدایش «فدائیان اسلام» و شرح آثار مبارزات انقلابی آنان، و تحلیل کامل محتوای این کتاب، که می‌تواند گروه پیشتاز نبرد خلق ما را به نسل جوان معرفی نماید، نیازمند فرصت بیشتر و امکانات بهتری است که متأسفانه ما هم‌اکنون فاقد هر دو هستیم.

امید که روزی بتوانیم با نشر اسناد نهضت فدائیان اسلام، حق برادران شهید خود را ـ که تاکنون از طرف تمام گروهها نادیده گرفته شده است ـ ادا کنیم...

به یاری خدای توانا. **فدائیان اسلام** *

دیماه ۱۳۵۷ ـ تهران

---

* این مقدمه در دیماه ۱۳۵۷ توسط اینجانب و بدون اطلاع دیگر برادران، نوشته شد و کتاب توسط نشر نذیر! که وجود خارجی نداشت، در قم به چاپ رسید و در سطح وسیعی در سراسر ایران توزیع گردید... و به یاری حق، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، تعقیب و محاکمه نگارنده و مدیر چاپخانه، منتفی شد.

اشاره به این نکته هم ضروری است که نشر این کتاب، بدون هیچگونه تغییری انجام می‌یابد و چاپ مجدد آن بمفهوم موافقت کامل ما با تمامی مندرجات آن نیست، بلکه آگاهی از آن برای شناخت و شناسائی نوع اندیشه پیشتازان حرکت اسلامی ایران ضروری است. بامید آنکه مورد استفاده نسل جوان ایران اسلامی قرار گیرد.

سیدهادی خسروشاهی

شهید کبیر:
حضرت سید مجتبی
نواب صفوی

جامعه
و
حکومت اسلامی

این

اعلامیه

فدائیان اسلام

کتاب رهنمای حقایق

نماینده کوچك حقایق نورانی جهان بزرك

را

بدقت مطالعه کنید

زیرا

بیاری خدای توانای جهان

در مقدرات دنیا مؤثر بوده خط سیر بشر را تغییر داده افکار بشررا پر و بالی توانا بخشیده در اوج آسمان نورانی سعادت بسوی مقصود نهائی آفرینش سوق میدهد وهمهٔ فرزندان بشر را بیاری خدا از گمراهی نجات قطعی می‌بخشد

هو العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و حمد بی پایان خدای توانای جهان راست که بمهر خویش بشر را برای مقصودی بزرك و جهان را برای بشر آفریده و مأمن و مهد تکامل و پرورشش قرار داده است و سلام پر مهر و درود بی پایان ما بروح پاك بزرگترین فرستادگان معظم وسفراء مکرم خدا حضرت محمد بن عبدالله ووصی گرامی و یگانه دختر عزیزش وبرفرزندان گرامش پیشوایان بزرك واوصیاء ارجمندش هریك پس از دیگری ودرود بی پایان وتحیت و سلام سوزان ما بر آخرین وصی گرامیش اعلیحضرت پادشاه غائب جهان وجود مقدس امام زمان که مقدم مبارکش بیاری خدای جهان نزدیك ودر پناه مهر وپرچم مقدسش فتح وپیروزی فدائیان اسلام قطعی ومحتوم باد

صفحه اول از چاپ نخست کتاب ۱۳۲۸

هوالعزیز

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم

سپاس و حمد بی‌پایان خدای توانای جهان راست که به مهر خویش بشر را برای مقصودی بزرگ و جهان را برای بشر آفریده و مأمن و مهد تکامل و پرورشش قرار داده است و سلام پرمهر و درود بی‌پایان ما به روح پاک بزرگترین فرستادگان معظم و سفراء مکرم خدا حضرت محمدبن عبدالله و وصی گرامی و یگانه دختر عزیزش و بر فرزندان گرامش پیشوایان بزرگ و اوصیاء ارجمندش هریک پس از دیگری و درود بی‌پایان و تحیت و سلام سوزان ما بر آخرین وصی گرامیش اعلیحضرت پادشاه غایب جهان وجود مقدس امام زمان که مقدم مبارکش به یاری خدای جهان نزدیک و در پناه مهر و پرچم مقدسش فتح و پیروزی فدائیان اسلام قطعی و محتوم باد.

ریشه‌های مفاسد خانمان‌سوز ایران و جهان

۱

گسستن ریشه‌های نورانی ایمان به حقایق و انحراف بشر از مسیر دین فطری اسلام و تربیت سازمانی آفرینش

نفس ـ یا همان نیرویی که در تمام افراد انسان موجود بوده و حتی انسان پاک را سوق به بدیها می‌دهد و در او ایجاد میل به بدکردن می‌کند، زبان مقدس قرآن آن را نفس می‌نامد. نیکان و بدان همه این را می‌دانند که گاهگاه یا همیشه میل به کار بد می‌کنند در حالی که می‌دانند آن کار بد است مانند میل به نگاه‌کردن به نوامیس مردم از روی شهوت و خیانت، میل به شراب‌خواری و مستی، میل به بی‌قیدی و آزادی مطلق و لجام‌گسیختگی، میل به رشوه‌خواری و ربودن مال مردم.

شک نیست که این میل و هوس کم‌وبیش در تمام افراد انسان حتی افراد پاک، گاه و بیگاه یافت می‌شود و آن نیرویی که این میل و هوس‌ها از آن صادر می‌شود هر کار بدی را بدون مانع معرفی نموده پرده سیاهی بر روی حیاء، شرافت، عاطفه، امانت، درستی، خدا، انبیاء و ائمه طاهرین(ع) و دستورات آنها، قیامت، بهشت، جهنم و دادگاه عظیم حق می‌کشد و بر قوت میل و هوس به سوی بدی، آن به آن می‌افزاید.

اینجا هر انسانی پاک یا ناپاک در خود حس می‌کند که نیروئی ضعیف یا قوی در برابر این ستیزه نفس و فشار آن به مقاومت برمی‌خیزد؛ این همان عقل یا خرد است... زبان مقدس قرآن آن را عقل می‌نامد... اینک این عقل چنانچه قوی باشد بدیهای آن کار زشت و سرانجام بد آن را معرفی می‌کند. مثل اینکه می‌گوید این شراب را نخور برای اینکه مست می‌شوی، کسی را می‌زنی و می‌کشی و حرکات پستی از تو سرمی‌زند

و رسوا می‌شوی و پس از به هوش آمدن پشیمان می‌شوی... عقل با نشان دادن این اسلحه‌های قوی در برابر نفس مبارزه می‌کند. نفس هم شروع به دفاع نموده می‌گوید: مردم چه قابلند و رسوائی پیش مردم چه اثری دارد؟ عقل دفاع نموده می‌گوید مردم را آزار می‌کنی و به زندان می‌روی، نفس می‌گوید: زندان مخصوصاً زندانهای امروز جای استراحت خوبی است! در آنجا دوستان خوبی هم هستند، چه بهتر. عقل می‌گوید کشته می‌شوی چون ممکن است در حال مستی کسی را بکشی. نفس می‌گوید آن کسانی که در حال مستی شراب را در دسترس ماگذاشتند و به آسانی آن را می‌خوریم از مستی و آدم‌کشی ما بی‌اطلاع نبوده و می‌دانند این بهانه خوبی است به دست خودشان که از ما رشوه‌ها بگیرند و بگویند قتل، عمدی نبوده و مجازات او کشتن نیست و ما را برای چند روزی به همان زندان یا آسایشگاه و شهوت‌خانه عمومی بیاندازند. خانه امید است چه غم است، اینجا نیروی نفس زیاد شده سلاحش قوی است. عقل ضعیف شده به یاد سلاحی می‌افتد که از آن غفلت داشته است. می‌گوید آیا نمی‌دانی که اینان با اینکه خودشان شراب را در اختیار شما گذاشته‌اند و وسائل آدم‌کشی و فساد را فراهم کرده‌اند و می‌دانند که قتل غیرعمدی در حال مستی حکمش اعدام نیست، چون ایمانی ندارند ممکن است برای ترساندن فداکاران پاک مسلمان و حق‌گویان و ارعاب ملت بیچاره، تو را به ناحق بکشند...

نفس از شنیدن این ماجرا به خود آمده می‌گوید، چرا صحیح است بارها دیده‌ایم. اینجا برای تهیه سلاح دفاعی تکانی خورده یک مرتبه می‌گوید کجائی؟... خود اینها از بی‌ایمانی و بی‌دینی وسائل قمار را در اختیار ماگذاشته‌اند و پول و هرچه بخواهیم از راه قمار فراهم می‌شود و اینها اگر از کشتن من مردم را می‌خواهند بترسانند برای شهوت‌رانی و خوش بودن خودشان است و خوشی آنها فقط با پول است پول زیادی ببرکت قمار می‌دهیم دیگر چه مرضی دارند! یقیناً صرف‌نظر می‌کنند. مثل اینکه نظیر آن را بارها دیده‌ایم. آری آن راکه از روی جنایت برای ترساندن مردم می‌کشند کسی است که پول قمار حسابی ندارد... اینجاست که نفس باکمال قدرت چون خود را فاتح دیده به خود می‌بالد و آن به آن هوشش برای شراب‌خواری و جنایت قویتر می‌شود...

عقل هم از ناچاری دست به حربه دیگری زده می‌گوید: از کجا معلوم است که تو حتماً بتوانی در زندان پول قماری تهیه کنی، شاید نشد؟ و پولی نرساندی و کشته شدی... نفس به خود آمده می‌بیند صحیح است. احتمال دارد که پولی نرسد و کشته شود.

در اینجا نفس پس از آن فتوحات قبلی بسیار قوی شده می‌گوید: مرگ یکبار است و آخرش هم بایستی مرد و زحمت مردن هم پنج دقیقه است کشته هم شدیم چه مانعی دارد. در این جاگمان می‌کند آخرش شکست را به عقل داده و عقل هم واقعاً متحیر مانده... عقل ناگاه برافروخته می‌گوید: با خدا و دادگاه خدا و رسوائی دادگاه حق و عذاب همیشگی بی‌پایان خدا که تمام شدن ندارد، چه خواهی کرد؟ اینجا، نفس به خود آمده به فکر عمیقی فرو می‌رود با اینکه تربیت دینی نداشته فرهنگ اسلامی موجود نبود، حکومت و جامعه اسلامی نبوده، درودیوار پرشهوت جامعه بی‌دین (از برکت حکومت بی‌دین) عموماً پرده‌های تاریکی بر روی اشعهٔ نورانی تربیت اسلام بوده است... و این تنها از دین، شنیدنیها و مسموعات مختصری در دست دارد. شکست قطعی خورده می‌گوید آری برادر! رسوائی دادگاه با عظمت حق در برابر انبیاء خدا و ائمه طاهرین(ع) و حضرت زهرا(ع) و حضرت امام حسین سیدالشهداء علیه‌السلام و پاکان دنیا و عذاب ابدی الهی شوخی نیست... من دست به این کار بد نخواهم زد. آری! برای جلوگیری اساسی از اساس مفاسد تنها ایمان به حقایق و تربیت اسلام بایست...

آنچه در پیش گفته شد حقیقت پابرجا و استواری بود در لباس مثل و نمونه، منبع تمام مفاسد عمومی و موانعی که در راه اصلاح آنها پیش می‌آید و استوارترین مانع، همان انحراف بشر از مسیر دین فطری اسلام و تربیت سازمانی آفرینش است و جلوگیرندهٔ مفاسد باکمال قدرت مفاسد و موجود بودن وسائل اشاعه آنها و پراکندن شهوات و فساد همان ایمانی است که در آن مثل علمی و فلسفی، قدرتش واضح گردید که با تمام سرکشیهای نیرومند شهوات، نفس سرانجام عنان جنایت آن راگرفت و در وادی پاکی و امانت متوقفش ساخت و چنانچه تربیت اجتماعی اسلام در این مملکت اسلامی می‌بود و بجای یک حکومت فاسدی که منبع جنایات و بدبختی‌های

امروز ایران است یک حکومت صالح اسلامی می‌بود و معارف اسلام را در سراسر کشور بسط می‌داد ایران به گفته بعضی کوته‌نظران، سوئیس آسیا خیر بلکه با پایه‌های بلند معارف قرآن و اشعهٔ نور دانش محمد و آل محمد(ص) (بهشت جهان) می‌شد. اینجا سرزمین پیروان آل محمد(ص) است.

این مختصر جای آن نیست که با تفصیل علمی خود روشن گردد که شیعه و پیروان آل محمد(ص) سالیان درازی از نور معارف آل محمد(ص) دور بوده نمی‌دانند که گنجهای پرگهری دارند... آری اساس مفاسد و بدبختی‌ها، نبودن ایمان و تربیت اسلام است و اگر در مملکت اسلامی ایران، تربیت اسلام و ایمان می‌بود، ایران بهشت جهان بود.

۲

اجراء نشدن احکام اسلام و قانون مجازات

ایران مملکت اسلامی است. بایستی احکام اسلام اجراء شود. اگر اجراء می‌شد، محیط ایران از بامداد روزهای عمر خویش تا به شام نورباران بود. بامدادان و سحرگاهان آنگاه که بهترین نسیم‌های جان‌فزا می‌وزد و مرغان خوش‌الحان به نغمه‌های دلکش تسبیح و تقدیس حق مشغولند، مردان و زنان و پیران و جوانان و کودکان مسلمان نیز به پیروی از چرخهای جامعه که احکام مقدس اسلام آن را می‌گرداند، از خوابهای نوشین برخواسته به مساجد و اماکن مقدس عمومی دعاخوانان و نغمه‌سرایان حرکت کرده فضا را ندای مقدس الله‌اکبر (بزرگ است خدای متعال) پر کرده، دلها و قلوب نورانی مردم همه متوجه به سوی مبدأ نورانی شده، از همانگاه جز خدا و دادگاه خدا و حقایق چیزی نمی‌بینند و نمی‌شنوند. هر آنی به یاد احکام اسلام و دستورات حق بوده رنج بردن را در راه زندگی خانواده و آسایش عمومی وظیفه خود ومجاهده می‌دانند و در عین حال روزی‌رسان و رزاق را خدا می‌دانند. پس در کارها می‌کوشند و چون رباخواری و کم‌فروشی و غش در معامله و رشوه‌خواری و احتکار و وطن‌فروشی و نفت‌فروشی و رأی‌فروشی و عرق‌فروشی و اعانت به ظلم و ظالم و

خائن و حکم به ناحق را حرام می‌دانند و از طرفی خدا را روزی رسان می‌دانند برای تهیه نان و وسایل زندگی به هیچیک از اینها اعتمادنکرده، روزی را از خدا می‌خواهند و این حرکات پست را هم که قانون اسلام منع کرده مرتکب نمی‌شوند. در و دیوار هم شهوت‌بار و سیاه نیست که یاد خدا و حقایق را از ایشان بیرون برده دست به جنایت زنند. پس مفاسد اجتماعی همگی رخت بر بسته نابود می‌شوند و در جای آنها نیکی‌ها و فضائل قرار می‌گیرد همه پشتیبان یکدیگر بوده خدای را پشتیبان خود می‌دانند... پسران جوان همه دارای زن جوان پاک دامنی هستند و دختران جوان هم شوهر پاک دارند. زنان مسلمان پوشیده هستند، پس مردم گرسنه شهوات نمانده در کوچه و بازار به دنبال یکدیگر نیفتاده سفلیس و عرق و مشروب و الکل مغزها را ازکار نینداخته، حس دفاع و شجاعت و پاکی و امانت و اعتماد به یکدیگر را از هم نه ربوده جای قرض‌الحسنه را بانکهای پول‌اندوزی شهوت‌ران نگرفته، فرش و کاسه و کوزه فقرا و بیچاره به گروگان نرفته حراج نمی‌شود، گرسنگان و بی‌کاران بدین کثرت نبوده اگر فقیری هم باشد، به حکم اسلام در موقع اجتماع در مساجد که همه در یک صف قرار می‌گیرندو فقیر برادروار در پهلوی غنی و ثروتمند قرار می‌گیرد، ثروتمند هم خود بدو سرمایه کار و کسب داده اعتماد می‌کند که مسلمان است و کسب می‌کند و کم‌کم از منافع آن پس می‌دهد و ربا هم از او نمی‌خواهد. وکیل و وزیر و فقیر همه در سه وقت یا پنج وقت، به دور هم جمع می‌شوند و رشتهٔ ارتباط دوستی از اجتماع یک صف و همدردی و همرازی میان همهٔ طبقات پیدا می‌شود نه اینکه از وطن‌فروشیها و جنایات ثروتمندان، نصف مملکت فقیر و فاحشه و بدبخت و سرگردان شده و همیشه با گردوخاک ماشین‌های آقایان ملاقات نموده به جای محبت‌افزائی کینه‌های شدید آنها را در دلها بگیرند و هر روز منتظر روز انتقام باشند.فسادی نیست،زیرا مملکت اسلامی است. احکام مقدس اسلام اجرا می‌شود خرج زیاد و مصارف گرانی مانند رقص شبانه تا به صبح و قمارهای فقرانگیز و کینه‌اندوز و لباسهای حریر و رنگارنگ و انگشتر الماس و برق و زرق‌هانیست. زندگانی بی‌آلایش و پرآسایش است و دیگر وطن و نفت را چرا بفروشند؟ و رأی انتخابات چرا بخرند؟ حکم به ناحق برای رشوه‌های

گران چرا بکنند؟ حضرت سید حسن مدرس را چرا بکشند؟، خدا را رازق می‌دانند. مبدأ و معاد و عذاب الهی را معتقدند و این کارها را حرام می‌دانند. رحم و عاطفه! صفات پاک طبیعی و فطری بشری هم هنوز در وجودشان باقی بوده کوره‌های ذوب صفات پاک از قبیل عریان بودن بدن شهوت‌بار زنان و رمانهای پرشهوت و سینماهای جنایت‌آموز و رنگ و نغمه‌های جنایت‌انگیز فضیلت‌کش هم نبوده، به جای اینها نغمه‌های فرهنگ‌آموز نورانی قرآن و اذان و حقایقی بوده که هر آنی روح آنان را پاکتر نموده حقایق را در نظرشان عظمت بخشیده و از جنایت و آدم‌کشیها و حق‌فروشیها و حرام‌خواریها و هر رذیلتی دورشان نموده است.

آری، آری! قانون مجازات اسلام هم اجرا می‌شود. دست دزد بریده می‌شود. نه اینکه در آسایشگاه و شهوت‌خانهٔ زندان استراحت کند، در دفعه چهارم هم کشته می‌شود. دیگر کجا دزدی خواهد شد. بیچاره و فقیر را هم که در مملکت اسلامی رسیدگی می‌کنند، چرا دزدی کند؟ رشوه‌خوار هر که باشد به مجازات خود می‌رسد گرچه قاضی دادگستری باشد. خائن به حسابش رسیدگی می‌شود. گرچه وزیر جنگ وطن‌فروش یا وزیر دربار یا رئیس ستاد ارتش شاهنشاهی باشد ـ تبعیض در احکام اسلام نیست پس چگونه کسی جرأت خیانت کند؟

زناکار را در منظر عمومی تازیانه می‌زنند و دربار سوم می‌کشند پس چگونه به ناموس مردم به خیانت نظر کند و زنهای نجیب را پس از یکی دوبار نظر کردن بفریبد و سرانجام به فاحشه‌خانه برده پس از چندی با بدن مجروح پرسفلیس به قبرستانشان روانه کند؟

مختصری بود علمی و فلسفی محفوف بامثال روشن، و حقیقت هم این است که عدم اجرای احکام اسلام و قانون مجازات اسلام، یکی از عوامل بزرگ بدبختی است.

۳

مفاسد فرهنگ ـ نبودن فرهنگ ـ شهوت آموزی به نام علم

فرهنگ دو مسئولیت و وظیفه بزرگ دارد: اول تربیت جامعه و پرورش فضائل

انسانی و اخلاق حسنه در روح مردم و آموختن علم اخلاق به جامعه که بازگشت این کلمات به یک معنی و آن انسان نمودن جامعه و حفظ فضائل انسانیت در افراد انسان، است که دزد، درنده، وحشی، خائن، بی‌عاطفه، بی‌رحم، بی‌غیرت و ناپاک نشود. زیرا اگر این صفات در جامعه انسانی پیدا شده و عمومی شود شیرازهٔ زندگی اجتماعی به کلی گسیخته شده همه از دست یکدیگر به ستوه آمده، به کوه و دشت و صحرا، پناهنده و متواری می‌شوند!

اساس تمدن و زندگی اجتماعی و سعادت و آسایش بشر بستگی به صفات پسندیده و فطریات پاک بشر دارد و اولین فرهنگ، حفظ و پرورش صفات فطری پسندیدهٔ انسان در افراد انسان است.

دومین وظیفهٔ فرهنگ ـ آموختن دانشها و علومی است که نیازها و احتیاجات اجتماعی و شخصی افراد جامعه را برآورد. از قبیل زبان، خط‌نویسی، ریاضیات، طب، پوشاک، خوراک، اثاثیه زندگی، وسایل سواری، حمل‌ونقل، ساختمانها و معماری وسائل دفاعی و جنگی و سایر مایحتاج بشر که مجموعهٔ احتیاجات اجتماعی را دربر دارد. چنانچه این وظیفه خود را انجام ندهد، زندگانی اجتماعی برای بشر مشکل و گران بوده، دست به گریبان فقر و بیچارگی و سرگردانی خواهد شد. اینک به نتیجه زحمات فرهنگ نظری کنیم و ببینیم چگونه این دو وظیفه بزرگ خود را انجام داده و چگونه فرهنگی است؟

از نظر وظیفه اول: بطور قطعی می‌توان گفت که نیم بیشتر بلکه سه چهارم جامعه تحصیل کرده‌هایی که به کار دولتی و اداری و سایر امور مشغولند، فاقد همه گونه صفات پسندیده‌فطری انسانی و دارای همه صفات زشت و رذائل هستند، رشوه‌خواری عمومی، حکم به ناحق، نفت فروشی، وطن‌فروشی، دروغ، تزویر، آدم‌کشی و توحش (شهربانی و ارتش و ژاندارمری) گریبان‌گیر جامعه متمدن کنونی و عمومی است. اینک فرهنگ امروز از نظر وظیفه اول شناخته شده معلوم است که چگونه فرهنگی است.

از نظر دوم: مردم و روزنامه‌ها همه از فقر، گرسنگی، بدبختی، بی‌دوایی، بی‌طبیبی فریاد می‌کنند. چشم گدائی جامعه به دروازه‌های غرب (اروپا و امریکا) دوخته شده

حتی سوزن و دگمه لباس و نخ برای دوختن قبا و شلوار خود، نعل برای الاغ سواری و باری! و تله‌موش برای موش‌گیری خانه خود و لاستیک برای تخت کفشها و گیوه و استکان برای چای خوردن! همه چیز خود را از اروپائیان و امریکانشینان گدایی می‌کنند. ما از ذکر بمب اتم و کارخانجات و وسائل بزرگ زندگی خودداری کردیم.

پس بخوبی روشن است که اصولاً فرهنگ نداریم. رذیلت خانه و اوباش‌پرور و طویله‌ای است، فرهنگش می‌نامند. اگر نبود وضع مردم بدبخت مسلمان ایرانی بهتر از این بود. چنانچه اگر این حکومت هم نبود، وضع مردم بهتر از این و خوب بود. اینک به ذکر علل دقیق خرابی فرهنگ و ارتباط آن با منابع کثیف جنایت از راههای باریک خودداری می‌کنیم، زیرا گنجایش این اعلامیه بیش از این نیست و راه اصلاح آن در دستورالعمل اصلاح حکومت، ذکر می‌گردد.

۴

آتش شهوت از بدنهای عریان زنان بی‌عفت شعله کشیده خانمان بشر را می‌سوزاند.

هر حس و خاصیتی که در یکی از نمونه‌های افراد بشر هست در همه افراد موجود است و اگر کسی منکر شود، دروغ گفته و خلاف محسوسات سخن گفته است و دلائل بزرگ و گواه‌های صادق محسوس،او راتکذیب می‌کنند. حس شهوت و زناشویی مثل حس شامه و بویایی همیشه مشغول کار و آماده است (به خلاف شکم و گرسنگی که پس از خوردن و سیر شدن تا مدتی بی‌اشتها است) و تمام مواضع بدنهای زنان تحریک کننده حس شهوت است. این حس مقدس طبیعی (مقدس است آنگاهی به راه پاک صرف شده مسیرش پاک باشد) خود بیدار و مهیا و بدنهای عریان زنان (عفیف) هم از راه چشم مشغول تحریک می‌باشد... شب و روز زنان و مردان در کوچه و بازار و اداره و مدرسه وکارخانه و سایر اماکن عمومی، با هم روبرو شده و شب و روز حس شهوت عمومی بدون حساب، مشغول فعالیت و هیجان است.

این فعالیت دائم حس شهوت فعالیت اعصاب اجتماعی را رفته رفته می‌کشد، یعنی

سایر قوای مردان کار را ضعیف می‌نماید (طبعاً هر قوه‌ای که زیاد مصرف شود بخصوص شهوت، از قوای دیگر می‌کاهد) این حس زنده بدنبال زنها و دلها به دنبال این حس حرکت می‌کند. دست و پا و اعضاء جامعه کم‌کم از کارهای ضروری اجتماعی بازمی‌ماند (کمیسیونهای خصوصی که همیشه در تمام وزارت‌خانه‌ها و ادارات تشکیل می‌شود و مردم بیچاره سرگردان پشت درب اطاق‌های رؤسای کوچک و بزرگ معطل می‌مانند و چرخهای کار اجتماع لنگ می‌شود، نمونه‌های کوچکی از نتایج همکاری زن و مرد و عریان شدن زنها است) افکار عمومی همیشه با هر برخوردی به یک موضع حساسی از بدن‌های عریان زنان (عفیف) از خط سیر وظیفه خود منحرف شده نظام فکری به کلی مختل گردیده. نظام جوارح و اعضاء و افعال بشر هم تابع نظام فکری است و با اختلال نظام فکری نظامهای فردی مختل شده نتیجتاً نظام اجتماع مختل می‌گردد و با اختلال نظام اجتماع هم، حال معلوم است.

تحریک و هیجان حس شهوت از راه پاک و طبیعی خود که بیرون رفت، فضائل انسانی را چون کوره ذوب کننده‌ای نابود می‌کند. عاطفه، رحم، دوستی، حیاء، پاکی، راستی، حس دفاع و هیچ فضیلتی را باقی نمی‌گذارد... بهترین مورد شدت عاطفه و رحم و محبت و مهر، میان مادران و دختران است و داستانهای دخترکشی‌های مادران یا مادرکشی‌های دختران برای یک پسر جوان منبع شهوتی که مورد اختلاف مادر و دختر قرار گرفته و شدیدترین مورد عاطفه و دوستی و رحم (رحم و دوستی میان دختر و مادر) را نابود نموده است، از شهرهای شهوت‌بار اروپا همیشه به گوش ما رسیده و می‌رسد و اینک کم‌کم از برکت تولید کوره‌های ذوب رحم و عاطفه (آتش شهوات عمومی و عریان بودن بدنهای محرک شهوت زنان) در میان ایرانیان مسلمان نیز نمونه‌های آن (دخترکشی مادران و مادرکشی دختران) یافت می‌شود و روزبه‌روز با ترقی شهوات پلید عمومی، این جنایات ترقی نموده و توسعه می‌یابد و نظایر آن را همه روزه بیش از پیش نظاره می‌کنیم.

آری، آری، شهوت فضائل انسانی را می‌کشد و با نابود شدن این فضائل حال جامعه بدبخت معلوم است. حس شهوت مردان وقتی نسبت به همه زنان عریان تحریک شده

علاقه بست و خو گرفت، وحشی و همه جایی می‌شود و کم‌کم نسبت به خانواده شخصی خویش علاقه‌اش ضعیف شده، طلاق و جدایی میان زن و مرد رو به ازدیاد رفته روزافزون می‌شود (به دفاتر رسمی طلاق رجوع شود شماره طلاقهای پیش از بی‌حجابی و پس از بی‌حجابی شاهد خوبی برای اثبات این حقیقت خواهد بود. پس از بی‌حجابی امر خانمان‌سوز طلاق بی‌اندازه خطرناک و وحشت‌انگیز شده رو به کثرت رفته و می‌رود) و همان نیرویی که علاقه خانه‌داران را به همسر و خانه خود کم کرده ایجاد جدایی می‌کند در مردان بی‌خانه و عیال هم اثر کرده از ابتداء دنبال تهیه عیال و خانواده نمی‌روند و به همین نسبت که شهوات پلید، علاقه مردان را از خانوادهٔ کم می‌کند، علاقه زنان را نیز از خانه و شوهر خود کم کرده نیروی جدایی و ولگردی زن و مرد را قوی می‌کند.

اینک شب و روز و آن به آن، جامعه با خطر نیستی و قطع نسل و سرگردانی و بی‌سرپرستی کودکان موجودی که پدرومادرشان بدنبال ولگردی و عیاشی رفته‌اند، بشدت هرچه تمامتر تهدید می‌شود.

معنی آزادی زنان و همکاری آنان با مردان چیست؟

آیا زنها می‌خواهند از عمل زناشویی پاک و مشروع با مردان خودداری کنند؟ و در هر ماه طبق سازمان طبیعی خود قاعده نشوند، حامله و بچه‌دار هم نگردند؟ تا با مردان جامعه در تحمل نکردن این زحمات شریک باشند و نسل جامعه را بکلی قطع و تا پنجاه سال دیگر که جامعه امروز همه مردند (نسل آینده هم که قطع و نابود شده است) دیگر جامعه ومردم و زن و مردی اصلاً وجود نداشته باشد؟ یا خیر معنی آزادی زنان و همکاری آنان با مردان این است که مردان بجای زنان در هر ماه... و بعد حامله و آبستن شوند؟ و از وجود مبارک خود تولید فرزند و تولید مثل کنند تا در این زحمت با زنها شریک باشند؟

تفو بر این مغز و این شعور و این انسانی که پای‌بند این اراجیف است. خواه اهل اروپا یا امریکا یا آسیا یا آفریقا باشد.

حقیقتاً اگر مجمع ملل متفق یا جامعه ملل متحد، مقصودشان این باشد یا مآل

سخنشان در این باره بدین‌جا رسد، واقعاً سند حماقت و بی‌شعوری دانشمندان و رجال اروپا و امریکا به پیشگاه معظم دانش و عقل و هوش ارائه شده است، این پایه روح آنان! وای بر شعور پیروان این سخنان.

خیر! نه این است، آنان همه نادانند و اینان هم مانند آنان.

بهترین کار برای زنان، همان مدیریت خانواده و اولین مدرسه تولید و تربیت نسل بشر است آیا کاری اساسی‌تر از این در دنیا هست؟ زمانی هم که وظایف خانوادگی نداشته یا به نحوی از این وظیفه بزرگ محروم بوده و خواستند به کاری پرداخته با مردان همکاری کنند، بایستی برای آنان کارخانجات و ادارات زنانه ترتیب داده‌شود که رؤسا و مدیران آنها نیز زن باشند و با کمال عفت و نجابت و آزادی بدون حقه‌بازی و هوسرانی غیرمشروع با مردان، مشغول کار و خدمت به جامعه شوند و اداره و مدارس دختران، به عهده اساتید زن بوده دخالت مرد، در اداره و مدرسه زنانه و دخترانه و دخالت زن در اداره و مدرسه مردانه و پسرانه بی‌جا و غلط است البته درهای آموختن علوم، به هر حدی که زنان خود را لایق و مستعد دیدند، بایستی به رویشان باز باشد.

۵

مشروبات مسموم‌کننده و جنون‌انگیز الکلی مایه تفریح عمومی است.

شگفتا، عجبا! جهان عقل و علم و دانش و فلسفه و طب از هر گوشه سخن از زیانهای خانمانسوز مشروبات الکلی به حدی گفته‌اند که نوبت بما نمی‌رسد.

جنون خمری در دروس طبی باب مخصوصی دارد.گفته‌اند این جنون که از مشروبات الکلی تولید می‌شود، همیشگی شدن جنون موقت (سستی و بی‌شعوری) است که در اثر نوشیدن این سم تلخ در عموم روشنفکران و تاریک‌فکران احداث می‌شود. و در نسل بعد هم مؤثر می‌گردد.

زیانهای بدنی و مزاجی خانمانسوز آن در جامعه حاضر و نسل آینده به حدی است که می‌تواند عامل بزرگی برای فلج کردن چرخهای عقل و شعور و قوای بدنی

جامعه باشد. چاقوکشیها و آدم‌کشیهای شبانه روزی، اثر کوچکی از آثار بزرگ آن است. تعداد دکانهای مشروب فروشی به چندین برابر بیش از دکانهای نانوایی و اغذیه‌فروشی است. تفو بر این حکومت و بر این جامعه و بر این عقل و این تمدن...، و تفو بر آن اروپایی و آمریکایی و غربی مترقی (به قول نادانان) که استعمال شبانه‌روزی این سم خطرناک، از آثار عقل و ترقی و تمدن اوست!

بایستی مشروب‌سازیها و مشروب‌فروشیها و مشروبات الکلی بکلی نابود شده، حتی یک قطره در سراسر ایران باقی نماند و خورنده و فروشنده و سازنده و حمل کننده و نگه دارنده آن و اعانت کننده آنان، مطابق دستور اسلام مجازات شوند و بایستی دوای مناسبی برای معتادین این سم خانمانسوز مهیا و در دسترس عموم واقع گردد.

٦

استعمال دودهای خطرناک تریاک و شیره و سیگار هم از آثار تمدن کنونی است.

از راهها و معابر عمومی می‌گذریم... در میان هر صد نفر شصت یا هفتاد نفر را زرد چهره و لاغراندام و ضعیف و مندرس می‌یابیم. بعضی از اینان به حدی وضع جسمی و بدنی‌شان به هم کوفته و شکسته است که گویا سالها دچار امراض مزمن خطرناک بوده و اینک پنج دقیقه تا مرگشان باقیست و در حال احتضارند و یا مرده‌اند و حرکتشان مصنوعی است!

این عده که تقریباً شصت یا هفتاد درصد جامعه را تشکیل می‌دهند، چرا مرده‌اند یا چرا محتضرند؟

آنها به تریاک و شیره و دخانیات زیان‌آور مبتلا هستند. آیا این مردگان متحرک بدبخت، حس دفاع و غیرت و حمیت و عاطفه و فضیلتی هم‌دارند؟خیر این فضائل در مردم زنده است. از مردگان متحرک کاری ساخته نیست و فضیلتی ندارند. پس اکثریت جامعه مردگانی هستند که به خوراک و پوشاک هم محتاجند.

خود بدبخت و بینوا بوده از تمام مزایای زندگی بی‌بهره‌اند و جامعه را نیز بدبخت کرده و می‌میرانند. بیش از این مجال سخن نیست. بدبختی این جامعه و این مردم روشن است، اینها تذکراتی است: تریاک، شیره، سیگار، غلیان، چپق، و سایر دخانیات خطرناک بایستی جداً نابود شده، فروشنده و استعمال کننده و حمل کننده و نگهدارنده و کشت کننده، بایستی مطابق دستورات مقدس اسلام مجازات شوند و نیز بایستی بیمارستانهایی برای معالجه مبتلایان مهیای پذیرایی و مداوا شوند.

۷

قماربازان هم در فقر مادی و اخلاقی جامعه متمدن نقش خوبی بازی می‌کنند.

اشراف‌مملکت وبزرگان و رؤسای دولت، در کاخهای شمال شهر و اراذل و اوباش و چاقوکشها، به همکاری و پیروی از بزرگان مملکت در گودال‌های جنوب شهر و ولایات هم به پیروی از مرکز، همه مشغول قماربازی هستند.

بازی قمار، ایجاد حرص و آزی در قماربازان می‌کند که شریف‌ترین اوقات آنان صرف قمار می‌شود.

پس همه بیکاره‌اند و عده کثیری از جامعه را این بیکاره‌ها تشکیل می‌دهند. اینان از چه راهی زندگی می‌کنند و از کجا پولهای گزاف قمار را تهیه می‌نمایند؟ دزدیها، رباخواری‌ها، کلاه‌برداریها، رشوه‌خواریها، نفت‌فروشیها و رأی خریدنها، همه و همه اینها راههای مشروع کسب‌های شریف! آقایان است (یعنی قماربازی). این رذیلت بزرگ اجتماعی ایجاد رذیلت‌هایی از قبیل کینه‌جویی‌ها و دشمنیها و بدبینیها و بی‌حسی‌ها در قماربازان می‌کند که از نظر کوتاهی فرصت از شرح آنها صرف‌نظر می‌شود.

از این بلای خانمانسوز هم بایستی سریعاً جلوگیری شود. بازی کننده و تهیه کننده و حمل کننده و نگاهدارنده وسایل هرگونه قمار، جداً بر طبق قانون مجازات اسلام مجازات شود.

۸

سینماها و نمایش‌خانه‌ها و رمانها و تصانیف و اشعار موهوم و شهوت‌انگیز و جنایت‌آموز

فرهنگ بی‌فرهنگ بر سر راههای تحصیلات ناقص غلط هم هزاران دامهای جنایت و موانع خطرناک شهوت‌انگیز و جنایت‌آموزی نهاده است.

رمانها و اشعار و تصانیف موهوم هوس‌پسند، اکثر اوقات مردم بخصوص اوقات محصلین بیچاره ایرانی و فرزندان اسلام را صرف نموده از همان دروس ناقص بازشان می‌دارد و تمام جنایات و شهوت‌رانیها را به زبان هوس‌پسند کودکان به نام رمان و تصنیف و شعر می‌آموزد... و مکتبهای عملی فساد را هم به نام سینما و تئاتر در سر راهشان نهاده تا شریف‌ترین وقت مطالعه و تحصیل را در آن جا بگذرانند و دروس عملی جنایات و شهوت‌رانیها را به خوبی بیاموزند و همانهایی را که در رمانها و تصانیف خواندند، در سینماها به چشم ببینند.

آری: این کتابها و مدارس جنایت‌آموز شهوت‌انگیز جزء مدارس آزاد فرهنگ است!

جنایات دقیقی که با روحیات جامعه از راه سینما و رمان و تصنیف می‌شود به حدی است که مجال شرح آنها نیست و بسیاری از آنها مشهود و روشن است. سینماها، نمایش‌خانه‌ها، رمانها و تصانیف، به کلی بایستی برچیده شود و عاملین آنها طبق قانون مقدس اسلام مجازات گردند و چنانچه استفاده‌ای از صنعت سینما برای جامعه لازم دیده شد، تاریخ اسلام و ایران و مطالب مفیدی از قبیل درسهای طبی و کشاورزی و صنعتی و... تحت نظر اساتید پاک و دانشمند مسلمان تهیه شده با رعایت اصول و موازین دین مقدس اسلام برای تربیت و اصلاح و تفریح مشروع و مفید اجتماعی، به معرض نمایش گذاشته شود.

۹

نغمه‌های ناهنجار غیرمشروع جز شهوت و سستی اعصاب جامعه چیزی به‌بار نیاورده و نمی‌آورد.

صدای جریان آبها، نغمه‌های طیور و مرغان، صدای سخنان بشر و آوازهای

مختلف، نعره‌های ناهنجار حیوانات بری و بحری و هر صدایی، نوعی موسیقی است.

بعضی از صداها زیانهایی و برخی سودهایی دارد و دسته‌ای اصوات عادی بوده برای رفع نیازهای اجتماعی است. مثل سخن و بیان و اصوات تلفن و تلگراف.

صداهای زیان‌آور و موسیقی غیرمشروع، نغمه‌هایی است که روح انسان را از حال معتدل طبیعی بیرون برده بدون منطق و دلیلی او را متوجه مناظر موهوم حزن‌انگیز یا فرح‌انگیزی می‌کند بیهوده و بی‌دلیل می‌گریاند، و یا مغز و روح او را تحت تأثیر غلط خود قرار داده دست و پا و اعضایش را حرکت داده به رقصش وادار می‌کند.

این حرکات بی‌دلیل، منظرهٔ دورنمایی از حرکات غیرطبیعی و بیرون از اعتدالی نزدیک به سرحد نمونه‌های جنون را به نظر می‌آورد.

در علم پزشکی و دانش طب ثابت است که کسانی که (جلق) می‌زنند و استمناء می‌کنند، عاقبت دچار مرض اعصاب و جنون می‌شوند و علت آن را خروج منی نمی‌دانند، بلکه دانش طب علت آن را ایجاد منظرهٔ موهوم شخص موهوم و خیالی مورد زناشویی (مثلاً زن جوانی) در مغز دانسته و این توجه موهوم و تأثیر و فشار این موهوم را در مغز، سبب جنون و امراض عصبی می‌داند (آری، حق هم همین است چنانچه فلاسفه و اساتید طب هم غیر از این می‌گفتند باز هم ما می‌دانستیم که حق هم همین است و آنان نفهمیده‌اند، آری حق هم همین است) و این خودکاری موهوم و بازیچه نوعی جنون است.

موسیقی غیرمشروع، اعصاب‌قوی انسان ومغز و قوای روحی را ضعیف نموده و از این راه زیان بزرگی به روح و اعصاب و قدرت جامعه وارد می‌آورد. غالباً موسیقی‌دانهای دنیا، همانهایی که همیشه با موسیقی غیرمشروع سروکار دارند، اندامشان مانند زنان ضعیف و نازک‌اندام بوده مغز و روحیات و اعصابشان هم به همان نسبت ضعیف و ترسو و در حقیقت مثل ضعیف‌ترین زنانی هستند که وجودشان منشأ آثار حیاتی و مفیدی نمی‌باشد. پس بایستی بجای اصوات غیرمشروع و زیان‌آور موسیقی غلط و موذی، موسیقی‌های مشروع مانند الحان شیرین و فضیلت‌پرور قرآن و اذان و نغمه‌های روح‌پرور مشروعی قرار گیرد که بجای (موسیقی غلط) و برانگیختن شهوات، روح عظمت و فضیلت را می‌پرورد و حقایق را به انسان می‌آموزد و با روح جامعه می‌آمیزد.

۱۰

دروغ و چاپلوسی و مداحی‌های فضیلت‌کش به زبان مردم و رادیو و جراید، رذائل را می‌پرورد و فضائل جامعه را می‌کشد.

رادیو، جراید، سخنگویان خائن، خطیبان واعظ‌نما، زبان مردم، گاهی وظیفه سینماها و رقاصها را انجام داده به شهوت‌انگیزی و جنایت‌آموزی می‌پردازند. رادیوها بوسیله تصانیف فاسد و نمایشات و نغمه‌های شهوت‌انگیز و جنایت‌آموز، جرایدبوسیله عکسهای هوس‌پرور لخت بانوان (عفیف!) و نشان دادن مواضع محرک شهوت آنها و داستانهای شهوت‌انگیز و جنایت‌آموز و زبانهای مردم هم با خواندن تصنیف‌های آمیخته به انواع رذالت در کوچه و بازار و خیابان و سایر حرکات داخلی رستورانها و کافه‌ها و چاپلوسی‌های عمومی... و هر یک وظیفه مستقل خویش را نیز مستقلاًانجام می‌دهند، وظیفه مستقلشان چیست؟... مداحی از جنایات حکومت، فلان وزیرو وکیل خائن وبدگویی به‌مردان پاک‌ومسلمان وخدمتگزاران‌حقیقی‌اسلام‌وایران. این وظیفه را رادیو و جراید و همه مردم انجام می‌دهند و عمومی است، دروغ هم که بزرگترین اساس بدبینی و سلب اعتماد همه از هم است نیز عمومی و همه‌جایی است.

رادیوها، جراید، کافه‌ها، قهوه‌خانه‌ها و اماکن عمومی بایستی یکباره طبق موازین مقدس اسلام اصلاح شود و از وضع کنونی آنها به‌کلی جلوگیری شده متخلفین طبق قانون مجازات اسلام به پاداش بدشان برسند.

شک نیست که جراید پاک و وعاظ مسلمان و سخنگویان نیکی هم هستند که ناپاکان مجال آزادی و انجام وظیفه به آنها نمی‌دهند.

۱۱

نبودن کار و فقر عمومی و کثرت بیچارگان و سرگردانان و بی‌خانمانان و بی‌سرپرستی آنان چرخ‌های زندگی اجتماعی را فلج می‌کند.

ایران، به برکت وجود حکومت خائن سرزمین درندگان است، هرکس زوری و سرنیزه و مقامی داشته، از بی‌ناموسی و بی‌ایمانی سهمی برده، استخوانی به دهان گرفته به

گوشه‌ای خزیده، غرش‌کنان مشغول خوردن و دریدن و ربودن است. فقرای بیچاره و بی‌خانمان و گرسنه هم بیکارند و به‌کار سرگردانی و بدبختی مشغول، از فقر و گرسنگی خود و عیال و اطفال خود و سرمای زمستان و گرمای تابستان ناله می‌کنند و پناهی از باد و باران و برف و آفتاب سوزان ندارند. می‌نالند و می‌میرند و گوشهای کر اشراف و رجال و دزدان بی‌ناموس و بی‌همه‌چیز مملکت، بدهکار نیست.

وضع فقرا و سرگردانان را رجال مسئول و نان‌خورهای ملت ستمدیده بایستی رسیدگی کنند و بیکاران را هم آنان بایستی کار داده و به فقر و ذلتشان خاتمه دهند، لیک آنها خود به‌کار خویش مشغول بوده اگر به بیکاران و بدبختان نیفزایند دردی هم دوا نمی‌کنند، خبر ندارند که قوای تولیدیه و تولیدکننده مواد اولیه زندگی همین‌ها هستند. اگر دین و شرف و ناموس ندارند، به دنیای خود رحم کنند، زیرا که افزایش بیکاران و سرگردانان نقصان زندگی عمومی خودشان بوده و روزی هم فشار بدبختی از مقدار ظرفیت عمومی گذشته انفجاری طبیعی و ناگهان رخ می‌دهد و گوشت و پوست دزدان و سرنیزه‌داران، به دندان انتقام عمومی می‌آویزد.

بایستی حق مشروع بیچارگان را طبق موازین اسلام بدانها سپرد و از این بدبختی نجاتشان داد.

۱۲

فحشا و سرگردانی زنان و امراض مقاربتی میوه کوچکش قطع نسل و مرگ آنان در عنفوان جوانی است.

زنان کثیری از فقر و بی‌سرپرستی و فقر دینی و اخلاقی جامعه به شهر بدبختان یا شهرنو و در هر شهر و ولایتی به‌کوی بیچارگان خزیده، به بدترین روزی روزگار سیاه خویش می‌گذرانند. صورت خویش به سیلی سرخ می‌کنند، دلهای افسرده آنان پر از سوز و غم است و آه و ناله‌های سوزانشان هر دل دانا را می‌سوزاند؛ لیک ظاهر حالشان عیاشی و راحتی است. سیفلیس و امراض خطرناک مقاربتی از بروبوم خانه‌های کثیفشان همه جا را پر کرده خودشان مقطوع‌النسل و نسل جامعه را نیز قطع

می‌کنند؛ در خود و در نسل آینده (چنانچه نسلی باقی بماند) تولید هزاران گونه امراض می‌کنند. چاقوکشی‌ها و آدم‌کشی‌ها و خودکشی‌ها و جنایات دیگری را سبب می‌شوند؛ با عمرهای کوتاهی دو روزی به بدبختی می‌گذرانند و خود را با گنج‌های نسل و سعادت جامعه (چون اینان بایستی مادران باسعادت جامعه باشند و نسلهای پاکی از خود باقی گذارند) نارس و ناکام در بهار عمر و جوانی به گورستان برده در زیر توده‌های خاک با دلی پرحسرت می‌خوابند.

آنچه گفتیم که اینان می‌کنند؛ فواحش بدبخت و زنان محروم از همه چیز نمی‌کنند، خیر آنان نمی‌کنند؛ خیر نفت‌فروشان و دین‌فروشان و وطن‌فروشان و خریداران رأی می‌کنند؛ حکومت جنایتکار می‌کند.

بایستی سریعاً بطوری که دستور مشروح آن در قسمت بعدی این اعلامیه بیان شده بکار این بدبختان طبق قانون اسلام رسیدگی شود.

۱۳

رشوه‌خواری عمومی ادارات و وزارتخانه‌ها و سایرین و رباخواری‌های عمومی و بانکهای رباخواری میوه‌اش کینه‌اندوزی و فقر عمومی است.

سپور و جاروکش خیابانها همه رشوه‌خوارانند تا جناب نخست‌وزیر و شاه. این یک نفر سپور رشوه خاکروبه کشیدن می‌گیرد؛ آن دو نفر شاه و وزیر رشوه دین‌فروشی و وطن‌فروشی و نفت‌فروشی می‌گیرند. این رشته سر دراز دارد؛ هر یک به کار خویش مشغولند؛ قضات دادپرور سران لشگر و سپهبدان جنگجو! و تمام طبقات حکومت موجودبدون‌استثناء رشوه‌خوارانند؛رجال‌حکومت به‌یک دلیل‌رشوه‌می‌خورند؛ چون خائنند و طبع پلیدشان با خیانت خو گرفته است. سپوران و پاسبانان بیچاره و صفوف ضعفای‌اداری به‌دو دلیل؛یکی‌اینکه‌حکومت یا رجال حکومت حق آنها را می‌خورند و آنها را فقیر و گرسنه می‌گذارند؛ و یکی اینکه خیانت را از رؤسا خود آموخته‌اند.

رباخواران در طبقات تجار و ثروتمندان بیشترند؛ پولهای ربا را نیز در بانکهای رباخواری جمع می‌کنند، عملاً با اسلام و مسلمین می‌جنگند و در صف مسلمانان هم

غالباً قرار داشته برخی هم در لباس قدس و تقوی! می‌باشند؛ پولها را راکد گذاشته مردم را بیچاره می‌کنند و گاهی هم که به کار می‌برند، کاسه و کوزه و خانه فقرا را به گرو برداشته پس از چندی بعنوان زیاد شدن ربح و تنزیل پول و یا سرآمدن مدتش می‌خورند و دستورات اکید اسلام و قرآن را در خصوص قرض‌الحسنه بی‌اعتنایی و پایمال می‌کنند؛ گاهی هم خدا و قرآن و اسلام را می‌فریبند و به لباس شرع آراسته‌اش نموده بنام شرع مقدس اسلام با اساس اسلام می‌جنگند؛ و برادران مسلمان خود را به فقر و بدبختی و گرسنگی مبتلا می‌کنند.

رشوه‌خواران و رباخواران بایستی طبق دستور مقدس اسلام مجازات شده و ریشه این دو نهال فاسد پوسیده از سرزمین اسلامی ایران کنده شود.

۱۴

همه از هم پاشیده‌اند، همه به هم بی‌اعتمادند و بدبینند
دولت از ملت و ملت از دولت همه از هم جدا هستند

آتش فساد، دورویی، شهوت، دروغ، خیانت، بی‌ناموسی، هرزگی و همه رذائل از بروبوم ایران شعله‌ور شده اختلاف عظیمی میان تمام طبقات مردم و حتی میان خانواده‌هاو فردفرد جامعه‌حادث‌گردیده است،همه‌نسبت به‌هم بدبین هستند، زیرا همه ازهم دروغ‌وخیانت و بی‌ناموسی و هرزگی دیده‌اند، هیچکس به‌کسی اعتمادی ندارد.

در میان این اختلافات شدید، دیدگان عمومی جامعه چون می‌بینند که ریشه‌های مفاسد و بدبختی‌های ملت همه از سرزمین شوره‌زار حکومت فاسد چند نفری خائنین بیرون آمده است و اساس همه این بیچارگیها و تیره‌گیها این چند نفر جنایت‌پیشه‌گان گرگ صفتی هستندکه به لباس چوپانان درآمده‌اند. همگی در بدبینی و دشمنی و نابود کردن حکومت خائن چند نفری متحد بوده دارای یک هدف مشترک می‌باشند؛ حکومت خائن هم در ظلم و جنایت و فشار به ملت ستمدیده کوتاهی نکرده هر روز بر ظلم و جنایتش می‌افزاید.

علم و تاریخ و تجربه نشان می‌دهد که هر حکومتی که کار جنایت و ظلمش بدین

پایه رسید نابود شد، این حکومت ناپاک هم به صورت زنده و در حقیقت مرده است، اکنون روزهای پس از مرگ و پیش از دفن را طی می‌کند و هرچه بیشتر نعش کثیفش روی زمین بماند، بوی گندش بیش از پیش فضا را فاسد نموده مردم را به تسریع در دفنش وادار می‌کند تا بزودی به خاک سپرده شود، تا مگر ملت مسلمان ایران آسوده شده خانه ویران خویش، سرزمین فرزندان اسلام و ایران را بر طبق موازین اسلام از نو بنا و تعمیر کند.

طریق اصلاح عموم طبقات

و دستورالعمل برای شئون مختلف حکومت و جامعه

«این دستورات بایستی به یاری خدا موبه‌مو عملی گردد»

۱

روحانیت

۱. مرجعیت تقلید ـ مراجع تقلید بایستی کسانی که در لباس روحانیت و مرجعیت بوده و صلاحیت این مقام را ندارند و وجودشان ناپاک بوده و در باطن امر دوستان و معاونین دشمنان اسلام و اجنبی‌ها و خائنین هستند، در هر کجا که هستند، آنان را به جامعه معرفی نموده و از لباس و صف مقدس روحانیت بیرونشان آورند، تا اسلام و مسلمین از جنایات مرموز آنان مصون و اساس مقدس روحانیت هم از مفاسد آنها منزه بماند و مورد بی‌اعتنایی‌ها و تیرهای افترا و تهمت عمومی و دستاویز بهانه‌جویان مغرض، قرار نگیرد و وظایف دینی و روحانی را بدون خار و مانعی انجام داده احترامات شایسته مقام روحانیت هم در مجتمع محفوظ و مراعات گردد.

۲. امور درسی ـ دروس محصلین علوم دینی را طبقه‌بندی نموده رشته‌های دروس تبلیغی و دروس فقهی را برای نیل به درجه **اجتهاد** منظم نموده و از هم جدا کنند، و درس تفسیر و اخبار و تاریخ اسلام و علوم مقدس قرآن و حدیث را رسمی و عمومی کنند تا مبلغین و فقهاء، معنای اسلام و حقیقت دین را بفهمند و از مزایای اسلام و پیروی **آل محمد**(ص) بهره‌های شایسته برند و در دریای بی‌پایان معارف قرآن و علوم آل

محمد، غوطه‌ور شده روحشان موحد و متوکل به خدا و خونشان به عشق خدا و دین خدا و کتاب خدا و سفیر مکرم خدا و اوصیاء گرام پیغمبر خدا، محمد و آل محمد(ص) آمیخته گردیده قلبشان با ایمانی که قرآن و محمد و آل محمد(ص) فرموده‌اند، آشنا و منوّر شده، عزیز و مسلمان شوند. عزت و آبروی اسلام و شیعه را دریابند و حفظ کنند و جبران توهین‌هایی که به ساحت مقدس اسلام و تشیع در نتیجهٔ بی‌ایمانی مسلمان نام‌ها و شیعه‌نماهایی که شاید غالباً مشرک و بی‌اطلاع از حقایق اسلام و تشیع بوده‌اند وارد آمده، بنمایند.

۳. منابر ـ مبلغین، روضه خوانها؛ مداحهای تمام ولایات را بررسی و آزمایش نموده؛ برای واعظ و روضه‌خوان و مداح، هر یک حدود و وظیفهٔ خاصی تعیین کنند و هرکس را طبق استعداد علمی و تقوی و لیاقتش اجازه منبر رفتن دهند. و کسانی را که لیاقت منبر رفتن؛ تبلیغ؛ یا روضه‌خوانی؛ یا مداحی ندارند، اجازه منبر رفتن ندهند؛ و بازرسین پاکی از نوع محترم روحانیت در همه جا برای بررسی در امور منابر تعیین کنند؛ تا مگر امور منابر مرضی خدا و شرع مقدس قرار گرفته، سمومی به نام دین به عنوان منبر در عروق مسلمین تزریق نشود و رضایت کامل خاطر مبارک حضرت حجةالله امام عصر صلوات‌الله علیه حاصل شود.

برای لباس محترم روحانیت حدودی تعیین کنند. هیچکس بدون اجازه مراجع مسئول روحانیت حق افتخار پوشیدن این لباس محترم را نداشته باشد و هرکس لیاقت اخلاقی و علمی این لباس مقدس را نداشت، اجازه تشرف به این لباس شریف را از او سلب نمایند.

مدارس شبانه و مختصری برای مبلغین کوچک و روضه‌خوانها و مداح‌ها تشکیل دهند تا مگر بعضی مبلغین کوچک و روضه‌خوانها و مداح‌هایی که اطلاعاتشان کمتر از حدود مسئولیت و تکلیفشان است، هر یک به نوبهٔ خود نسبت به وظیفه و مسئولیتشان اطلاعات لازم و مختصری کسب نمایند تا هر یک در انجام وظیفه خود بینا و مطلع باشند و حتی مداح‌ها در ذکر مقدس مصائب و مراثی و مدایح آل محمد(ص) و حضرت اباعبدالله‌الحسین صلوات‌الله علیهم اجمعین، مطالب ناشایسته

مقام و اشعار بیجا و نامناسبی نگویند و نخوانند.

۴. دسته‌هاونوحه‌سرایی‌های‌عمومی ـ درامور دسته‌های‌عزاداری‌ونوحه‌سرایی‌های حضرت اباعبدالله‌الحسین(ع) و آل محمد(ص) نظارت نموده دستورات صالحی طبق موازین مقدس شرع برای آنها صادر کنند تا چنانکه شایسته ساحت مقدس حضرت اباعبدالله و آل محمد(ص) است عزاداری و نوحه‌سرایی کنند و هتک احترامی از ناحیه بعضی نادانان نسبت به خاندان مقدس آل محمد(ص) خدای نخواسته نشود و چنانکه بایست، در ارواح جامعه آثار خوبی باقی گذارد.

۵. مساجد و مدارس و اوقاف ـ مساجد و مدارس را تعمیر نموده و به‌طور شایسته از موقعیت مساجد و مدارس برای عالم اسلام و تشیع استفاده کنند و در امور اوقاف نظارت نمایند تا در محل مشروع خود صرف شود.

٦. دایره امر به معروف و نهی از منکر و انتشارات ـ دایره‌ای تحت نظر علماء پاک و مطلع، برای تبلیغات و امر به معروف و نهی از منکرات عمومی، تشکیل داده از رادیوهای موجوده و جراید و مجلات مستقلی در این راه استفاده کنند.

۷. حقوق شرعیه ـ صندوق منظمی برای حقوق شرعیه تحت نظر معتمدین پاک تهیه نموده محصلین و مبلغین را کاملاً مستغنی گردانند، تا علم و تبلیغ و دین اثر و ارزش واقعی خود را از نظر بعضی حرکات کوته‌نظران از دست ندهد، و چنانچه مقتضی دانستند ممکن است سرمایه‌ای از حقوق واجبه تهیه نموده تجارت‌خانه‌ها و کارخانجات بزرگی در دنیا تشکیل دهند و از منافع یومیه آن، بودجه بزرگی برای اداره روحانیت و تبلیغات اسلامی تهیه کنند.

مراجع مقدس روحانیت چنانچه در امور اصلاحی مربوطه و انجام وظایف مقدس روحانیت نیاز به قوهٔ مجریه داشتند **حکومت صالح اسلامی** بایستی آماده اجرای دستورات مشروعشان باشد.

۲
وزارت فرهنگ

۱. دبستانها ـ دبستانها بایستی پنج کلاسه شده دورهٔ آنها بیش از پنج سال نباشد. دروس ضروری که مورد نیاز عمومی است آموخته شود، دروس غیرمشروع از قبیل موسیقی غیرمشروع، ممنوع گردد. آموزگاران مرد برای مدارس دختران و بعکس تعیین نشود. در کلاسهای ابتدایی برای تعلیم دروس (در نگارش کتب کلاسی و در غیر آنها) بجای مثل‌های زشتی (مثل اینکه: رضا خوب تار می‌زند!) که برای آموزش دروس فارسی و غیره به‌کار رفته، مثل‌های اسلامی و اخلاقی نقل و برای تعلیم بکار رود و تعلیمات آنها همه آراسته، فضایل اسلام و اخلاق دینی بوده اساتید و آموزگارانشان دارای روحیاتی پاک و آراسته به تقوی و تربیت اسلام باشند، و بهترین دروس اخلاقی راعملاًبااخلاق پسندیده خود به‌کودکان اسلام بیاموزند. بجای دروس غلط و غیرمشروع دروس دینی قرار دهند و در تمام دبستان‌ها اذان و نماز جماعت و دعا معمول و مقرر گردانند و اطفال مسلمان را بنماز جماعت واداشته حقایق نماز و جماعت راکم‌کم به آنها بفهمانند. با دوستی خدای عزیز و قرآن و محمد و آل محمد(ص) ومحبت دین و وطن و برادران مسلمان را در دلشان پرورش دهند.

پیمودن دوره‌های ضروری کلاس‌های ابتدایی بایستی نسبت به همه افراد ملت مسلمان عمومی گردد و از راه تفهیم و تبلیغ، کار را بجایی رسانند که در سراسر مملکت و در هیچیک از زوایای سرزمین پیروان آل محمد(ص)، کسی یافت نشود

که دوره ضروری ابتدایی و دبستان را ندیده باشد (در این راه به زور و سرنیزه نبایستی متوسل شد، زیرا به جز تفهیم و تفاهم راهی برای ترقی بشر نبوده و در هر کاری توسل به زور نتیجه معکوس می‌بخشد).

۲. دبیرستان‌ها ـ بایستی از کلاسهای اول دبیرستانها دوره‌های اختصاصی شروع شده علوم ضروری از شیمی، فیزیک، طبیعیات، ریاضی، طب و آنچه مورد احتیاج جامعه هست آموخته شود. مواد زیادی دروس بکلی حذف شده در هر رشته آن دروسی که مربوط به آن رشته است، آموخته شود و نتایج نهایی درس خواندن و هر درس اختصاصی بطور روشنی به فرزندان اسلام و ایران تذکر داده شود که بدانند برای چه درس می‌خوانند یا فلان رشته اختصاصی برای اخذ دیپلم مصنوعی قناعت نکند و بدبخت و بیکاره نشوند. نصف روزهای تحصیلی را اختصاص به دروس علمی اختصاصی داده و نصف دیگر روز را صرف درس عملی کنند و صورت عملی دروس علمی را با وسایل فنی در نظر محصلین عزیز و فرزندان اسلام مجسم نمایند که از ابتدا هر رشته محصل علاقه‌مند به عمل و بهره‌برداری شده و دروس خویش را بطور تحقیق بیاموزد و طوطی‌وار کلاسها و دروس را طی نکند. و نتیجه کارهای عملی آنها را برای تشویق محصلین و ترغیب عمومی به معرض نمایش عمومی گذارند و برنامه دروس را طوری منظم کنند که تا اختتام دوره دبیرستان اگر محصل به دانشگاه نرفت، یک فن مستقلی را آموخته باشد و بتواند به معرض عمل گذاشته در کارخانجات یا آزمایشگاه‌ها و سایر شئون اجتماعی نتیجه تحصیلش را به معرض عمل گذاشته احتیاجات خود و جامعه خود را در حدود استعداد و معلوماتش برآورده نیازهای علمی و صنعتی ملتش را رفع کند.

۳. دانشگاه ـ پایه علوم دنیا بر تجربه نهاده است، علم و صنعتی که به پایه کنونی دنیای امروز رسیده است از تجربیات و علوم و فلسفه گذشتگان سرچشمه گرفته و ریشه‌های آن از علوم پیشینیان **ملل مسلمان شرق و ایران** آبیاری گردیده و نیرومند شده است.

اروپاییان و غرب‌نشینان تا چندین قرن پیش، به حال توحش و بربریت زندگی

می‌کردند و مهد علوم جهان، ممالک اسلامی و ایران بوده محصلین دنیا برای تحصیلات عالی به معاهد علمی ممالک اسلامی مسافرت می‌نمودند. آیا چه پیش آمد که ملل زنده و قدیمه و متمدنین دنیا و معاهد علوم جهانی و سرچشمه‌های معارف دنیا یکباره عقب‌نشینی کردند و وحشی‌های دیروزی ریشه‌های علوم را به دست آورده از لحاظ علم و صنعت به پایه کنونی رسیدند؟...

در حالی‌که ملل مسلمان شرق سرمایه‌های نیرومند خود را هم مثل ایمان‌های استوار و قلب‌های قوی و دلهای دلیر، پاکی، امانت، عاطفه، راستی و درستی، صفات حسنه، اخلاق پاکیزه و ریشه‌های علومی را که خود به دیگران تعلیم می‌نموده‌اند همه را از دست داده و به جای اینکه به میزان سیر تکامل طبیعی (که برای موری هم صادق است که هر ساعتی که راه می‌رود به اندازه یک ساعت مورچه‌وار به طرف جلو می‌رود و بازگشت برای سیر طبیعی او معقول نیست پیش روند، به عقب رفته فاقد همه چیز شده‌اند. آیا دیگر هوای ممالک اسلامی دنیا و ایران بوعلی‌پرور نیست یا زکریاکش شده است؟ چه شده. آیا چه پیش آمده؟ که محصلین ایران پس از دوران تحصیلات فرهنگی بجز بت‌پرستی و بی‌ایمانی و خیانت و هرزگی، علم و سرمایه‌ای در دست نداشته نمی‌توانند هیچگونه نیازهای علمی و صنعتی ملت مسلمان خود را برآورند؟ حتی ته سوزن ایران را بایستی در اروپا سوراخ کنند والا سوزن بی‌سوراخ در ایران مصرفی ندارد و چون وسایل سوراخ کردن ته سوزن را هم نداشته و نمی‌دانند، بایستی برای سوراخ کردن ته سوزن و دوختن لباس پارهٔ خود یا ثانیاً به اروپا مراجعه کنند و یا سوزن بی‌سوراخ را به دور اندازند و قبای پاره بپوشند، آیا چه پیش آمده که نتیجه فرهنگ و تحصیلات فرهنگی جز نفاق و دشمنی‌های خانمانسوز طبقات چیزی نمی‌باشد؟ آیا رذایل و جنایات را در قالب علم به جای علم و دانش به فرزندان اسلام تزریق می‌نمایند؟

آری! آری!

رجال جنایت‌پیشه بایستی بمیرند و رجال پاک و دانای معارف اسلام و ایران بایستی ریشه‌های علوم را از طرق سادهٔ آن‌ها بخوبی به فرزندان اسلام

بیاموزند و ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران را از گمراهیها و تزریقات سیاسی شومی که هزاران جنایت و بی‌ایمانی و بدبختی و بی‌ناموسی و شهوت‌رانی بجای علم و دانش به بار می‌آورد، به یاری خدای عزیز مصون دارند...

دانشگاه ـ با آن روش صحیح و کاملی که در دوره دبیرستان عملی می‌شود، دانشگاه بایستی دوره نهایی و عالی دکتری و اجتهاد و استنباط علوم قرار گیرد و عمر جامعه بیش از این مصرف نشود و این کار با حفظ و مراعات مقدمات پایین در دبیرستان‌ها شدنی است و به آسانی انجام می‌گیرد. یک دوره مختصر استادی در خود دانشگاه تشکیل بدهند و از منابع فکری ایران استفاده کنند تا فرزندان اسلام و ایران از دانشگاه‌های اروپا و امریکا و اعزام محصلین به خارج بکلی مستغنی شوند، و نیز علوم را از ریشه‌های ساده آنها بیاموزند تا اینکه محصلین مسلمان ایران اهل تحقیق و تصرفات علمی شوند و همت علمی آنان از محدویت کنونی نجات یافته افکارشان پروبال نیرومندی یابد و در عالم علم محدود و زندانی نبوده در آسمان تحقیق طیران کنند و بیش از این عقب‌مانده و گدای سر راه اروپایی و آمریکایی نبوده، خواهران و برادران مسلمان خود را از فقر و بدبختی نجات بخشند.

در تمام دوره‌های تحصیلات ابتدایی و متوسطه و عالی، بایستی بجای ساعات بازی‌های زیادی و بیجا، دروس اخلاقی اسلام و معارف نورانی آل محمد(ص) را پس از استخراج از منابع آنها به زبانی ساده طبق استعداد هر دوره بیاموزند تا مگر ارواح فرزندان اسلام نورانی شده به اخلاق پاکیزه اسلام خو گیرد و دریچه‌های افکارشان به سوی منابع اصلی ریشه‌های علم و دانش بازگردد و اساس مشکلات علوم بشری و احتیاج عمومی عالم در پیشگاه خردها و عقولشان آسان و حل شود و به یمن برکت این نورانیت، خود و برادران و خواهران مسلمانشان در دو جهان عزیز و سربلند و سعادتمند گردند.

چنانچه پایه‌های افکار رجال فرهنگ کوتاهتر از این بود که مقررات و روش مذکور اصلاحی فرهنگ را به خوبی عملی کنند و چنانکه بایست روح ملت مسلمان

ایران را به آسمان عظمت و سعادت پرواز دهند از ما استمداد کنند تا به یاری خدای توانا و **لطف اعلیحضرت امام زمان پیشوای عصر(ص)**، تمام وسایل علمی و عملی را با نقشه‌های صحیح فنی و عملی در اختیارشان بگذاریم.

۴. دارالایتام ـ بنگاههای متعددی در مرکز و تمام ولایات و شهرهای کوچک و بزرگ و قصبات برای پرورش یتیمان و کودکان بی‌سرپرست بینوا بنا نموده با بهترین وسایل، آسایش مشروع طبق موازین اسلام به پرورش و تعلیم و تربیتشان بپردازند و پس از دوره‌های ابتدایی هر کودکی که میل به تحصیل داشت به هر رشته که طبق میل روحی اوست، با هزینه‌های کافی که محل بودجه آن تعیین شده، بگذارند که به تحصیل خویش ادامه دهد که یتیم مسلمان بداند، بی‌پدر و بی‌سرپرست نبوده قرآن و اسلام سرپرست او و سایه مقدس اعلیحضرت امام زمان صلوات‌الله علیه بر سر اوست.

۵. رادیو و تبلیغات ـ رادیوی ملت مسلمان در اختیار عموم طبقات گذاشته شده هر فردی به نمایندگی از صنف و طبقه خود یا شخصاً حق داشته باشد وقت گرفته در ساعات معینی که برای این جهت (ساعات سخنان عمومی) آماده است طبق موازین اسلام هر سخنی دارد ـ مشروط بر اینکه بر عظمت و بزرگی ملت مسلمان ایران تمام شود و مطالب عادی و بیجایی نباشد ـ به دنیا و به برادران و خواهران مسلمان خود برساند. بازیگریها و موسیقیهای غیرمشروع از رادیو حذف گردد. در سر وقت اذان و قرآن و تعلیمات عمومی اسلام و معارف اخلاقی آل محمد(ص) را به زبان ساده و روشن، به عموم مسلمانان دنیا و همه جهانیان تعلیم کنند و نیز بایستی دنیا و ملت مسلمان ایران را به حقوق طبیعی بشر طبق موازین دین فطری اسلام و حقوق هر ایرانی مسلمان واقف و کاملاً آشنا نمایند و عظمت روح مسلمانان را از دریچه روحی گفتار دانشمندان اسلام به جهان زنده علم و دانش نشان دهند.

۶. جراید ـ همه بایستی با شروط زیر حق جریده نگاری داشته باشند: مطالب پست و کوتاه و شهوت‌انگیز ننویسند. افسانه‌های بی‌پایه و شوخی‌های بی‌مزه و عکس‌های شهوت‌زا به هیچ‌وجه نشر نکنند. سخنی بر زیان اسلام و اخلاق اسلامی ننویسند. توهینی به کسی و شخصی و طبقه‌ای و صنفی از مردم نکرده، اغراض پست شخصی را

به کار نبرند. سخنانی که در مردم ایجاد روح ذلت و بی‌مایگی و پستی و رذالت کند نشر نکنند. جز آنچه مصالح عمومی اقتضا نموده و در راه عظمت اسلام و مسلمین است ننویسند. (البته هر نویسنده و جریده‌نگاری طبق استعداد خود مسئول حفظ و رعایت این شروط است) و چنانچه انتقاد و اشکالی به کاری یا به چیزی یا به کسی یا به کسانی و طبقه‌ای داشتند، از روی دلسوزی بوده با کمال احترام و با دلایل کافی بنگارند و اگر راه اصلاحی هم به نظرشان می‌رسد، تذکر دهند.

۷. سینماها ـ سینماهای کنونی و جنایت‌خانه‌های شهوت‌آموز، بایستی بکلی نابود شود.

و چنانچه جامعه ناچار از این است که بنابر مصالحی دارای سینماها و نمایش‌خانه‌ها و تفریح‌گاههایی باشد، طبق موازین اسلام نمایش‌خانه‌ها و سینماهایی بنا کنند که محل زنان از مردان جدا بوده، مرزی بین نوامیس و مردان بیگانه موجود باشد. بجای نغمه‌های غیرمشروع ناهنجار الحان شیرین قرآن و نغمه‌های مشروعی که اسلام و فقهای اسلام تجویز نموده‌اند قرار گیرد، موضوع تمام نمایشات و فیلمها عبارت از تواریخ مفید اسلام و دنیا و تاریخ شیعه و قطعه‌های مفید اخلاقی و جنگی تاریخ و قسمت‌های حساس تاریخ عظیم اسلام و فیلم‌های صنعتی و کشاورزی و علمی، که بهترین تفریحات دماغی دنیا و سریع‌ترین راه تربیت فرزندان اسلام و ایران بوده و افکار عمومی را روشن و به عظمت اسلام و دقایق تاریخی اسلام آشنا می‌کند، باشد. (شبیه‌سازیها و تعزیه‌خوانیهای قدیم که در گذشته تحت نظر علمای دانشمند اسلام و با وضع آبرومند و محترمی اداره می‌شده است، برای تربیت عمومی از راه دماغ‌پرور و روح‌افزای نمایش پاک و نشان دادن تاریخ مجسم بوده که بهترین طرز آموزش است و این اواخر به صورت کسب و اشاعه کوچه‌گردهای بیکاره و بی‌سوادان دون‌همت درآمده نابود شد، این هم از برکت! حکومت‌های فاسدی بود که در زمان آنها اینقدر مردم بیچاره و نادان و فقیر شدند که برای تهیه لقمه نانی کار مقدسی را که درخور لیاقتشان و فهم و ادراک و شعورشان نبوده، بهانه قرار دادند و آنرا مبتذل نمودند). اوقات نمایشات اسلامی در هنگام نمازهای جماعت نبوده منافات با نمازهای

جماعت ظهرین و مغرب و عشاء نداشته باشد و مساجدی در سینماها یا در نزدیکی هر سینمایی بنا شود که مردم در اول اوقات نماز، به اقامت نماز جماعت بپردازند که حضور به نمایش‌خانه‌های پاک اسلامی مانع نمازهای جماعتشان نشود.

رجال فرهنگ چنانچه از لحاظ علمی و صنعتی در این امر کمکی بخواهند، وسایل لازمه را در اختیارشان می‌گذاریم.

۸. اداره ایجاد حس امانت و اعتماد عمومی ـ دایره‌ای تحت نظر رجالی بس پاک و باایمان تشکیل دهند که از راههای علمی دقیق حس امانت و اعتماد عمومی را در جامعه ایجاد و قوی کند (گو اینکه اجرای احکام اسلام خود بزرگترین راهی است برای ایجاد حس امانت و اعتماد عمومی، لیک طرز اجرای بعضی احکام اسلام دخیل در شدت و ضعف پیشرفت این فضیلت مقدس اسلامی هست). طرق مختلف انجام این وظیفه بزرگ، (برای نمونه) اول صندوقهایی در مساجد بزرگ مرکز و ولایات مهیا نموده بوسیله تبلیغات دینی پاک اعلام دارند که هرکس در هرکجا، چیزی کوچک یا بزرگ، تسبیح گلی یا گلوبند مروارید و الماس، هر چه و هر چیز پیدا می‌کند، به مأمورین امین صندوقها سپرده و در جراید و رادیوها و در صفوف نمازهای جماعت اعلام کنند تا صاحبان گمشده‌ها بیایند و هر یک مال خود را دریافت دارند.

چنانچه خدای نخواسته سه ربع مردم هم از برکت! جنایات حکومت فعلی فضایل اسلامی را از دست داده باشند یک ربع مردم مسلمان و امین هستند و امانت همان یک ربع مردم که به همه اعلام شد و تشویق گردیدند که فلان چیز کوچک یا بزرگ را فلان‌کس در فلان‌جا پیدا کرد و به صندوق فلان مسجد تقدیم نمود، صاحبش فلان‌کس نام، پیدا شده و مال گمشده خود را دریافت داشت، همین عمل پاک یک ربع مردم، بهترین راه سریع تربیت دیگران، و ایجاد حس امانت و اعتماد عمومی است.

دوم در میان ماشین‌داران و دکانداران مرکز و ولایات داوطلبانی برای نصب صندوق کرایه ماشین یا پول اجناس خریداری شده در ماشین‌ها و جلوی دکانها نصب کنند و قیمت اجناس و کرایه ماشین‌ها هم قبلاً تعیین شده باشد و هرکس که ماشینی

سوار شد، یا جنسی خرید پول خود را به صندوق مربوط بریزد. این عمل خود ایجاد امانت در دزدها و خائنین پست می‌کند چه رسد به مسلمانان پاک سیرت. (البته داوطلب برای نصب صندوق پول در میان دکانداران و ماشین‌داران خواستن و به زور وادار نکردن برای این است که تربیت نوع ابداً به زور ممکن نیست و تمسک به زور و سرنیزه و قلدری نتیجه موقتی و بی‌مغزی داشته و پس از مدتی نتیجه معکوس و بسیار بدی می‌بخشد. چنانکه شواهد آن در ایران خوب روشن است و آثار قلدری و حماقت حکومت نادانان که هر روز خود و مردم را بیچاره‌تر از پیش می‌کنند و تیشه به ریشهٔ خود می‌زنند و اساس ناپاک خود را واژگون‌تر می‌کنند به چشم می‌بینیم و طبعاً پس از یک هفته که این عمل اجرا شد، عموم دکان‌داران و کسبه و ماشین‌داران با کمال شوق و رغبت این وظیفه را به دوش می‌گیرند. و در نزدیکترین مدتی ایران مهد امانت و پاکی شده دنیا را نیز درس امانت و درستی می‌دهد.

رجال فرهنگ چنانچه دراجرای این امر کمکی خواسته باشند، به یاری خدا وسایل تسهیل امر را در اختیارشان می‌گذاریم.

۹. ارتباطات صحیح فرهنگی با دنیا ـ دایره‌ای تحت نظر رجالی دانشمند و پاک تشکیل دهند، و بشرح ذیل ایجاد ارتباطات فرهنگی صحیحی میان ملت مسلمان ایران و دنیا بنمایند و وظیفه فرهنگی خود را نسبت به دنیا انجام دهند.

رذایل اخلاقی دنیا وعلل عقب‌ماندگی روحی و اخلاقی دنیای غرب و شرق، امریکا و اروپا و سایر نقاط دنیا را، به وسیله رادیوها و انتشارات با راه اصلاحی آنها از نظر معارف نورانی اسلام، همه روزه به دنیا تذکر دهند.

فراز علمی کتب و انتشارات خود را ترقی داده مشکلات علمی دنیا را (از لحاظ علوم مختلف، طبیعی، ریاضی، طب، تاریخ و روانشناسی، و هر علمی) با استفاده از منابع علوم اسلام و معارف قرآن حل و آسان کنند، راه‌های اساسی پیشرفت‌های سریع علمی و صنعتی را نیز به دنیا بیاموزند و از حقایق صنعتی و علمی تازه آنچه برای ملت مسلمان ایران ضرور است، درک نموده به کشور اسلامی خود تعلیم کنند.

در این باره رجال فرهنگ چنانچه کمک علمی بخواهند ما فرزندان اسلام و ایران

به یاری خدای جهان به طور شایانی کمکهای شایسته‌ای می‌کنیم.

۱۰. جمع آوری کتب علمای اسلام و ایران از اطراف دنیا و تشکیل کتابخانهٔ بزرگ ـ کتب علمای اسلام و ایران راکه در اطراف جهان پراکنده و در دسترس مسلمانان ایران نیست، عین آنها یا نسخه‌های صحیحی از تمام آنها فراهم آورده کتابخانه بزرگی در ایران تشکیل دهند که شاید بزرگترین کتابخانه دنیا شده جهانیان و مسلمین دنیا و فرزندان اسلام و ایران در استفاده از آن آزاد باشند و نیز کتابخانه‌های کوچکی در تمام شهرهای کوچک و بزرگ برای استفاده عموم تشکیل داده در دسترس مردم گذارند، تا وسایل همه‌گونه مطالعات و تحقیقات علمی برای تمام فرزندان اسلام و ایران مهیا باشد. و نیز کتبی که قابل استفاده عمومی است چاپ و با قیمت‌های ارزان در دسترس مردم گذارند.

۱۱. پرچم اسلام، مسجد، اذان، جماعت ـ در تمام ادارات وزارت فرهنگ و مدارس ابتدایی، متوسطه، عالی، دانشگاه، مساجد مناسب محیطی بنا نموده نماز جماعت اقامه نمایند و امام جماعت را از محصلین یا کارمندان پاک و باایمان (عادل) تعیین کنند تا همه پاک و عادل شوند. و نیز در تمام ادارات و مدارس مؤذنی خوش‌صوت و پرچم سبز **لااله‌الاالله، محمدرسول‌الله، علی ولیّ‌الله** علاوه‌بر پرچم ایران، نصب کنند تا صوت روح‌پرور **الله‌اکبر** در سه وقت شنیده شده پرچم سبز اسلام هم در اهتزاز باشد.

۱۲. صندوق قرض‌الحسنه و صندوق اعانه ـ صندوق قرض‌الحسنه و صندوق اعانه‌ای تشکیل دهند و از کارمندان فرهنگ و معلمین هرکس احتیاج به قرضی پیدا کرد، از صندوق قرض‌الحسنه به وی بپردازند. و هرکس بی‌بضاعت بوده حقوقش کفاف مخارجش را نمی‌داد، به همان اندازه بر حقوقش بیافزایند و یا از صندوق اعانه ماهانه‌ای بر حقوقش اضافه کنند. و نیز هر کارمند و معلم بی‌بضاعتی که فرزند تازه‌ای پیدا کرد، ماهانه‌ای به اندازه مخارج آن فرزند از صندوق اعانه به او بپردازند. و نیز هر محصلی که هزینهٔ تحصیل و لباس نداشته تا این اندازه بی‌بضاعت بوده به همان اندازه از صندوق اعانه برای ادامه تحصیلاتش کمکش دهند.

۳
وزارت دادگستری

۱. اجرای احکام اسلام و قانون مجازات اسلام ـ بایستی احکام مقدس اسلام و قانون مجازات اسلام موبه‌مو اجرا گردد و تمام قوانین موضوعه‌ای که اخیراً از افکار پوسیده برخی نادان و مشتی بی‌خرد تراوش نموده محو گردد. چنانکه از کمال نادانی، خود وملت‌خود را محونمودند؛ قانون خلاف و مجازاتی که این نادانان وضع نمودند، همه را به خلافکاریهای خطرناک وارد نمود.

این زندانهای موجود و اجتماع یک مشت مردم بدبخت در آنها تنبیه و تأدیب و تعلیمی برای مجرمین و خطاکاران و عبرتی برای سایر مردم نشده بلکه بیش از پیش با آن وضع کثیف شهوت‌بار و جنایت‌آموز، خوی جنایت را در فرزندان گمراه اسلام و ایران می‌پرورد. به قول دزدان زندان دیده! زندان خانه امید دزدان است. و از طرفی بودجه‌های گزافی بایستی صرف پذیرایی آقایان زندانیها شود که از این راه هم باز به فقر عمومی کمک شایانی شده باشد!

دزدان و مجرمین، شرکای بسیاری هم از طبقات مختلف بخصوص در میان رجال حکومت و اشراف اشرار دارند و در حین برخورد با مأمورین حکومت خود را شریک جرم و همکار رؤسای حکومت می‌دانند! با یک فرد پاک و مسلمانی روبه‌رو نمی‌شوند که روحشان از دزدی و جنایت خجل و منفعل شده مانع روحی در اراده ناپاکشان تولید شود. نشانی هم پس از چنین مجازات در دوری آنها از دزدی نیست

که در نزد مردم خجل گردند و سبب تنبیه آنان و تربیت دیگران بشود. حکومت نادان و خائن با زندانی نمودن رجال پاک، زندان را مایه افتخار عمومی قرار داده و فلان زندانی دزد و مجرد هم افتخار می‌کند که من در همان زندانی بودم که رجال پاک معروف و محبوب مملکت در آنها بودند؛ یا افتخار می‌کند و سرافراز است که تبعید شده است به همان تبعیدگاهی که بزرگترین رجال مسلمان ملت مسلمان هم تبعید می‌شوند. کم‌کم زندان و تبعید مایه افتخار او هم شده همه روزه علل ارتکاب جنایت در وجودش قویتر می‌شود.

آری ـ بایستی قانون مجازات اسلام موبه‌مو عملی گردد، **دست دزد بریده شود؛ زناکار در منظر عمومی تازیانه خورد**، و نیز هر مجرمی طبق قانون مقدس اسلام به جزای خود برسد تا ریشهٔ جنایت و فساد یکباره بسوزد و نابود شود. و دزد و رشوه‌خوار و مجرم هرکه باشد، شاه، یا وزیر، حمال یا سپور، قاضی دادگستری، یا وزیر جنگ، هرکه و هرکه باشد بدون استثناء و تبعیض به دادگاه عظیم اسلامی احضار شده به حسابشان رسیدگی شود و مطابق قانون مقدس الهی اسلام با یک دنیا عدالت **به جزای** خویش برسند.

۲. انتخاب فقهای پاک و لایق برای قضاوت ـ برای قضاوت و رسیدگی به امور قضایی و دادگستری حوزه مقدس روحانیت فقهایی بسیار پاک و مطلع و لایق تربیت کرده (یا فقهاء پاک و مطلع و لایقی راکه هم اکنون در همه جا هستند و بعضی هم روی‌یک مصالح‌شخصی ناچار ازدست‌زدن به کارهای قضایی دوران حکومت ناپاک شدند و در عین حال به روح عدالت آنها زیانی وارد نیامده) برای قضاوت و رسیدگی به امور قضایی انتخاب کند و در دادگستری بگمارد.

۳. تسریع در جریان امور قضایی ـ عموم دعاوی و مراجعات قضایی که به دادگستری رجوع می‌شود، بایستی تحقیق و جریان مقدماتی و نتایج قطعی و نهایی آنها بیش از یک هفته و حداکثر یک ماه معطل نشده و تأخیر نیفتد و مانند امروز میلیونها پرونده روی هم نماند. تا این همه جنایات و بیدادها از درودیوار دادگستری مملکت اسلامی ایران شعله‌ور نشده، خانمان ایران و اساس اسلام را ویران نکند.

آری بایستی دعاوی مرجوعه بیش از یک هفته و حداکثر یک ماه معطل نشده طبق قانون مقدس اسلام، حکم‌های قطعی آنها با کمال عدالت صادر و اجرا گردد و چنانچه یک قاضی و مأمور امور قضایی رشوه‌ای گرفت یا رشوه نخورده حکمی بناحق صادر کرد، بایستی طبق قانون مجازات اسلام به شدیدترین نحوی سریعاً مجازات گردد. محاکمه و حکم مجازات او و اجرای حکم هم بیش از یک هفته بطول نیانجامد.

۴. ثبت املاک ـ تاکنون در ادارهٔ ثبت دزدیها و بازیگری‌های زیادی شده که همه آنها مشهود و معلوم بوده مدارک و اسنادش موجود است. بایستی همه اینها اصلاح شده مأمورین فاسد نیز اصلاح یا اخراج شوند.

۵. اراضی موات و زمین‌های بایر حق مسلم عموم مسلمانان است ـ زمین‌های بایری که در ایران بوده و هست، طبق قانون مقدس اسلام و مذهب جعفری(ص) مالک معین و مخصوصی نداشته و ندارد، مالک این اراضی اعلیحضرت امام زمان پادشاه غایب جهان صلوات‌الله و سلامه علیه می‌باشند، و تا هنگامی که بایر است عموم مسلمانان بطور مساوی مالک و دارای حق تصرف از طرف پادشاه عزیز خویش حضرت امام زمان علیه‌السلام می‌باشند، و پس از اینکه مسلمانی زمین بایری را به زراعت یا ساختمان و یا درخت‌کاری برای استفاده مشروع و معقولی آباد نمود، مالک آن زمین آباد می‌باشد و تا زمانی‌که به یکی از وسایل مذکورة یا غیر آن زمینی را احیاء و آباد نکرده، مالک نمی‌شود و حق تصرف در آنها مربوط به عموم مسلمین است.

پس بنابراین تمام املاک بایری که از ابتدا تشکیل ادارهٔ ثبت به نام مردم نادانی ثبت گردیده و یا در حال بایر بودن به‌کسی فروخته شده، غلط و خلاف قانون مقدس اسلام بوده بایستی تمام سندها باطل گردد و این املاک بجای خود برگردد. در این املاک طبق قانون مقدس اسلام تنها آن‌کس حق تصرف دارد که بنایی و خانه‌ای بسازد، یا زراعتی کند و یا درختی غرس نماید، و آنهم این‌طور است که هرکس به اندازهٔ بنا و ساختمان و زراعت خود حق تصرف دارد و باز حق تصرف در حواشی آنها (مثل

حواشی املاک بعضی آقایان کذا و کذا که گاهی از سرحدات مملکت هم تجاوز نموده، بز و الاغ یک مسلمان فقیری اگر ناگهان در آن حاشیه مقدس آقایان مشغول چرا شده الاغش راگوش و دم می‌برند و بزش را هم برای رجال مملکت تحفه می‌فرستند!) بترتیب مذکور مال عموم مسلمین است.

آری این املاک مال عموم مسلمانان بوده و غاصبینی که دانسته یا نادانسته غصب املاک مسلمانها را نموده و بنام نامبارک خود ثبت نموده‌اند، بایستی مطابق قانون مجازات اسلام به جزای بد خود برسند و پولهایی که از مردم بیچاره‌ای گرفته و زمینهای بایر خود مردم را به مردم فروخته‌اند، بایستی بصاحبانش رد کنند. و بایستی مردم فقیر و بیچاره و همه مردم از حق مشروع و زمین‌های بایر خود استفاده نموده و درختی بکارند و زراعتی کنند و لقمه نانی حلال از راه مشروع بخورند و خانه و آشیانه‌ای بسازند و در آن زندگی کنند.

آری. بایستی سریعاً حق مشروع مردم ستمدیده فقیر به آنها سپرده شود و غاصبین حقوق مسلمانان و فقراء مسلمان، جداً مجازات گردند.

٦. ازدواج و طلاق ـ امور ازدواج و طلاق و دفاتر رسمی بایستی اصلاح شود، و کسانی که صلاحیت دینی و علمی این امر مهم را دارا هستند برای اداره دفاتر رسمی گماشته شوند و برخی دزدهای خائنی که تاکنون در رأس این امر مهم قرار داشته و حرکات‌غیرمشروعی نموده‌اند، طبق قانون مقدس اسلام مجازات شوند. مدیران صالح دفاتر بایستی مردم را به نوبه و سهم خود به امر مقدس ازدواج تشویق و وادار نموده و تا می‌توانند از امر شوم طلاق جلوگیری و خودداری نمایند و رعایت مقررات شرع مقدس راکاملاً در ازدواج و طلاق بنمایند **دختر را در موقع بلوغ عقل و جسم و رشد شرعی عقد کنند** و به شوهر دهند و به اندازه وسعت مسئولیت خود از مفاسد بی‌شوهری زنان و زن نداشتن مردان جلوگیری کنند.

۷. تکلیف پرونده‌های سابق و زندانیها و تبعیدی‌ها ـ مأمورین صالح و لایق بایستی برای رسیدگی به هزارها پرونده‌های انبار شده بلاتکلیف و راکد، تعیین شده همه را به دقت و جریان سریعی تا حداکثر دوماه رسیدگی نموده آنهاکه بی‌مورد و بی‌مصرف

است و دارای مدعی و مدعاعلیهی نیست و از کنار گذاشتن آنها حقی پایمال نمی‌شود، کنار گذاشته در انبار کثافات حکومت غاصب ذخیرهٔ تاریخ دوران سیاه حکومت سیاه کند، و تکلیف بقیه را معین نموده طبق موازین شرع مقدس اسلام زیرنظر قضات اسلام حقوق صاحب حق را رد کنند. و پس از خاتمه مدت (دوماه) یک پرونده راکد و بلاتکلیفی در تمام دادگستری موجود نباشد. و نیز پرونده‌هایی که ابداً دارای اصلی و پایه صحیحی نبوده و تنها برای اذیت کردن مردم یا بهانه‌جوییهای بیجا از مردم می‌باشد، بایستی نابوده شده و آثار آنها در پرونده دوران سیاه حکومت مردم‌آزاران غاصب باقی بماند.

بایستی سریعاً به کار زندانیها و تبعید شده‌گان رسیدگی شده در مدت حداکثر دو هفته، بیگناهان و رجال پاکی که به جرم دیانت و پاکی و حق‌گویی زندانی یا تبعید شده‌اند با کمال احترام آزاد شوند، ونسبت به ظلم و جسارتهایی که حکومت نادان گستاخانه به ساحتشان نموده از پیشگاهشان عذرخواهی شود. و مجرمینی که مرتکب قتل عمدی و جنایات بزرگی نشده‌اند و مدعی خصوصی هم ندارند، پس از توبه کردن و تحصیل رضایت عمومی (بوسیلهٔ رادیو و جراید) با توبهٔ شدیدی به دست مردان باتقوی و خداشناس بخشیده شده آزاد شوند و هریک از آنها که فقیر بوده و کار مناسبی ندارند، به کار مناسبی گماشته شوند.

۸. دیوان کیفر ـ کارکنان دولت و ادارهٔ بازرسی عمومی ـ فقهای عادل و مطلعی پاک بایستی برای رسیدگی به خیانت‌ها و لغزشهای کارکنان دولت گماشته شوند، و نیز مردان بینا و صالحی برای بازرسی امور کارمندان دولت و حکومت تعیین شده، چنانچه یک مأمور دولتی ظلمی به کسی روا داشت یا دزدی و اختلاسی کرد و رشوه‌ای گرفت و یا کوچک‌ترین تخلفی از وظیفه دینی و اداری خویش نمود، به جزای قطعی کار بدش برسانند؛ تا مأمورین دولت از شاه و نخست‌وزیر و قضات دادگستری تا سپور و باربر دولتی همه و همه آنها که قدرت ملت را برای چوپانی به دست گرفته‌اند بدانند چنانچه قصد سوءاستفاده‌ای از موقعیت خود کنند بدون هیچ استثنایی به حسابشان رسیدگی شده و قانون مقدس اسلام نسبت به تمام مردم، شاه تا

حمال بدون هیچ تبعیض و استثنایی اجرا می‌گردد.

۹. پرچم سبز، مسجد، جماعت، اذان ـ در وزارت دادگستری و تمام ادارات مستقل دادگستری بایستی مساجد مناسبی بنا شده نماز جماعت اقامه شود و کارمند پاک و عادلی از مأمورین وزارت دادگستری به پیشوایی نماز و امامت جماعت تعیین شود تا همه پاک و عادل شوند و مؤذن خوش‌صوتی در سه وقت به اذان گفتن بگمارند و پرچم سبز **لااله‌الاالله، محمد رسول‌الله، علی ولی‌الله** اضافه بر پرچم ایران نصب گردد، تا همیشه نماز جماعت بپا و صدای **الله‌اکبر** از بروبوم دادگستری اسلام شنیده شده نسیم عدالت پرچم سبز اسلام و ایران بوزد و ندای عدالت از دادگستری اسلام به گوش جهانیان برسد.

۱۰. صندوق قرض‌الحسنه و صندوق اعانه ـ صندوق قرض‌الحسنه و صندوق اعانه‌ای تشکیل دهند و هرکس از مأمورین دادگستری احتیاج به قرضی پیدا کرد از صندوق قرض‌الحسنه بپردازند؛ و هر مأموری که حقوقش کفاف مخارجش را ندهد، ماهانه‌ای از صندوق اعانه به همان اندازه بر حقوقش بیافزایند، یا حقوق را اضافه کنند و هر فرزند تازه‌ای که در خانواده مأمور بی‌بضاعتی پیدا شد، به اندازه مخارج مشروع آن فرزند بر حقوق او ماهانه‌ای از صندوق اعانه بیافزایند.

۴
وزارت کشور

۱. نماز جمعه رسمی و عمومی ـ مساجد بزرگی در تمام شهرهای کوچک و بزرگ برای اقامه نماز جمعه در روزهای جمعه بنا نموده؛ شاه و رجال حکومت از نخست‌وزیر تا کوچکترین مأمور دولت، اشراف مملکت، رؤسا، اصناف و طبقات مختلف را در مرکز و در شهرهای کوچک و بزرگ به نماز جماعت وادارند.

حوزه مقدس روحانیت بایستی برای مرکز و ولایات پیشوای نماز و امام جماعت جمعه عادل و صالح و لایقی طبق قانون مقدس شرع تعیین کند، تا بتوانند با شایستگی این وظیفه بزرگ را در مرکز و ولایات انجام دهند و خطبه‌های مناسب و بلیغی مؤثر در تمام روحیات، ایراد نموده و در همانگاه سخنان خطیب جمعه را وسیله رادیو به دنیا اعلام نمایند. و در ادارات بزرگ وزارت کشور مثل شهربانی، امنیه، شهرداری، مساجد مناسبی بنا شده نمازهای جماعت منعقد گردد و در هر اداره‌ای مأمور عادلی از همانجا به امامت جماعت منصوب شود تا همه عادل شوند و شایستگی این جهت را پیدا کنند. و نیز مؤذنی خوش‌صوت در تمام ادارات بگمارند و پرچم سبز **لااله الاالله، محمد رسول‌الله، علی ولی‌الله** اضافه بر پرچم ایران نصب کنند تا در سه وقت صدای **الله‌اکبر** به دنیا اعلام شده نسیم آرامش و امنیت بر پرچم اسلام بوزد.

۲. شهربانی و امنیه، اجرای احکام اجتماعی اسلام ـ احکام اجتماعی اسلام را بقرار ذیل در سراسر کشور اسلامی ایران اجرا نمایند: مشروب‌سازیها و مشروب‌خانه‌ها را به

کلی نابود نموده از خوردن و حمل کردن و نگاهداشتن مشروبات خانمانسوز جلوگیری کنند. تریاک‌خانه‌ها و شیره‌خانه‌ها را نابود نمایند و از کشت و زرع و ساختن و کشیدن و خوردن و حمل کردن و نگهداشتن هر نوع از دخانیات مضره، تریاک، شیره، و سایر دخانیات جلوگیری نمایند.

از عبورومرور زنانی که به حجاب اسلام طبق مقررات شرع مقدس پوشیده نیستند جلوگیری کنند. از ظلم و تعدی و فحش و هتاکی و ایذاء و خیانت و هرگونه تجاوز از حدود مقررات اسلام در سراسر کشور جلوگیری کنند. مرزها و فواصل بین زن و مرد را در اماکن عمومی مثل سینماها و نمایش‌خانه‌های پاک اسلامی و اتوبوس‌ها و سایر اماکن حفظ کنند. فاحشه‌خانه‌ها را بکلی ببندند و از آنچه به حال مردم مالاً و معناً مضر است، جلوگیری کرده و سایر احکام اجتماعی اسلام را تا حدودی که تماس با وظیفه وزارت کشور دارد اجرا نمایند. و متخلفین را جلب و به دادگستری اسلام تحویل دهند؛ تا به حسابهایشان رسیدگی شود. تمام این وظایف را بایستی تا آنجاکه ممکن است باکمال نرمی و مهربانی و در عین حال باکمال جدیت انجام دهند و معنای حقیقی یک حکومت اسلامی را عملاً به دنیا نشان دهند.

۳. دارالمساکین و العجزه یا خانه بینوایان و ناتوانان ـ بنگاههایی برای بینوایان در سراسر کشور تشکیل دهند تا به حال عموم فقرا به قرار زیر رسیدگی کنند:

آنهاکه سالم‌اند و کاری از آنها می‌آید به‌کاری درخور حال واداشته و جایی برای زندگی آنها تعیین کنند و آنهاکه مریض هستند، معالجه نمایند و سپس به‌کاری درخور توانایی و استعدادشان وادارند و آنهاکه به‌کلی ناتوان یاکور یا شل و خلاصه عاجزند، سازمان مستقلی برای آنها تشکیل داده از آنها پذیرایی کنند و هر یک از آنهاکه باز هم‌کار مختصری از دستشان برمی‌آید (از قبیل کتیرا پاک‌کردن و برنج پاک‌کردن و نخ ریسیدن و زردچوبه‌کوبیدن و بالاخره هرکاری که از آنها برمی‌آید) همان‌کار را به او واگذار کنند؛ تا حتی روح مردم عاجز و فالج مملکت اسلامی ایران هم مهمل و بی‌کاره و ذلیل بار نیاید و سرمشق همه باشد. و به حال فقرا و ناتوانان اسلام از نظر آسایش مشروع و نظافت کاملاً رسیدگی شده با آنها طوری رفتار کنند که فقرا و

ناتوانان خود را فقیر و ناتوان و وبال و عضو زیادی جامعه تصور ننموده و روحشان در عذاب نباشد و بدانند که در جامعه و در دنیا مثل سایر مردم دارای حقوقی بوده و محترمند تا مگر رضایت کامل خدای مهربان بینوایان و جهان و ولی عزیز او تحصیل شده از ما و همه خوشنود باشند.

۴. دارالمجانین یا آسایشگاه دیوانگان ـ و نیز تیمارگاه فعلی را وسعت داده دیوانه‌های بی‌بضاعت را از اطراف کشور گرد آورده و به طور کامل و صالحی آنها را چنانکه در قسمت اصلاحات وزارت بهداری اشاره می‌شود، پذیرایی و سریعاً معالجه نمایند.

۵. صدقات مستحبه ـ در تمام شهرها و محله‌ها و کوی‌ها صندوقهای متعددی برای فقرا و صدقات مستحبه (یعنی همان پولهایی که مردم از نظر دلسوزی در راه خدا به فقرا می‌دهند) نصب نموده به مردم دستور دهند که صدقات و پولهایی را که می‌خواهند به فقرا بدهند، به آن صندوق‌ها بریزند و از همان صندوق‌ها بودجه دارالمساکین یا خانهٔ بینوایان و ناتوانان و دارالمجانین یا آسایشگاه دیوانگان را فراهم آورند. و این خود بودجه قابل اهمیتی را که ابداً به نظر نمی‌آید تشکیل می‌دهد که کاملاً وسایل رفاه فقرا و بینوایان و دیوانگان و نجات آنها را تأمین می‌نماید و فقیر و ناتوان و عاجز و دیوانه‌ای به یاری خدا باقی نمانده به حال زار و ذلت در کوچه و بازار سرگردان نمی‌مانند.

۶. شهرنو و فواحش مرکز و ولایات ـ زنان ولگرد بی‌سرپرست و فاحشه‌گان بی‌خانمان سرگردان را بایستی به قرار ذیل از این بدبختی و سرگردانی نجات داد:

زنانی که مریض هستند بایستی در بیمارستانهای مخصوصی به طور کامل و سریع معالجه قطعی شده به شوهر بدهند یا به کارهای مناسبی در کارخانجات و ادارات زنانه درخور استعدادشان بگمارند، و آنهایی که سالم و تندرستند نیز به شوهر دهند و یا به کارهای مناسبی درخورحالشان بگمارند و زنان عاجز و از کار افتاده را به دارالمساکین و دارالعجزه فرستاده به نحوی که برای مساکین مذکور شد، پذیرایی شوند.

۷. ادارهٔ زناشویی موقت ـ اعلیحضرت علی علیه‌السلام فرمودند که چنانچه امر

مقدس زناشویی موقت (عقد انقطاع و به قول عوام‌الناس صیغه) زیرپای بدعت نرفته و پای‌مال نشده بود، هر آینه کسی مرتکب عمل نامشروع زنا نمی‌شد مگر پلیدی و ناکسی و جامعه مسلمانان از عوارض شوم و مفاسد عمل نامشروع بنیان‌سوز زنا به کلی مصون می‌ماند.

صیغه یا زناشویی موقت، در حقیقت عیناً ازدواج مقدس معمولی و رسمی میان مسلمانان است با فرق اینکه مشکلات و تکالیف در زناشویی موقت کمتر و آسانتر بوده و مانند زناشویی دائم نیست و همان مصالح و احکام زناشویی که شرع مقدس در ازدواج دائم درنظر گرفته، به اضافه مصالح بیشتری در زناشویی موقت مرعی داشته است. نصف همان عده‌ای (مدت سه ماه معروفی که زنان پس از طلاق گرفتن از شوهران بایستی صبر نموده و از زناشویی جدید خودداری کنند) که در طلاق زوجهٔ دائم مقرر فرموده در اینجا برای تسهیل امر زناشویی مقرر فرموده است (و این مدت برای زنانی است که به جهت کبرسن یا علل دیگری عادت زنانه نداشته باشند ولی برای زنانی که عادت می‌شوند مدت عده در ازدواج دائم سه دفعه طاهر شدن از عادت و در ازدواج موقت گذراندن دو طُهر است) و وجوب نفقه و مخارج ضروری زندگی زن و ارث‌بری و مقید بودن در زندگی دائم و همیشگی با هم را از دوش طرفین برداشته و به جای طلاق، انقضاء و اتمام مدت موقتی است که به تعیین و رضایت طرفین قرار داده تا در آخر مدت بدون قهر و تلخ‌کامی، با رضایت و اطلاع قبلی خودشان از هم جدا شوند.

همیشه عده زن در دنیا بیش از مرد بوده، مردان بسیاری بی‌زن و زنان بسیاری هم بی‌شوهر بوده و می‌باشند (یا مردان بسیاری غریب و در مسافرت و بدون زن بسر می‌برند) و یا مردان و زنانی از فقر و بی‌چیزی و یا علل دیگری مقدورشان نیست که زن یا شوهر دائمی اختیار کنند، و حس مقدس شهوت همیشه گرسنه و آماده و مشغول فعالیت بوده قطعاً اگر راه مشروعی برای رفع نیازش پیدا نشود، دست به وسایل نامشروعی زده هزاران هزار بدبختی و مرض و مفسده ببار می‌آورد.

پس بهترین راه جلوگیری از این خطر و سیر کردن این حس مقدس عمومی، همان

راه مشروع مقدسی است که قانون مقدس الهی اسلام وضع فرموده و آنان را مقدس‌تر از نکاح و ازدواج دائم دانسته و ثواب‌های اخروی که بر آن مترتب نموده به چندین برابر بیش از پاداشهایی است که بر عقد ازدواج دائم مترتب نموده است و این چارهٔ مشروع عجیب که دین مقدس خدا برای جلوگیری خطر خانمانسوز زنای نامشروع وضع نموده است، در هیچ دیانت و قانونی موجود نمی‌باشد، و تمام اقوام دنیا از قوانین نکاح و زناشویی مشکل یقیناً به اندازه گزاف و بی‌شماری شب و روز سرپیچی می‌کنند (یعنی زنای می‌کنند) و با نصایح خشک و پند و اندرزهای بی‌مغز جلوی این حس طبیعی و فساد آن را نمی‌توان گرفت و جز تمسک به اصل مقدس زناشویی موقت اسلام، چاره‌ای نخواهد بود.

و پاسخ شیعه‌های سنی صفتی که در این موضوع تعصب خشک جاهلی ورزیده و از این امر استنکاف می‌کنند این است که اولاً خوب بیندیشید و ببینید آیا چه فرقی با زناشویی دائم بجز موقت بودن مدتش دارد؟ و همان اثر که در این موقت است در آن دائم هست و آن دائم، کارش غالباً به طلاق می‌رسد، اما این دارای فسخ طبیعی است، و اگر از این امر مشروع آسان با تعصب جلوگیری گردید، خواهران و برادران شما به زنای نامشروع زشت، با تأسف دچار خواهند شد؛ و دیگر اینکه برادران سنی ما هم کم‌کم متوجه این امر مقدس شده دانسته‌اند که حقیقت اسلام، شخص مقدس محمد صلی‌الله علیه و آله و حقیقت محمد، آل محمدند(ص) و روش پیغمبر را دیگران نبایستی روی عصبیت، نسخ نمایند زیرا به خطا می‌روند و جامعه را به چاه سفلیس و مرض و نیستی می‌اندازند.

آری ـ بایستی دوایری بسیار محترمانه و آبرومند طبق موازین مقدس اسلام در تمام شهرهای بزرگ و کوچک برای امر مقدس زناشویی موقت مهیا نموده؛ زنان و مردان نجیب و پاک بدانجا مراجعه نموده با تعیین مدت و مهر زناشویی موقت به رضایت طرفین تحت نظر علما و مأمورین بسیار پاک پس از تحقیق پاکی و سلامتی طرفین (و چنانچه پس از تحقیق؛ زن یا مرد یا هر دو سالم نبودند، سریعاً به بیمارستان برای معالجه سریع ارجاع و قبل از معالجه حق زناشویی نداشته باشند) باکمال سهولت

و آسانی بدین امر مقدس دست زده و طرفین کاملاً رعایت مقررات اسلامی، مثل عده نگهداشتن پس از سرآمدن مدت را بنمایند، تا جامعه از مصالح بزرگ این امر مقدس برخوردار شده و از مفاسد خانمانسوز زنای نامشروع مصون ماند.

آری بایستی بطور مقرر دایره زناشویی در شهرهای بزرگ متعدد و در شهرهای کوچک طبق موازین مقدس اسلام در دسترس عموم طبقات گذاشته شود و از تبلیغات جاهلانه فاسدی که تاکنون برعلیه این امر مقدس می‌شده، جلوگیری شود.

۸. دایرهٔ ابناءالسبیل ـ غربا و مسافرینی که از شهری به شهری مسافرت می‌کنند گاهی بی‌چیز و وامانده می‌شوند؛ بایستی دوایری در تمام کشور برای رسیدگی به آنان تهیه و وسایل سفرشان، تشکیل شود و بودجه‌اش از صندوق صدقات مستحبه و واجبه فراهم گردد.

۹. شهرداری، عمران و آبادی و خانه فقرا ـ بایستی شهرها و خیابانها را اسفالت و آباد کنند و بطور سریعی از وضع فعلی بیرون آورند، به نحوی که کوچکترین کثافت و خرابی در هیچ زاویه‌ای از زوایای شهرهای ایران باقی نماند. و خانه‌های فقرا را از صندوق صدقات مستحبه و واجبه بنا نمایند. و خانه‌هایی منظم برای فقرای بی‌مسکن بنا کنند، تا فقیر بی‌خانه و سرگردان دور کوچه‌ها و خیابانها نماند، و بودجه آنرا از صندوق صدقات مستحبه و واجبه تهیه کنند.

۱۰. عوارض شهرداری ـ عوارضی که بر اجناس می‌بندند، عادلانه باشد و مصارف آن را به جامعه اطلاع دهند و مردم را تشویق کنند تا این بودجه با رضایت عمومی فراهم شده حلال باشد (و این کار یعنی کسب رضایت عمومی، به آسانی شدنی است).

۱۱. وسایل کسب و کار ـ پاساژهایی در تمام کشور برای کسب عمومی فراهم نموده فقرا و بیکاران را هر یک درخور استعداد خود، از صندوق قرض‌الحسنه (یا از صندوق اعانه) سرمایه و کسب مناسب بدهند و با اقساط مناسب و آسانی پس بگیرند و چنانچه مخارج و مداخلشان کفاف پس دادن قروضشان را نداد، به حساب صندوق اعانه بگذارند؛ و البته در کسب آنان نظارت کنند تا تن به بیکاری و حقه‌بازی ندهند؛ و در صورت تخلف به دادگستری تحویلشان دهند تا طبق قانون شرع تنبیه و تأدیب

شوند.

۱۲. آب ـ آبهای آشامیدنی و خوراکی و مصرفی شهرها و قصبات را رسیدگی نموده آبهای غیرآشامیدنی و بد را تصفیه کنند تا قابل شرب و استعمال شده و تمام شهرها را سریعاً لوله کشی نموده، مردم را از مصرف و نوشیدن آبهای زیان‌آور آسوده کنند.

۱۳. خواروبار ـ وسایل زندگی و خواروبار و آسایش مشروع مردم را به طرق مختلفی از قبیل تشویق و تبلیغ و خرید اجناس خوراکی فراوان و گذاشتن در دسترس مردم، با قیمت ارزان، فراهم و فراوان گردانند، خلاصه اجناس خوراکی و پوشاکی مردم را فراوان و ارزان نموده سطح مخارج زندگی ضروری را از سطح مداخل و عواید مردم فقیر پایین‌تر آورده، مردم؛ بخصوص مردم کم‌بضاعت را از لحاظ زندگی و معاش آسوده نمایند.

۱۴. ساختمانها ـ ساختمان عمارات نو را دستور دهند تا آنجاکه ممکن است وسیع و رو به قبله و آفتاب‌گیر و طبی بوده، در عین حال مشرف به هم و طوری‌که در منظر هم قرار گیرد نباشد، و از صندوقخانه‌ها و صحن و سالنهای خانه‌ها، مردم نوامیس داخل خانه یکدیگر را مانند برخی ساختمانهای تازه‌ساز امروز، نبینند.

۱۵. راههای عبور و مرور ـ راههای عبور و مرور را کاملاً نظیف و وسیع نموده کسبهٔ بی‌دکان بیچاره‌ای که در کنار راهها به کسب وکاری مشغولند، در مساکن عمومی کسب و پاساژها جای دهند.

۱۶. برق ـ وسایل و کارخانجات برق را بطور کاملی در تمام شهرهای کوچک و بزرگ و قصبات نصب نموده، برق روشن و قوی در اختیار تمام خانواده‌های کشور بگذارند.

۱۷. اداره آمار ـ اداره آمار به آمار مملکت بطور سریع و کامل رسیدگی نموده؛ شناسنامه‌های زیادی، حقه‌بازی، ساختگی را به دست آورند و سازنده‌های آنها را به دادگستری اسلامی تحویل دهند تا به حسابهایشان رسیدگی شود. عده و آمار حقیقی جامعه و مذهب و تابعیت‌ها را به دست بیاورند تا خائنین گمنام که در زیر سایه حکومت زندگی می‌کنند، پیدا شوند و شناسنامه‌های مظنون و امور اشخاص مظنون را

به دادگستری ارجاع دهند تا طبق مقررات شرع مقدس به حساب همه آنها رسیدگی شود.

۱۸. لباس عمومی ـ لباس عمومی، بخصوص کلاه، به منزلهٔ پرچم‌ها و شعارهایی است که بایستی یادآورنده حقایق مذهبی و ملی یک ملتی بوده و به نوبه خود حصار محکم برای حفظ استقلال آن ملت باشد (با تفصیل علمی آن که در این اعلامیه نمی‌گنجد) پس از چه رو ملت مسلمان ایران کلاه بیگانه بر سر نهاده افسار استحمار به گردن بسته است؟ بایستی کلاهها (بخصوص) عوض شده به جای این لگن‌های زشت بیگانه، کلاههای زیبای مردانه خویش را بر سر نهند و چنانچه مقتضی گردید کلاهی به طرز محترم و مخصوص، ابتکار شده در دسترس عامه گذاشته شود و اگر برخی گویند دنیا بایستی متحدالشکل شود!، دیگران اگر غرضی ندارند، به شکل زیبای ما درآیند، پس کلاههای تازه‌وارد بیگانه و افسارهای استعمار به کلی بایستی ممنوع گردیده متخلفین را به دادگستری ارجاع نمایند.

۱۹. صندوق قرض‌الحسنه و صندوق اعانه ـ مأمورینی که حقوقشان کفاف مخارجشان را نمی‌دهد، بایستی یا به قدر کفایت خرجشان بر حقوقشان افزوده شود و یا به اندازه کسر مخارجشان از صندوق اعانه ماهانه‌ای به حقوقشان اضافه شود، و هر مأمور بی‌بضاعتی که فرزند تازه‌ای پیدا کند بایستی به اندازه مخارج مشروع آن فرزند، ماهانه‌ای از صندوق اعانه اضافه بر حقوقش دریافت دارد.

۵
وزارت دارایی

۱. امتعه وطنی ـ از ورود و خرید جنسهای خارجی بی‌مصرف فقرانگیز مانند سوت‌سوتک‌ها، ماشینهای بازیچه کودکانه، لاستیکهای بازیچه (بادکنک) سنجاقها و شانه‌های بی‌مصرف، دستگاه‌های توالت و فر چهل ماهه و شش ماهه! و هر چیز بی‌مصرف و پوچ، از خرید و ورود این اجناس که تجار نادان ایرانی میلیونها پول مسلمانان را به خارج برای خریداری آنها فرستاده و جز فساد اخلاق و فقر عمومی نتیجه‌گیری ندارد، بایستی بکلی جلوگیری شود. و ضروریاتی که برای زندگانی جامعه مسلمان لازم است در داخل بسازند و تهیه کنند، و چنانچه جنس ضروری و لازمی را نتوانستند بسازند، باکمال احتیاط و بقدر ضرورت از خارج وارد نمایند و مردم را تشویق نموده وادار کنند که همیشه برای زندگانی خود اجناس وطن خویش را استعمال نمایند، تا مگر صنعتگران مسلمان ایرانی تشویق شده پروبال و سرمایه یابند و ملت خود را از گرسنگی و فقر نجات بخشند.

۲. بانک قرض‌الحسنه، بانک ملی و سپه ـ بانکهای رباخواری که از عوامل بزرگ فقر عمومی و راکد ماندن سرمایه‌ها و پولهای مسلمان بدست پول‌اندوزان است، باپستی یکسره تبدیل به بانکهای **قرض‌الحسنه** شده با اعتبار و مهلت مناسب به بیکاران و فقرا و صنعتگران و کشاورزان سرمایه‌های کافی به عنوان قرض‌الحسنه داده شود و با اقساط عادلانه مناسب هم پس بگیرند. همچنین به وزارت کشاورزی و پیشه

و هنر قرض بدهند؛ تا کارخانجات مناسب و وسایل کشاورزی برای مردم فقیر و بدبخت ایران فراهم نمایند؛ فقرا را از فقر و اغنیا را از بدبختی و دنیاپرستی نجات دهند؛ و به ثروتمندان پول‌اندوز هم بفهمانند، که نترسید! پولتان به خودتان برمی‌گردد و از این راه خودتان اگر دینی هم ندارید و قلوبتان از علاقه به دنیا تیره شده است، بهره‌مند می‌شوید برای دنیای شما مفید بوده شما را از خطر هجوم قطعی و نهانی گرسنگان نجات خواهد بخشید، علاوه‌بر اینکه اگر آنها فقیر و بیکار و ناتوان شدند دیگر کسی نیست که برایتان گندم بکارد و نان بپزد و لباس بدوزد و خلاصه وسایل زندگی شما را فراهم کند؛ پس در آن هنگام نه خوراک و نه پوشاک و نه منزلی خواهید داشت و بایستی به جهنم بروید تا در همانجا از شما پذیرایی شود!

آری، آری بانکهای پول‌اندوزی بایستی سریعاً به بانکهای قرض‌الحسنه تبدیل شده و به تفصیل مذکور وسیله کار بیکاران و آسایش بینوایان شود و بودجه جریان اداری بانکها از صندوق صدقات واجبه یا صندوق خراج عادلانه تهیه گردد.

۳. چگونگی حقوق اداریها ـ یک اندیشه غلط و بیجا این است که نادانان حکومت گمان می‌کنند، حقوق مردم اداری بایستی طبق تشریفات غلط باشد، هر که نامش مدیرکل و وزیر و رئیس است، بایستی اینقدر حقوق و به قول خودشان مداخل یا دزدی داشته باشد که از زیادی و افراط پول شکم خود را پر از عرق و مشروبات الکلی نموده و دنیای محیطی خود را گند زند، و شبها تا به صبح در رستورانها و طویله‌های عمومی با سایر گاوان و خوکان! برقصند و هر مرد و زنی از آقایان و بانوان آقایان، هر جنایتی بخواهند بکنند، و باز همین نادانان نابخرد گمان می‌کنند آنکس که به رنج بیشتری مشغول بوده و دون پایه یا کارمند رتبه یک و دو یا کارگر رنجبر نامیده می‌شود، بایستی آنقدر حقوقش ناچیز و کم باشد که نتواند اطاقی برای سکونت و زندگی زن و کودکانش تهیه کند، هر روز کاسه و کوزه و فرشش بدوشش! زن و کودکش هم گریان و نالان و سرگردان بدنبالش در جستجوی لانه و آشیانه‌ای باشد، تا چه رسد به خوراک و پوشاکش که همیشه لنگ و سرگردان و حیران است.

آری ـ نادانان پوسیده مغز گمان می‌کنند هرکه نامش رئیس و وزیر شد، بایستی

حالش چنان و هر که مأمور دون‌پایه شد روزگارش بایستی چنین بوده هر روز هم ورقه خاتمهٔ خدمتش را آورده به رخش بکشند و دل او و کودکانش را بلرزانند.

بسایستی، کارمندان وزارتخانه‌ها و ادارات، کارگران کارخانجات، عموماً از جاروکش تا وزیر، حقوق و ماهانه هر یک به اندازه رفع احتیاجات ضروری خود و تهیه وسایل کامل آسایش مشروع خانواده آنها باشد، و هرگاه وزیر و رئیس و مدیرکل و صاحب رتبه‌ای حدود مخارجش از نظر سروکار داشتن با عموم طبقات و کارهای مشروع اداری اجتماعی بیشتر از دیگران بود، به اندازه همان مخارج مشروع بایستی ماهانه‌ای از صندوق اعانه علاوه‌بر حقوق رسمی بدو بپردازند.

۴. اقتصاد عمومی، صرفه‌جویی ـ نمونه کامل یک وزارت دارایی از نظر حفظ دارایی و ازدیاد ثروت و صرفه‌جویی و اقتصاد یک مملکت، یک دکان عطاری و بقالی است.

چنانچه یک عطار یا بقال با ایمان پاک، بجای وزرای دزد دارایی قرار بگیرد، بهتر از هر وزیر اقتصاد و دارایی پاکی که در ممالک اروپاکوس علم اقتصاد می‌گویند می‌توانند ثروت ایران را ترقی داده روزافزون کند و بزرگترین باب اقتصاد و صرفه‌جویی را به روی ملت مسلمان ایران باز نموده در اندک زمانی از این فقر عمومی نجاتش دهد.

بهترین درس اقتصاد و صرفه‌جویی که دانشگاههای بزرگی در دنیا برای تدریس و تکمیل آنها تأسیس شده، همان حسابهای عالمانه عطاران ایرانی است که همیشه صادرات و واردات خود را به خوبی سنجیده اجناس نافع را به موقع می‌خرند و به موقع می‌فروشند و اجناس ضروری را که حفظ کسب و سرمایه به آن بستگی دارد، همیشه ذخیره می‌کنند و به بهترین نحوی کسب می‌نمایند و دارای زندگانی آسوده و نزدیک به صرفه‌جویی و اقتصاد بوده و با سرمایه بسیار کمی در مدتی قلیل (البته با فرض اینکه می‌دانیم که عطار و بقال غالباً پاکتر از طبقه تجار بوده و جنایاتشان کمتر از همه طبقات است) ترقی نموده و همیشه پیشرفت می‌کنند و بسیار کم می‌شود که سرمایه و زندگانی بقال و عطاری عقب‌مانده و نقصان یابد. آری ـ دزدان دارایی

هیچگاه بر آن نیستند که سرمایه ملت مسلمان ایران را حفظ و یا زیاد کند، بلکه همیشه برآنند که بدزدند و در بانکها بیاندوزند، والا حال چنین نبود.

علم اقتصاد و برنامه هفت ساله و مستشاران امور مالی همه و همهٔ اینها حقه بازی و مردم فریبی است و برای دزدی است که هیچگاه هم به نتیجه نرسیده و همه روزه بر فقر مردم می‌افزاید و چنانچه یک بقال پاکی هم در رأس دارایی قرار گیرد، بدون احتیاج به سخنان بی‌مغز مردم فریب علمای اقتصاد و مستشاران مالی و غیره سرمایه ایران را حفظ و به طور شایانی روزافزون نموده راههای صرفه‌جویی و اقتصاد عمومی را با بهترین وسایل آسایش عمومی مشروع فراهم می‌کند.

آری، بطوری که اشاره به راه آن شد، بایستی فردی پاک (نه دکتر اقتصاد و مستشار و وزیری ناپاک) در رأس وزارت دارایی قرار گرفته از ورود اجناس گران بازیچه مثل وسایل آرایش و رقاصی و بادکنک و چه و چه، بکلی جلوگیری نموده آنچه برای زندگی و آسایش مشروع عمومی ضروری است وارد کند و با کمک وزارت کشاورزی و پیشه و هنر، خوراک و پوشاک و مواد اولیه و کارخانجات در داخل ایران ایجاد نماید وتمام مواد ضروری و وسایل زندگانی عمومی و رفع احتیاجات همگانی را فراهم نماید و باکمک انتشارات و رادیو و تبلیغات مردم را به صرفه‌جویی و اقتصاد آشنا نماید، تا مگر ایرانیان ستمدیده مسلمان از فقر و سرگردانی کنونی به یاری خدای توانا نجات یابند.

۵. پایین آوردن سطح مخارج زندگی عمومی ـ بایستی سطح مخارج زندگانی عمومی را از راههای خود به طرق مذکور پایین بیاورند تا خرج مردم کمتر از دخلشان باشد.

وزارت دارایی و رجال اقتصادی چنانچه از عهدهٔ این وظیفه بزرگ برنیایند، از ما استمداد کنند تا به طور آسانی، وسایل کار و نقشه عمل و تسهیل امر را (اقتصاد و صرفه‌جویی و ازدیاد ثروت مملکت و پایین آوردن سطح مخارج زندگی عمومی) در اختیارشان بگذاریم.

۶. خراج و مالیات و جزیه عادلانه ـ بطوریکه در فقه اسلام مذکور و در تاریخ

اسلام مقرر است، بایستی خراج و مالیات عمومی را نه مانند امروز بلکه با رعایت عدالت و سرمایه‌ها و عواید مردم و تحصیل رضایت عمومی (از راه تبلیغ و رادیو و انتشارات و نشان دادن مصارف مشروع آن‌که به نفع مردم و برای مردم است) بگیرند و چنانچه بدرستی این وظیفه را انجام دهند مردم همه با رضایت کامل خودشان پیش از آنکه دولت تقاضا کند مالیات خود را شاید بیشتر از آنچه مقرر شود می‌دهند و نیز از کفار ذمی (یهودی و مسیحی و غیره) که در زیر سایه پرچم حمایت اسلام زندگی می‌کنند اضافه بر مالیات عادلانه، جزیه‌های عادلانه‌ای بر طبق شرع دریافت دارند، و با انجام این وظیفه بطور مشروع و پاک و با رضایت عمومی بودجهٔ مملکت چندین برابر شده، از نابود شدن فاحشه‌خانه‌ها و مشروب‌خانه‌ها و تریاک و شیره‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها و مالیات آنها هیچ نقصانی به بودجه دولت وارد نیامده بلکه روزافزون می‌شود.

۷. صندوق صدقات واجبه ـ صندوقهایی در تمام کشور تحت نظر حوزه مقدس روحانیت برای جمع زکوة کسانی که تاکنون زکوة واجبه و حقوق واجبهٔ فقرا را نداده‌اند، تشکیل داده تا صدقات واجبه خود را عموماً بدون حذف یک شاهی بپردازند و بودجهٔ کاملی برای کسب و کار و کارخانجات متعدد و زراعت و فلاحت فقرا و بیکاران تهیه شده و در اختیار مأمورین مسئول برای این امور مهم حیاتی مسلمانان گذارده شده و با درستی کامل و نظارت روحانیت مشغول انجام این وظیفه مقدس بشوند.

ما به یاری خدا قول می‌دهیم کسانی که تاکنون زکوه‌های واجب و حقوق مشروع فقرا را نپرداخته‌اند، پس از شروع به انجام این وظیفه مقدس خودشان به رضایت کامل بپردازند و چنانچه کسانی از انجام این امر کوتاهی نمودند، به ما مراجعه شود تا به یاری خدای مهربان وادارشان کنیم که باکمال رضایت دیون مشروع فقرا را بپردازند.

۸. اداره نظارت بر تجارات و عواید عمومی ـ بایستی دایره صالحی تحت سرپرستی مردان صالح لایق برای نظارت بر تجارات و عواید و مخارج سالیانه عمومی تشکیل شود و چنانچه تاجر یا کاسبی و هر کسی برخلاف دستور مکاتب اسلام تجارتی یا

کسی نماید و یا مال حرامی بیندوزند سریعاً جلوگیری شده و به دادگستری ارجاعشان دهند تا برطبق شرع مقدس به حسابشان رسیدگی شود.

۹. غله ونان و خواربار ـ بایستی نان و غله و خواربار را از صورت ناصالح فعلی درآورده و در تمام شهرهای کوچک و بزرگ بطور وافر و ارزانی آزاد و فراوان کنند تا دست و دل مردم گرسنه سیر شده از تزلزل خاطر آسوده شوند. وکسانی که خواستند غله و خواربار را به خارج مملکت حمل کنند تعقیب شده به دادگستری جلب شوند تا طبق قانون مقدس اسلام به سختی مجازات گردند.

۱۰. سکه به نام مقدس امام زمان ـ حضرت امام زمان صلوات‌الله علیه از طرف خدای باعظمت جهان به پادشاهی و پیشوایی بشر منصوبند. اینجا سرزمین پیروان آل محمد(ص) و سرزمینی است که فرزندانش پادشاه خود رامی‌شناسند و بایستی سکه‌های طلا و نقره اولاً رایج گردد. ثانیاً بنام مقدس این پیشوای باعظمت جهان سکه‌هایی زده شده و باکمال احترام رایج و در دسترس پیروانشان قرار گیرد.

۱۱. تجار ولایات ساکن مرکز ـ اجتماع تجار ولایات در مرکز سبب خرابی وضع مرکز و فقر و بیکاری و خرابی ولایات است، تجار ولایات عموماً بایستی به شهرهای خود بازگشته و هر یک در شهر خود مشغول تجارت گردند تا مگر فقر و از هم پاشیدگی مردم ولایات و خرابی مرکز مرمت گردد، و البته همه‌گونه وسایل تجارت و بازرگانی را بایستی در همه جای ایران بطور یکسان فراهم نموده فرقی و امتیازی میان بازرگانان مرکز و ولایات به هیچوجه قائل نشوند.

۱۲. کار در ولایات و مرکز ـ بایستی دوایری در شهرهای کوچک و بزرگ برای ایجاد کارهای مناسب و مشروع عمومی از صندوق بودجه‌های مربوطه احداث و وسایل کسب و کار عموم بیکاران فراهم گردد.

۱۳. صندوق قرض‌الحسنه و صندوق اعانه ـ صندوق قرض و صندوق اعانه‌ای مخصوص وزارت دارایی مانند سایر وزارتخانه‌ها بایستی در وزارت دارایی احداث شده کارمندان و کارگرانی که نیاز به قرضی پیدا می‌کنند، از صندوق قرض‌الحسنه با اعتبار و مهلت معین بگیرند و نیز کارمند و کارگری که حقوقش کفاف مخارج

مشروعش را نمی‌دهد به همان مقدار بر حقوقش اضافه کنند و یا ماهانه‌ای از صندوق اعانه به حقوقشان بیافزایند و به اندازه مخارج هر فرزند تازه‌ای که در خانواده کارمند یا کارگر بی‌بضاعتی پیدا می‌شود، از صندوق اعانه بر حقوقش بیافزایند.

۱۴. مسجد، جماعت، پرچم، اذان ـ در تمام ادارات و کارخانجات دارایی بایستی مساجدی محترم بنا نموده و نماز جماعت اقامه شود و امام جماعت کارمند یا کارگری عادل از خودشان باشد تا همه پاک و عادل شوند، و مؤذن خوش‌صوتی گماشته شده پرچم سبز **لااله‌الاالله، محمدرسول‌الله، علی ولی‌الله**، اضافه بر پرچم ایران نصب گردد، تا در سه وقت صدای **الله‌اکبر** شنیده شده پرچم سبز اسلام در اهتزاز باشد.

٦

وزارت بهداری

۱. ترمیم اساس طب و دروس طبی ـ اساس علم طب و دانش پزشکی بر روی تجربه نهاده است. در دوران طفولیت بشر، گاهی سری از سرما خوردن و دلی از پرخوردن بدرد آمده بدنبال چاره‌ای رفتند. خاکشیر و گل بنفشه‌ای که گیاه بی‌نامی بود ناگهان و به حسب تصادف یا به پی‌جویی و رنج بردن یافته و درد خود را بدان مداوا نمودند، دوایی شد و نامی بر آن بنهادند، از همانجا دوران ابتدایی علم و مدرسه طب حادث شد و همیشه رو به تکامل رفته باز ناقص است. هر روز و به نوبت، کم و بیشی تجربیات طب روز پیش را با دلایل و تجارب نوین رد و تکمیل و اصلاح می‌نمایند، و زیانها و نواقصی در روش طب روز پیشین عمر بشر می‌یابند و در این روز خود نیز به دنبال علل و دوای امراضی که هنوز دارو و علت آن را ندانسته‌اند، می‌روند و می‌کوشند تا به جایی رسند، و خود می‌دانند که این طب کامل امروز باز هم بسیار ناقص است و هزاران هزار حقایق در این دریا شناور است که در پیشگاه دانش آنان هنوز مجهول است.

اینجا صفوف سریع‌السیر اندیشه توقفی می‌کند... آیا می‌شود که روش معالجات طب کنونی هم غلط بوده پس از چند روزی که باز از عمر این دانش گذشت معلوم شود که در مسیر معالجات بشر زیانهای گرانی وارد آمده، نادانسته با نوع بشر دشمنی‌ها شده باشد؟

آری، چنانکه همین سخن را در حق طب دیروز و پریروز مـی‌گوییم... پس آیـا دانشی وسیع و محیط که پیش از گذشتگان و آیندگان بر سازمان جهان و بشر و دانش و دارو و بر همه چیز محیط بوده راهی از غیرطریق تجربه ناقص برای حفظ سلامت عمومی بشر در دست انسان گذاشته باشد، هست؟...

آری، آری، معارف محیط آفریننده جهان و دانش و عقل و دارو و همه چیز و همه چیز، معارف اسلام، همان اسلام نورانی که فـرمان حـرمت مشـروبات الکـلی، خوک، زناشویی در هنگام قاعدگی زنان و اعلام نجاست سگ، میته، و خون را صادر نموده، افکار سریع‌السیر بشـر مـورچـه‌وار در وادی پـزشکی هـر روز راه کـوتاهی پیموده، به زبانهای دقیق و خطرناک مشروبات الکلی و خوک و زناشویی در قاعدگی زنان و تماس با سگ و دهان سگ و خوردن گوشت میته وخون و سایر مـحرمات اسلام، پی برده متحیر می‌ماند و به عظمت اسلام آشنا می‌شود، اما بـیدار نـمی‌شود. مسلمان نمی‌شود. به چنگ آویز محکم خدا و دین خدا متوسل نمی‌گردد.

(تفصیل علمی زیانهای طبی محرمات اسلام و مصالح طبی واجبات و مستحبات اسلام خود نیاز به کتاب دانشگاهی بزرگ داشته و در اینجا فقط اشاره‌ای به مناسبتی بود).

ای کاش بشر اندکی اندیشه نموده با خود می‌گفت: آن کس که پـیش از وجـود معارف و پیش از پیدا کردن وسایل طبیعی یافتن این حقایق باریک، اینگونه بشر را راهنمایی نموده و راه کامل حفظ سلامت را بدو آموخت و استوارترین سدها را برای جلوگیری از سیل صفوف علل و امراض بنا نموده کیست؟

آیا محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه و آله و سلم است؟ آیا این حقایق را او از خود گفته؟ خیر! این آثار نورانی از افکار محدود بشر که لنگ‌لنگان در وادی تجربه بدنبال گل بنفشه و مومیایی و پنی‌سیلین و میکروسکوپ و لابراتوار می‌رود و لرزان و ترسان دوایی می‌یابد و باکمال تردید به مردم دنیا تقدیم می‌کند و خود داروهای دیروز خود را تخطئه و رد نموده و در این داروی امروز خویش نیز با نظری پر از شک و تردید و تأسف می‌نگرد صادر نخواهد شد،... خیر! این آثار نورانی از منبع کـوچک افکـار

محدود این بشر ناتوان تراوش نخواهد کرد.

آری، آری! این حقایق نورانی جدی و بی‌تردید و جازم از آسمانی محیط بر همه چیز و میلیونها فرسنگ دور از زمین افکار محدود و تجربیات ناقص بشر نور افکنده است... آری این نور از منبع معارف آفریننده جهان و بشر و دانش و افکار و دارو و علل تابیده است. آری آری محمدبن عبدالله(ص) هم خود سفیر مکرم و فرستاده معظم او بود و از پیشگاه مقدس او به رسالت و پیشوایی بشر منصوب شده بود. پس چه خوب است چنانچه غربی یا شرقی، اروپایی یا امریکایی و هرچه هستم! عصبیت جاهلی را به کناری نهاده دیده کوچک خود را از دیدن نور دانش و حق نپوشم و بدین پایه‌های دانش بی‌تردید طب دست زده (نه اینکه از تجربیات و وسایل طب خود بکلی چشم بپوشم) باکمال دقت درکمون حقایق بنگرم و خویشتن را بدین تکیه‌گاه پولادین بی‌تردید، تکیه دهم تا سلامت کامل جسم و روح و فکر من و ابناء نوع من تأمین شده از هجوم صفوف علل و امراض یکباره مصون مانیم و از داروها و معالجات سراپا تردید و پرترس و لرز اندکی یا بیشتر آسوده شویم.

آری ـ بایستی دانشگاه‌های پزشکی دنیا و دانشگاه اسلامی ایران، مطالعات دقیقی در معارف و احکام نورانی اسلام نموده بشر را بدان متکی کنند و سلامت عمومی را تأمین نمایند و در این راه مقدس، برای کمکهای علمی و عملی بزرگ به دنیا و دانشگاه اسلامی ایران آماده هستیم.

۲. اساس معالجات و داروها ـ به سازمان بشر و چگونگی سازمان ساکنین نقاط مختلف دنیا نظری کنیم، بشری که در بیشه‌ها و صحاری سوزان آفریقا ساکن است... در هوایی گرم و آفتابی سوزان زندگی می‌کند؛ عمل تنفس در آنجا بس مشکل است، با جهاز تنفس و دماغهای باریک و قلمی و منافذ ریز و کوچک مردم غربی و شرقی تنفس در آنجا بسیار سخت و ناهموار است خدای جهان، بینی‌های کوتاه و کلفت و منافذی درشت در بدنهای مردم آن سرزمین آفریده و مجموعهٔ سازمان آنها را طبق طبیعت آنجا آفریده است.

خرما تنها در نقاط گرمسیر و خرماخیز دنیا عمل می‌آید و در نقاط دیگری که

طبیعتش با آن نقاط اختلافی دارد، خرما روییده نمی‌شود. ایرانی‌هایی که غالباً به نجف اشرف و کربلای معلی مشرف می‌شوند خوب می‌دانند که از بدو ورود به نقاط خرماخیز آن سرزمین مقدس و آشنایی با آب و هوای آنجا مزاجشان اعلام احتیاج به خرما نموده و میل زیادی به خوردن خرما پیدا می‌کند و حتی غذایی که خرما همراهش نباشد، سیرشان نکرده مزاجشان کاملاً کمبود داشته و احتیاج به خرما دارند و اهالی و ساکنین نقاط خرماخیز هم اینطور هستند، ایرانیها هم تا مدتی که در آنجا هستند اینطورند و پس از بازگشت به ایران و تماس با آب و هوای نقاط مرکز و شمال ایران، فوراً وضع مزاجشان تغییر نموده مثل سایر ایرانیان ابداً میل و اشتهایی به خرما ندارند و اگر گاهی خرما بخورند بیش از چند دانه با بی‌میلی یا کم‌میلی نمی‌خورند. آری این مقام درخور تفصیل این مطلب بزرگ نیست، مطلبی علمی و بزرگ در ضمن مثلی کوچک بود.

یک اشتباه بزرگ طبی (که انشاءالله عمدی نیست) این است که با اینکه سازمان طبیعی بشر همیشه همراه سیر طبیعت محل سکونت او بوده برای زندگی و حفظ سلامتی و دفع امراض و نیرومندی خود محتاج به غذا و گیاه و دوا و آب و هوایی می‌باشد که در آن سرزمین روییده و پخته و ساخته شده و جریان دارد و تنها همان طبیعت و غذا و گیاه و آب و هوا ملایم و موافق با سازمان طبیعی او می‌باشد و حتی طرز ساختمان منزل و خانه‌های مسکونی او نیز بایستی طبق طبیعت آنجا باشد تا برای زندگانی او سازگار باشد (مثلاً ساختمانهای مناطق بندری مثل رشت بایستی سقفش سفال بوده سطحش از زمین بلند باشد به خلاف سایر مناطق که بایستی ساختمانش مناسب با وضع طبیعی خود بوده زندگی در آنها با ساختمان ساحلی مشکل یا محال است) و اینکه بطور دقیقی جزئیات طبیعت و زندگی هر منطقه‌ای مناسب با اهل آنجا و موافق با سازمان ساکنین آن سرزمین می‌باشد و طرز زندگی و دوا و غذای سایر مناطق قطعاً برای ساکنین آنجا ناملایم و زیان‌آور و غیرمفید می‌باشد، معذلک دانشگاههای طب دنیا یا اساتید طب غرب (اروپا یا امریکا) اشتباه عجیبی نموده همیشه طرز معالجات و دارو و دستورات طبی مناطق خود را (البته مقصود اصول علمی طب

جهان مثل مسئله دودوتا چهارتا که در همه جای دنیا یکی بوده و تغییرپذیر نمی‌باشد، نیست) برای عموم ساکنین روی زمین بطور کلی تهیه نموده و اساس معالجات عمومی دنیا را به روی آن نهاده‌اند و حتی داروها را در طبیعت و آب و هوای خود به سلیقه خود ساخته و ساخته شده آن را به دنیا برای معالجات عمومی تحویل می‌دهند.

آری همانطوری که فضای افکار علمی و فلسفی یونان مؤثر در تعقیب و تکمیل فلسفه یونان بوده مشکلات علمی در آن فضا بهتر حل می‌شود و کشتی‌های متفکرین اروپا در روی آب دریایی که سرزمین فلاسفه یونان را غرق نموده لنگر می‌اندازد و متفکرین کشتی‌سوار از فضای سرزمین فلاسفه یونان در حل معضلات علمی استمداد می‌جویند، همینطور هم در فضا و آب و هوای هر منطقه‌ای بایستی برای اهالی و ساکنین آنجا مواد اولیه داروها تهیه و ساخته شود تا موافق سازمان مردم آن منطقه بوده و سلامت عمومی اهالی و ساکنین محیط خود را تأمین نماید...

آری این اشتباه بزرگ طبی زیانهایی بس دشوار به سلامتی بشر در سراسر جهان همیشه وارد می‌آورد، و بایستی رجال طب و دانشگاه‌های پزشکی دنیا و دانشگاه اسلامی ایران پس از مطالعات و آموزش اصول قطعی و علمی طب در طبیعت و آب و هوای منطقه زندگی و طبابت خود (حتی منطقه‌های کوچک و کم‌فاصله) مطالعات دقیق طبی در طبیعت آنجا برای تهیه دستورات معالجات و داروهای مناسب طبیعت منطقهٔ خود و ساکنین آنجا نموده و اساس معالجات خود را (پس از در دست داشتن اصول علمی طب) بر روی آن گذارند و چنانچه دانشگاههای طب دنیا و دانشگاه اسلامی ایران در این امر نیازی به کمک داشته باشند به یاری خدای جهان وسایل علمی و عملی کافی در اختیارشان می‌گذاریم:

۳. دروس طبی ـ دوران تحصیلی علم طب از بدو دوره‌های اختصاصی (اول دبیرستان) شروع شده و به سه دوره تقسیم گردد: ابتدایی، متوسطه، عالی و مدت هر دوره بیش از سه سال نبوده تا سال سوم عالی پایان یابد تا مگر عمر فرزندان اسلام را کمتر صرف نمود، زودتر به جایی رسیده خود و ملتشان از رنجهای آنان در بهار عمر، ثمری برند و در تمام دوران تحصیلی تمام دروس طبی را در نصف روز تحصیل یا

کمتر در برابر محصلین به معرض نمایش علمی و عملی گذارند و خود آنها را نیز به انجام آزمایشات و دروس علمی وادار کنند، و برای تدریس دوره‌های طبی همیشه سعی کنند که از اصول طبی دنیای پزشکی، خود بطور استنباط و تصرف و تحقیق استفاده نموده و محصلین را نیز از اصول وریشه‌های علمی طب آگاه کنند و آنها را مقلد اصطلاحات طبی بار نیاورده و مطالب علمی آنان را پروبال طیران و تصرف در آسمان دانش و تجربه‌های طبی بخشند و از محدودیت فعلی و کر و کور شدن در برابر اصطلاحات نجاتشان بخشند تا مگر به جایی رسند و ملت خویش را به جایی رسانیده سلامت عمومی را تأمین کنند **آری بایستی بطور مقرر دروس طبی از بدو دوره‌های تخصصی شروع شده و افکار فرزندان اسلام از قید محدودیت‌های فعلی رهایی یافته دروسشان با عمل توأم و تکمیل و ثمربخش گردد.**

۴. اطباء باایمان ـ در خلال دروس طبی روح فرزندان اسلام را به اخلاق پاک دینی آشنا نموده، وظایف اخلاقی طبیب مسلمان را بدانها تعلیم کند و اطبائی دلسوز و باایمان و بی‌طمع به جامعه تحویل دهند تا مجتمع از زیان برخی اطباء مادی که دنیاپرستی و حب پول مجال تشخیص امراض و علل و علاج را از ایشان سلب نموده، آسوده گردد و مرضها طولانی و عمومی نشود.

۵. تبلیغات طبی ـ دروس عمومی ساده‌ای به وسیله رادیو و انتشارات به عموم جامعه آموخته علل و منشأ امراض عمومی مورد ابتلا راگوشزد کنند تا مردم بپرهیزند و دچار نشوند و نیز احکام مقدس اسلام (واجبات و مستحبات) را از نظر طبی بررسی نموده مصالح آنها را تا آنجاکه درک می‌کنند شرح دهند و مردم را به رعایت احکام نورانی خدا تشویق نمایند و از این راه بنیاد بزرگترین محور حفظ سلامت عمومی و سد امراض را بنا نهند و بزرگترین خدمت طبی را انجام دهند و احکام مؤکد اسلام را در رعایت نظافت و پاکیزگی تذکر دهند و متذکر شوند که منشأ بزرگ سریان و هجوم امراض، کثافت بوده و دستورات مؤکد اسلام در رعایت نظافت پس از هزاران مصالح دقیق‌تری برای حفظ سلامت و سد امراض عمومی می‌باشد.

۶. علل و دارو ـ در محیط ایران از نظر وضع طبیعی مردم مطالعات دقیقی نموده

علل و منشأ تولید امراض و عوارض عمومی را یافته و از هجوم علل جلوگیری نموده مردم را به وسیله دارو و انتشارات در این باره تعلیمات لازمی دهند، و مواد اولیه داروها را در داخل ایران تهیه نموده پس از مطالعات دقیق، داروهای مناسبی از نظر وضع طبیعی محیط و مردم تهیه نمایند تا مگر از داروهای ساخت خارج مستغنی گردیده از زیانهای بدنی و اقتصادی و معنوی آنها، ملت مسلمان خود را به یاری خدا صیانت کنند.

۷. بیمارستان و دارو ـ بیمارستان‌هایی با تمام وسایل و دارو و اطباء کافی، در تمام شهرهای بزرگ و کوچک و قصبات در دسترس عموم قرار داده و دستورات اخلاقی کاملی برای معالجه مردم از روی علاقه و مهر و ایمان، به آنها بدهند و نواقص اخلاقی روش کنونی را کاملاً اصلاح نمایند و به مردم هم بوسیله رادیو و انتشارات بفهمانند که بیمارستانها مال شما و از پول شماست و دولت خدمتگزار شماست، با خاطری آسوده بدون هیچ تأخیری با ظهور کوچکترین اثری از مرضی خود را به بیمارستانها معرفی نمایید تا پیش از ظهور هرگونه مرضی، از پیدایش و شیوع آن جلوگیری شود.

۸. بیمارستان امراض مقاربتی و معتادین ـ و نیز بیمارستانهای مستقل یا قسمت‌های خاصی در تمام بیمارستانها برای معالجه سریع امراض مقاربتی عمومی و جنون خمری و معتادین به الکل و مشروبات و شیره و تریاک و معالجه زنان و مردان و معتادینی که از وزارت کشور ارجاع می‌شوند، با دارو و وسایل کافی دایر نموده مهیای مراجعات و معالجات سریع و قطعی باشند.

۹. صندوق قرض‌الحسنه و اعانه ـ صندوق قرض‌الحسنه و اعانه دایر و مأمورینی که نیاز به قرضی پیدا کنند از صندوق قرض‌الحسنه به مدت معین اداگردد و نیز مأمورینی که حقوقشان کفاف مخارج مشروعشان را نمی‌کند، بقدر کفایتشان بر حقوقشان اضافه کنند و یا ماهانه‌ای از صندوق اعانه برحقوقشان اضافه نمایند و به اندازه مخارج هر فرزند تازه‌ای که در خانواده مأمور بی‌بضاعتی پیدا می‌شود. ماهانه‌ای از صندوق اعانه بر حقوقش بیافزایند.

۱۰. مسجد، اذان، پرچم، جماعت ـ در تمام ادارات و مدارس و بیمارستان‌های

وزارت بهداری مساجدی مناسب بنا و نماز جماعت اقامه نمایند و امام جماعت از اطباء و کارمندان و محصلین پاک و عادل تعیین کنند تا همه پاک و عادل شوند و نیز مؤذنی خوش‌صوت در تمام ادارات و بهداری‌ها گماشته پرچم سبز **لااله الاالله، محمد رسول‌الله، علی‌ولی‌الله** اضافه بر پرچم ایران نصب گردد تا در سه وقت صدای «الله اکبر» در فضا طنین‌انداز شده نسیم سلامت و عدالت بر پرچم فاتح اسلام بوزد.

۷

وزارت پیشه و هنر

۱. دایره تشویق صنعتگران ـ دایره‌ای با وسایل کافی برای تشویق صنعتگران تشکیل داده، بوسیله رادیو و انتشارات منابع افکار صنعتگران را تشویق و به کار اندازند، و سرمایه و وسایل کافی در اختیار بزرگترین صنعتگران و کوچکترین آنان بگذارند تا چنانچه فکر تازه و ابتکاری در عالم صنعت برایشان حادث شد، به آسانی به معرض عمل گذارند و افکار جدید صنعتی و مصنوعاتشان را برای تشویق عمومی در معرض نمایش و انتشارات قرار دهند.

۲. صنایع دستی و کارخانجات ـ صنایع دستی ایران را ترویج و تکمیل نموده کارخانجات کافی برای تهیه پوشاک و تمام وسایل زندگی دایر نموده و مواد اولیه را نیز در داخل مملکت وزارت کشاورزی و سایر طبقات تهیه نمایند، تا ملت مسلمان ایران از فقر و بدبختی نجات یافته از این و آن مستغنی گردد.

۳. ذوب فلزات و معادن ـ کارخانجات ذوب آهن و فلزات را پیش از هر کارخانه‌ای، وارد نموده اساتید فنی کافی در داخل تربیت کنند. و معادن ایران را استخراج نمایند، ماشینها و کارخانجات و آلات و ابزار ماشینی را در داخل بطور کامل و محکم تهیه نمایند.

۴. اسلحه‌سازی ـ کارخانجات انواع مختلف اسلحه‌سازی را فراهم نموده، بهترین سلاحهای جنگی و بزرگترین وسایل دفاعی جهان نو را تهیه کنند. و اصول علمی

صنعتی و طبیعی و ریاضی را کاملاً به محصلین مربوطه بیاموزند تا منابع افکار و معادن فلزات فرزندان اسلام بکار افتاده خود در عالم صنعت تصرفات لازمی بنمایند.

۵. مدارس صنعتی ـ از ابتدای دوران دروس اختصاصی (از ابتدای دبیرستانها) رشته‌های گوناگون صنعتی احداث شود. اصول علمی صنعت از ریشه‌های بسیار ساده آنها تعلیم گردیده افکار فرزندان اسلام را در فضای صنعت باز و بیناگردانند و نیروی ابتکار و تصرفشان را به یاری خدای توانا، توانا کنند. و در دوران تحصیل نصف روزهای تحصیلی را به آموزش دروس علمی صنعتی پرداخته و نیم دیگر را با وسایل کافی فنی به تعلیمات عملی پردازند و مطالب علمی صنعتی را پیش چشمشان مجسم کنند: تا حقایق صنعت نزدشان سهل و آسان شده بخوبی درک نمایند.

در دوران شش ساله دبیرستان، صنایع ضروری را کاملاً آموخته صنعتکاران کارآمدی به جامعه تحویل دهند، و دوره عالی صنعتی را فقط به سه سال محدود نموده اساتید فنی بزرگ را در همین دوره به یاری خدا تربیت کنند.

ما به یاری خدای توانا در این امر بزرگ وسایل کامل و کافی را در اختیار رجال صنعت و علم می‌گذاریم.

۶. کار عمومی ـ کارخانجات ضروری عدیده را بطور مقرر دایر نموده بیکاران و سرگردانان را در تمام نقاط کشور هر یک به کار مناسبی درخور استعدادشان بگمارند و از سرگردانی نجات دهند.

کارمندان و مأمورین وزارتخانه‌ها غالباً در ادارات خود بیکار بوده به وجودشان نیازی ندارند و برای رفع بیکاری خود را مشغول داشته‌اند. پس بایستی تشریفات پوچ و غیر ضروری ادارات و وزارتخانه‌ها بکلی و بطور عموم محو شده، مأمورین اضافی را که بعضی هم اطلاعات فنی داشته در ادارات هم به وجودشان نیازی نیست، در کارخانجات به کارهای صنعتی و فنی بگمارند، تا اینکه وجودشان معطل و بی‌مصرف نمانده تولید کاری کنند و چرخی را به کار اندازند و بیهوده بودجه‌ای را مصرف نکنند. در تمام مدتی که مأمورین و کارمندان زاید اداری وزارتخانه‌ها برای کارخانجات و کارهای صنعتی نامزد می‌شوند، تا زمانی که به کار فنی می‌پردازند، بایستی

حقوق اداری آنان قطع نشود و به ترتیب سابق حقوقشان را بپردازند تا حقوق جدیدشان پرداخته شود.

۷. صندوق قرض‌الحسنه و صندوق اعانه ـ بانک صنعتی کنونی را با تمام حقه‌بازی‌های یومیه آن، بایستی محو نموده و صندوق قرض‌الحسنه و اعانه مرتبی تشکیل دهند، و عموم کارگران و کارمندان کارخانجات و وزارتخانه‌ها را چنانچه نیاز به قرضی پیدا کردند از صندوق قرض‌الحسنه بپردازند و چنانچه کارمندی و کارگری حقوقش کفایت مخارج مشروعش را نمی‌شود، به همان اندازه بر حقوقش بیافزایند و یا از صندوق اعانه به حقوقش ماهانه‌ای به همان مقدار اضافه کنند، و هر فرزند تازه‌ای که در خانواده کارگر یا کارمند بی‌بضاعتی پیدا شد، به اندازه مخارج آن فرزند با اعتبار و مهلت معین برای پیشرفت کارهای صنعتی آنان قروضی مناسب حالشان و موافق کارشان بپردازند و یا از صندوق اعانه به آنها برای ابتکارات صنعتی و پیشرفت صنایعشان بپردازند.

۸. مسجد، اذان، جماعت؛ پرچم ـ در تمام ادارات و کارخانجات وزارت پیشه و هنر مساجدی مناسب بنا نموده نماز جماعت اقامه کنند و کارگر و یا کارمند عادلی را به اقامت جماعت بگمارند تا همه پاک و عادل شوند و نیز در تمام ادارات و کارخانجات مؤذنی خوش‌صوت بگمارند و پرچم سبز **لااله‌الاالله، محمد رسول‌الله، علی ولی‌الله** اضافه بر پرچم ایران نصب کنند، تا در سه وقت صدای «الله‌اکبر» در فضا طنین‌انداز و پرچم سبز اسلام و ایران در اهتزاز باشد.

۸
وزارت کشاورزی

۱. مدارس کشاورزی ـ در تمام بلوک و مراکز قراء و دهکده‌ها بایستی مدارس ابتدایی پنج ساله احداث شده و در همان مدارس ابتدایی یک رشته دروس ضروری کشاورزی اضافه نمایند و نصف روزهای تحصیل را به درس پرداخته و نیم دیگر را به دروس علمی و عملیات کشاورزی بپردازند و در طول دوران تحصیلات ابتدایی به اصول علمی کشاورزی هم آشنا شوند و از همان اول جوانی به کار کشاورزی مشغول شده به اصول علمی و تجربیات کشاورزی هم آشنا باشند.

یک رشته کشاورزی هم به سایر دروس اختصاصی به طور مقرر اضافه نموده اصول علمی و تجربیات نهایی کشاورزی را به خوبی بیاموزند و در این راه از تجربیات کشاورزی نقاط مختلف ایران استفاده نموده استعداد طبیعی زمین‌های نقاط مختلف ایران را به طور دقیقی تعلیم دهند و اساتید لایقی برای پیشرفت کشاورزی و تهیه تمام مواد اولیه خوراک و پوشاک عمومی بوسیله کشت و زرع تربیت کنند.

۲. زمینهای بایر و کار کشاورزی ـ تقریباً هشتاد درصد زمینهای قابل کشت و زرع ایران بایر و مقدار زیادی آب‌های جاری موجود ایران هرز رفته به مصرف کشاورزی نمی‌رسد و چندین میلیون نفر هم از جمعیت قلیل ایران (از یمن برکت! حکومت دزدان) بیکار و سرگردان و فقیر هستند، حدود زمینهای قابل کشاورزی ایران بایستی سریعاً نقشه‌برداری و تعیین شده؛ رودخانه‌ها و قنوات هرز ایران تعمیر گردیده،

آب‌های آنها برای آبیاری زمین‌های بایر از راههای نزدیک به تمام زمینهای قابل زرع بایر برسد و نیز از دریای خزر هم با وسایل فنی مربوطه برای آبیاری زمینهای بایر استفاده شود و آب و زمین و وسایل کافی در اختیار عموم کشاورزان بی‌کار و فقیر و تمام بیکاران و سرگردانان گذارده شده به کار مقدس زراعت و کشاورزی مشغول شوند و نیز از صندوق قرض‌الحسنه و اعانه کشاورزان سرمایه‌های کافی تحت نظر دوایر صالح کشاورزی که بایستی در سراسر کشور تأسیس گردد به آنان بدهند و در امور آنها نظارت داشته باشند و مردم را به کار مقدس زراعت و کشاورزی تشویق نمایند و تشویق و تأکیدات شرع مقدس را در عمل کشاورزی بوسیله رادیو و انتشارات به مردم تذکر دهند و تمام محصولات اولیه خوراک و پوشاک عمومی را در داخل کشور به طور فراوان و وافر فراهم نمایند.

۳. صندوق قرض‌الحسنه و اعانه ـ صندوق قرض‌الحسنه و اعانه‌ای دایر نموده هر یک از کارگران و کارمندان وزارت کشاورزی و هر یک از فلاحها و کشاورزان ایران (در امر کشاورزی) نیاز به قرضی پیدا کردند با اعتبار و مهلت وسیع به آنها بپردازند و چنانچه کارگر یا کارمندی حقوقش کفایت مخارجش را نمی‌نمود به همان اندازه بر حقوقش بیافزایند یا از صندوق اعانه ماهانه‌ای به همان مقدار بر حقوقش اضافه کنند و هر فرزند تازه‌ای که در خانواده کارگر یا کارمند فقیری پیدا شد به اندازه مخارج مشروع آن فرزند ماهانه از صندوق اعانه بر حقوقش بیافزایند و کشاورزان بی‌بضاعت را از صندوق اعانه وسایل کشاورزی و سرمایه‌های کافی بدهند تا با نظارت ادارات مربوطه به کشاورزی پرداخته به یاری خدا از فقر و بیچارگی نجات یابند.

۴. مسجد، اذان؛ جماعت، پرچم ـ در تمام ادارات و کارخانجات وزارت کشاورزی مساجد مناسبی بنا نموده نماز جماعت اقامه شود و کارمند یا کارگر عادلی به امامت جماعت منصوب گردد تا همه پاک و عادل شوند و نیز مؤذنی خوش‌صوت گماشته شده پرچم سبز **لااله الاالله؛ محمد رسول‌الله؛ علی ولی‌الله**، اضافه بر پرچم ایران نصب گردد تا در سه وقت صدای اذان «الله‌اکبر» شنیده شده، پرچم سبز اسلام و ایران در اهتزاز باشد.

۹
وزارت خارجه

۱. مدارس سیاسی اسلام و زمامداران ـ به نحو مقرر رشته دروس سیاسی هم به سایر رشته‌های اختصاصی اضافه گردد. محصلین این رشته بایستی از خاندان‌های پاک و شریف انتخاب شوند و هر داوطلب ناشناس و غیرمعروف یا از خاندان ناکس و پستی،برای ورود به‌این رشته پذیرفته نشود (بایستی دانسته شود که خاندانهای ثروتمند اشرافی که غالباً آلوده و کثیف و بی‌شرافت شده‌اند و غالباً هم اموال خود را از طریق غیرمشروع به دست آورده‌اند، شریف نبوده و آنان را نمی‌توان خاندان شریف نامید و ممکن است خانواده بقال و حمالی شریف و خانواده‌های شریفی هم فقیر و بی‌بضاعت باشند.

خانوادهٔ شریف، آن خانواده‌ای است که در دوره‌های گوناگون و رنگ به رنگ شدن‌های جامعه به خم‌های خیانت و بی‌دینی و رذالت، رنگ پاک و ثابت خود را از دست‌نداده، ارزش ایمان و شرافت و پاکی را می‌دانستند و به هیچ قیمتی با دنیای پست و ریاست و مال و ثروت بی‌ارزش دنیا مبادله نکرده نفروختند. آری؛ در امور بزرگ و مسائل دقیق جامعه مسلمان، تنها می‌توان به فرزندان خانواده‌های شریف اسلام اعتماد نمود که ایمان خویش را به هیچ قیمتی به دنیا و شهوات دنیا نفروختند و ارزش شرافت و ایمان را دانستند. پس ارزش دین و وطن و ناموس خود را می‌دانند و همانند خائنین پست و نالایق نمی‌فروشند (این مطلب بزرگ نژادی نیز محتاج مجال وسیع و

دانشکده‌ای است تا پرده از روی حقایق علمی آن برداشته شود و این مقام گنجایش آن را نداشته اشاره‌ای به مناسبتی لازم بود) آری بایستی هر داوطلب عادی پیش از تحقیق درباره خاندانش، برای این رشته بزرگ پذیرفته نشود و تنها فرزندان خانواده‌های شریف و پاک پذیرفته و انتخاب شوند.

محصلین این رشته نیز بایستی به حدی روحشان را به تربیت اسلام آشنا نموده عشق خدا و قرآن و معارف نورانی اسلام را با خونشان بیامیزند که حکومت جهانی را با ذره‌ای از عشق خدا و قرآن و شرافت و ایمان و پاکی مبادله ننموده نفروشند، تا مگر صلاحیت زمامداری کارهای بزرگ را پیدا نموده مانند خیانتکاران فرومایهٔ کنونی دین و وطن و همه چیز مسلمانان را به ارزان‌ترین ثمن ناچیز بخسی نفروشند. و نیز بایستی افکارشان را با حقوق فطری و طبیعی ثابتی که خدای جهان‌آفرین برای بشر نهاده و از خورشید آسمان معارف اسلام به جهانیان تعلیم فرموده، کاملاً آشنا نموده از عهده زمامداری و سفارت و نمایندگی مسلمانان در دنیا بخوبی برآمده از دریچه روح و اخلاق خود عظمت و بزرگی و شرافت و معارف اسلام و مسلمین را به دنیای غیرمسلمان بطورواضحی نشان‌دهند و جهانیان را بیاگاهانند و برای مسلمانان رشته‌های ارتباط پاک و نافعی باشند.

و در ممالک اسلامی وسایل صالح و پاکی برای نزدیک کردن قلوب و روحیات برادران مسلمان بوده و نماینده یگانگی و عشق و پشتیبانی مسلمانان دنیا نسبت به یکدیگر باشند.

۲. مسافرین خارجه، ایرانیان ساکن خارج، خارجیان ساکن ایران ـ در آمدورفت ایرانیان به خارج و خارجیها به ایران، کاملاً دقت نموده باکمال مودت برای جلوگیری از خیانت‌ها و سمپاشی‌های خطرناک آماده باشند و بدانند که مسلمان ایرانی به سوی چه کاری و برای چه مقصدی به خارج رفته و با چه کسانی تماس می‌گیرد و در ممالک خارجه چگونه اخلاق و روشی از او صادر می‌شود؟

و چنانچه به قصد نامشروعی سفر نمود و یا کاری زشت و نامشروع از او ظهور یافته و سبب ننگ وطن و هموطنان مسلمانش گردیده، به حسابش رسیدگی کنند و از

ادامه سفر با اصل مسافرتش جلوگیری نمایند.

و همچنین خارجیانی که به ایران می‌آیند بایستی به قصدی مشروع بوده و چگونگی ارتباطشان معلوم باشد و چنانچه وجودشان دارای زیان اخلاقی یا سیاسی بود، به حسابشان برسند و یا از ابتدا راهشان ندهند. و نیز به طور مقرر مراقب رفتار ایرانیان مقیم خارجه و خارجیان مقیم ایران باشند و به همین منوال با آنان رفتار نمایند.

۳. شوری و اتحاد مسلمین ـ بایستی نمایندگان صالحی (با همان وزرای مختار، چنانچه صالح و لایق باشند) برای تشکیل انجمن اتحاد و شورایی میان ملل و حکومت‌های اسلامی انتخاب شده در تمام مراکز اسلامی حتی در اقصی نقاط دنیای اسلام که وطن مسلمین است، تشکیل دوایری صالح دهند، و در برافراشتن پرچم عظمت اسلام و اجرای احکام ضروری اجتماعی اسلام و جلوگیری از منکرات و مفاسد خانمان‌سوزی که در سراسر ممالک اسلامی پراکنده شده و ارواح نورانی و خونهای پاک مسلمین را آلوده و مسموم نموده است و در پشتیبانی هم، به یاری خدای توانا مشاوره و اتفاق کنند، و به اتفاق هم، نتایج صالح آن را در سراسر ممالک اسلامی به یاری خدای محمد(ص) به موقع اجرا گذارند.

۱۰
وزارت جنگ

۱. مدرسه نظام و افسری ـ بایستی ساعت‌های ورزش و دروس ورزشی عموم مدارس ابتدایی و دبیرستانها هریک درخور استعداد خود توأم به عملیات نظامی و تعلیمات جنگی و فنون نبرد باشد و مدرسه‌های نظامی و افسری به نحوی که در رشته‌های اختصاصی مقرر شد، تحت نظر وزارت جنگ دایر گردیده سعی کنند که افراد خاندان‌های پاک اسلام را برای مدرسه نظام افسری بپذیرند و از پذیرفتن افراد مشکوک‌النسب و خانواده‌های رذل و بی‌ایمان خودداری کنند، زیرا که تنها فرزندان باایمان و صحیح‌النسب خاندانهای شریف به خاندان وطن علاقمند بوده از وطن یا خانه خانوادهٔ ملی اسلامی و ناموس اسلام دفاع نموده به جان می‌کوشد تا جامهٔ ننگین بی‌دینی و بی‌وطنی نپوشد.

۲. دروس نظامی و تربیت سربازی ـ ایمان، روح، قلب، اراده، محور سراسر فتوحات جنگی جهان همیشه و همیشه ایمان قوی و روح و قلب و ارادهٔ قوی بوده و خواهد بود، بسا سپاه‌گران و انبوهی که با بهترین نقشه‌های صحیح جنگی و وسایل نبرد، ایمانشان ضعیف بوده سپس روح و اراده و قلبشان ضعیف گردیده، در برابر عده قلیلی خود را باختند و شکست قطعی خوردند، و بسا عدهٔ ناچیزی که باکمترین وسایل جنگی در اثر ایمان قوی، دارای روح و قلب و اراده‌ای توانا بوده و بزرگترین سپاه مجهزی را از پا درآوردند و فاتح گردیدند، از این روست که پایه‌های جنگهای بزرگ

وکوچک دنیا همیشه براساس تبلیغات جنگی نهاده است.

نفرات و اسلحه و نقشه‌های جنگی هیچگاه نتوانسته و نمی‌تواند مستقلاً کمترین اثری در پیشروی و فتح سپاهی بنمایند و همان نفرات و اسلحه و نقشه‌های فنی جنگ می‌توانسته از نظر تبلیغی سبب تضعیف روح دشمن شده و از این راه اثری در فتح سپاهی کند.

تبلیغات جنگی که اساس جنگها برآن نهاده است، همان نیرویی است که به وسیلهٔ آن می‌توان در روح واراده و قلب اثری کرده، سپاه دشمن را ضعیف و سپاه دوست را قوی کرد، همیشه جنگ‌جویان دنیا بدین نیروی بزرگ بیش از هرچیز اهمیت داده بلکه به چیز دیگری اهمیت نداده‌اند، رژه‌ها و سان‌های سپاه و سلاح هم وسیله همان تبلیغات جنگی و تضعیف ارادهٔ دشمن می‌باشد. حماسه‌ها و رجزخوانیها و اسب‌تازیها و ایلچی‌های قوی دل و گرزها و شمشیرها مظاهر تبلیغات جنگی دیروز بشر بود، سخنان بمب‌های اتم و طیاره‌ها و زیردریایی‌ها و سلاحهای رنگ به رنگ و سربازهای زیرپرچم و به رخ کشیدن اینها در رادیوها و رجزخوانیهای رادیویی کنونی هم (راست بگویند یا دروغ) مظاهر امروز همان تبلیغات جنگی و اساس جنگها است، و هزاران یک آنقدری که سخنان رادیویی بمب اتمها و اینها به کار آنها می‌خورد، بمب اتمها و اینها به کارشان نمی‌خورد و از این روست که هزاران یک آنقدری که به گفتگوهای رادیویی آنها اهمیت می‌دهند، بخود آنها اهمیت نمی‌دهند.

پس بایستی بدان اساس توسل جست که اراده را قوی و شکست‌ناپذیر کند، تا اراده دشمن را شکست داده پرچم پیروزی قطعی را برافرازد، و آن همان نیرویی است که تبلیغات جنگی یا اساس جنگها با اتکا به آن اراده و روح سرباز و ملت خویش را قوی می‌کند و آن در عالم سخن، نامش **امید به فتح و امید به آینده** است. آری تنها نیرویی که در اثر تبلیغات اراده دشمن را شکست داده نابودش می‌کند، یأس و ناامیدی از فتح است.

چنانچه سپاه و ملتی یقین به شکست خود داشته و کاملاً از فتح خویش ناامید باشد، برای همیشه ورشکست و شکست خورده است. هیچگاه مهیای جنگ نشده و بطور

قطع بدون جنگ صلح می‌کند! یا تسلیم دشمن می‌شود، و هر سپاهی و ملتی به هر اندازه گزافی بهترین سپاه انبوه و لشگر بسیار و بزرگترین اسلحه نیرومندی را دارا باشد، در فتح خویش مردد بوده و هر قدر دشمنش اندک و ناتوان باشد احتمال شکستی برای خود می‌دهد، مگر سپاهی که در دانشگاه قرآن و سربازخانه اسلام تربیت شده روحش با عشق خدا و خونش با منطق **هل تربصون بناالاحدی الحسنین** (منطق سربازان اسلام در برابر وعده‌های خطرناک تبلیغی دشمن این است، که آیا بیرون از دو سعادت و دو پیروزی، یا پیروزی کشتن یا سعادت شهادت، چه وعده‌ای می‌توانید به ما بدهید؟) آمیخته گردیده ذره‌ای ناامیدی در برابر هیچ دشمن نیرومندی در دلش راه نیافته اراده‌اش شکست‌ناپذیر خواهد بود و در برابر این اراده هر سپاه نیرومند و هر ملت گرزدار با بمب اتم سازی شکست قطعی خورده برای همیشه تسلیم خواهد بود و پیروزی تنها برای این ملت و این سرباز و این سپاه است، پس بایستی اساس تربیت‌های نظامی را بر معارف نورانی اسلام نهاده طبق تعلیمات جنگی قرآن روح نظامی را پرورش داده به فضائل اسلام آشنا نمایند، تا مگر به یاری خدای توانا نیروی کامل و شکست‌ناپذیری برای حفظ عظمت اسلام و استقلال مسلمین و حراست دین و ناموس و وطن آماده نمایند و وظایف مقدس سربازی را انجام دهند، نه مانند امروز که بسیاری از افسران بزرگ و کوچک ارتش از معارف اسلام فرسنگها دور بوده، اراده و روحشان مانند ضعیف‌ترین زنان بسیار ضعیف بوده (و مانند افسران ارتش‌های ممالک غیراسلامی نه مانند تربیت‌شدگان مکتب قرآن) قیافه و ظاهرشان نیز بدین منوال پیراسته و پرناز و بزک و عشوه باشد! و به کاری بجز بازی با گیلاس و گردو نخورند و ابداً دارای اراده و ایمانی نباشند، مگر افسرانی که تحت تأثیر سموم عمومی حکومت خائن قرار نگرفته، هنوز نغمه‌های حقایق اسلام را در دل می‌پرورند و در اثر شرافت خانوادگی خونشان با عشق خدا و قرآن آمیخته می‌باشد و چنانچه قدرت ضعیفی هم در سراسر ارتش امروز موجود باشد، در اثر وجود این فرزندان رشید اسلام است که خود آرزوی آن دارند که حکومت رقاصان و خیانت‌کاران غاصب نابود شده حکومت اسلامی و حکومت قرآن به یاری خدای توانا تشکیل گردد.

۳. خدمت زیرپرچم اسلام و ایران ـ مدت خدمت زیرپرچم فرزندان اسلام و ایران بایستی به یک سال تقلیل یابد، و اضافه بر تعلیمات نظامی که در مدارس ابتدایی آموخته‌اند، در همان دوره یک ساله، تعلیمات کافی سربازی را توأم به معارف اسلام و دستورات نظامی اسلامی برادروار به فرزندان اسلام و ایران بیاموزند، و افسران ارتش اسلامی ایرانی خود به دستورات اخلاقی اسلام آشنا شده روش اخلاقی خود را نسبت به سربازان، از وضع بی‌ادبانه و ناهنجار کنونی بکلی تغییر دهند و بدانند که با زور و قلدری و فحش و ناسزا تنها دشمن می‌پرورند، نه سرباز و نیز بدانند که قانون (به قول خودشان دیسیپلین و محکم‌کاری نظامی!) و نظام استوار غیر از فحش و هتاکی و ناسزا و سرباز آزاری است.

۴. امور خانوادگی سربازان ـ بایستی هر سربازی که متکفل پدر و مادر و یا عیال و فرزند خود بوده و در دوران یک ساله سربازی کسی را برای نگهداری آنان نداشته و از خود نیز بضاعتی ندارد، مصارف زندگی یک ساله عیال و فرزند یا پدرومادرش را از صندوق اعانه نظامی به طوری که مقرر می‌شود بپردازند.

۵. نقشه‌ها و وسایل جنگی ـ بهترین سلاحهای جنگی و کارخانه‌های اسلحه‌سازی را بایستی به وسیله وزارت پیشه و هنر و سایر مقامات مسئول تهیه نمایند و عملیات فنی آنها را بخوبی به فرزندان اسلام و ایران بیاموزند، و یا بهترین نقشه‌ها و تجربیات جنگی دنیا برای حراست و دفاع از دین و ناموس و وطن بکار برند، تا مگر به یاری خدای عزیز دین و ناموس و حقوق و وطن مسلمین از هجوم و دستبرد بیگانگان و از هر دست تطاولی در زیر سایه مقدس حمایت اعلیحضرت پادشاه غایب جهان حضرت حجةالله امام زمان، مصون ماند.

۶. نیروی هوایی ـ به نحو مقرر بهترین کارخانه‌ها و وسایل طیاره‌سازی بزرگ را بایستی در داخل فراهم نمود، و بهترین تعلیمات خلبانی نظامی را توأم به معارف نورانی اسلام به خلبانان و سربازان نیروی هوایی بیاموزند تا فضای آسمان ایران به یاری خدای آسمانها و زمین، از سموم هوایی و بادهای مخالف مصون ماند.

۷. نیروی دریایی ـ و نیز وسایل و کارخانجات مهم کشتی‌سازی را فراهم آورده،

و بهترین تعلیمات نظامی دریایی را به سربازان و افسران نیروی دریایی بیاموزند تا سواحل ایران به یاری خدای آفریننده دریاها، از حملات وحشیانه نهنگ‌های آدم‌خوار دریایی محفوظ ماند.

۸. صندوق قرض‌الحسنه و اعانه و صندوق اعانه خانواده سربازان اسلام و ایران ـ صندوق قرض‌الحسنه و اعانه‌ای با بودجه‌های کافی فراهم نموده، هر افسر و کارمندی که نیاز به قرضی پیدا کرد از صندوق قرض‌الحسنه بپردازند، و هر افسر و کارمندی که حقوقش کفاف مخارجش را نداد به همان اندازه به حقوقش بیافزایند، و یا ماهانه‌ای به اندازه مخارج مشروع آن فرزند بر حقوقش اضافه کنند، و نیز هر سربازی که در دوران یک ساله خدمت سربازی متکفل خانوادهٔ خود بوده در دوران سربازی کسی را ندارد که بجای او تکفل مخارج خانواده‌اش را بنماید، بایستی ماهانه‌ای کافی به اندازه مخارج مشروع خانواده‌اش از صندوق اعانه بطور منظم و محترم به خانواده او بپردازند تا خانواده‌های بی‌بضاعت در اثر خدمت سربازی بی‌سرپرست و سرگردان نشوند، و فرزندان اسلام هم وظیفه سربازی خود را با خاطر آسوده‌ای انجام دهند.البته بودجه صندوق اعانه سربازی و تمام صندوقهای اعانه وزارتخانه‌ها بایستی از صندوق صدقات واجبه و زکوة عمومی فراهم گردد.

۹. شعائر نظامی اسلام و لباس نظام، مسجد، جماعت، پرچم، اذان ـ روح بشر برای به یاد داشتن و فراموش نکردن حقایق، همیشه محتاج به نشانه‌ها و شعائری است که در پیش رویش بایستی همیشه نصب و مجسم باشد، و به یاد آرنده و نمایندهٔ دین و ناموس و وطن و سرمایه‌های معنوی او باشد، تا همیشه از راه چشم به پیکر زیبای آن شعائر نظاره نموده نقش‌های عشق به دین و ناموس و وطن و سرمایه‌های حقیقی در خاطرش سپرده شده قلب آرامش به پروردن این عشق پاک مشغول باشد تا حس نگهبانی و دفاع از معشوقش (دین و ناموس و وطن و هر سرمایه حقیقی) پیوسته در دلش زنده و آماده باشد.

نشانه‌ها و شعائر یک ملتی، بخصوص سربازان ملت، بایستی با تمام زندگی و لباس بخصوص کلاهش همراه و توأم باشد. کلاه و لباس خود از شعائر است، پس به چه

دلیلی کلاه بیگانه را بر سر ملت ایران بخصوص بر سر سربازان اسلام نهاده‌اند؟... و از روی چه برهانی به زیر شعار و کلاه بیگانگان رفته‌اند؟... ای خاک مذلت بر سر حکومت غاصب و دزدان داخلی خانه ملت مسلمان ایران!... چنانچه دنیا هم بر آن است که کلاه عمومی برای مردم دنیا تهیه کند، و چنانچه این سخن بیجا بهانهٔ دزدان است، ما خود بهترین کلاه زیبا را ابتکار می‌کنیم و به دنیا می‌دهیم که جهانیان همگی بر سر نهند، و چنانچه نپذیرفتند، ما هم کلاه اجنبی بر سر نمی‌نهیم.

آری همگان، بخصوص سربازان و افسران بایستی کلاه‌های بیگانه را به دور اندازند و کلاه‌های زیبای خویش و ملت خویش را به سر نهند، و چنانچه مقتضی گردید، کلاه عمومی زیبا و مناسبی تهیه نموده در دسترس عموم می‌گذاریم تا بر سر نهند و برخی نادانان بهانه‌های بیجایی از کلاه ملی خود به دست نگیرند.

آری کلاه و شعائر سربازان عموماً بایستی شعائر ملی و اسلامی ایران بوده باشد، پرچم‌های سبز **لااله الاالله؛ محمد رسول‌الله؛ علی ولی‌الله**، اضافه بر پرچم‌های ایران در تمام ادارات وزارت جنگ و زوایای سربازخانه‌های اسلامی نصب گردیده مساجد عظیمی هم بنا شود (و چنانچه سرباز حقیقی اسلام و ایران شوند سربازخانه خود مسجدی مقدس خواهد بود) و سربازان اسلام نماز جماعت اقامه کنند، افسر یا سرباز پاک و عادلی را به پیشوایی نماز جماعت منصوب دارند، تا همگی پاک و عادل شوند، و بدانند که وظیفه امام جماعت چیست و افسر اسلام چگونه کسی است؟ و مؤذن‌های خوش صوتی هم از سربازان عزیز در سه وقت به اذان گفتن بگمارند، تا هر بامداد و ظهر و شامگاهان ندای فتح **الله‌اکبر** از زوایای سربازخانه‌های اسلامی و بیشه‌های شیرزادگان اسلام و ایران و سرزمین پیروان آل محمد به گوش جهانیان رسیده، نسیم فتح و پیروزی بر پرچم مقدس اسلام و ایران همیشه مشغول وزیدن باشد.

۱۱

وزارت پست و تلگراف و تلفن

۱. امور پستی و تلگرافی ـ بایستی امور پستی و تلگرافی کاملاً اصلاح گردیده و وسایل پست و تلگراف در تمام شهرها و مراکز دهات و قصبات مهیا گردد و نامه‌ها و اشیاء پستی و تلگرافات را سریعتر از وضع فعلی به مقصد خود برسانند و وسایل کامل تلگراف و حمل و نقل سریع اشیاء و نامه‌های پستی را از قبیل ماشینهای خوب و قطار و طیاره، فراهم کنند.

۲. تلفن ـ بایستی وسایل تلفن جدید را هرچه زودتر فراهم و تکمیل نمایند، و بازیگری‌ها و رشوه‌خواریها را کنار گذارند و بر طبق نوبت و عدالت به تقاضاکنندگان تلفن بدهند و وسایل تلفنهای جدید را در تمام کشور فراهم نموده و به نحو آسانی در دسترس عموم مردم قرار دهند.

۳. صندوق قرض‌الحسنه و اعانه ـ بطوری که در وزارتخانه‌های گذشته ذکر شد عملی نمایند.

۴. اذان، پرچم، جماعت ـ بطوری که در وزارتخانه‌های گذشته ذکر شد به همان ترتیب عمل نمایند.

۱۲
وزارت راه

۱. راه‌سازی ـ بایستی راه‌سازیهای هر محلی را به اهالی نزدیک همان محل واگذارده راه‌سازان را از همانجا انتخاب کنند، و وسایل کافی برای تعمیر راهها و راه‌سازی در اختیارشان بگذارند و پستی‌ها و بلندیها و پیچ‌وخم‌های خطرناک تمام راهها را هموار نمایند و تمام راه‌های ایران را با محکمترین وسایل اسفالت بطوری بسیار سریع و محکم اسفالت نمایند (نه مانند حقه‌بازیهای امروز که همیشه راهها خراب و راههای اسفالت خراب‌تر از سایر راههاست) و میان تمام شهرهای کوچک و بزرگ و قصبات و مراکز دهات و بلوک جلگه یا کوهستانی راههای بسیار نزدیک و مناسب سریعاً احداث نموده اسفالت‌ریزی کنند، و نیز راههای اسفالت شده خراب کنونی را سریعاً تعمیر نمایند.

۲. راههای هوایی و دریایی ـ بایستی طیاره‌های قوی و محکمی برای باربری و مسافربری خارج و داخل با قیمت‌ها و کرایه‌های مناسب و ارزانی تهیه و آماده کنند، و نیز زورق‌های کوچک و کشتی‌های بزرگی برای باربری و مسافربری در دریای خزر و **خلیج فارس** و سایر آبهای ایران برای فاصله‌های نزدیک و دور، با قیمت‌ها و کرایه‌های ارزانی تهیه و آماده انجام وظیفه کنند.

۳. راه آهن ـ راه آهن ایران به طور مسلم محتاج بودجه زیاد و دارای عوایدی کم بوده برای ملت مسلمان ایران زیان مادی دارد و بایستی بطور دقیقی نفع و ضرر و

مخارج و عواید آن را سنجیده روش کار راه‌آهن را از نظر اقتصادی تکمیل نمایند تا زیانش بکلی از میان رفته و یا کمتر شود، و البته کمبود بودجهٔ راه‌آهن بایستی از سایر بودجه‌های مملکت پرداخته شود، و نیز میان شهرهای دور ایران سریعاً خطوط محکم راه‌آهن نصب کنند، و تمام محیط و سرحدات ایران را وسیلهٔ قطار و خطوط راه‌آهن بطوری که بی‌ضرر یا کم‌ضرر باشد متصل نمایند، تا در مواقع ضروری احتیاجات ضروری را سریعاً برآورد.

۴.صندوق قرض‌الحسنه و اعانه ـ بطور مقرر در وزارتخانه‌های گذشته عملی می‌شود.

۵. مسجد، پرچم، جماعت، اذان ـ بطوری که در وزارتخانه‌های گذشته ذکر شد، عمل شود.

۱۳
وزارت دربار

۱. شاه ـ سازمان فطرت الهی و دستگاه آفرینش خدا تمام افراد نوع انسان را یکسان آفریده و همه را قوایی یکسان بخشیده است، دست و پا و اعضا و جوارح بدن، عقل و شعور و بینش و روح و قوای روحی و جوانح را همه دارا هستند و از نظر آفرینش و سازمان نسبت به هم امتیازی ندارند، **پس پرستیدن مخلوقی ضعیف به نام شاه که خود در آفرینش چون دیگران بوده بلکه قوای جسمی و روحی و فکری او از بسیاری مردم ضعیفتر است، موهوم و از نادانی و احمقی است** و نیز مداحی‌های گزاف و دروغ نسبت به کسی که نامش شاه یا وزیر است (و نسبت به هرکس) بیجا و چاپلوسی می‌باشد، و اثرش گمراه کردن شاه و دور کردن او از محیط اجتماع و محبوس داشتن او در حصاری سنگ پیکر به نام دربار است.

آری این سخنان در حق کسی به نام شاه تنها سند نادانی پیروان این سخنان نبوده برای اثبات نادانی شخص **شاه** نامیده شده (یا **رئیس جمهور** یا وزیر نامیده) سندی قویتر است، زیرا که خائنینی شکم‌پرست و مکار او را آلت جنایات خود قرار داده با مداحی‌های دروغ و چاپلوسی‌های فریبنده، دلش را ربوده سرش را گرم نموده و در زندانی به نام دربار محبوسش کرده‌اند و از تمام مزایای زندگی اجتماعی محرومش داشته‌اند، و دیدهٔ او را از مشاهده مقدراتش بکلی کور و نابینا نموده هرروز هم تیشه به ریشهٔ حیات و حکومتش می‌زنند و به ریشش می‌خندند! و چون عروسکی با خانم‌های

عروسک‌مآب بازیش داده به رقصش درمی‌آورند، تا روزی که پای خود را بر آب و اطرافش را پر از هجوم بدبختی‌ها و بیچارگی‌ها ببیند و آرزو کند، که ایکاش حمالی بودم و شاهی نبودم! و دیگرش سودی نبخشیده و محیط اجازه‌اش ندهد همانند حمالی هم آسوده زیست نموده عیال و فرزند و شغل آسوده‌ای داشته باشد و از مزایای طبیعت و زندگی آرام و خرامان محظوظ و بهره‌مند شود...

آری این شاه از آن شاه‌پرستان احمق‌تر است... تاریخ گذشته و حاضر نظایر چنین شاه نادان و سرانجام بد آنان را بسیار نشان داده و می‌دهد...

شاه در جامعه به منزله پدر در خانواده است، همان صفات و مزایای پدری که بایستی پدر نسبت به افراد خانواده داشته باشد تا پدر باشد، شاه بایستی نسبت به ملت دارا باشد تا شاه باشد. و همان وظایفی که بایستی پدر انجام دهد تا پدری کرده باشد، شاه بایستی انجام دهد تا شاهی کرده باشد!. افکار پدر خانواده بایستی به محیط خانواده‌و بیرون خانه محیط و مسلط باشد و زیانهای احتمالی و قطعی را به خوبی ببیند و از آنها جلوگیری نماید، منافع قطعی و احتمالی را به خانوادهٔ خود جلب نماید، بیش از همهٔ خانواده زحمت بکشد و غمخوار همه باشد، و از نظر ایمان و اخلاق طوری رفتار نماید تا همه از او درس ایمان و اخلاق فراگیرند، با همه و در میان همه باشد و از حال همه باخبر باشد و تا یکی از افراد به سر سفرهٔ غذا نیامده و گرسنه است غذا نخورد، و تا لباس همه نو نباشد لباس نو نپوشد. چنین کسی با چنین روحی طبعاً پدر محبوبی می‌شود و طبعاً محترم و متنفذ و گرامی می‌گردد و اگر نام پدر، شاه باشد او هم شاه می‌شود و طبعاً چنین پدری تا زنده است در قلوب افراد خانوادهٔ خود محبوب می‌باشد و هر فردی می‌گوید:

پدرم پیش من عزیز است و راست می‌گوید و کسی او را با مداحی‌های دروغ نمی‌فریبد و در پیری و ناتوانی هم افراد خانواده هر یک به نوبه خود **عصای دست و قوت زانو و نور دیدهٔ** او هستند و از تمام شئون و هستیش، بجان و دل دفاع و حراست می‌نمایند، و تا یک فرد زنده در خانواده آن پدر هست هیچ دشمنی نیروی کوچکترین تجاوزی به شئون او و جسارتی به ساحتش نداشته چه رسد که او را از خانه

و خانواده‌اش بیرون کند... **و عموم مردم دنیا نیازمند به وجود چنین پدری هستند به هر نام که او را بخوانند. آری شاه بایستی پدری کند تا پدر و شاه باشد.**

۳. وظیفه شاه ـ شاه بایستی مسلمان و پیرو آل‌محمد و مروج اسلام و مذهب پیروان آل محمد(ص) باشد، خود و رفتارش را کاملاً با قوانین اسلام و شیعه بیاراید و میزان اصلاح خود را وجود مقدس **اعلیحضرت علی** علیه‌السلام **پیشوای معظم اسلام و شیعه** قرار دهد و در هر وظیفه‌ای به دقایق رفتار این رهنمای بزرگ بنگرد، تا آنجاکه توانایی دارد، روح و رفتار خود را بدین رهنمای بزرگ بنگرد، تا آنجاکه توانایی دارد روح و رفتار خود را بدین رهنمای بزرگ نزدیک کند یا تشریفات بی‌جای موهوم را از محیط خود بکاهد و چاپلوسان و دروغگویان و مداحان فریبنده را از پیش خود براند و بسزایشان برساند. چنانچه وقتش کفایت حضور و شرفیابی در نمازهای یومیه جماعت را نداشت، در نمازهای جمعه و عیدین برای همیشه حضور یافته و با مردم و میان مردم باشد و بر همه پدری مسلمان و شیعه بوده پدری کند، تا شاه باشد.

۴. آستان قدس رضوی ـ شاه بایستی پاس احترامات شایسته **اعلیحضرت رضوی** علیه‌السلام را بخوبی بداند و بدارد، رؤسا و کارمندان ناپاک و ناشایست و مجهول‌المذهب را از آن درگه براند و پاکان و نیکان و شایستگان را بر آن دربار دربان کند. املاک آستانه رضوی را چنانکه شایسته است رسیدگی کند، و بر طبق وقف‌نامه‌ها کاملاً عمل نماید. و نیز آستانه مقدس حضرت **معصومه کبری** سلام‌الله علیها و حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام را بگوید تا خدام شایسته‌ای بر آنها گماشته شود تا چنانکه شایسته است به وظیفه خود عمل کنند، و مدرسه سپهسالار را از وضع نیرنگ‌بازی کنونی بنام روحانیت بیرون آرد و تحت نظر مقدس روحانیت به یکی از علمای باایمان و پاک و درستکار و لایق بسپرد تا برطبق وقف‌نامه آن کاملاً عمل کنند، و علمای پاک و خدمتگزاران فداکاری برای عالم اسلام و شیعه در آنجا بپرورند، و نیز تمام موقوفات و اموری که تصدی و تولیت آن با دربار است، شاه بایستی با مراقبت کامل بر طبق قانون مقدس اسلام وظیفه خود را در باره آن‌ها انجام

دهد و از حیف و میلها و بازی‌گریها جداً جلوگیری کند، باز هم همیشه و همیشه بسنجد و بر موازین قانون مقدس خدا بنگرد و ببیند که یک نفر مسلمان و پیرو علی و آل علی و شاه مسلمانان و پیروان محمد و آل محمد(ص) کیست و چگونه کسی است و چه وظایفی دارد و چنانکه بایستی چنان شود تا شاه باشد؟

۴. صندوق قرض‌الحسنه واعانه ـ بطوری که در ضمن مقررات و وظائف وزارتخانه‌ها مسجل گردید برای شاه و کارکنان دربار هم بایستی در وزارت دربار صندوق قرض‌الحسنه و اعانه‌ای دائر شده به ترتیب مذکور عمل شود.

۵. پرچم، اذان؛ مسجد؛ جماعت ـ پرچم سبز لااله‌الاالله محمد رسول‌الله؛ علی ولی‌الله اضافه بر پرچم سه رنگ در تمام بیوتات سلطنتی و شعبات وزارت دربار نصب گردد و مساجدی بس آبرومند و روحانی بنا گردد و ماذنه‌هایی در زیر پرچم‌های مقدس در سردرب‌های بیوتات سلطنتی و دربار احداث شده مؤذنین خوش‌صوتی بگمارند تا در سه وقت صدای «الله‌اکبر» از بروبوم دربار سلطنت طنین‌انداز شده نماز جماعت برپا و نسیم عظمت و عدالت بر پرچم اسلامی ایران بوزد تا شاه و درباریان بزرگترین تزکیه اخلاق و تصفیه نفس یا نماز جماعت حضور یافته و ندای عظمت خدای جهان «الله‌اکبر» در اعماق قلوبشان نفوذ یافته به حدی پاک و عادل و بافضیلت شوند که روح شاه شخصاً شایستگی امامت جماعت یافته در ظل حمایت لطف خدای جهان و ولی عزیزش **اعلیحضرت امام زمان** صلوات‌الله علیه قرار گیرد و خود و دربارش بجای رذیلت‌آموزی و شهوت‌انگیزی و ظلم و پستی، سرمشق دنیای متمدن قرار گرفته فضیلت آموز و عدل‌پرور گردد و روحاً و عملاً مربی شایسته‌ای برای جامعه مسلمان باشد.[۱]

---

۱. با مطالعه این بحث، کاملاً روشن میگردد که هدف مؤلف بزرگوار، تأیید یا دفاع از رژیم سلطنتی نیست، بلکه بیان چگونگی شرایط یک پدر جامعه است که شاه یا رئیس جمهوری نام می‌گیرد.
تعبیراتی که در این بحث آمده، نشانگر این مسئله اساسی است که اعلیحضرت واقعی، شاه آن زمان نیست... هشدارها و اخطارهائی که در بخش های بعدی، خطاب به «شاه و دیگر غاصبین حکومت» آمده می‌تواند موضع ضد رژیمی را کاملاً روشن سازد...
بهرحال مطالعه کامل این بحث، به اضافه مطالب بخش های آینده، هرگونه ابهامی را در این زمینه، برطرف میسازد...
(خسروشاهی).

۱۴
وزارت کار و اقتصاد
و چند تبصره

۱. وزارت کار و اقتصاد ـ تشکیل وزارت کار و اقتصاد مستقل و نظیر آن اثری جز افزودن بر گرسنگان و بیچارگان نداشته و ندارد و از آنها جز چپاول و فریفتن مردم بدبخت چیزی در خاطر خائنین نمی‌باشد و به نحوی که در سایر وزارتخانه‌ها (مثل وزارت دارایی و پیشه و هنر و کشاورزی) مقرر گردید بایستی بیکاران را به کارهای مناسب بگمارند و آسایش مشروع عمومی را تأمین کنند و به توسعه تشریفات خانمانسوز مردم‌فریب، مثل افزودن بر وزارت‌خانه‌ها و تشکیلات آنها نیازی نیست، اداره اقتصاد و دارایی و دوایر متعدد کار که در تمام وزارتخانه‌ها مقرر شد، وظایف وزارت کار و اقتصاد را انجام می‌دهند.

۲. بودجهٔ صندوق اعانه ـ صندوق‌های اعانه‌ای که در تمام وزارتخانه‌ها مقرر گردید، بطوری که ذکر شد بایستی بودجه آنها از صندوق زکوات و صدقات واجبه تحت نظر حوزه مقدس روحانیت تهیه شود و بایستی خمس‌های واجبی که بر ذمه ثروتمندان بوده و تاکنون نپرداخته‌اند، دریافت گردیده و یک قسمت از بودجه صندوق‌های اعانه را از بودجه خمس واجب بطور جداگانه فراهم نمایند و تمام اعانات مقرری که گذشت، حتی اعانه سربازی و سرمایه‌های بیکاران را چنانچه هاشمی و سادات و از خاندان مقدس آل محمد بودند، اعانه‌های آنها را از قسمت بودجه

خمس واجب بپردازند و اعانه‌های سایرین را از همان بودجه‌های کافی قسمت زکوات و صدقات واجبه بپردازند، تاکاملاً رعایت مقررات نورانی اسلام شده باشد و به وظیفه خود عمل کرده باشد.

۳. مدارس دخترانه و پسرانه ـ مدارس دختران بایستی بکلی از وجود کانون‌های هوس‌یامعلمین مرد خالی شود و نیز مدارس پسران، دارای معلمین زن نباشد و زوایای ادارات‌و وزارتخانه‌ها نیزبایستی از وجودزنها وحقه‌بازی‌ها بنام «همکاری زن و مرد»! و کمیسیونهای خصوصی و رذالت‌ها بوسیله آنان، یکسره پاک گردد و چنانچه زنانی پیدا شدند که به نحوی از انحاء از وظیفه بزرگ مدیریت خانواده و اولین مهد تربیت جامعه محروم مانده و نیاز به کاری داشتند، کارخانجات و ادارات مستقلی بدون دخالت هیچ مردی در تمام وزارتخانه‌های مربوطه تشکیل دهند تا زنها مستقلاً به کار بپردازند و همکاری حقه‌بازی غیرمشروع با مردان، که جز تأخیر امور و افسادکاری‌های نتیجه‌ای ندارد، تبدیل به کار و روش پاک و مشروعی گردد.

۴. فروغ تشکیلاتی لازمه ـ برخی از کلیاتی که در پیش گذشت، نیازمند به بعضی فروع و تشکیلات فرعی می‌باشد که ذکرش ضروری نبوده از نظر اختصار هم ذکر نگردید وبایستی بارعایت اصول وکلیات مذکور بر آنها متفرع گردد، مشروط بر آنکه ابداً منافاتی با مقررات مقدس اسلام و برنامه کلیات گذشته نداشته باشد.

۵. با اینکه ایران یک مملکت فلاحتی است، ورود اجناس خوراکی و خوراکی‌ها از قبیل کوکومالت و روغن‌نباتی و هر چیز دیگری از خارج سبب تشدید فقر و بیچارگی و دلیل عدم لیاقت ایران و ایرانیان بوده بایستی بکلی ممنوع گردیده و از این پس ایران بازار تجارت خوراکی‌های گندیده و نجس اجنبی نباشد و فراموش نگردد غذاهای مختلف، همانطوری که در جسم انسان تأثیرات مختلفی دارد، در روحیات و اخلاق انسان هم بطور مسلم تأثیرات گوناگونی دارد و چنانچه فلاسفه بزرگ دنیا هم بدین مطلب برنخورده بودند خود می‌دانستیم که یک مملکتی را همانطور که ممکن است و می‌توان آلت منافع مادی از راه تجارت قرار داده فقیر وبیچارهٔ کرد، نیز ممکن است با تجارت خوراکیهای فاسده‌ای که آثار بد در روح و اخلاق بشر می‌گذارد،

دچار فقر اخلاقی و فقدان فضیلت و سست عنصر و بی‌غیرت نمود.

و بطور قطع ملت مسلمان ایران با خوردن کالباس‌ها و گوشت و شیر خوک و سایر کثافاتی که اسرار تاریخی آن پیش ما محفوظ است، از این خطر بزرگ مصون نبوده بایستی از ورود خوراکیهای کثیف و گندیده اجنبی که مایه ننگ یک مملکت فلاحتی است، بطور قطعی و جدی جلوگیری شود و کسانی هم که تاکنون وسیله این بدبختی بوده‌اند، به دادگستری اسلامی ارجاع شده به حسابشان رسیدگی شود.

مشروطیت و مجلس شورای ملی

آیا اساس این مشروطه و این انتخابات از کجا پیدا شد و کدام سیاست سموم تلخی را در لباس دوستی نشان داد و مسلمانان را بفریفت و بنام حمایت از اسلام و مسلمین و حقوق آنها قیام کردند و آلت اجرای مقاصد شومی گردیدند؟ معلوم است که از چه شوره‌زار فاسدی بوده. آنان که مجتهد روحانی و عالی‌مقام و شهید عزیز اسلام حاج **شیخ فضل‌الله نوری** را با فریفتن مسلمانان بدبخت کشتند، همانها نوکران اجرای این نقشه شوم بودند. اما مسلمانان بیچاره از روی عقیده و ایمان در این راه فداکاری می‌کردند و خون یکدیگر را می‌ریختند. آن روز با دست خود و با فداکاری‌های شدیدی بنیاد این مشروطیت را نهادند و در این راه از هیچ فداکاری **حتی از ریختن خون پاک عزیزترین پیشوای روحانی خود حضرت شهید معظم حاج شیخ فضل‌الله نوری، خودداری نکردند.**

سالهاست که آثار شوم آنرا دیده و دم خروسها از زیر پرده جنایت پیدا شده و پشیمان شده‌اند. آن روز خفته بودند امروز بیدار شدند و دیدند که همه چیز خود را به دست خود باختند و عزیزترین رجال خود مثل شیخ فضل‌الله نوری و حضرت شهید مظلوم، آیت‌الله حاج آقا جمال اصفهانی و حاج آقا نورالله اصفهانی و حضرت شهید معظم **سید حسن مدرس** را از دست داده‌اند اینک می‌سوزند و در پی چاره می‌گردند اکنون به یاری خدای بینا و بیدار شده و سرمایه‌های از دست رفته خود را می‌ستانند و به یاری خدای جهان مجالی به جنایتکاران و عمال اجرای نقشه‌های شوم بیگانه

نمی‌دهند.

آنروز از روی نادانی بجان هم افتاده بودند و قدرت مؤثری از خود بروز دادند، امروز بیدار شده‌اند یک دل و یک زبان به عمال خیانت مجال اجراء نقشه‌های بیگانه را نمی‌دهند و به یاری خدای مقتدر قدرتشان صدها برابر بوده روزگار خائنین تاریک است.

مجلس شورای ملی و انتخابات

۱. بایستی انتخابات آزاد بوده نمایندگانی مسلمان و شیعه و پاک و لایق انتخاب گردند. نماینده غیر مسلمان و ناپاک و کسی که سابقه جنایت و بی‌دینی داشته‌باشد، حق انتخاب شدن و به مجلس رفتن نداشته باشد مردم هم‌چنین نماینده‌ای انتخاب نخواهند کرد.

۲. بایستی نمایندگان ملت‌مسلمان ایران‌تمام قوانینی راکه از اول مشروطیت تاکنون از مجلس گذشته و مخالف با قانون مقدس اسلام و اساس اسلامی قانون اساسی بوده و قانونیت ندارد، سراسر الغاء نمایند بلکه چون قانونیت نداشته و ندارد، لغو بودن آنها را ابلاغ نمایند و به دور اندازند و از این پس خود را به زحمت قانون‌گذاری دچار ننمایند و قانون نگذارند. زیراکه حق قانونگذاری تنها برای خداست و قانونی که از فکر پوسیده بشر قانون‌گذار بگذرد، با علم و عقل و اسلام و اصول مقدس اسلامی قانون اساسی منافات داشته و به هیچوجه قانونیت ندارد.

ایران مملکت رسمی اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد(ص) است و بایستی قوانین مقدس الهی اسلام بر طبق قوانین مذهب جعفری(ص) موبه‌مو عملی گردد و از تمام منکرات و مفاسد و منهیات شرع مقدس جلوگیری شود و نیز مطابق قانون مقدس اسلام و اصول قانون اساسی به حساب قانون‌گذاران بیجا و جنایتکاران پیشین رسیدگی شود و نمایندگان مجلس شورا بایستی بفهمند که مجلس، مجلس قانونگذاری نیست بلکه **مجلس شورای ملی اسلامی** است و تنها حق دارند بر طبق قانون مقدس اسلام در راه عظمت ملت مسلمان ایران شور نمایند و راههای مشروعی برای ارتقاء ملت

مسلمان ایران از لحاظ علم و صنعت (و اخلاق اسلام) و طرز تشکیلات و اداره مملکت اسلامی ایران و افزودن سرمایه مسلمانان و جلوگیری از فقر و گرسنگی با شورا و هم‌فکری پیدا نمایند و در انجام این وظایف مقدسه تحت نظر حوزه روحانیت و علماء پاک طراز اول قرار گیرند تا از دقیق‌ترین حدود مقدس شرع بیرون نروند.

آری بایستی انتخابات آزاد بوده و نمایندگان مسلمان و پاک باشند و قوانین پوسیده غیرقانونی را لغو نمایند و از این پس قانونگزاری نفرمایند و قانون مقدس خدا را اجراء نمایند و بر زیان مصالح مملکت اسلامی ایران هم سخنی نگویند و در انجام وظیفه خود در مجلس شورای ملی، تحت نظر حوزه روحانیت و علمای پاک طراز اول، قرار گیرند.

در اجرای سراسر این دستورات اصلاحی نورانی هرگاه حکومت اندکی یا بیشتر ناتوان باشد، وسایل علمی و عملی و فنی و اجتماعی و هر نوع مساعدت لازمی را در اختیارش می‌گذاریم و با این که خائن است، چنانچه بیدار شد و از گذشته خود پشیمان گردید و به این دستورات اصلاحی عمل کرد، به یاری خدای توانا جانش می‌بخشیم و زنده‌اش می‌کنیم و الا به یاری خدای توانا نابودش می‌کنیم.

ایران به یاری خدای جهان با اجرای دستورات گذشته بهشت جهان خواهد بود.

بامدادان نسیم‌های رحمت حق بر بوم‌وبر و فضای ایران وزیده پرچم سبز اسلام و ایران را به اهتزاز درآورده، ملت مسلمان را از خواب ناز بیدار می‌کند. دیگر گرسنه و بی‌خانه‌ای نیست که خانه و خوراک و خواب ناز نداشته باشد، پس همه بیدار شده نغمه‌های اذان و قرآن و دعا از فراز بروبوم هر مسجد و خانه‌ای برخاسته فضای ایران را پر از نغمه‌های روح‌پرور می‌کند. شهرداری هم به وظایف خود عمل نموده شهرها آباد و آبها فراوان است، درختان سبز و خرم بروبوم ایران را زیبا نموده آب‌های زلال از جوی‌های پاک، همه جا جاری و روان است، هیچکس کینه کسی را به دل ندارد

چون از کسی بد ندیده، همه هر یک به وظیفه خود عمل نموده پای خویش به گلیم دیگری دراز نمی‌کنند. بی‌گناهی را به زندان ظلم نینداخته، رأیی نمی‌خرند و نفتی نمی‌فروشند و ربایی نمی‌خورند و پولی از دزدی نمی‌اندوزند و ظلمی نمی‌کنند. متاع بی‌مصرفی وارد مملکت ننموده فقیر و گرسنه و سرگردانی باقی نمی‌ماند! چنانچه فقیری هم باشد حقوقش را ادا می‌نمایند و غنی می‌شود، کسی و حکومتی مقدسات اسلامی جامعه را توهین ننموده از این راه کینه‌های خطرناکی تولید نمی‌کند. دلی دارای کینه‌ای نیست، دلها همه پر از عشق و محبت است. عشق خدا و محمد و آل محمد و حقایق را در دل می‌پرورند و خواهران و برادران مسلمان همه یکدیگر را دوست دارند، حکومت را بیگانه و دشمن خود ندانسته با او دشمنی نمی‌ورزند، چون واقعاً پدر است و پدری می‌کند. پس همه و همهٔ فرزندان پدر خویش را دوست داشته هر یک به نوبه خود عصای دست و نور دیده و قوت زانوی حکومت یا پدر مسلمان خود هستند و وظیفه فرزندی را به خوبی انجام می‌دهند. حکومت پشتیبان ملت و ملت بازوی توانای حکومت و فرزندان فرمان برند. دزد و خائنی نمانده به بازرس و مفتش خائنی هم نیازی نیست. دلی نمی‌لرزد و خانواده‌ای از هجوم بازرس و پلیس جانی، هراسان و ترسان نمی‌شود، همه مأمورین اجرای قانون و عدالتند و همه آمرین به‌معروف و نهی کنندگان از منکرند، همه با هم نصیحت کنندگان دلسوز یکدیگرند، معارف نورانی اسلام همه جا را فراگرفته، همه دانا و همه دانشمندانند. همه با ایمان و امانت‌دارانند، دکانی نیازی به قفل پولادینی نداشته دکاندار و مشتری و مردم امینند، بقال و عطاری از مشتری خود نمی‌ترسد که مبادا چیزی بدزدد، چه رسد به اینکه پول اجناس او را ندهد. همه بر هم اعتماد دارند، همه حق هم را ادا می‌کنند؛ پولهای اجناس را به صندوقهای دکانها می‌ریزند؛ و کرایه‌های ماشینها را به صندوقهای کرایه‌های ماشینها می‌ریزند؛ عرق و شراب و الکلی نیست. چاقوکشی و جنایت و عربده و آدمکشی هم نیست.

پسران جوان همه زنهای جوان دارند، دختران پاک همه شوهران عزیزی دارند، منابع شهوتهای عمومی گرسنه نیست. مردم از فشار شهوت در عذاب نیستند و مانند

سگ و گربه در کوچه و بازار به دنبال یکدیگر نمی‌دوند. فاحشه‌خانه‌های فاسد موجود نبوده سیفلیس و مرض و بدبختی و قطع نسل وجنون و بیچارگی و سرگردانی هم نیست. پیران و جوانان، زنان و مردان همه خانه دارند، همه خانواده دارند، همه پوشاک و خوراک دارند، زنان پیر و جوان همه شوهران عزیزی دارند، پسران و مردان همگی زنان محبوب و نجیبی دارند و گرسنهٔ شهوات نیستند و در فشار عذاب شهوت نمی‌باشند، شبها به خانه‌های آرام خود می‌روند و تا نیمهٔ شب مانند سگان در کوچه و بازار سرگردان نمی‌باشند و تا صبح چون خوکها و شغالان در رستورانها و کافه‌های پرشهوت زنان و مردان بیگانه همه با هم مشغول به رقاصی و قماربازی نبوده جامعه را دچار هجوم فقر و سیفلیس و قطع نسل نمی‌کنند و عقلهای نورانی خداداده را با عرق و الکل و شراب و سیفلیس مسموم ننموده دیوانه نمی‌شوند و راه آسایش و سوراخ دعا راگم نمی‌کنند، و در اثر این جنون مسموم شب، روزها که به وزارتخانه‌ها و مجلس می‌آیند رشوه‌ها نمی‌خورند و نفتها نمی‌فروشند و امتعه فاسد و زیان‌آور وارد ایران نمی‌کنند، و قوانین پوسیدهٔ شهوت‌بار و خانمانسوزی وضع نمی‌فرمایند. و دختران نجیب و پاکدامن مسلمان راکه ذخیره‌های عزیز اسلام و فرزندان اسلامند به نام علم و دانش شهوات و رقاصی نمی‌آموزند و سرانجام به فاحشه‌خانه‌هایشان نمی‌کشند و در عنفوان شباب و جوانی به گورستانشان نمی‌فرستند و به جای اینکه با شوهر جوانی هم‌آغوش باشند با خاک قبرستان هم‌آغوششان نمی‌کنند...

و پدران عزیز مسلمانان و رجال پاک ایران را از وطن عزیز خود تبعید نمی‌کنند و به زندان ظلم نمی‌اندازند، و دزدها را نمی‌پرورند و مردم را به دزدی و جنایت آشنا نمی‌کنند و از اول دزد و جنایتکار تولید نمی‌کنند و مردم بدبخت مسلمان را فقیر و بیچاره و گرسنه و سرگردان و بی‌ایمان نمی‌نمایند؛ بدبینی و دشمنی عمومی ابداً وجود ندارد، زیرا همه باایمانند و همه می‌دانند که همه ایمان دارند و همه پاک و درستکارند و همه می‌دانند که همه پاک و درستکارند، همه باهمند، شاه و وزیر و وکیل و حمال و تاجر و سپور همه می‌دانند که عظمت تنها برای خداست و بزرگی تنها به تقوی و پاکی است. معارف اسلام همه را بیدار و افکار و اندیشه‌ها را منور فرموده همه یکدیگر را

دوست می‌دارند. تکبر و غرور و نخوتی هیچ شاه و وزیر و تاجری نسبت به ساحت هیچ حمال و بقال و کارگری ندارد.

فاصله‌های خطرناک و دشمنی‌ها و کبر و به خود بالیدنهای کینه‌اندوز طبقات از میان رفته همه با هم و پیش همند، در هر ظهر و شام و نماز جمعه و عیدی شاه و وزیر وحمال و بقال و کارگر و تاجر و سپور همه با نظافت، همه حمام رفته، همه با لباسهای نظیفی در یک صف قرار می‌گیرند، همه با هم یک وظیفه مقدسی را انجام می‌دهند و در آن وظیفه عزیز دلهای همه با خدا و دیده‌های همه ناظر رحمت و لطف بی‌پایان درگاه خداست. همه می‌گویند پادشاهی و بزرگی و عظمت تنها برای خداست وهمه در برابر درگاهش کوچکند و بزرگ و محترم آن کسی است که پاکتر و باایمان‌تر بوده خدای عزیز را بیشتر دوست بدارد. همه در یک صف پرعشق پرستش خدا و تجدید عهد بندگی خدای کریم قرار گرفته هر که زودتر برسد در صف اول و پیش از همه می‌ایستد، گرچه حمال یا بقال یا عطاری باشد و هرآنکه دیرتر آمد در صف آخر و پس از همه قرار می‌گیرد؛ گرچه شاه یا وزیر یا وکیل یا تاجری باشد.

آری، آری همه با هم، همه پاک، همه باایمان، همه دانا، همه خرسند، همه با نظافت، همه بی‌نیاز، (به یاری خدای بی‌نیاز) همه نورانی، همگی امانت‌دار، همه‌جا امانت‌گاه، همه جا امین، همه جا سبز و خرم، همه جا آبهای روان، جویهای پاکیزه، همه جا خیابانهای نظیف، چراغهای پرنور، همه جا عدالت، همه یکسان، آب‌های روان و درختان سبز و دلهای پرمهرومحبت و فضایی پر از نغمهٔ قرآن و اذان گویا **بهشت جهان است**. آری اینک ایران بهشت این جهان و همان بهشتی است که بهشت برین آخرت را برای همگان به یاری خدای مهربان تأمین می‌کند. و همگان پس از پایان دوران عمر با دلی پر از عشق خدا و محمد و آل محمد(ص) و همه دوستان خدا و پر از مهر برادران و خواهران مسلمان و هموطنان به‌یاری خدای جهان در بهشت برین آرمیده و از هجران یاران گذشته آسوده شده همه با هم در زیر سایه رحمت خدای مهربان برای همیشه و ابد با خاطری آسوده، در دریای بی‌پایان سعادت و آسایش باکمال آرامش غوطه‌ور و شناورند...

آری اکنون با اجرای دستورات اصلاحی گذشته سرزمین پیروان آل محمد(ص) یا ایران بهشت جهان است... آری بهشت جهان است.

خدای جهان و جهان عقل و دانش و جهان اسلام و قانون اساسی و افکار عمومی و عموم مردم همه و همه می‌دانند که سخنان ما سراسر بحق است و ما حق می‌گوییم و حق با ماست و ما خود ملت مسلمان ایران هستیم و اینجا مملکت اسلامی ایران و سرزمین ما پیروان آل محمد است و خدای توانا پشتیبان ماست.

۱. خدای جهان ـ خدای جهان، جهان را برای بندگان پاک خود و فرزندان صالح بشر آفریده تا مهد پرستش او باشد. انبیاء او را محترم شمارند و دین و قوانینی را که بوسیله فرستادگان خود برای بنی نوع بشر می‌فرستد اطاعت کنند و در مدرسه معارف الهی انبیاء تکمیل و تربیت شوند و آخرین فرستادهٔ او وجود مقدس خاتم‌الانبیاء محمدبن عبدالله پیغمبر گرامی (صلی‌الله علیه و آله) می‌باشد که آخرین قوانین تکمیل و تربیت بشر را از سوی خدای عزیز بیاود و ایرانیان پاک قدیم در زمرهٔ ملل پاک و بینایی بودند که به شرف ایمان و اسلام به جان و دل مشرف شدند و پرچم مقدس اسلام بر سراسر ایران سایه افکند. پس خدای جهان می‌داند که حق با ما فرزندان اسلام است که می‌خواهیم غاصبین حکومت اسلامی و خیانت‌کاران و دشمنان اسلام را که سالیان درازی با نوامیس اسلام و حقوق مسلمین بازی کرده و مقدسات اسلام و مسلمین را دستخوش شهواتشان قرار دادند به یاری خدای توانا نابود کنیم و حقوق مسلمین را بازگیریم و حکومت قرآن و اسلام را به جای حکومت کفر و غصب قرار دهیم و بت‌خانه‌ها را بشکنیم و مساجد را آباد کنیم (انشاءالله‌الرحمن) پس خدای جهان می‌داند که حق با ماست و سخنان ما حق اوست و او خود پشتیبان ماست و چون خدا با ما است، ما فاتحیم.

۲. جهان عقل و دانش ـ جهان دانش و عقل می‌داند و سازمان دانش و خرد بر این است که جهان هستی را خدای هستی‌بخش دانایی هست و خدای هستی‌بخش دانا، فرزندان‌بشر را نه‌برای خوردن و خفتن و فضله نهادن و مردن آفریده، بلکه برای پرواز به سوی یک آسمان بلند سعادتی آن را در این زمین پست بیافریده و رهبرانی پاک

برای تربیت آنان فرستاده تا تکمیل شوند و پروبال توانایی یابند و به سوی آن آسمان نورانی سعادت ابدی برای همیشه پرواز کنند. پس جهان دانش و عقل میداند که حق با ماست که میخواهیم شکنندگان پروبال بشر و ابرهای سیاه و موانع تربیت انبیاء و غاصبین حکومت اسلام و عدالت و گرگان سر راه سعادت بشر را نابود کنیم تا نور رهنمائی علم و دانش اسلام بدون ابر سیاه و مانع تاریکی بر زمین دلها و بر صفحات پاک قلوب بشر بتابد و او را از منجلاب زمین بدبختی و شهوترانی و جهل نجات بخشیده باوج آسمان سعادتش برای همیشه پرواز دهد، **پس جهان عقل و دانش می‌داند که حق با ماست و سخنان ما حق است و با ما همراز و هم آواز است.**

۳. جهان اسلام و قانون اساسی ـ ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد(ص) است، بنیاد قانون اساسی که خود اساس ایجاد حکومت بوده و شاه و دولت و حکومت بایستی بر آن متکی باشند و از آن تولید شوند، براساس مقدس خلل‌ناپذیر اسلام نهاده شده است. پس جهان اسلام و قانون اساسی می‌داند که حق با ماست که می‌خواهیم بیاری خدای توانا اساس غاصبین حکومت اسلام و دشمنان اسلام راکه سالها با اساس اسلام و قانون اساسی دشمنی‌ها ورزیده‌اند و حتی قوانینی برخلاف اسلام و قانون اساسی وضع نموده‌اند، براندازیم **پس جهان اسلام و قانون اساسی می‌داند که حق با ماست و خدا هم پشتیبان ما است و با ما همراز و هم آواز است.**

۴. افکار عمومی و عموم مردم ـ ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیرون آل محمد(ص) است. عموم ملت ایران مگر قلیلی که غیر مسلمان و کفار تحت‌الحمایه اسلامند، از ستمهای گران و ظلم‌های شدید این حکومت بستوه آمده در انتظار انتقام نزدیک و تشکیل حکومت قرآنند... قوای تولید کننده و مواد اولیه مملکت و چرخهای نیرومند وسائل حیاتی ایران همه در دست مسلمانان ثابت قدم و متعصبین در دیانت مقدس اسلام است. کشاورزانی که نان و گوشت و حبوبات و روغن و پوست و پشم و تمام خوراک و پوشاک و چوب و تخته و وسائل مبل و صندلی و میز ایران را تهیه میکنند، عموماً مسلمانان متعصب قوی‌الایمانی هستند که نیروی حیاتی ملت

مسلمان ایران را خدای جهان به دست آنان سپرده است و این،مسلمانان پاک همانها هستند که چندین هزار نفرشان در **مسجد گوهرشاد** و در دامان حجت خدا در راه دین و ناموسشان بوسیله توپ‌ها و گلوله‌های جنگی که از دسترنج خودشان تهیه شده بود نیمه شب در حال خواب و ناگهان کشته شدند و زنده‌ها و نیمه‌جانها و مرده‌های آنها با هم، بچاه‌های عمیق جنایت ریخته شد و چندین هزار نفر از همین ملت رنجبر حقیقی ایران، برای حمایت از آن شهداء مظلوم راه دین و ناموس و وطن. با داس‌های پاک درو و کشاورزی که نشانهٔ هیجان خون پاک و غیرت اسلامی آنان بود قیام کردند و بوسائل مرموزی بظاهر خاموش شدند و در باطن صبر کرده در درگاه خدا نیمهٔ شبها گریستند و آرزوی انتقام کردند و به انتظار آنروز نشستند. نیم بیشتر از جمعیت مسلمان ایران را همین کشاورزان مسلمانی تشکیل می‌دهند که بادهای مسموم سیاست هوای محیط روح و خون‌های پاک آنان را مسموم ننموده و فضائل فطری اسلامی و غیرت خویش را از دست نداده‌اند و همه روزه انتظار عظمت اسلام و تشکیل حکومت قرآن و نابود شدن غاصبین حکومت اسلامی و دشمنان اسلام و آرزوی آن را در دل میپرورند، نصف از نیم دیگر جمعیت مسلمان ایران از کسبه و صنعت‌کاران و کارگران پاکدل و ذخیره‌های عزیز اسلام تشکیل میشود که آنان نیز هر یک بنوبه خود نه تنها خدمت‌گزاران و فداکاران دین و ناموس و وطنند، بلکه دشمنان سرسخت حکومت دزدان بوده دشمنی این دشمنان رذل اسلام را در دل میپرورند، و نه دهم از ربع دیگر کارمندان وزارت‌خانه‌ها و افسران و سربازان ارتش می‌باشند که از نزدیک‌شاهد جنایات‌و رذالت‌حکومت خائن‌ودشمنی‌های‌دیرین آنان با دین و ناموس و وطن بوده انتظار قیام برادران مسلمان خود را بر علیه ظلم و بی‌دینی داشته و دارند تا با پشتیبانی هم بیاری خدای منتقم، انتقام جنایات دیرین خائنین ودشمنان اسلام را بگیرند، و یک دهم از ربع آخر عمال رذل بیگانه و دشمنان اسلام و انسانیت و دزدانی هستند که سالیان دراز در لباس چوپانی و پاسبانی دین و ناموس و هستی ملت مسلمان ایران را بباد داده و عموم ایرانیان مسلمان را بخون ناپاک خود تشنه نموده‌اند.

این نادانان جنایت‌کار هر روز بر شدت غضب خدای توانا و ملت مسلمان ایران می‌افزایند و زخم‌های تازه‌ای بر قلوب جریحه‌دار مسلمانان زده بیش از پیش در انتظار

انتقامشان می‌گذراند، چشم‌های تقاضای ملت مسلمان ایران همیشه بدرگاه خدای منتقم دوخته شده دستهای دعاء و تضرع شب زنده‌داران هر نیمه شبی بطرف آسمان و درگاه خدای بیدار بلند بوده، با زبان عبادت و زاری خون دلها و جراحات قلبی خود را ابراز میدارند و اجساد پاک شهداء خراسان و مرحوم مدرس و هزاران مانند آنها از پیش چشمان گریانشان عبور میکند و در انتهای این صف عزیز روح مقدس پاک‌ترین شهداء جوانمرد و عزیزترین فرزندان حضرت اباعبدالله حسین ابن‌علی علیه‌السلام حضرت سیدحسین امامی را می‌بینند که به اهل دنیا و دنیاپرستان لبخند میزند و بنیاد شدیدترین روح انتقام را در دل و قلب تمام آزاد مردان و مسلمین جهان و ایران استوار و محکم مینماید و در دنباله این روح صدای رسای قرآن خوش‌لحن و دلنواز و مهیج شهید جوان سیدحسین امامی راکه در فضای آزاد انتقام طنین‌انداز گردیده، بر هیجان حس انتقام عمومی افزوده، دلهای بینای دنیا را بیاد صوت شیرین قرآنی می‌اندازد که سر مقدس جد معظمش حسین ابن‌علی علیه‌السلام در بالای نیزه‌ها خواند و ریشه اموی‌ها و دشمنان اسلام را از بن برانداخت و عیناً همان آیات و همان صوت را می‌شنوند، زیراکه این فرزند شهید حسین سیدحسین امامی هم در آن نیمه شب در میان گروه صف اموی‌ها که به دار شهادت نزدیک می‌شد همان آیات را تلاوت فرمود که سرمقدس جد معظمش حسین در بالای نیزه‌ها خواند و ریشه اموی صفتهای جنایتکار را از بن برانداخت.

آری افکار عمومی و مردم مسلمان ایران همه می‌دانند که حق با ماست و سخنان ما حق است و با ما همدرد و هم آوازند و ایران سرزمین ما پیروان آل محمد(ص) است و بیاری خدای جهان، ما ملت مسلمان ایران و ما پیروان آل‌محمد(ص) ریشه دزدان و غاصبین حکومت اسلامی را از بن برآورده انتقام جنایات آنان را بدین و ناموس و وطن باز میگیریم و حکومت حق اسلام و قرآن را بیاری خدای توانا تشکیل می‌دهیم و به بدبختی و سرگردانی ملت مسلمان ایران خاتمه می‌دهیم. آنگاه سرزمین پیروان آل‌محمد یا ایران بهشت جهان خواهد بود.

اعلام ما به دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی

شاه، دولت

و سایر کارگردانانی که آنان را بخوبی می‌شناسیم

ای خائنین پست‌فطرت! شما می‌دانید که حق با ماست و ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیروان آل‌محمد است و شما دزدان و غاصبینی هستید که حکومت اسلامی ایران را با یک دنیا ترس و لرز بطور موقت و عاریت غصب نموده‌اید و هر روز آمادهٔ فرار هستید و شما خود می‌دانید که ما ملت مسلمان ایران بیاری خدای توانا در همین روزهای نزدیک، دست به انتقام از شما یکمشت خائن معدود گذاشته و بحساب چندین ساله جنایاتتان رسیدگی می‌کنیم. لیک برای اتمام حجت بشما اعلام می‌کنیم که چنانچه دستورات اسلامی اصلاحی و قانونی که در اینجا ذکر نمودیم، مو بمو سریعاً و سریعاً عمل نمودید و سرزمین پیروان آل محمد یا ایران را با اجراء سریع و دقیق کامل دستورات اصلاحی گذشته اصلاح نمودید ما هم در اجرای کامل آنها بیاری خدای توانا پشتیبان شما بوده شما را از این ذلت و بدبختی نجات میبخشیم و شما را زنده و مقتدر میکنیم و بدرگاه خدای بخشنده دعا می‌کنیم که گناهان شما را ببخشد و توبه شما را بپذیرد و خود نیز از انتقام شما صرف‌نظر نموده از جنایات غفران‌ناپذیر شما چشم میپوشیم...

و چنانچه نقشه‌ها و دستورات اسلامی اصلاحی را بشرحی که نگاشته شد، بطور دقیقی عملی و اجراء نکنید یا کوتاهی در تسریع اجراء کامل آنها نمائید و یا یکی از

کوچکترین مواد آن را (مثل اذان فلان اداره یا فلان وزارتخانه و اداره کار، وزارت کشور، برای کار بیکاران و یا بستن یک مشروب‌فروشی پس از نابود شدن تمام مشروبات یا هر مادهٔ دیگری) عملی ننموده و در اجرای آن کوتاهی و تسامح ورزید بیاری خدای منتقم دست به انتقام و نابود کردن شما گذاشته و سریعاً شما را نابود کرده بجهنم عالم برزخ سوقتان میدهیم تا در دادگاه قیامت بحسابتان رسیدگی شده بجهنم ابدی‌برای همیشه‌رهسپار شوید و جزای جنایات خود را با اجتماع، باهمه جنایت‌کاران دنیا در عذاب ابدی جهنم به بینید.

اصلاح تنها در سایه قدرت و قدرت، یعنی فداکاری و فداکاری تنها در سایه تربیت اسلام است... پس ما فرزندان اسلام به یاری خدای توانا مقتدریم و اصلاحات عمومی در سایه جانبازیهای ماست.

برای برانداختن ریشه‌های کهن مفاسد و جنایات قدرتی کهن بایست... پولها و ثروتها و بمب‌های اتم و توپ‌ها و سرنیزه‌ها و گرزها و شمشیرها و سپاه‌ها و سیاهی‌های لشگرها هیچیک از اینها و مانند اینها قدرت نیست، چنانچه هزاران سال، میلیون‌ها پول و ثروت و بمبهای اتم و سرنیزه و توپ و شمشیر و سپاه انبوهی در بزرگترین انبارهای دنیا ذخیره شده بکار برنده و فرماندهی نداشته باشد، بهیچ کاری نمی‌خورد و هیچ آثار حیاتی و نوری و بخاری و هیجانی از آنها و انبار آنها صادر نمیشود، تا بکار برنده و فرماندهی فداکار و جانباز نباشد، هیچ سلاحی و ثروت و سپاهی قدرت نبوده آثار قدرت و حیات از آنها صادر نمیشود و چنانچه روح جانبازی و فداکاری در آن بکار برنده و فرمانده نباشد، باز هم ممکن نیست که کاری کند و آثار قدرتی بروز نماید، زیرا که دست زدن بدین کار خطرناک و بکار بردن سلاحها بمعرض خطر انداختن تن و در پیشگاه مرگ گذاشتن جان است، پس فرماندهی میتواند این سلاح و سپاه را بکار برد که جان و تنش را در معرض خطر اندازد و کسی جان خویش را در معرض فنا میگذارد که فراز افکار و هدفش بلندتر از سطوح پست افکار عادی مردم دنیا بوده روحش در آسمان نورانی سعادتی پرواز کند

که زمین دنیا و هر چه در او هست، از ثروت و زیبائی و مال و منالش در برابر آن پست و ناچیز و پلیدی باشد.

دل سپاه و روح فرمانده سپاه در میدان جنگ همیشه متوجه دو نقطه حساس است، پیش روی و پشت سر، و این دو نقطهٔ حساس در اراده و روح آنان حکومت می‌کند، از پیش روی نیروی جنگی دشمن و اراده و شماره سپاه او را می‌نگرد و از پشت‌سر نیروی پشتیبان و سپاه و سلاح خویش را بنظر می‌آورد، این سرباز و فرمانده هدفش دنیا و آسایش مشروع و یا غیرمشروع دنیا است، یا در راه دفاع از حقوق مادی و زندگانی مشروع دنیای خود می‌جنگد و یا برای گرفتن و پایمال نمودن حقوق ملل ضعیفی بزور و گرز و اتم خویش متوسل شده است... در هر دو صورت این فرمانده و سپاه که از روی اکراه و اجبار و یا به اختیار خود بمیدان جنگ رفته روح و دلش در اختیار این پیش و پس ناچیز است، هیچ هستی و سرمایه او جز دنیا و علاقه‌ها و خوشی‌های دنیا ندارد، هر قدر که پشتیبان مادی و سپاه و سلاحش بیش بوده دشمنش ضعیف و اندک باشد شعله امیدی بسیار ضعیف در میان تاریکی‌های مرگی که هر دقیقه و آنی در پیش چشم خویش دیده و از حیات و هستی خود دست می‌شوید در دلش تابیده، با یک دنیا تردید قدمی پیش می‌رود و قدمی بعقب برمی‌گردد، سراپا تردید است، جز متاع پست دنیا سرمایه‌ای ندارد، عبارات گوناگونی هم مانند وجدان و وطن و غرور ملی پس ازملاقات با هیولای تاریک ونکبت‌بار مرگ درنظرش بی‌ارزش شده میبیند که این عبارات تابع زندگی دنیا و خوشیهای دنیاست، با مرگ و نابود شدن زندگی نابود شده معلوم می‌شود که بی‌مغز و بی‌اعتبار و غیرثابت می‌باشد و بنیاد استواری نیست که روحی را در میدان نبرد ثابت قدم و راضی نگهدارد و حقیقت ثابتی نیست که چنگی بدل زده سرباز و فرماندهی را از روی دل بجان بازی و مرگ حاضر نموده خوشنود گرداند.

آری، آری، دنیا در نظر این سرباز و این فرمانده تاریک است و دلیرترین سرباز و فرمانده آنگاه که احتمالات مرگ درنظرش قوی‌تر شده چنگال خونین نبرد بگلوگاه وی نزدیک میشود و دیدار مرگ را نزدیک می‌کند و احساس مرگی را می‌نماید که

تمام لذات دنیا، زن و فرزند و خوشیهای وطن و عواطف و دوستی‌های مادرانه، برادران و خواهران و دوستان همه و همه هستی او را بدست نابودی و فنا می‌سپارد، آنگاه و آن هنگام است که دنیا در نظرش تاریک می‌شود و هستی‌ها و همه دنیا در برابرش مانند دودهای سیاهی که به بالا صعود نموده میبیند که یک پردهٔ سیاهی و ظلمت تیره‌بختی بر زمین و آسمان و بر او و هستی او حکومت می‌کند که نامی جز نیستی و فنا برایش نیست، همین جاست که این سپاه و فرمانده با اینکه قوی‌ترین سربازان و دلیرترین فرماندهان دنیا است، زانویش بلرزه درآمده حس و حرکتی در او نمی‌ماند، سراپا پر از حسرت و غم و اسف گردیده و با یک دنیا حسرت و تیرگی عجیبی بدنیا مینگرد، رنگ صورت و پوست بدنش از حال طبیعی به رنگی بس تیره تبدیل شده و تغییر یافته، رنگی است تابع و مناسب روح لرزان و پر حسرتش و برنگهای دنیا ابداً شباهتی ندارد و جز رنگ مرگ نامی بر آن نهاده نمیشود، رنگ مرگی است که نیستی و فنای خطرناکی را محکم در آغوش گرفته و روی پوست کالبدی نقش بسته که روح آن کالبد یا صاحبش جز دنیا، برای خویش هستی دیگری معتقد نبوده و جز با مواد پست و جیفه‌های دنیا با حقیقتی خوی نگرفته و جز علقه‌های پست دنیا و دنیاپرستی نوری به قلبش نتابیده مرغ افکارش پروبالی نداشته در یک فضای نورانی سعادتی برتر از محیط آلوده دنیا پروازی نکرده شاهین بلند پروازی نبوده است، پشهٔ ضعیف و مگس کثیف بی‌بال و پری بوده که در چاههای عمیق گندآب دنیا در همان چاههای تاریک و در فضای بدبوی آنها مشغول پرواز بوده فضائی جز آن فضا و نسیمی جز آن هوا و غذائی جز آن غذا معتقد نبوده و نغمه دلربائی جز صدای وزوز خویش و آبشار زیبائی جز شروشر لوله‌های آفتابه و آب آلوده آن معتقد نبوده و روحش با مجموعه این کثافت خانه تاریک خو گرفته و بدانجا عاشق شده و آن محیط را زیبا دانسته می‌پرستد، از آنجا دل نمیکند، وقتی کسی‌گاهی به آنجا می‌رود، این مگس بدبخت و پشه کثیف او را مزاحم دیده ناراحت می‌شود و آواز وزوز خویش بلندتر می‌کند و به پروپای آدمی می‌چسبد و مزاحم می‌شود (و شاید او را می‌پرستد چون می‌داند که مشغول افزودن غذای اوست شاید

شاه یا وزیر یا رئیس جمهور باشد و قابل پرستش باشد؛ شاید) و آدم فضله گذار هر چه از خود دفاع نموده می‌خواهد او را دور کند، یا از مستراح کثیف بیرونش نموده از این کثافت و تاریکی و هوای گند آزادش کند و بفضای بزرگ روشن و آسمان نورانی و نسیم‌های دلکش و بوهای دلربای ریاحین و گلهای زیبا و بوهای خوش جانبخش سوقش دهد ممکن نیست؛ پشه کثیف و مگس بدبخت کاملاً هراسان می‌شود یک گامی بطرف در مستراح از هجوم هوا و فشار دست بناچار می‌رود، سپس بلافاصله بطرف چاه عمیق با کمال شتاب هجوم‌آور می‌شود و فضای محبوب خویش را می‌بوسد و میپرستد و شاه و رئیس جمهور خود را هم پرستش نموده! پوزش می‌خواهد و سرمایه و ثروت کثیف خویش را در آن کثافت خانه در میان کثافت‌ها می‌جوید... آری، آری قوی‌ترین سپاهیان و رشیدترین فرماندهان که آثار قدرت و نیرو تنها از وجود آنان صادر شده و توپها و گرزها و اتم‌ها بوسیله آنان بکار می‌رود، در میدان‌های جنگ با کمال تردید قدم می‌نهند... مهیج و محرک اراده آنان بسوی نبرد تنها شعله‌های بسیار ضعیف امید به فتحی است که در برابر طوفانهای شدید یاس و ناامیدی قرار گرفته میدان جنگ و منظره هولناک مرگ و پرتگاه نیستی ظلمانی، دورنما و پیشگاه چشمان پرحسرتشان را تیره و تاریک نمودهٔ بجای شوق حسرت و بجای فرح غم و بجای نورانیت نکبت و تیره‌بختی و بجای ثبات و استقامت تزلزل و ترس سراپای وجودشان را فراگرفته، اراده‌ها و روح آنان را بکلی متوقف ساخته از ترس و اجبار و اکراه قدمی با تردید پیش نهاده، قدمی به پس باز می‌گردند و درهای فتح و پیروزی بکلی برویشان بسته است و چنانچه اتفاقاً هم فتح ضعیفی برایشان با هزاران تزلزل و ناراحتی پیش آید، از آنروست که روح دشمنان بیشتر تزلزل داشته تردید و ناامیدی و یاسشان بیش از اینان بوده و خودبخود شکسته‌اند نه اینست که این دشمن‌قوی‌تر فاتح‌شده است، پس این فتح ضعیف باعتبار شکست‌روحی و ورشکستگی بیشتر فزون‌تر آن دشمن بیچاره بوده است و پیش از ظهور آثار شکست از سپاه دشمن هر دو مردد و ترسان و لرزان بودند، پس از ظهور هم باز هر دو ترسان و مردد بودند منتهی ترس و تزلزل آن یک بیش از این دیگری شده و این یک شعله ضعیف امیدش بفتح ضعیف و

بقاء زندگی خود از نظر مشاهده آثار ضعف دشمن بیشتر شد و بزیر اراده لنگ او بادی انداخت و عجوزآسا تکانی داد و بر اجساد دشمن شکست خورده یا روح مرده با حالت نیم مرده سوار گردید و گمان کرد فاتح است! باد غرور و نفخه جهل در گلو انداخت و سبیلش بتابید...

پس آیا کدام سرباز و فرمانده حقیقتاً حاضر است که جان شیرین و حیات دنیا را در معرض فنا گذارده، با کمال شیرینی با جان شیرین خویش بازی کند و بفتح قطعی صددرصد امیدوار بوده اراده‌اش کاملاً نیرومند و شکست‌ناپذیر باشد و همیشه با یکدنیا ثبات قدمهای قوی بی‌تردیدی در میدان جنگ گذارد و پرچم پیروزی قطعی و فتوحات حتمی را در میدان‌های بزرگ افتخار با کمال سرافرازی برافرازد؟ کدام سرباز و کدام فرمانده؟ همان سرباز و فرماندهی که در زیر سایه پرچم با عظمت اسلام تربیت شده روحش بمعارف اسلام آشنا و پرورده باشد، آری این سرباز و این فرمانده، آری همان سرباز و فرماندهی که از اوان طفولیت روح و دلش بمعارف اسلام آشنا شده در دامان مادری مسلمان پرورش یافت، دارای دلی آرام و قلبی قوی گردید، از تمام لذائذ دنیا با آرامش قلب که اساس آسایش است، استفاده نموده و لذت برد و در عین حال به پستی دنیا و لذات آن واقف بود، روحش در اثر تابش نور معارف اسلام و عمل بدستورات نورانی اسلام از نظر ذکر خدا و خداپرستی و پروردن عشق خدا و محمد و آل‌محمد و قرآن و معارف آن و دوستی حقایق و توجه بحقیقت پروبال نیرومند و همت بلندی یافته دل از کثافات دنیا و دنیاپرستی‌ها بکند و بسوی آسمان نورانی سعادتی که از دسترس بشر مادی و ماده‌پرستی که در گل و لای لجن‌زار دنیا فرو رفته است، میلیونها فرسنگ دور می‌باشد پرواز نموده، حقایق نورانی ثابتی پدید و لذاتی شیرین و روح‌پرور از تماس با آن حقایق و پرواز در آن فضای نورانی بچشید، لذت و آسایش دنیا و مطامع پست دنیا در نظرش خوار و دنیاپرستان نابینا خوارتر گردید و بر دنیا و دنیاطلبانی که چنگال‌های طمع در کمون کثافات دنیا فرو برده‌اند لبخندهای شیرینی از روی تمسخر و نیز از روی ترحم بزند...

آری این سرباز و این فرمانده، دلش آرام است و روحش نورانی و فکرش منور

بوده و از مزایای زندگی و آفرینش با دلی آرام و فکری منور و روحی نورانی بخوبی و بیش از همه کسی بهره می‌برد و متلذذ می‌شود و در عین حال به پستی و موهوم و موقت بودن آن کاملاً پی‌برده روحش در آسمان نورانی سعادت پرواز نموده و عاشق آن فضای پر از حقیقت و نور گردیده، دلش بکلی از این محیط پست کنده شده و مرگ و فتح و هر جنبشی را هم بدست توانای خدای خود می‌داند و می‌داند خدای توانای جهان پشتیبان او است و فتح را در کشتن و هم در کشته شدن در راه خدا می‌داند و سعادت شهادت را بالاتر از هر سعادتی می‌داند و آخرین آرزویش اینست که بدین سعادت فائز گردیده از علائق پست دنیا آسوده شود و بآسمان بلند سعادت نورانی حق پرواز کند.

پس این سرباز و این فرمانده امیدش بفتح عزیز و نورانی و سعادت ابدی قطعی است هر قدمی که به میدان جنگ پیشتر می‌رود خوشنودتر و فرحناک‌تر گردیده رنگ چهره و رویش زیباتر و گلگون‌تر می‌شود، ثباتش بیشتر قدمش ثابت و اراده‌اش نیرومندتر می‌شود، تزلزل و ترس و لرز که هر دلی داراست در کتاب قاموس دل او یافت نمی‌شود، او شجاعت مجسم و مجسمه شجاعت است و شجاعت جز با وجود او و اراده قوی جز با دل و روح او شناخته و مجسم نمی‌گردد.

پس این سرباز و این فرمانده، آری این سرباز و این فرمانده **فاتح و فاتح و فاتح** است و برای همیشه فاتح است... فتوحات پی‌درپی و بیسابقه معجزه‌آسای سربازان اسلام و خوشنودیها و سرورهای شگفت‌انگیز و گلگون شدن روی و زیبا شدن چهره آنان هر آن و دقیقه‌ای که آتش جنگ شعله‌ورتر شده خطر مرگ بیشتر میشد و بی‌اعتنائی آنان بکثرت دشمن و سلاح نیرومندش و وصایای آنان در هنگام مرگ که وصیتی و آرزوئی جز برافراشتن پرچم مقدس اسلام نداشتند، برای درک این حقیقت علمی ثابت شاهدی صادق و گواهی نیکو است. و مسلمین امروز جهان به یمن‌ابرکات سیاستهای شوم از معارف اسلام بکلی دور گردیده، قلوبشان از نور عشق و ایمان تهی شده از مزایای پرنور حقایق اسلام محروم مانده‌اند. اینان علاقمندان به اسلامند، مسلمان نیستند، **ولاتهنوا ولاتحز نواوانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین** خدای عزیز

می‌فرماید: سست و محزون نگردید، شما از همه برترید چنانچهٔ مؤمن باشید.

آری اینان علاقمندان به اسلامند و در میان آنان هنوز مسلمانان بیدار و با حقیقتی یافت می‌شوند که یک تنه با اساس سیاستهای شوم می‌جنگند و باکمال عزت و فتح جانبازی می‌کنند. مرحوم **حاج شیخ فضل‌الله نوری و مرحوم سیدحسن مدرس و مرحوم آیةالله قمی و مرحوم سیدحسین امامی شهید معظم جوان**؛ شهداء عزیز اسلام، نمونه‌های بارزی بودند و اینک که بیاری خدای عزیز ابرهای سیاه از روی آسمان حقایق نورانی اسلام کم‌کم محو گردیده بر صفحات قلوب ما **فرزندان اسلام** تابیده و می‌تابد و صفوفی جوان و پولادین با قوی‌ترین اراده‌های شکست‌ناپذیر تشکیل داده‌ایم و بیاری **خدای توانا** مقتدریم و بزرگترین آرزویمان نیل بسعادت شهادت و پرواز در آسمان حقایق بوده این آرزو را در دل می‌پروریم تاکی از فراق و هجران شهداء عزیز اسلام و هزاران مانند مرحوم مدرس و امامی شهید، رهائی یافته در آسمان بهشت برین با آن عزیزان همراز و هم‌آواز و دمساز گردیده در مسیر نورانی عشق و حقیقت پرواز کنیم. **پس بیاری خدای توانا، ما فرزندان اسلام فداکار و مقتدریم و سعادت و جانبازی در راه خدا آرزوی ماست و اصلاحات عمومی مملکت اسلامی ایران و برکندن ریشه‌های فاسد ظلم و جنایت کار ماست و بیاری خدای توانا، بزودی ریشه‌های فاسد کفر و ظلم را می‌کنیم و بنیادهای پاک ایمان و عدالت را محکم می‌کنیم** (انشاءالله الرحمن):

یادی از شهید

سلام پرمهر ما بروح یک فرزند فدائی اسلام و نمونه تازه‌ای از تربیت نورانی و روح زنده فرزندان اسلام شهید معظم حضرت سیدحسین امامی عرضه باد.

سلام پرمهر مابرتو،ای‌گل زیبای بهشت شهادت، و ای ذخیرهٔ عزیز آل‌محمد(ص) و فرزند شهید زهراء، و ای یادگار حضرت حسین بن علی علیه‌السلام، روزهای دوران بیست و پنج سالهٔ زندگی نورانیت همه با مجاهدات و فداکاری‌های شکست‌ناپذیری در راه خدا و اسلام و قرآن طی شد و بطوریکه برادران تو می‌دانند و جهان علم و

دانش هم از آخرین میدان فداکاری تو کشف کرد همیشه پشتیبان بینوایان و یار مظلومان بوده، سخنی جز براستی و حق نمی‌گفتی، در برادری و رفاقت با عاطفه و صمیمی و پابرجا بودی، عقیده‌و ایمانت پاک‌بود و بخلاف عقیده‌ات سخنی نمی‌گفتی و تاب شنیدن سخنی ناحق و دیدن ستمی ناروا بر مظلومی بینوا نداشته، همیشه مدافع از حق و مظلوم و بینوا بودی، بلند پرواز و عالی نظر بودی، به ثروت و مال و منال و ریاست دنیا و شهرت و تظاهرات بی‌مغز اعتنائی نداشتی و ثروت و سرمایه خود را بهر اندازه که بود، در راه خدا و دستگیری بینوایان صرف و بذل می‌نمودی، همیشه چون سایر برادرانت در زیر پرچم مقدس اسلام در جانبازیها و فداکاریها و شهادت در راه خدا پیش‌قدم بودی تاگوی سبقت از همه برادرانت ربودی و بزرگترین ضربت را به پیکر شوم سیاستهای پلید دشمنان اسلام و ملت مسلمان ایران با یکدنیا شجاعت نواختی و چرخهای سیاست شومشان را بکلی لنگ کرده مانع اجراء نقشه‌های کثیف خانمانسوزشان شدی. و با خون پاکت ریشه‌های پاک درخت عزیز اسلام را آبیاری و مشروب نموده چراغ نورانی اسلام را برافروختی. و صفحات روشنی در تاریخ اسلام بازنمودی، و آبروی مسلمین راکه در اثر بی‌ایمانی ننگین شده بودند، رونقی داده مایه سربلندی و جوشش خونهای پاک عشق اسلام و قرآن در عروق مسلمین زندهٔ عالم شدی، وسند نابودی دشمنان رذل اسلام را قطعی و محکم نمودی.

ای فرزند شهید زهراء! تو در آسمان شهادت اختر فروزانی شدی و در صف نورانی شهداء عزیز عاشورا قرار گرفته، بزرگترین آثار شهامت و ثبات قدم را از خود بروز دادی و فضای دنیای عقل و دانش را پر از شگفت نموده تاریخ شهداء عاشورا را مجسم نموده و تجدید کردی. و اسرار نورانی فتوحات معجزه‌آسای اسلام را بیاد آورده بیان کردی، و عظمت تربیت مدرسه اسلام را متذکر شدی و فضای تاریک دنیا را با اشعه پاک فداکاری و ایمان و دلاوری خود پر از نور و ایمان و دلاوری نمودی و دلهای پژمرده فرزندان اسلام را نیرومند و دلاور کردی، عظمت اسلام و روح برادران مسلمان خود را از دریچه وجود نورانیت بدنیا نشان داده، دیدگاه عمومی جهان را خیره نمودی. قلوب دشمنان اسلام را پر از ترس نموده اراده‌های آنها را شکست

قطعی دادی، و خونهای انتقام برادران مسلمانت را بیش از پیش بـجوش آوردی، و عملاً نشان دادی که هیچ سپاهی و نیروئی، یارای جنگ با فرزندان اسلام نداشـته و دشمنان اسلام را جز شکست قطعی نصیبی نیست.

ای شهید عزیز راه خدا و عظمت قرآن! پای منطق‌های چوبین اصطلاحات علمی را در آن دقائقی که بچوبه دار شهادت نزدیک میشدی، با صوت جان‌پرور و مهیج و عالمگیر قرانت، لنگ کردی وجهان علم و دانش را مبهوت کرده در وادی شگفت و حیرت، جهانی را سرگردان نمودی؛ و ما هم به تحیر و شگفت عمومی مهجورین از معارف اسلام و دور افتادگان از آسمان بلند علوم نورانی قرآن، حق می‌دهیم، زیرا که منظر آسمان بلند جولانگاه روح تو را ندیده و از حقایق نورانی آنجا و نهایت پستی و ناچیزی دنیا در برابر آن خبری نداشته، بی‌خبرانی بگل واماندگانند. پروبال شاهین روح تو را هم ندیده که چگونه مهیای پرواز و آزاد شدن از بند دنیای کثیف مادی بـاوج حقیقت شاهی و سعادت بوده و برای مانند تو و برادرانت بسر بردن در ویرانه زندان دنیای پست، مشکل است نه شهادت در راه خدا که سعادتی بلند و نهائی است و از آن برتر پایگاهی نیست.

آری ای فرزند عزیز اسلام! رفتی و روح خویش را آزاد کردی، و بـرادرانت را بیتاب نمودی، اینک هر یک می‌شتابند که نوبت انجام وظیفه بدیشان رسیده روحشان بیاری خدای عزیز، بتو ملحق شود. سلام پرسوز و مهر ما فرزندان اسلام بروح مقدس تو ای شهید جوان و ای شاهین آسمان بهشت عرضه باد تا مگر بیاری خـدای عـزیز بزودی پس از نابود کردن ریشه‌های دشمنان اسلام و محکم کردن بـنیاد حکـومت قرآن، بتو ملحق شویم.

مطلوب حقیقی بشر

مطلوب حقیقی بشر حقیقتی است که آن راگم کرده، همه جا آن را پی‌جویی می‌کند و نمی‌رسد زیرا همه چیز را با مطلوبش اشتباه می‌کند.

هستی‌ها و آفریده‌های جهان همه با هم ارتباطات دقیقی دارند و همه در هم مؤثرند و سازمان هر یک بر قانونی نهاده است که آن قانون حافظ ارتباطات قانونی صحیح و مفید هستی‌ها با هم بوده و مانع ارتباطات غلط و غیرقانونی مضر می‌باشد و در این خط سیر دقیق، هستی‌ها را به نتیجه‌های نهائی و بزرگترین مقصود آفرینش آفریده‌ها می‌رساند.

قانون سازمانی ماهیها بر این نهاده است که در آب زندگی کنند و بایستی این قانون در آنها عملی باشد تا ارتباط صحیح آنها با آب محفوظ بوده بمقصود آفرینش خویش برسند و چنانچه ماهیها از مسیر قانونی سازمانی تجاوزی نموده یک قدم به ساحل دریا و خشکی روند از مسیر خود باز مانده می‌میرند و نیز اگر آب گوارای سازمانی مسموم گردد و به قانون سازمانی آب دست بخورد، باز ماهی با زندگی در آب مسموم از مسیر قانونی سازمانی قهراً یا اختیاراً بیرون رفته از سیر خود باز می‌ماند و می‌میرد.

سازمان گیاه‌ها براینست که پایهٔ و ریشه آنها در خاک نهاده شود و شاخه‌های آنها در فضای آزاد باشد. اینک چنانچه ریشه و شاخه درختی هر دو در فضای آزاد قرار گیرد و یا شاخه و ریشه هر دو در زیر خاک پنهان شود، از مسیر قانونی خود بیرون

رفته است و بکلی خشک و نابود شده بمیوه و مقصود آفرینشش نمی‌رسد و یا خودبخود شاخه آن از زیر خاک درآمده در مسیر قانون سازمانی خود سیر می‌کند و بمیوه و مقصود آفرینش خویش می‌رسد.

قانون سازمانی درخت خرما بر این نهاده است که در هوای گرم خرماخیز عمل آید و چنانچه در نقاط سردسیر کاشته شود، از مسیر قانون سازمانی خویش تجاوز کرده از بین می‌رود و بمیوه و مقصود آفرینش خود نمی‌رسد، و تمام هستیها و آفریده‌ها محتاج باجراء قانون سازمانی بوده همان را دوست می‌دارند و همان را می‌جویند و مطلوبشان همان است و در این خط سیر قانون سازمانی یک احتیاجات و مقصودهای کوچک ابتدائی دارند و از این مقصودهای مقدماتی یک مقصود بزرگ نهائی را می‌جویند و بسوی آن سیر می‌کنند تا برسند. قانون سازمان ریشهٔ درخت محتاج به آب است و همان را دوست می‌دارد و در کمون خاک می‌رود و آن را می‌جوید و از درون خاک سر برآورده بسوی فضای آزاد و بدنبال آب و هوا که مقصود ابتدائی و مطلوب مقدماتی او است، می‌رود و از این دو مقصود کوچک ابتدائی مطلوب بزرگ و مقصود نهائی خود میوه و گل و ثمر راکه بیشتر دوست می‌دارد، می‌جوید و به سوی آن سیر می‌کند تا برسد و آسوده شود و در منتهای سیر خود که در سر درخت و شاخه‌های درخت است، میوهٔ خود را ببار آورد و بدان برسد...

آری تمام هستیها و آفریده‌ها و موجودات کوچک و بزرگ از ذرات جاندار یا بی‌جانی که کوچکترین جرائم و میکروبهای ذره‌بینی هستند ـ و بشر با وسائل علمی خود بیافتن آنها موفق نشده ـ تا بزرگترین موجودات و آفریده‌ها، سازمان همه آنها بر قانونی نهاده شده که بایستی در مسیر آن قانون سیر کنند تا ارتباطات همه با هم قانونی و مفید بوده از سیر خود بازنمانند و بمقصودهای کوچک ابتدائی و بمقصود بزرگ و مطلوب نهائی آفرینش خود برسند...

و جهان عقل و دانش تا آنجاکه توانائی دقت و بررسی در سازمان موجودات داشته‌باشد، می‌بیند که حقیقت امر همین است و چنانچه رعایت حفظ ارتباطات قانونی مفید موجودات با هم نشده و از مسیر قانونی خود تجاوزی کنند، لنگ می‌شوند و یا

بکلی از سیر باز می‌مانند و بمقصودهای کوچک مقدماتی و مقصود بزرگ و نهائی آفرینش خود هرگز نخواهند رسید. آیا بشر هم وجود دارد و در زمرهٔ موجودات و هستیها و آفریده‌ها است؟

و آیا او هم با سایر هستیها ارتباطات قانونی دارد و سازمانش بر قانون سازمانی نهاده است و بایستی در مسیر قانون سازمانی خویش سیر کند تا بمقصودهای کوچک ابتدائی و مقصود بزرگ نهائی آفرینش خود برسد؟ آری چنین است، قانون سازمان نطفه بشر بر آن نهاده است که در میان خون بسته نشود و چنانچه زناشوئی در هنگام قاعدگی و خون ریزش زنان واقع شود،در روح وجسم و اخلاق فرزند مولود آن نطفه و آن زناشوئی زشتیها و زیانهائی پدید می‌آورد و او را از سیر قانونی خویش از نظر کالبد و روح و اخلاق باز می‌دارد و ناقص و مریض و جنایتکار ببار می‌آورد. کودک باید پس از بدنیا آمدن دو سال کامل از شیر آمادهٔ پستان مادر بنوشد زیرا کمتر یا زیادترش برای او زیان‌آور است. از شیر پستان مادر خود بنوشد زیرا تمام مواد غذائی مناسب با مزاج کوچک و ضعیف او را قانون سازمانی مادر در آن تهیه کرده است، چیز دیگری نخورد، زیرا برای او زیان‌آور است. شیر حیوان و شیرهای ساختگی هم ننوشد زیرا در روح و جسم او ایجاد فساد و زیان نموده به خوی حیوانی نزدیکش می‌کند و از مسیر قانون سازمان انسانی بازش می‌دارد، روحش محتاج تکیه‌گاهی است، مادر می‌خواهد پس از یک دوره زندگی، می‌بیند مادر ضعیف است توانائی تکیه‌گاه شدن را ندارد، در مشکلات کوچه و بازار تکیه‌گاه بزرگتری برای آرامش روحش می‌خواهد و او پدر است، پس از چندی پدر و دیگران نیز عاجزند و در شدائد، بشری نمی‌تواند تکیه‌گاهی بشود. محتاج تکیه‌گاه بزرگ و توانائی است که در همه چیز مؤثر بوده و در تمام مشکلات تکیه‌گاه روحش بوده و آرامش کند والا با تزلزل روح از مسیر قانون سازمانی بیرون رفته بمقصود نهائی نمی‌رسد و آن تکیه‌گاه خدای توانا و آفریننده اوست.

آری، آری، از اوان کودکی همان را می‌خواهد و آن را با مادر و پدر و دیگران اشتباه می‌کند و تا بدان نرسد سرگردان و متزلزل است و از مسیر قانون سازمانی و

مقصود نهائی آفرینش منحرف است. آری، آری، بایستی در مسیر قانون سازمانی خویش سیر کند، بایستی گوشت خوک و عرق و شراب و الکل و خون و میته و آنچه که برخلاف قانون سازمانی اوست نخورد، زیرا که روح و جسم و عقلش پلید شده و از مسیر قانون سازمانی و مقصودهای کوچک و مقصود بزرگ نهائی خود بیرون رفته بیچاره و سرگردان می‌شود. بایستی شبها بزیر درختان نخوابد زیرا هوای مسموم شبانگاه درخت او را مسموم نموده زیانش می‌رساند و نیز در روزها زیر درخت گردو نخوابد زیرا هوای مسموم گردو او را شب و روز زیان می‌رساند (شب خوابیدن زیر درخت و شب و روز در زیر سایه درخت گردو، مکروه است).

بشر گرسنه است غذا می‌خواهد، سلامت روح و جسم هم می‌خواهد، آرامش روح و تکیه‌گاه روحی هم می‌خواهد، یک مقصود بزرگی را هم می‌جوید سرگردان است، چه کند؟... بایستی غذا بخورد اما مطابق قانون سازمانی خود، تا سلامت روح و جسمش مصون باشد و از سیر خود بازنماند.

و بایستی خدای را بشناسد و نماز بخواند و بیاد او باشد، تا تکیه‌گاه روحی داشته دلش قوی و روحش آرام باشد و از سیر قانونی خود باز نماند و در مسیر عبادت و خداشناسی، نوری میبیند حس می‌کند که آنرا بیش از همه چیز دوست می‌دارد، گویا مقصود نهائی او است، از سرگردانی نجات می‌یابد. آرام و خرامان و سلامت بسوی او سیر می‌کند و از حیرت و سرگردانی نجات می‌یابد، آیا برای نجات از گمراهی و سرگردانی و سیر در مسیر قانون سازمانی چه کنیم؟!

قانون سازمانی در کجا است و از کجا بدست آریم؟. از همانجا که زناشوئی در هنگام قاعدگی زنانه و خوابیدن شب در زیر درختان و خفتن روز و شب در زیر درخت گردو و خوردن خوک و عرق و الکل و خون و میته را مکروه و حرام نموده و معارف خدای آفرینش و نماز و عبادت را تعلیم فرموده... همانجا و همان منبع، قانون سازمانی بشر همانجاست. همان قانون که بشر را در مسیر قانون سازمان خویش حرکت داده در هنگام بلوغ و آنگاه که زن محتاج به مرد و مرد محتاج به زن می‌شود بمرد گفته زنی به اختیار و رضای خود انتخاب کن و به زن نیز گفته مردی به اختیار و و رضای خویش بپذیر تا افکارت از مسیر طبیعی بیرون نرفته دیوانه نشوی و در کوچه

و بازار گرسنه و سرگردان و پریشان، زن و مرد بدنبال هم نیفتد و از گرسنگی حس شهوت بستوه نیائید و رسوا نشوید و از مسیر قانونی سازمانی و راه راست و مقصود نهائی آفرینش گمراه و منحرف نگردید.

زیان‌های برخی محرمات اسلام و مصالح و سودهای اوامر اسلام را بشر پس از هزاران سال پیمودن وادی تجربه کشف کرد و فهمید که این قانون، قانون سازمانی بشر است و قانونی است که از دسترس فکر و اندیشه و تجربیات ناقص بشر فرسنگها دور بوده، قانونی است که خدای آفرینندهٔ هستی نهاده است. آری همان قانونی که آفرینندهٔ جهان و هستی‌ها ارتباطات دقیق تمام هستی‌ها را با سازمان و مقصودهای کوچک ابتدائی و مقصود بزرگ و نهائی آفرینش بشر درنظر گرفته و سازمان بشر را بر آن نهاده و بشر بایستی در مسیر همان قانون سازمانی خود با «اسلام» سیر کند تا از سرگردانی نجات یابد و آسوده شود، بمقصودهای کوچک ابتدائی خود رسیده در مسیر مقصود بزرگ و مطلوب نهائی سیر کند و از این گرداب اشتباه و سرگردانی خطرناک نجات یابد، **فطرت الله التی فطر الناس علیها لاتبدیل لخلق‌الله ذالک الدین القیّم**، سازمان الهی همان سازمانی که بشر را بروی آن آفریده و آفرینش خدای جهان تغییرپذیر نبود.

این همان دین استوار و همان اسلام است که سلامت روح و جسم و احتیاجات بشر را تأمین نموده و کمال آسایش که مطلوب ابتدائی **بشر بوده و از مجموعه همین‌ها پدید می‌آید و بشر در وادی تاریک گمراهی بدنبال آن می‌رود و نمی‌رسد، در مسیر نورانی دین حق آن را می‌یابد و آرام و خرامان و آسوده در مسیر مقصود نهائی آفرینش بشر که بشر ازکمون جهان و زندگی آن را می‌جوید او را سوق می‌دهد.**

***

حکومت حق همیشه نافذ و استوار بوده و هیچ نیرویی را در برابر آن تاب مقاومت نبوده نابود می‌شود و نیرویی جز نیروی حق نیرومند نیست.

چرخهای آفرینش، اختران شب‌افروز، خورشید و ماه و زمین، جریان پیوسته آب

و باد و باران، گردش فصول گوناگون، سال و ماه و درختان و گیاهها و آمد و شد شب و روز، توالد و تناسل و تکامل حیوانات بری و بحری و طیور و فرزندان‌بشر، هیچ یک و هیچیک، حق کوچک‌ترین تجاوزی از مسیر قانون سازمان طبیعی خود نداشته و نخواهند داشت و چنانچه یکی از اینها قدمی از مسیر قانون سازمان طبیعی خود منحرف شده بیرون رود، قطعاً و بدون شک بهمان اندازه ناقص و لنگ شده و یا بکلی نابود شده از سیر تکامل طبیعی خود در مسیر قانون سازمانش باز می‌ماند، و آن موجود و آفریده‌ای قابل بقاء و سیر تکامل است که آنی گامی از مسیر قانون سازمانش منحرف نشود، تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است.

و نیز کوچکترین تجاوز فرزندان بشر از مسیر قانون سازمانی آفرینش خویش بدست نیستی و باد فنایشان سپرده از سیر تکامل و نیل بمقصود نهائی بکلی بازشان می‌دارد، تجاوز از حدود زناشوئی و مرز قانونی نوامیس و ارتکاب زنا، هزاران هزار زن و مرد را دچار هجوم و سیل خانمانسوز امراض کوفت و سیفلیس نموده سدی خطرناک در برابر تولید نسل می‌گردد، زنان و مردان نجیب جامعه را سلب نجابت و از هم جدا نموده در کوچه و بازار دیوانه‌وار بدنبال هم می‌اندازد. تجاوز از حد قانونی آشامیدنی‌ها و نوشیدن مشروبات الکلی همه را مریض و جنون خمری را عمومی نموده، افکار منظم را مختل گردانیده و سیل جنون، همه را بدست نیستی می‌سپارد. رباخواری و بانکهای رباخواری و دنیاپرستی همه را گرسنه و فقیر و دشمن اغنیاء و اغنیاء را دشمن فقراء نموده همگی بخون هم تشنه می‌شوند و نسبت بیکدیگر سبع و درنده و وحشی و در انتظار و کمین پاره کردن همند. جنگهای خونین خطرناکی درنده صفت و بدتر از هر درنده‌ای جامعه را تهدید بفنا می‌کند. همه چنگال‌های خود را بوسیله بمب‌های اتم و توپ‌ها و گلوله‌ها و وسائل جنگی رنگ برنگ برای پاره کردن هم در راه شکم و طعمه و شهوت تیز نموده دندانهای خویش را سوهان می‌کنند!. با خوردن گوشتهای فاسد خوک و کثافات غیرقانونی دیگر نیز بر خوی درندگی خویش افزوده در پشت رادیوهای دنیا نعره می‌کشند و عوعوکنان، مانند

سگانی که در اطراف مردارند، یکدیگر را به نیستی و ربودن طعمه‌ها از دهان‌های هم، تهدید می‌کنند.

آری، آری، فرزندان بشر و هر آفریده‌ای که از حد قانون‌های سازمانی و دین فطری اسلام و حکومت حق که در همه جا و هر چیز نافذ است، تجاوز کند روزگارش سیاه گردیده و نابود می‌شود و هیچ نیروئی و آفریده‌ای را توانائی مقاومت در برابر دین فطرت وقانون سازمانی و حکومت حق نبوده، نابود می‌شود و تنها دین فطری و حکومت حق و راهروان مسیر حکومت حق و دین فطری اسلام و قانون سازمانی باقی و قابل بقاء و نافذ خواهند بود و نیروئی بجز نیروی حق، نیرومند نبوده و نیرو نیست.

***

جنگهای بشر و دول بزرگ سراسر ناشی از گمراهی و جهل می‌باشد و جنگهای اسلام به فرمان خدای جهان و برای هدایت و نجات بشر بوده و خواهد بود.

تمام جنگهای بشر و دول بزرگ کنونی همیشه و همیشه، برای جلب منافع مادی و نیل بمطامع مادی و دفاع از حقوق مادی می‌باشد...

خونریزیهای عمومی این جنگها در راه شهوات دنیای پست، گوشت و روغن و نفت و پوست و خوراک و پوشاک و مسکن می‌باشد.

آیا بشر متمدن و مترقی کنونی هنوز نمی‌تواند هر یک، با برادران خود تفاهم نموده منافع مشترک مادی جهان را که خدای جهان آفرین به تساوی و یکسان در اختیار همه افراد بشر نهاده است، میان هم تقسیم کنند؟ و بزور و قلدری متوسل نشده و برای علف و آذوقه و گوشت و روغن و نفت یکدیگر را پاره نکنند؟ و این همه شعله‌های خطرناک از مهد تمدن بشر زبانه نکشد؟ و وحوش درندهٔ بیشه‌ها و جنگلها را نسبت باشرف مخلوقات بدبین ننمایند؟ و همیشه بوسیلهٔ رادیوها مانند خرسها و خوکها بیکدیگر حمله‌ور نشده خروپف و غرش نکنند؟ و یکدیگر را مثل سگانی که گرداگرد مرداری راگرفته‌اند با خرخر خود تهدید نکنند؟ آیا هنوز این بشر متمدن و خردمند از

لجن‌زار جهل نجات نیافته؟ آیا هنوز گمراه است؟

آری گمراه است زیرا از مسیر قانون سازمان و مقصود نهائی آفرینش بیرون و منحرف شده و در وادی نادانی کوس ترقی و تمدن می‌نوازد و دو اسبه در مسیر درندگان و وحوش بطوری می‌تازد که وحوش و درندگان را از همدوشی با این درندهٔ متمدن عار آید و انصاف هم این است که حق با آنهاست.

آیا جنگهای اسلام بدین منوال و چنین بوده؟ آیا سزاوار است که هر دو را یک نام نهیم و در طراز هم قرار دهیم؟..

جنگهای مقدسی که سردار دلیر و پیشوای رشید سپاهش حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام با آن شجاعت شگفت‌انگیز شمشیر زند و اسب پیروزی با یکدنیا قدرت و شجاعت در میدان دشمن بتازد و بکشد و در همان حال، اشکهای پرسوز محبت از دیدگان پاکش سرازیر شده بر روی زره و لباس جنگش بریزد و چهره و حالش، شاهد سوز دل پاک و اندوه درون نورانی او بر گمراهی و جهل دشمن بوده بسوزد و بگرید بر اینکه از طرف خدای مهربان مأمور و ناچار است که عضو فاسد بشر را طبیبانه قطع نموده امراض مهلک‌عمومی را شفاءبخشد وبسرمنزل سعادتش برساند. آیا این سپاه و لشگر و فرماندهی که آخرین آرزوی فرد فردشان کشته شدن در راه خدا و نیل به سعادت شهادت باشد، معقول و ممکن است که برای دنیا و ثروت ناچیز و حطام پست دنیا بجنگند، آیا شدنی است؟ سپاه و فرماندهی که پیش از جنگ راه نجات و معارف نورانی اسلام را بدشمن ارائه داده بگویند که با عقل خدا داد خود بسنجید و بپذیرید. آنگاه برادران عزیز ما بوده در منافع و عظمت ما مشترکید و ما در سختی‌ها و مشکلات برادروار پشتیبان شما خواهیم بود و پذیرفتن دین مقدس خدا هم برای ما نفعی جز هدایت و نجات شما در دنیا و آخرت ندارد، و پس از جنگ و شکست حتمی دشمن و فتح و پیروزی قطعی، سپاه فاتح اسلام بطوری پناه و پشتیبانی جان و مال و ناموس شکست خوردگان بودند که هیچ بیننده و ناظری در خاطرش خطور نمی‌کرد که سپاه و فرماندهی فاتحند، بلکه پدرانی و برادرانی مهربان و نگهبانان وچوپانان پرمهر آنانند، اعلیحضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام رادمرد بزرگ عالم

بفرماندار منصوب خویش **مالک‌اشتر** که بر مصر گشوده شده و شکست خورده سپاه اسلام‌ولایت یافته بود در فرمان معروفش می‌گوید: با برادران مصری خود چنان کن که با برادران مسلمانت می‌کنی،زیرا که‌ریشه‌های ما و آنان هم بیک بنیاد پیوسته بوده همه از یک پدر و مادریم، پدرمان آدم و مادرمان حوا است.

آری، جنگهای اسلام برای بهوش آوردن بشر دیوانه و مستی بوده که منطق و عقل را از دست داده و شتابان به سوی پرتگاه بدبختی دنیا و جهنم و عذاب آخرت می‌تازد و بامنطق و برهان و چراغ بیدار و بینا نشده، چاره‌ای جز قطع عضو فاسد و تسلیم کردن او، برای بهوش آوردن و نجات دادنش نیست.

آری جنگهای اسلام بفرمان خدای جهان و برای هدایت و نجات بشر بوده و خواهد بود.

***

نقشهٔ شوم زیر پردهٔ جنگ ایران و سایر ملل اسلامی با روسیه در راه شهوات انگلستان و آمریکا صلاح مسلمانان نبوده و ماکوس بیدارباش را برای حفظ نوامیس اسلام و ملل اسلامی می‌نوازیم و به یاری خدای جهان حدود مسلمین را حراست می‌کنیم.

رجال اسب تاز، حکومت دنیا پرست انگلستان و امریکا و روسیه (که حالشان بکلی از ملت بیچاره انگلستان و امریکا و روسیه جداست و دلشان بر ملتشان نمی‌سوزد و چنانچه خدمتی هم کنند، نه برای ملت بلکه برای اینست که مجموع منافع آن عاید خودشان می‌شود) برای اغراض پستی، دیریست که با ما هم دشمنی یافته و برای ملت مسلمان ایران و سایر ملل اسلامی نقشه شومی یافته‌اند. همان رجال مذکور آمریکا و انگلستان (نه ملت بیچاره روسیه) احساس خطر می‌کنند و برای ملل اسلامی و کشور اسلامی ایران از راه دلسوزی‌های فریبنده اسلحه‌های فراوانی می‌فرستند و ملت مسلمان ایران راکاملاً مقروض و مدیون خود کرده و خانه ملت مسلمان ایران را بگرو کشیده تا کی به بازار حراج کشیده شود و مسلمانانی راکه در سخت‌ترین هجوم‌ها در اثر تزریقات سیاسی کثیف و ضعف ایمان از دین و ناموس و وطن خود

دفاع نکردند و ضروریات دین را زیر پای شهوت و ضعف ایمان نهادند، کم‌کم بوسیله برخی جرائد گوناگون متوجه قانون مقدس دفاع اسلام نموده روسیه را هم کیش‌کیش! می‌کنند و می‌گویند در فلان مرز فلان تجاوز شد و در فلان جا سپاه مرزی روسیه بحدود ایران حمله‌ور گردید (مانند جیب‌برهای تربیت شده حکومت خائن موجود که وقتی می‌خواهند جیب بدبختی را بزنند، یک تنه‌ای باو می‌زنند و فریاد می‌کنند چرا تنه میزنی؟ مگر آدم نیستی و کم‌کم بهانه دعوائی بدست آورده بهمدستی جیب‌برهای دیگر، جیب بابای بدبخت را می‌زنند و فرار می‌کنند) بدروغ و خدعه پی بهانه‌جوئی از کشور روسیه گردیده و در عین حال آخرین آثار ضعیف ایمان مسلمانان را بنام حراست ناموس و حفظ وطن از دست رفته تحریک می‌کنند، تا مگر جنگ خونینی واقع شده آقایان روزنامه‌نگاران مذکور و رجال خائن حکومت با سندهای بانکی پیش‌فروش وطن، به کاخهای آمریکا و انگلستان فرار نموده ناموس اسلام را به زیر دست و پای ملت نادان و بدبخت روسیه اندازند، آنگاه ز هر طرف که شود کشته، سود انگلستان و نفت و نفع امریکا و جنابان آقایان است...

کشور روسیه هم ظاهراً با همه نادانی بکار خویشتن عاقل شده مطلب را احساس نموده و بهانه‌جوئیهای آقایان را زیر سبیل رد می‌کند و به روی خودش نیاورده همیشه داد از صلح می‌زند! خود و ملت خود را طرفدار جدی صلح معرفی می‌کند و حق هم با او است. خوبست که فریب نخورد و از صلح جدا طرفداری نماید، زیرا که اگر تجاوزی کند ما ملت مسلمان بیدار هم که می‌دانیم قضیه از چه قرار است، مجبور می‌شویم که برای دفاع از دین و ناموس و وطن خویش به قدرت ایمان بجنگیم و بقیمت جان و به آرزوی شهادت، دودمان دشمن را بباد دهیم و منتهای مطلوب و مقصود انگلستان و امریکا هم همین است. پس رجال کشور روسیه بیدار باشند و ملت مسلمان ایران هم بیدار باشند و فریب مکرهای خائنین را نخورند تا بیاری خدای منتقم دشمنان اسلام را نابودنموده نوامیس اسلام را از دام شهوات آنان نجات دهیم و **حکومت صالح قرآن** و اسلام را تشکیل داده در زیر پرچم مقدس اسلام با سرفرازی و سعادت زندگی کنیم و در مسیر قانون سازمان بشر و مقصود نهائی آفرینش بیاری خدای گام نهیم.

صلح و آسایش عمومی و آزادی صالح تنها در سایه پرچم مقدس اسلام است.

نسیم فتح بر پرچم مقدس اسلام وزیده، به قدرت اهتزاز این پرچم بیاری خدای جهان ابرهای سیاه از روی چهره نورانی معارف الهی اسلام دور و ناپدید گردید. نور درخشان معارف اسلام بر افکار و دلها و ارواح بشر تابیده، همه را از گمراهی نجات می‌بخشد. اینک همه می‌دانند که برای چه بدنیا آمده‌اند و برای چه می‌روند؟ کیستند، و از کجا آمده‌اند، بکجا می‌روند؟ این گردش موزون جهان و چرخهای فعال طبیعت برای چیست؟ برای خفتن و خوردن و فضله نهادن و درندگی و جنگ و ستیزه در راه طعمه ربودن نیست. همه خواهران و برادران پرمهرند، خدای جهان روزی‌رسان است، خوان نعمتش برای همه یکسان بوده، روزیش برای بشر اندک نیست، فراوان است. همه با هم مهربانند، هر کس سهم خویش را می‌خورد و می‌نوشد و می‌آشامد. پشتیبان و غمخوار همند، هر گاه کسی و کسانی و برادران یا ملتی کم و کاست و کمبودی داشتند ملل دیگر و برادرانش در اعانت و دستگیری آنان هر یک از یکدیگر پیش‌دستی نموده می‌خواهند گوی سبقت در این اعانت و خدمت پرسعادت از دیگران ببرند.

اینک صفحه روی زمین در مسیر قانون سازمان خود سیر نموده، خانه بزرگی برای سیر و تکامل و زندگی و آسایش تمام فرزندان بشر است، اثری از جنگ و درندگی و وحشیگری نمانده همه جا صلح و سلم و صفا است، همه جا مهر و محبت و وفا است، همه در راه زندگی دنیا و ایجاد وسائل آسایش هم می‌کوشند، و این کوشش را مجاهده در راه خدا و تأمین آسایش ابدی آخرت می‌دانند. همه با هم در پنج وقت شیرین بامدادان و ظهر و عصر و غروب و شامگاهان بدرگاه خدای عزیز جهان برای پرستش و تجدید عهد بندگی و وفا رفته هیچ کس، شاه و وزیر و هیچ موجود دیگری را پرستش نمی‌کند، همه بندگان خدا هستند و همه آزادند و همه آزادگانند و از حدود مسیر قانون سازمانی آفرینش بشر تجاوز ننموده به پرتگاه مرض و سیفلیس و جنون و درندگی و جنگ وستیز و شهوترانی‌ها و رقاصیهای بیجا و بینواکشی‌ها و دیوانگی‌های مولود از خمر و شراب و الکل و خوردن و نوشیدن کثافات غیرقانونی نیفتاده

روزگارشان بحال تاریک کنونی نرسیده، سند بدبختی و نابودی خویش را امضاء نمیکنند. اساس آسایش که تنها آرامش روح و قوت قلب است و تنها از راه پرستش خدای جهان بدست می‌آید برای همه و همه فراهم گردیده، همه آرامند و همه دلیرند و دلها و قلوب نورانی و قوی است. آنگاه همه جا صلح و سلم و صفا، همه جا آرامش و آسایش و مهر و وفا، آزادی و آزادگی قانونی همه جا و همه جا را فراگرفته همه‌می‌دانندصلح‌وآسایش‌عمومی‌و آزادی‌صالح تنها درسایه‌پرچم‌مقدس‌اسلام است. **برادران و خواهران مسلمان ما در دنیا و فرزندان اسلام و ایران و فدائیان اسلام گوش‌دل فرا دارید و بیدار باشید خود و برادران و خواهران خود را از وادی تاریک جهل برهانید.**

سالیان درازی است که پرده‌های تاریک شومی بر روی حقائق نورانی اسلام برنگهای مختلف سیاسی کشیده شده و از تابش اشعهٔ نورانی آن حتی بر افکار و دلهای فرزندان اسلام و ملل اسلامی جهان جلوگیری نموده است. مسلمانان و حتی برخی از دانشمندان اسلام از فراز بلند دین فطری اسلام و قانون سازمانی آفرینش خدای جهان بی‌خبرند، ای برادران و خواهران ما این اعلامیه مختصر و کتاب فدائیان اسلام یا نماینده کوچک حقایق بزرگ جهان را بدقت مطالعه نموده در خود و دین خود و جهان محیطی خود بدقت تجدید نظری کنید و افکار خویش را بر فراز بلند آسمان نورانی اسلام پرواز دهید، خود بفهمید و بحکم **کلکّم راع و کلکّم مسئول عن رعیّته** به برادران و خواهران خود بفهمانید و خود و افکارشان را از این سیر شتابان در وادی تاریک جهل، بیاری خدای جهان نجات قطعی بخشید و برای اجراء احکام نورانی اسلام و زائل نمودن ابرهای شوم سیاسی از روی حقایق منور معارف اسلام بکوشید و در این راه از هیچ فداکاری و جانبازی و شهادت با سعادتی دریغ نکنید و بدشمنان اسلام و غاصبین حکومت‌های اسلامی و حکومت اسلامی ایران بیش از این فرصت جنایت و ادامهٔ رذالت بیشتری ندهید و در این راه راست و فداکاری در راه خدا با ما همراز و هم‌آواز شوید تا مگر بیاری خدای توانا برادران و خواهران مسلمان خود را در ایران و جهان از این جهل و بدبختی نجات داده، پرده‌های تاریک سیاسی را از چهره زیبای معارف اسلام برگیریم و احکام مقدس و نورانی اسلام را لااقل در سراسر

ممالک اسلامی جهان و ممالک اسلامی ایران اجراء کنیم و پرچم این افتخار بزرگ را در دنیا و در دادگاه خدا، بیاری خدای توانا، بدوش همت نهیم و در پیشگاه مقدس **محمد و آل محمد و اعلیحضرت پادشاه عزیز جهان امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه و علیه أفضل السلام والتحیه** روسفید باشیم و رضایت خاطر مبارکشان را باندازه همت خویش، بیاری خدای عزیز کسب نمائیم.

نفت و هر چیز دیگر ایران سرمایه ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران بوده و هیچ بیگانه‌ای را حق تصرف در آن و تجاوز بدان نبوده و نیست و نخواهد بود.

نفت ایران سرمایهٔ مسلم ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران است، هیچکس را حق هیچ‌گونه نظر و رأی و تصرفی در سرمایهٔ دیگری مطابق هیچ قانون و منطقی نمیباشد. ملت مسلمان ایران بایستی نفت و هر سرمایهٔ دیگر خود را در هر کجای ایران غرب و شرق و جنوب و شمال و در هر نقطه از نقاط وطنش ایران یا خانهٔ پیروان آل محمد باشد، خود ببازوی توانای خود بیاری خدای توانا استخراج و تصفیه نموده بهر اندازه که برای مصرف داخلی خود و چراغ خانه‌اش احتیاج داشت برداشته مصرف کند و زیادی آن را برای خویش بهر مملکتی که بهتر خرید و یا بطور تساوی، بهمه خریداران دنیا از ملل مختلف بفروشد و ملت خویش را از این فقر و تنگدستی نجات‌دهد وضمناً احتیاجات نفتی دنیا را هم از نفت زیادی خود برآورد.

آری نفت و هرچیز دیگر ایران سرمایه ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران بوده هیچ کس و هیچ دولت وحکومتی حق‌تصرف درآن و تجاوز بدان رانداشته و ندارد و نخواهد داشت.

حکومت کنونی غیرقانونی است

ما ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران به دنیا، انگلستان و روسیه و آمریکا و سایر ملل و حکومتهای دنیا اعلام می‌کنیم که حکومت کنونی ایران حکومت قانونی و ملی نبوده، رسمیت ندارد.

زبان‌های عمومی ملت ایران همیشه از جنایات غاصبین حکومت اسلامی ایران آه و ناله و فریاد می‌کنند و چنانچه آراء یک یک افراد ملت مسلمان ایران در خصوص

این غاصبین تعیین گردیده احصاء شود، بجز همان طبقه خائن و غاصب یکنفر نیست که دلش از دست جنایات این غاصبین خائن خون نبوده، دشمن سرسخت آنان و منتظر روز انتقام نباشد، تا چه رسد باینکه راضی بحکومت خائنانه آنان باشد... اگر روزی ملت مسلمان ایران در اظهار رأی خویش آزاد باشند آراء عمومی و فقهاء مجاهد اسلام بدون استثناء حکم قتل و فتوای نابودی این غاصبین حکومت اسلامی ایران و دشمنان اسلام را بطور قطع صادر می‌کنند.

اصول قانون اساسی که براساس مقدس اسلام نهاده شده است و شاه و حکومت بایستی متکی بدان باشند، هنوز باقی است و در دسترس جهانیان می‌باشد و هر انسانی که غیرقانونی بودن شاه و حکومت ایران را از روی قانون اساسی تشخیص ندهد و نداند که اعمال این غاصبین ناپاک سراپا دشمنی با اسلام و منافی با قانون اساسی بوده خود دشمن رذل اسلام و قانون اساسی بوده، سند دیوانگی خود را در پیشگاه عقل و دانش امضا نموده است، آری ما ملت مسلمان ایران و فرزندان اسلام و ایران بدنیا و انگلستان روسیه و امریکا و سایر ملل و حکومتهای دنیا اعلام می‌کنیم که حکومت کنونی ایران قانونی و ملی نبوده رسمیت ندارد...

آری حکومت ایران لغو و غیرقانونی بوده رسمیت ندارد.

ما فرزندان اسلام و ایران با اینکه به یاری خدای توانا، توانا و مقتدریم و می‌توانستیم و می‌توانیم که در یک شب تاریک و یا در یک روز روشن، دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی ایران را یک باره نابود کرده، به جهنم فرستیم و انتقام اسلام و ناموس اسلام‌وایران را ازآنان‌بازگیریم،برای حفظ ناموس اسلام و هستی مسلمانان از خطرهای احتمالی صبر کردیم و از شورش برخی بیخردان هم بشدت جلوگیری کرده و می‌کنیم.

دشمنان رذل اسلام و غاصبین حکومت اسلامی سراپا رذیلت و شهوتند، درندگی با خون و روحشان خوی گرفته از هیچ جنایتی باسلام و ناموس اسلام و هستی ملت مسلمان کوتاهی نکرده دریغ ندارند، هر چه و هر جنایتی که از دستشان برآید ـ اگرچه بهر مقام مقدس و مردم بینوا و ناموس مردمی برخورد نماید ـ انجام می‌دهند و هر چه

کوتاهی کنند، یا دان و آبی جلوی ملت مسلمان ایران پاشیده‌اند که آسوده و آزادشان بگذارند و یا از ترس هجوم ملت و از ضعف مزاج مبارکشان است (زیرا بخدا معتقد نیستند که از انتقام الهی و عذاب ابدی بترسند) والا خبث سریرت و ناپاکی طینت آنان بیشتر از آنست که گاهی دانی بپاشند و یا انتخاباتی از روی هزاران حیله ظاهراً آزاد کنند و یا فقیری و بینوائی را با هزاران بوق و شیپور و کرنای رادیوئی و غیره نانی دهند و گرمش کنند و ثانیاً بیرونش کرده سرگردانش گذارند!. آری این ناپاکان پلید و این غاصبین حکومت اسلامی ایران و دشمنان رذل اسلام چنینند، از هیچ جنایتی دریغ نداشته و هر چه کوتاهی کنند از ضعف روح و ترسشان است و ما فرزندان اسلام با اینکه بیاری خدای توانا مقتدریم و می‌توانیم که در یکشب تاریک و یا یک روز روشن صفحهٔ پاک خانهٔ پیروان آل محمد یا ایران را یکباره از لوث و جور ناپاک آنان پاک‌کرده وهمگی آنان را بجهنم موقت عالم برزخ فرستیم، تا در قیامت و دادگاه خدا بحسابشان رسیدگی شده بجهنم ابدی آخرت بروند و با سایر جنایت پیشگان و دشمنان خدا و حق، دور هم و با هم بسوزند و سرگرم عذاب باشند، چون بیخردان و ناپاکان نادانی را بکمک و تحریک دستهای ناپاک بیگانگانی آماده چنین روزی دیدیم و دیدیم که آنگاه ممکن است ناموس اسلام و هستی ملت مسلمان ایران بخطر بیشتری تهدید و دچار گردد و ما را بزحمت زیادتری دچار کرده و قلوبمان بر آشفتگی حال آنروز مسلمانان بیشتر بسوزد و در درگاه خدا و پیشگاه اسلام و **محمد و آل محمد و امام زمان** صلوات‌الله علیهم شدیداً مسئول شویم، بناچار صبر کردیم و نیز باکمال قدرت و توانائی و شدت، بیاری خدای توانا مهیای جلوگیری از شورش خطر برخی بیخردان مذکور شده و می‌شویم تا مگر وسائل کامل جلوگیری از آن خطر احتمالی را بیاری خدای مهربان فراهم نموده آنگاه بوظیفه خویش عمل نمائیم و بکار دشمنان ناپاک اسلام و غاصبین حکومت اسلامی ایران و جنایات آنان خاتمه دهیم (انشاءالله الرحمن).

بجوانان پاک ایران و فرزندان رشید اسلام (که از طبقات مختلف مانند افسران عزیز اسلام و سربازان رشید مسلمان و کارمندان پاک ادارات و وزارتخانه‌ها و

محصلین عزیز فرهنگ و دانشگاه و کارگران و صنعتکاران مجاهد مسلمان و کسبهٔ شریف و کشاورزان و فلاحهای پاک و ذخیره‌های پاک اسلام و ایران و بخصوص طبقهٔ علماء مجاهد پاک و با حقیقت و محصلین علوم دینیه که ذخیره‌های عزیز و گرانبهای اسلام و **محمد و آل محمد** هستند) که بیاری خدای توانا عموماً آمادهٔ هم آوازی و هم رازی و جانبازی و فداکاری، برادران رشید فدائیان اسلام و غاصبین جنایت‌پیشهٔ حکومت اسلامی مسئول هستیم. بهمان اندازه و همان شدت همگی بدون استثناء، مسئول حفظ ناموس و هستی مسلمانان و جلوگیری از خطرهای اجتماعی و هجوم برخی بیخردان به ناموس و هستی خود و برادران مسلمانمان هستیم و بایستی در انجام این وظیفه مقدس و نبرد و جهاد در جبههٔ حکومت پلید خائن جوانب دیگر و مسئولیت‌های بزرگ دیگر را مطالعهٔ و دقت نمائیم و هر صدا و ندای ناهنجاری، از دهان هر بیخرد و ناپاک و نادانی بعنوان شورش غلط و خطرناک خانمانسوز و تهاجم برعلیه ناموس و هستی یک مسلمان شنیدیم، فوراً بیاری خدای توانا و بقدرت ایمان از آن صدای جنایت‌انگیز جلوگیری نموده و بحساب صاحب ناپاک یا نادان آن صدا ـ هرکس و در هرکجا باشد ـ رسیدگی‌کنیم و دراین راه‌مقدس از هیچگونه جانبازی و فداکاری دریغ ننمائیم تا اینکه بیاری خدای بناموس و هستی کوچکترین مسلمانی تجاوزی نشود و خلاف مقصود حاصل نگردد و بدون اینکه کوچکترین لطمه و هجومی بر ناموس و هستی مسلمانان و یا مسلمانی وارد آید، بکار دشمنان رذل اسلام و غاصبین جنایت‌پیشه حکومت اسلامی ایران و جنایات دیرینشان خاتمه داده این وظیفه مقدس خود را بدون هیچگونه زیانی بناموس و هستی مسلمانان انجام دهیم و در راه انجام یک وظیفه مقدس دچار مسئولیت دیگری در پیشگاه خدا نگردیم (و البته کفار تحت‌الذمه اسلام و تحت‌الحمایه پرچم اسلام، مثل یهودی و ارمنی هم مانند مسلمانان بایستی از هستی و ناموسشان همگی بیاری خدای توانا حمایت کنیم مگر اینکه خیال شورش و کار بیجا و تجاوز و قصد سوئی نسبت بدیگران داشته باشند) آری بایستی در انجام این وظیفه مقدس و این مسئولیت بزرگ کاملاً دقت نموده مواظبت نمائیم و از خدای مهربان استمداد جوئیم تا مگر نقض غرض نشده و خلاف

مقصودی حاصل نگردد.

برادران رشید فدائیان اسلام بایستی در روزهای انجام وظیفه بزرگ دینی خود، در همه جای خانه ایران و سرزمین پیروان آل‌محمد(ص)، مراقبت عمومی داشته باشند چنانچه ناپاکی یا نادانی صدائی شورش‌آمیز بر علیه ناموس و هستی کوچکترین مسلمان، از خود صادر نمود جابجا، بیاری خدای توانا و قدرت ایمان بدون سروصدا و باکمال آرامش در همانجا نابودش کنند و از هر شورش بیجا و سروصدائی جلوگیری نمایند و در انجام این وظیفه مقدس کاملاً متوجه درگاه خدا بوده متوسل باشند و استمداد جویند که بنظم و آرامش عمومی اختلالی وارد نیاید.

فرزندان عزیز اسلام و طرفداران فدائیان اسلام هم در راه این وظیفه مقدس کاملاً مجدّ و مهیا بوده چنانچه ناپاک و یا نادانی صدائی شورش انگیز بر علیه ناموس و هستی کوچکترین مسلمانی از خود بروز داد، فوراً بیاری خدای مهربان، جابجا بحسابش رسیدگی نموده نظم و آرامش عمومی را در همه جای ایران و زوایای خانه بزرگ مسلمانان حفظ کنند.

ای بشر راست بگو

و به خدای خود و آفریننده عزیزت وفادار باش

ای بشر! از راستی چه بدی دیده ای که زندگی خود را با دروغ آمیخته‌ای؟ آیا اگر راست بگوئی آفتاب بر تو نمی‌تابد؟ زمین ترا از صفحهٔ خود بیرون می‌کند؟ دریاها و رودخانه‌ها خشک می‌شود؟ صفحهٔ سبز طبیعت خشک و سوزان می‌شود؟ و گیاه برای تو نمیروید؟ درهای رحمت خدا بسوی تو بسته می‌شود؟

ای بشری که بر کرسی حکومت‌های دنیا قرار گرفته‌ای، از دروغ چه خیری دیدی که از راستی ندیدی؟ ای بشر که بر کرسی حکومت امریکا یا روسیه یا انگلیس نشسته‌ای، تو راست می‌گوئی؟ تو خیرخواه بشری! شما ای حکومتهای کوچک و بزرگ دنیا هر یک آلت‌دست دیگری هستید که او خودگرفتار چنگال دیو شهوت و دنیاپرستی است و جز مطامع شهوات خود هدفی ندارد.

تو ای‌حکومت‌انگلستان سالیان درازی تو و پیشینیانت به بنی نوع بشر دروغ گفتید، اینک کسی بتو هم راست نخواهد گفت.

توای حکومت‌روسیه برای دروغ تازه خود از عکس‌العمل دروغ‌های دروغگویان دیرین استفاده کردی و بشریکه از نیرنگهای دروغگویان معروف هراسان و بیچاره شده، بدنبال پناهی می‌گشت با دروغ خود سرگرم نمودی.

تو ای حکومت امریکا گویا قدرت ضبطت کمتر از همه بوده، هم فریب دروغگویان را میخوری و هم سخنان دروغت زود آشکار می‌شود و رسوا می‌شوی.

شما و حکومت‌های کوچکی که آلت‌دست شما هستند همه دروغ می‌گوئید؛ اگر راست می‌گفتید بگفته خود عمل می‌کردید، گفته‌های شما در دست همه هست اعمال شما هم پیدا است، همه می‌بینیم که گفتارتان باکردارتان مساوی نیست، با فرق اینکه به بشری که بشما نزدیکتر بوده، در حیطه حکومت شماست کمتر دروغ می‌گوئید، زیرا حفظ منافع مادی و نیل به مطامع پست شما در غیر اینصورت تأمین نمیشود. همه می‌گوئید ما طرفداران آزادی بشر هستیم و همه می‌بینیم که بشر در زیر چنگالهای عمال درنده و دست نشانده‌های شما دست و پا می‌زند، هر یک بنام آزاد نمودن بشر از چنگال دیگری برای منافع خود فرزندان بشر را بخاک و خون می‌کشد در حالیکه چنگال خود را تا جگرگاه بشر فرو برده‌اید، بطوریکه توانائی سخن گفتن هم ندارد، شما ای افراد معدود و عاجزی که زمام مسلمانان را بنام حکومتهای اسلام در دست گرفته‌اید، کدام یک از احکام اسلام را اجراء نمودید، بکدام یک از آیات قرآن عمل کردید؟ شما و زندگی شما به مسلمان و اسلام چه شباهتی دارد و با حکومتهایٔ کفر چه فرقی دارد؟ شما از حکومتهای بیگانه دروغگوتر هستید.

شما ای علماء اسلام، کدام منکر را جلوگیری نموده کدام معروف را عملی کردید، شما ای مسلمانان، ای تجار مسلمان و ای کسبه مسلمان! به اسلام و به پیغمبر گرامی هم دروغ گفتید. شما خود نماز خواندید و اظهار مسلمانی کردید و با اشاعه امتعه فاسد و خلاف اسلام در ردیف عوامل اضمحلال اسلام قرار گرفتید. تو ای مسلمان ای کاش راستی را از عمروبن عبدود کافر و مشرک آموخته بودی که در آخرین نفس، هنگامیکه ببازوی توانای امیرالمؤمنین(ع) تسلیم شده در زیر شمشیر برنده ایشان قرار داشت و باو فرمودند ایمان بیاور تا از کشته شدن نجات‌یابی، او گفت **(اتأمرنی بالکذب و الخدعة)** آیا مرا بدروغ و دوروئی وادار می‌کنی؟ من عمری مشرک و کافر بودم و امروز هم با اسلام می‌جنگیدم و در عقیدهٔ خود ثابت بودم و اگر این هنگام مسلمان شوم، برای نجات از مرگ بوده دروغ گفته‌ام وباین دروغ تن درنمیدهم با اینکه مرگ را بچشم می‌بینم. شما ای افسران ارتش و شهربانی اسلام، شما وجودتان بدروغ آمیخته است، شما و لباس شما و سپاه و سلاح شما برای حفظ دین و ناموس و

سرمایه وطن است. و همیشه وسیله سرکوبی ملت مسلمان و اجراء کنندهٔ نقشه‌های دشمنان اسلام و طرفیت با دین وناموس و وطن ما بوده و می‌باشید.

تو ای بیوفا بشر بخدای عزیز و آفریننده خود هم وفادار نبودی، چشم از محبت‌های بی‌پایان خدای عزیزت پوشیدی و آلت اجرای نقشه‌های دنیاپرستان و دشمنان اسلام شدی، تو ای تاجر وکاسب مسلمان، تو ای بیوفا، آنروزی که دین خدا و هستی و ناموس اسلام که هستی تو بدان بستگی داشت، در برابر سیل فساد و هجوم کفر و رذالت افراد معدود پستی قرار گرفته بود کوچکترین آثار اضطراب و سوزدلی ازخود بروزندادی، اماآنگاهی که نرخ اجناس و سرمایه‌ات دست خورده، کوچکترین خطری بمال و ثروتت متوجه شد، هراسان شدی و تعطیل عمومی بی‌سابقه‌ای نموده و بزرگترین آثار اضطراب و وحشت را از خود بروز دادی. ای بیوفا بشر! آخر این مال و این ثروت را خدای عزیزت بتو ارزانی داشته و توئی که زنده‌ای و از آنها استفاده می‌کنی، ترا خدای مهربانت به مهرش آفریده که وجود داری و از هستی خود بهره می‌بری، ای بیوفا! حاشا به غیرت و حمیتت که اگر روح انسانیت در تو زنده شود بایستی از کثرت خجالت و شرمساری ذوب و نابود شوی.

تو ای عالم اسلامی، تو ای بیوفا! علوم آل‌محمد و معارف الهی را تحصیل نمودی آنگاه که افکارت بدین معارف نورانی پرورش یافت و در گلستان نورانی حق پروبالی یافتی روش و لباست را تغییر دادی و در صف بدعت‌گزاران و ظالمین قرار گرفته بیرحمانه با جعل قوانین خلاف اسلام و اجراء نقشه‌های دشمنان اسلام همه روزه بر پیکر اسلام ضربات شدیدی نواختی.

تو ای بیوفا بشر! ای کاش وفا داری را از سگ آموخته بودی؛ تو برای مرجعیت و ریاست خود آنقدر که کوشیدی بخدا برای حفظ اساس اسلام یکهزارم آن در تمام مدت عمرت کوشش نکردی، بخدا آنگاهی که احساس کوچکترین خطری برای عنوان و مقام دنیای خودکنی، مهیای هر اقدامی و تکفیر و تفسیقی می‌باشی و گرچه به بنیاد مقدس اسلام لطماتی وارد آید. اما اگر در پیش چشمت محصول مصائب انبیاء و محمدو آل‌محمد(ص)و محصول‌خون‌مقدس‌حضرت‌سیدالشهداءحسین‌بن فاطمه(ع)

جگرگوشهٔ پیغمبر را آتش زنند تا جائی که برای شخصیت خود احساس خطر نکنی باکت نیست و بروی خود نمیآوری! (خدای تعالی درجات علماء دلسوخته مجاهد و از خودگذشته اسلام را عالی گردانیده و علماء دلسوز و سوخته دل کنونی راکه در زوایای عزلت خزیده و بحال زار اسلام می‌سوزند و دستشان از دست بازیگران بسته است، تأئید کند و یاری فرماید).

تو ای بیوفا! اگر در محراب و بر منبر و مسند پیغمبر مرجعیت اسلام هم قرار گرفتی با دشمنان دنیاپرست اسلام بیشتر تماس می‌گرفتی و مهربانتر بودی و با دلسوختگان و فداکاران اسلام و علماء فداکار و دلسوخته و رنج کشیدهٔ اسلام و اولیاء خدا درشتی و مخالفت نمودی، بحدی که برای جنگیدن با آنها و پشتیبانی کردن از دشمنان اسلام، بخاطر حفظ منافع دنیای خود از عناوین روحانیت و اسلام هم بر علیه آن دلسوختگان اسلام و دین خدا استفاده نمودی.

آخ، آخ ای بشر بیوفا بخدا یک سگ باوفا، از تو بیوفا، شریفتر است. **(اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلا)** ای کاش سگی بودی و بقدر سگی از ولی‌نعمت پرمهر خود دفاع می‌کردی؛ تو ای تاجر و کاسب، تو ای مسلمان، تو هم ای بیوفا با علماء دلسوخته و خداشناس و دلسوختگان اسلام کاری نداشتی، بلکه تا توانستی آنها را تنها و غریب گذاشتی، همیشه از دشمنان اسلام پشتیانی می‌کردی، تو ای نمک‌نشناس یا اینکه خدای روزی‌رسان یک روز هم ترا بی‌روزی نگذاشته بود، عامل مستقیم ترویج وسائل و آلات کفر و دشمنی با اسلام بودی، تو ای فرزند گمراه اسلام، تو ای اروپا دیده، تو ای شیمی‌دان و تو ای ریاضی‌دان، تو ای ضعیف‌النفس نادان، تو ای بیوفا، تا چشمت بظاهر رنگین و فریبندهٔ اروپانشینان افتاد، خود را باختی و همه چیز خود را فراموش کردی. حقایق خود و معارف نورانی اسلام و فضائل انسانی، زحمات انبیاء خدا، مصائب و فداکاری‌های پیشینیان مسلمانت راکه بقیمت عمری جانبازی و فداکاری پرچم مقدس اسلام را بر دنیای متمدن برافراشتند و دنیائی را از بربریت و جاهلیت نجات دادند، همه را از صفحهٔ خاطرات محو نمودی.

تو ای بیوفا فرزند گمراه اسلام، در مقال چه خواهی باختی؟ آیا تیغ ژیلت و روغن

سر و زلف و کراوات و شاپو و پاپیون و مرسی و بدنهای عریان و محرک شهوت زنان ترا فریفت؟ یا در برابر فواحش پاریس و خیابان شانزه‌لیزه خود را باختی و خدای اروپا آفرین و آفرینندهٔ عزیز خود و آسمان قشنگ و آفریننده زیبائی‌ها و همه جا و همه چیز را فراموش کردی؟ تو ای بیوفای نادان و ای خودباخته کوتاه‌نظر، ای کاش باندازه ژاپن بت‌پرست می‌سنجیدی و خود را از گدائی در دروازه‌های ممالک خارجه نجات می‌دادی و سرمایه‌های بزرگ خود را از دست نمیدادی و مفهوم ترقی و تمدن را می‌فهمیدی و با الفاظ خشک و بی‌مغز و ظواهر فریبنده‌ای قناعت نکرده خود را از مرز اخلاق و انسانیت منحرف نمیساختی، خدای عزیز تو فرزند خفتهٔ اسلام را از این خواب مرگ‌آسای خرگوشی بیدار کند.

تو ای افسر آرتش و شهربانی، تو ای سرباز و بازرس، تو ای بیوفا! اسلحه مسلمانان را برای ذلیل کردن اسلام و مسلمانان بکار بردی، از مالیه مسلمانان و نعمت‌های بی‌پایان خدای پرمهرت همیشه متنعم بودی و اطاعت دشمنان اسلام را می‌نمودی، هر چه می‌گفتند، بدون هیچ تأمل و سنجشی کورکورانه عمل می‌کردی و از همه چیز چشم می‌پوشیدی، وای بر تو، تو در پیشگاه خدای عزیزت چگونه قرار خواهی گرفت و حالت چگونه خواهد بود؟

تو ای حکومت مسلمان، تو ای بیوفای پست! با آن اساسی که بنام آن حکومت می‌کردی و همه چیزت بدان بستگی داشت، همیشه دشمنی کرده وسیله ذلت و بیچارگی مسلمانان و آلت‌دست بیگانگان و دشمنان اسلام بودی؛ همیشه در ابتداء کار و پیش از نیل بحکومت و قدرت اظهار قدس و مسلمانی می‌کردی و در باغ سبزی نشان می‌دادی و پس از محکم شدن پایه حکومتت سخت‌ترین دشمن رذل اسلام بودی. تو ای بیوفا در قاموس بشریت و نیز در قاموس حیوانات هم نامی نداری. ای بیوفا بمیر؛ آخر این دین مقدس منسوب بخدای آفریننده تست، منسوب بهمان خدای عزیزی است که هر چیزی که نامش خوبی و نعمت بوده برای تو لذت و شیرینی دارد، او برای تو آفریده است و با تو جز بمهر و محبت معامله‌ای نکرده است.

ای بیوفا، تو با چنین خدای عزیزی اینطور بیوفائی کرده‌ای، واقعاً انتظار رحم و وفا

از مثل توئی با افراد بشر نشان کمال نادانی است. شما ای حکومت‌های دنیا، تو ای حکومت انگلستان، تو ای بیوفا، آنی بیاد آفریننده خود نیستی، و دقیقه‌ای از بی‌وفائی بخدای عزیزت، آفریننده جهان بزرگ و آفریننده تو و شبه جزیره کوچک بریتانیا خودداری نمیکنی، آخر این بندگان خدا و ملل ضعیف دنیا هم مورد مهر خدای آفریننده تو و همه چیز هستند و جهان را برای همه آفریده و آقائی اگر هست برای همه یکسان است، آیا هیچگاه بفکر این بوده‌ای که رضای خاطر آفریننده عزیزت را کسب کنی و آنی در فکر ظلم و ستمگری به بندگان او نباشی و در نتیجه رضای بندگان خدا که بزرگترین سرمایه است تحصیل کنی؟ گمان کردی که مآل‌اندیش هستی! در حالی که فکرت کوتاه بوده سرانجام خطرناکی را نسنجیدی و نسنجیدی که نتیجه سالیان درازی دروغ و نیرنگ و بیوفائی سرانجامش بغض و بدبینی عموم مردم دنیا بوده. هیچ دلی و صاحب‌دلی باقی نمیماند مگر اینکه بتو و اساس تو و گفتار و کردار تو بدبین خواهد بود و بالاخره روزی هم می‌رسد که نیرنگ و دروغت در هیچ کس و محلی مؤثر نبوده نقشت بر آب و سیاستت خراب و دستت از دنیا کوتاه می‌شود! و می‌بینی که تمام سیلاب‌هائی که بزیر پی هستی ملل ضعیف و ناتوان دنیا انداخته‌ای، مجموع نتائج بدش بزیر پی هستی خودت سرازیر شده، بهمان اندازه که عمیقانه دنیا را بیچاره نمودی در دریای عمیق بیچارگی غرق و بیچاره و هلاک شدی، و اگر چند صباح کوتاهی از عمر دنیا، نیرنگهایت مؤثر شده پایدار ماندی و این معنی تو و برخی مردم نزدیک بین نظر کوتاهی محیط تجربه افراد عادی بشر بوده شبیه باعتقاد شاگرد کلاس اول مدرسه ابتدائی است که وقتی چشم می‌گشاید و معلم خود را می‌بیند گمان می‌کند او دانشمندترین مردم دنیا و بزرگترین شخصیت‌های عالم است و کسی نمیتواند با او برابری کند، مثل اینکه همین اعتقاد را قبل از دوران تحصیل نسبت به پدر خود داشته است و این اعتقاد از آنجائی است که تا چشم باز کرده او را بزرگ خویش و بزرگ دیده، او را حاکم خویش و حاکم دیده، او را داناتر از خود و دانا دیده، حکومت و بزرگی و دانائی را جز با شخص او نشناخته و جز او کسی را ندیده و غیر از این چیز دیگری نمیتواند بفهمد و نسل امروز و دیروز بشر هم کمتر از نیم قرن

حکومت تو، تاگوش بازکرده از تأثیر نیرنگ و سیاست و قدرت تو شنیده و تا چشم گشوده، آثار سیاست و نیرنگ تو را برخش کشیده‌اند و مطابق قاعده روحی بزرگی که اینجاگنجایش ذکر آنرا ندارد، مطالب کم‌اساس یا بی‌اساس را در دماغ خیال پرورش بزرگ نموده، خودبخود از روی همان خیال در برابر خیالات تسلیم و خاضع شده است. جز این چیزی نمی‌فهمد و همین اعتقاد را همیشه افراد عادی بشر نسبت بدوران حکومت‌های مقتدر و نابود شده زمان خود داشته‌اند.

و اگر پیشینیان زنده بودند این اعتقاد را نداشته و مردم امروز هم با تماس با فضای تجربیات آنان این‌اعتقاد را نسبت بتو نمیداشتند، مثل اینکه اگر نسل امروز چند صباحی اضافه از عمر عادی بشر زیست کند باز این اعتقاد را نخواهد داشت و باز هم مآل‌اندیش نبودی زیراکه تو با احتمالات بسیار ضعیف و بسیار دوری وسائلی از روی احتیاط برای دفع خطرهای کوچک و موقتی احتمالی و منافع دور کوچک و احتمالی مهیا می‌کنی، در حالی که خود می‌دانی که نقشه‌های احتمالی غالباً نقش برآب است.

دنیا و خوشی‌های دنیا بسیار موقت بوده، فناپذیر است. آیا احتمال ندادی که سخنان انبیاء خدا راست بوده، وعده‌های آنان صحیح باشد و تا ابد بشدیدترین عذاب بی‌پایانی گرفتار باشی؟ تو چگونه متفکر و دوراندیش و سیاستمداری هستی که از یک چنین خطر بزرگ احتمالی خود و هستی خود را صیانت نکردی؛ غالب احتمالات سیاسی تو، بلکه عموم آنهاکه مؤثر در روش و اعمال تو برای جلب منافع احتمالی و دفع خطرهای احتمالی است. و از روی گزارشات جاسوسان پست تو صورت می‌گیرد و با اعتماد بگفتار آنها عمل می‌کنی. آیا بآن اندازه که بگفتار جاسوسانت اعتماد می‌کنی بگفتار انبیاء خدا اعتماد نکرده‌ای؟ اگر دو نفر جاسوس تو، به تو خبری بدهند کدام یک را براستی و حقیقت نزدیکتر می‌دانی آیا آنکه پاکتر است خبرش پیش تو براستی و حقیقت نزدیکتر نیست؟ آیا انبیاء خدا پاکترین افراد بشر و راستگوترین مردم دنیا نبودند؟

ای بیوفا! اعتراف کن که دانا و سیاستمدار و دوراندیش هم نیستی وگرنه وسائل

کامل جلب آسایش و سود بی‌پایان و دفع خطر و عذاب ابدی را مهیا می‌کردی.

تو ای حکومت آمریکای جدیدالتمدن، تو ای بیوفا، تو ای تازه بجائی رسیده، از تمام منافع ثروت و ودیعه‌های خدای مهربان جهان بطور کامل بهره‌برداری و ازدیگران راه نیرنگ و دروغ را آموختی و خدای آفریننده را ابداً بیاد نداشتی و پای خود را جای پای ستمکاران معروف دنیا گذاشتی و بفریفتن ملل دنیا با وعده‌های پوچت شروع کردی و وسیله تسلط ستمکاران و اشرار بر مردم دنیا شدی، خدا عاقب تو را خیر گرداند.

تو ای حکومت روسیه، تو ای بیوفای متکبر و شما ای فلاسفه مادی دنیا، شما ای افراد محدود و نادان و عاجز و کوتاه نظر، ما از فلسفه پستی گفتار و بیان‌های قاصر و بن‌بست و نارسای شما می‌گذریم.

وفای غریزی شما کجا رفته، شاید بدبختی شما بجائی رسیده که حواس طبیعی شما هم از سیر طبیعی خود منحرف و نابود شده. اصولاً وفا و فضائل را از دست داده‌اید و همانطوری که قیافه‌های شما (از نظر ارتباط و تناسب حساس قیافه و روحیات) گواهی می‌دهد، فاقد تمام فضائل انسانیت شده‌اید. بلکه فضائل طبیعی خوب حیوانی و وفای سگ را هم از دست داده‌اید و اینک نه در خود احساس وفا می‌کنید و نه می‌دانید که وفا چیست، مثل کسی که حس شامه نداشته یا شامه‌اش در اثر سرماخوردگی و عامل دیگری کار نکرده، بوی خوش را ابداً تشخیص ندهد و یا اصلاً بوی خوش و ناخوش را نشناسد و نداند که چیست. انسانیت بفضائل انسانیت است، چنانکه زندگی قائم بزنده بودن است، پس شما ای مردگان بشر! اگر هنوز رمقی دارید و احساس می‌کنید، زنده شوید و خود را برهانید.

شما ای بیوفایان! خدای جهان آفرین و آفریننده خود و ماده را بحدی فراموش کردید که ابداً از او سخنی در میان ندارید بلکه در وجود او حرف بیجا دارید. ای خاک مذلت برسر شما که در پستی و بی‌وفائی مانند گربه هستید که وقتی نانی و غذائی پیش او می‌گذارند، تمام هوش و توجه خود را صرف آن غذا نموده اعتنائی به بخشنده نعمت و مهر او نمی‌کند. بعکس سگ باوفا، که با کمال وفا همیشه به‌ولی نعمتش

نگاه‌های مهرانگیزی نموده با تمام مهر او را می‌نگرد و صاحب مهربانی خود را بیشتر از خود و غذا و ماده دوست دارد و در راه او جانبازی می‌کند. آری، ای بیوفایان! گربه طبیعت پست شما همیشه گربه صفت فکر و چشم خود را بمواد و ماده دوخته و بخدای مهربان و آفریننده پرمهر خود، خدای عزیزی که بمهرش شما و جهان را آفریده و هیچ رحمت و نعمتی را از شما دریغ نداشته، نظری بمهر و وفا نمی‌کنید. آخر ای بیوفایان! ما از منطق پست و بن‌بست و نارسای شما و شرح بی‌مایگی سخنان بی‌بنیادتان می‌گذریم.

آیا از اصول آدمیت، بلکه از اصول فطری و طبیعی حیوانات هم این نیست که اگر لطفی به انسانی یا حیوانی بشود که صاحب لطف شناخته نشود، یا هدیه و نعمتی برسد و بخشنده آن مجهول باشد، مهر و وفای آن انسان یا حیوان را بسوی بخشندهٔ ناشناس آن نعمت و لطف معطوف و متوجه می‌کند؟

ای انسان بیوفائی که از هر حیوانی پست‌تری! سراپای وجود تو محفوف بدین نعمت‌های بیشمار می‌باشد و وجود تو خود برای تو نعمتی است، روزی تو نبودی، عقل و منطق و بیان تو هم نبود، چیزی و کسی نبودی، ماده و طبیعت و هیچ چیز را نمیشناختی. روزی نطفهٔ تو در رحم مادرت منعقد شد، مراحل تاریک جنین را پیمودی و بصورت انسانی سرشته شدی بدنیای وسیع و فضای روشن آمدی،در هنگام ورودت عریان و بی‌چیز بودی، مهر مادر و شیر آماده پستان او بهترین ذخیرهٔ تو بود، دورهٔ شیرخوارگی را بپایان رساندی، ودایع مکنون تو، عقل و هوش و بیان و قوای جسمت ترقی کرده، بجریان افتاد و در دامان جهانی لطف و نعمت، جهانی پرمهر و وسیع سیر مراحل ارتقاء نمودی تا بدین پایه رسیدی، امروز که بدین جا رسیدی آخرین ثمرت بی‌اعتنائی و بیوفائی بساحت عزیز آفرینندهٔ پرمهرتست. از مهر بی‌پایان او سخنی نمی‌گوئی، بلکه در وجود مقدسش سخن بیجا از روی کمال جهل و سرشت پست می‌بافی، آخر ای بیحیاء تو در گلستان لطف بی‌پایان او پرورش یافتی، چه قدر پست بودی و چه میوهٔ تلخی ببار آوردی، شجر خبیث و درخت ناپاکی بودی، ای کاش ریشه‌ات خشک می‌شد!

تو ای بیوفا بشر! دروغگو، به خودآ و بیدار شو به خدای خود وفادار باش

ببین، اگر آنی خدای عزیزت با تو بیوفائی می‌کرد، دستگاه طبیعت راستگو و آفرینش باوفایش بتو دروغ می‌گفت و با تو بیوفائی می‌کرد، چه می‌شد و چه می‌شدی؟

اگر آنی هوای پاک خود را مسموم می‌کرد، اگر بهاری درختان را سبز نمیکرد، و گیاه‌ها را نمیرویاند، اگر ساعتی صفحهٔ زندگی ترا دچار زلزله‌ای شدید خود می‌کرد، چه می‌شد و چه می‌شدی؟

و اگر طبیعت راستگو یکسال مثل تو می‌شد و دروغ می‌گفت. چه می‌شد و چه می‌شدی؟

اگر میوه‌ها همه توخالی و پرباد می‌شد، اگر گندم و آذوقه تو پوک می‌شد و یکسال مثل تو دروغگو می‌شد، فصولش دروغی و آسمان و ماه و خورشیدش نقش دروغ و بی‌حرارت و بی‌نور می‌شد، چه می‌شد و چه می‌شدی؟

ای بشر دروغگو ای بیوفا، اگر عظمت و آسایش و سعادت و همه چیز و همه چیز را می‌خواهی. راست بگوی و بخدای عزیز و آفریننده مهربانت وفادار باش.

برای آخرین بار اعلام می‌شود

برای آخرین بار بدشمنان اسلام و **غاصبین حکومت اسلامی، شاه و دولت** و سایر کارگردانانی که سرخویش کبک صفت بزیر برف نموده به جنایات خویش مشغولند،ابلاغ می‌شود که چنانچه سریعاً دستورات قانونی و اسلامی مذکوره را موبمو اجراء نمائید و بسوی خدا بازگشت و توبه کنید از انتقام جنایات دیرین شما چشم پوشیده در انجام مقررات مذکور هم وسائل کافی علمی و عملی و اجتماعی آنرا در اختیارتان می‌گذاریم و بیاری خدا از مرگ حتمی نجاتتان داده، جان و روح و زندگی و قدرتتان می‌بخشیم و از پیشگاه خدا و محمد و آل محمد و پادشاه غائب جهان اعلیحضرت امام زمان(ع) تقاضا می‌کنیم که جنایات غفران ناپذیر شما را ببخشند تا مگر ملت مسلمان ایران از بدبختی نجات یافته احکام اسلام زنده گردد و شما هم عزیز و توانا و زنده شده در دنیا و آخرت، سعادتمند و سرافراز گردید و چنانچه سریعاً وظایف محوله و مقررات اسلامی اصلاحی و قانونی را موبمو اجراء ننمائید، یا در اجراء آنها حقه‌بازی و مردم‌فریبی کنید و یا در اجراء یکی از مواد آن کوتاهی ورزید، بیاری خدای توانا، یکباره بحساب جنایات دیرینتان رسیدگی نموده نابودتان می‌کنیم و انتقام اسلام و نوامیس و هستی مسلمین را بازمی‌گیریم و حکومت صالح اسلامی و قانونی تشکیل و احکام اسلام را سراسر اجراء می‌نمائیم و به بدبختی‌های دیرین ملت مسلمان ایران بیاری خدای جهان خاتمه می‌دهیم.

پادشاهان و رؤساء جمهور دنیا!

این اعلامیه فدائیان اسلام یاکتاب رهنمای حقائق یا نماینده کوچک حقایق جهان بزرگ را بدقت ترجمه و مطالعه نمایند و بملت خویش برسانند و رأی خود را پس از مطالعه دقیق آن، بوسیله رادیوهای جهان بزبان خود، بما فرزندان اسلام و ایران ابلاغ نمایند.

سفراء خارجه و وزراء مختار ممالک مختلف دنیا و سفراء ممالک اسلامی جهان!

این اعلامیه فدائیان اسلام یاکتاب رهنمای حقایق یا نماینده کوچک حقایق بزرگ جهان را بدقت ترجمه و مطالعه نموده و هر یک بدولت و ملت خویش برسانند و بدولت متبوعه خود ابلاغ نمایند که بدقت آنرا ترجمه و مطالعه نمایند و آراء خود را پس از مطالعه دقیق بوسیله رادیوهای خود بزبان فارسی و عربی بما فرزندان اسلام و ایران ابلاغ نمایند.

وبدانندکه‌این‌حقایق روشن که از دریچه افکار فرزندان اسلام تراوش نموده. بیاری خدای جهان در مقدرات دنیا و سرنوشت ملل اسلامی و غیر اسلامی دنیا مؤثر است.

رادیوها و جرائد و دانشمندان و نویسندگان جهان!

این اعلامیه فدائیان اسلام یاکتاب رهنمای حقایق یا نماینده کوچک حقایق نورانی جهان بزرگ را دانشمندان ممالک دنیا و نویسندگان جهان و مدیران جرائد بدقت ترجمه و مطالعه نمایند و عین مطالب روشن و حقایق نورانی آنرا با آراء خود در جراید دنیا بنگارند و در رادیوهای دنیا بزبان خویش بخوانند و آراء خود را بزبان فارسی و عربی بما فرزندان اسلام و ایران ابلاغ نمایند.

خطباء با ایمان و دانشمندان و نویسندگان ایران!

این اعلامیه فدائیان اسلام یاکتاب رهنمای حقایق و یا نماینده کوچک حقائق

نورانی‌جهان بزرگ‌را بدقت مطالعه نموده و پس از مطالعه دقیق، آنان که آزاد مردند، عین مطالب روشن و حقایق نورانی با آراء خود در منابر اعلام و در جراید پاک و آزاد درج نمایند.

رادیوهای ایران!

مسئولین رادیوهای ایران و رئیس تبلیغات ایران بایستی قطعاً و حتماً این اعلامیهٔ فدائیان اسلام و ملت مسلمان ایران را در رادیوی ملت و رادیوهای ملت مسلمان ایران،بدون کم و زیاد و اظهارنظری، بخوانند (گو اینکه نیازی بخواندن آنها در رادیوئی که مال ملت مسلمان ایران و در چنگال خائنین است، نیست) والا چنانچه در خواندن آن در رادیوی ملت مسلمان ایران کوتاهی ورزند، این هم در دفتر جنایاتشان برای روز حساب بیاری خدای توانا ثبت می‌شود.

اللهم انصرنا علی اعدائک نصراً عزیزاً عاجلاً بمحمد و آل محمد صلواتک علیهم اجمعین.

خدای توانا پشتیبان ماست

فدائیان اسلام
محرم ۱۳۷۰ هجری قمری
آبانماه ۱۳۲۹ هجری شمسی

از مجموعهٔ

حرکت‌های اسلامی معاصر

تاریخ، اندیشه، رهبری

۱. سیدجمال‌الدین اسدآبادی وحرکتهای اسلامی معاصر

۲. فدائیان اسلام: تاریخ و اندیشه
شهید نواب صفوی

۳. اخوان‌المسلمین، بزرگترین‌حرکت اسلامی معاصر
دکتر اسحق موسی‌الحسینی

۴. حرکت اسلامی فلسطین
ج ۱. تاریخ

۵. جهاد اسلامی
دکتر فتحی شقاقی، اندیشه

۶. مسائل نهضتهای اسلامی
ج ۱. دکتر کلیم صدیقی

۷. نهضتهای اسلامی و انقلاب اسلامی ایران
ج ۲. دکتر کلیم صدیقی

۸. حرکت اسلامی لبنان
امام موسی‌صدر ـ تاریخ واندیشه

۹. حرکت اسلامی سودان
تاریخ و اندیشه

۱۰. اخوان‌المسلمین
ج ۱. دکتر ریچارد میشل ـ تاریخ و اندیشه

۱۱. اخوان‌المسلمین
ج ۲. دکتر ریچارد میشل ـ تاریخ و اندیشه

۱۲. نهضتهای اسلامی افغانستان
ج ۱. تاریخ

۱۳. نهضتهای اسلامی افغانستان
ج ۲. اندیشه

۱۴. حرکت اسلامی فلسطین
انتفاضه ـ تاریخ

۱۵. حرکت «نهضت» در تونس
ج ۱. تاریخ

۱۶. حرکت «نهضت» در تونس
ج ۲. اندیشه

۱۷. حرکت اسلامی در ترکیه

۱۸. نهضت علمای اسلامی در الجزایر

۱۹. جماعت اسلامی پاکستان

۲۰. فدائیان اسلام
مقالات و اسناد

۲۱. جنبش ملت اسلام در امریکا
تاریخ و اندیشه